



کدی الہی

دوونج

دانتہ

کدی الہمی



کمدی الهی - دوزخ
اثر داتنه آلیگیری
ترجمه شجاع‌الدین شفا
چاپ ششم: ۱۳۷۸
چاپ هفتم: ۱۳۷۸
چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
حق چاپ محفوظ است.

ISBN 964-00-0444-8 (3vol.set)

ISBN 964-00-0397-2 (vol.1)

شابک ۸-۰۴۴۴-۰۰-۹۶۴ (دوره ۳ جلدی)

شابک ۲-۰۳۹۷-۰۰-۹۶۴ (جلد اول)

مؤسسه انتشارات امیرکبیر تهران، خیابان بهارستان پلاک ۴۸۹

دانتہ آلیگیری

Dante Alighieri

گمدی الہی

La Divina Commedia

*

دُونُخ

INFERNO

ترجمہ از متن ایتالیائی ، با مقدمہ و شرح و حواشی ، از

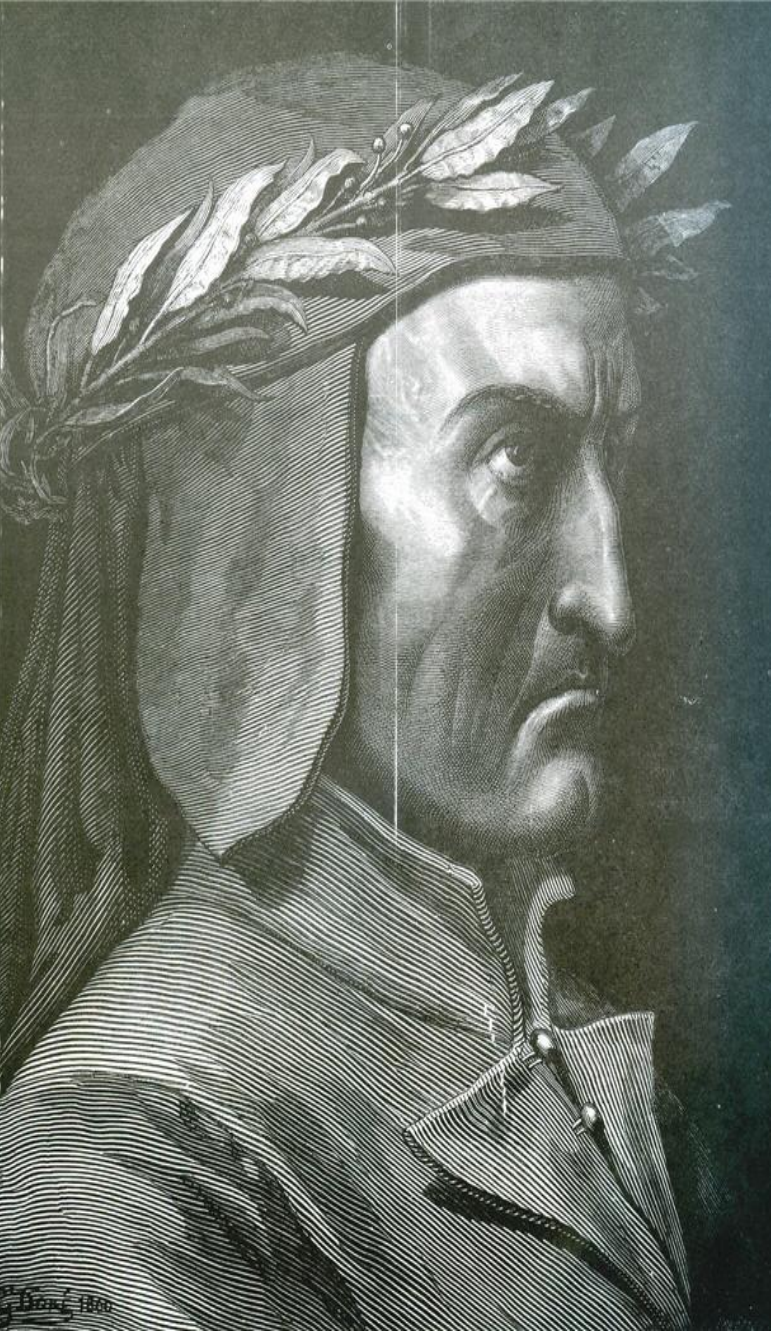
شجاع الدین شفا

با یک تابلو از رافائل Raffaello ، یک تابلو از بوتیچلی Botticelli ،
۵۴ تابلو از گوستاو دورہ Gustave Doré ، دو نقشہ و دو تصویر

تصویر مقابل

دانته آلیگیری (۱۳۶۵-۱۳۲۱)

تصویر از گوستاو دوره نقاش فرانسوی



فهرست مطالب

صفحه

چند نظر از بزرگان ادب جهان درباره «کمدی الهی» ۹

مقدمه:

- ۱۴ کمدی الهی در ادبیات جهان
- ۲۰ شخصیت دانته
- ۲۲ زندگی دانته
- ۳۰ آثار دانته
- ۳۱ کمدی الهی
- ۴۳ سوابق کمدی الهی در ادبیات شرق و غرب
- ۴۷ نگاهی به سفر «دوزخ»
- ۵۱ «دوزخ» در اساطیر یونان
- ۵۴ «ویرژیل» و «انئیس»
- «ارداویراف نامه»، کمدی الهی ایرانی در ۱۰۰۰ سال
- ۵۷ پیش از دانته
- ۶۳ «سیر العباد الی المعاد» سنائی غزنوی
- ۶۵ «رسالة الففران» ابوالعلاء معری
- ۶۶ کلامی چند درباره ترجمه «کمدی الهی»
- ۶۹ منابع مقدمه و سرودها و حواشی کتاب

صفحه	دوزخ :
۷۹	سرود اول : مقدمه کلی کمدی الهی
۸۱	متن سرود
۹۵	سرود دوم : مقدمه «دوزخ»
۹۶	متن سرود
۱۰۶	سرود سوم : طبقه مقدماتی دوزخ : ابن الوقتها
۱۰۹	متن سرود
۱۲۲	سرود چهارم : طبقه اول دوزخ (اعراف) : بزرگان دوران کهن
۱۲۳	متن سرود
۱۳۶	سرود پنجم : طبقه دوم دوزخ : شهوت رانان
۱۳۷	متن سرود
۱۵۵	سرود ششم : طبقه سوم دوزخ : شکمپرستان
۱۵۶	متن سرود
	سرود هفتم : طبقه چهارم دوزخ : خسیسان و مسرفین
۱۶۸	طبقه پنجم دوزخ : ارباب غضب
۱۷۰	متن سرود
	سرود هشتم : طبقه پنجم (بقیه) : ارباب غضب
۱۸۵	شهر شیطان (دیته)
۱۸۶	متن سرود
۱۹۸	سرود نهم : طبقه ششم دوزخ : زندیقان
۱۹۹	متن سرود
۲۱۲	سرود دهم : طبقه ششم دوزخ (بقیه) : زندیقان
۲۱۵	متن سرود
۲۲۶	سرود یازدهم : طبقه ششم دوزخ : زندیقان
۲۲۷	متن سرود
	سرود دوازدهم : طبقه هفتم دوزخ : تجاوز کاران
۲۳۷	منطقه اول : متعدیان بدیگران
۲۳۸	متن سرود
	سرود سیزدهم : طبقه هفتم دوزخ : تجاوز کاران
۲۵۲	منطقه دوم : متعدیان بنفس (خودکشی کنندگان)
۲۵۳	متن سرود
	سرود چهاردهم : طبقه هفتم دوزخ : تجاوز کاران
	منطقه سوم : متجاوزین به خداوند
۲۶۶	کروه اول : کفر گویان

۲۶۷	متن سرود
	سرود پانزدهم : طبقه هفتم دوزخ : تجاوز کاران
۲۷۹	منطقه سوم : متجاوزین به خداوند
۲۸۰	گروه دوم : اهل لواط
	متن سرود
	سرود شانزدهم : طبقه هفتم دوزخ تجاوز کاران
۲۹۱	منطقه سوم : متجاوزین به خداوند
۲۹۲	گروه دوم اهل لواط
	متن سرود
	سرود هفدهم : طبقه هفتم دوزخ : تجاوز کاران
۳۰۰	منطقه سوم : متجاوزین به خداوند
۳۰۱	گروه سوم : رباخواران
	متن سرود
	سرود هیجدهم : طبقه هشتم دوزخ : حيله کران
۳۱۳	گروه اول : قوادان و ناموس دزدان
۳۱۵	گروه دوم : چاپلوسان
	متن سرود
	سرود نوزدهم : طبقه هشتم دوزخ : حيله کران
۳۲۶	گروه سوم : فروشندگان اموال و مناصب روحانی
۳۲۷	متن سرود
	سرود بیستم : طبقه هشتم دوزخ : حيله کران
۳۳۸	گروه چهارم : رمالان و غیبگویان
۳۳۹	متن سرود
	سرود بیست و یکم : طبقه هشتم دوزخ : حيله کران
۳۴۹	گروه پنجم : سوداگران نادرست
۳۵۰	متن سرود
	سرود بیست و دوم : طبقه هشتم دوزخ : حيله کران
۳۶۰	گروه پنجم : سوداگران نادرست
۳۶۱	متن سرود
	سرود بیست و سوم : طبقه هشتم دوزخ : حيله کران
۳۷۱	گروه ششم : رباکاران
۳۷۲	متن سرود
	سرود بیست و چهارم : طبقه هشتم دوزخ : حيله کران
۳۸۸	گروه هفتم : دزدان

۳۸۹	متن سرود
۴۰۰	سرود بیست و پنجم : طبقه هشتم دوزخ : حيله کران
۴۰۱	گروه هفتم : دزدان متن سرود
۴۱۲	سرود بیست و هشتم : طبقه هشتم دوزخ : حيله کران
۴۱۳	گروه هشتم : مشاوران مزور متن سرود
۴۲۴	سرود بیست و هفتم : طبقه هشتم دوزخ : حيله کران
۴۲۵	گروه هشتم : مشاوران مزور متن سرود
۴۳۴	سرود بیست و هشتم : طبقه هشتم دوزخ : حيله کران
۴۳۵	گروه نهم : نفاق افکنان متن سرود
۴۴۸	سرود بیست و نهم : طبقه هشتم دوزخ : حيله کران
۴۴۹	گروه دهم : جاعلین دسته اول : کیمیا کران متن سرود
	سرود سی ام : طبقه هشتم دوزخ : حيله کران
	گروه دهم : جاعلین دسته های دوم و سوم و چهارم : سکه سازان و قلب کنندگان
۴۶۱	افراد و سخنان
۴۶۲	متن سرود
۴۷۵	سرود سی و یکم : عفريتان
۴۷۶	متن سرود
۴۹۴	سرود سی و دوم : طبقه نهم دوزخ : خیانتکاران
۴۹۵	منطقه اول : خائنین به ارحام و نزدیکان متن سرود
	سرود سی و سوم : طبقه نهم دوزخ : خیانتکاران
	منطقه دوم : خائنین بوطن
۵۱۲	منطقه سوم : میهمان کشان
۵۱۳	متن سرود
	سرود سی و چهارم : طبقه نهم دوزخ : خیانتکاران
	منطقه چهارم : خائنین به ولینعتها
۵۲۵	خروج از دوزخ
۵۲۷	متن سرود

فهرست تصاویر

صفحه

مقدمه کتاب

۷	داتته آلیگیری
۳۷	پارناس : داتته در بزم خدایان (تابلو رافائل)
۵۵	ویرژیل (موزائیک قدیمی رومی ، مربوط به ۲۰۰۰ سال پیش)
۷۱	نقشه جغرافیائی ایتالیا
۷۵	نقشه دوزخ فرضی داتته

متن کتاب

(۵۴) تابلو از «گوستاودوره» نقاش و مجسمه ساز بزرگ قرن نوزدهم فرانسه	
۸۳	در نیمه راه زندگانی ما ، خویشتن را در جنگلی تاریک یافتم . . .
۹۳	. . . آنوقت ویرژیل براه افتاد ، و من در دنبالش روان شدم .
۱۰۷	« شما که داخل میشوید ، دست ازهر امیدی بشوئید» .
	. . . و پیرمردی سپیدموی سوار بر زورقی بسوی ما آمد ، و بانگ زد :
۱۱۵	«وای بر شما ، ای ارواح تباهکار !»
۱۱۹	. . . زادگان تبهکار آدم خویشتن را از کرانه بدرون رود افکندند
	. . . شاگردان مکتب این خداوندگار نغمه سرائی را دیدم که پیرامون هم
۱۲۹	گرد آمده بودند .
۱۳۹	مینوس پاسدار دوزخ در آنجا نشسته است و دندان برهم میساید .
	. . . ای شاعر ، دلم میخواهد با این دو روحی که دوشادوش هم رهمیسپرنند
۱۴۷	و در میان باد چنین سبک وزن مینمایند گفتگو کنم . «
۱۵۳	. . . و چونانکه جسدی بر زمین افتد ، از پای در افتاد

- ۱۵۹ ... راهنمای من ، کفی دوخاک برداشت و آنرا درپوزه‌های این‌سگ‌حریص
فرو ریخت .
- ۱۶۳ ... واو بمن گفت : «شهر آکده ازحسدتو ، درزندگانی آن‌جهانی‌مسکن
من بود .»
- ۱۷۱ ... وگفت : «ای کرکه‌ملعون ، خاموش‌شو وخشم‌خویش را فروخور . . .»
« . . . زیرا همه‌طلائئ که درزیرماه است ، وازین پیش‌بوده ، حتی یکی‌ازاین
ازواج بلاکش‌را آرامش نمیتواند داد .»
- ۱۷۷ ... اینجا ارواح کجی‌خلقانی را می‌بینی که درزندگانی خودزیرسلطه‌خشم
وغضب بودند . . .»
- ۱۸۳ استادمن بدورش راندوگفت : «گمشو وبادیکر سگان ره‌خویش گیر!»
- ۱۹۱ نتوانستم آنچه‌را که وی با شیطانها میگفت بشنوم .
- ۱۹۵ . . . بمن گفت : «شیطان‌های درنده‌خوی را ببین . . .»
- ۲۰۳ بسوی دروازه رفت و آنرا با یک اشاره‌چوبدست خود بکشود .
- ۲۰۷ ... واو بمن گفت: «اینان زندیقانند ، وبدعت‌گزاران‌دین‌وپيروانان آنان...»
- ۲۱۱ . . . به پشت‌سنگ‌گوری پناه بردیم . . .
- ۲۲۶ . . . برنوک صخره‌فرو ریخته ، غول‌جزیره‌کرت برزمین خفته بود . . .
- ۲۳۹ بدین‌دبان‌چالاک نزدیک شدیم.
- ۲۴۵ ... آربی‌های ترشروی دراینجا آشیان کرده‌اند وازبالای درختانی‌عجیب
ناله میکنند .
- ۲۵۳ . . . و درخت فریاد برآورد : «چرا مرا میکشی؟»
- ۲۶۳ گله‌هایی بیشمار ازارواح برهنه‌تن را دیدم که برسر آنها اخگرهای درشت
آتشین فرومیریخت . . .
- ۲۸۱ « . . . سر پروتو ، شمائید که اینجائید ؟»
- ۲۹۱ « اینست آن عفریت تیزدم که جهان‌را پر بلا میکند . . .»
- ۳۰۲ خویش‌را ازهرجانب درمیان‌فضا دیدم وهمه‌چیز را بجز عفریت از دیدگان خود
پنهان یافتم .
- ۳۰۹ ... این «تائیس» روسپی است که چون‌فاسقش از او پرسید که : «آیا حق‌عشقبازی
رابجای می‌آورم؟» جوابش داد : «اجاز میکنی!»
- ۳۲۳ در کف پاهای اینان آتش شعله‌میکشید . . .
- ۳۲۹ . . . سپس بیش‌از صدقلاب درتنش فرو بردند . . .
- ۳۵۵ شیطان در دنبال او بال‌کشود وفریاد زد : «گرفتمت !»
- ۳۶۹ هنوز پا بر کف این‌گودال نهاده بودیم که ابلیس‌ان‌را کشوده‌بال‌بالای‌سرخویش
یافتیم . . .
- ۳۷۵ ... «ای آنکه پای‌بمجمع‌ریا‌کاران ترشو نهاده‌ای . . .»
- ۳۷۹ «این صلیب‌شده فریسیان را گفت که حق‌است اگر مردی را درراه قومی‌بشکنجه
سپارند .»
- ۳۸۳

- صفحه
- ۳۹۳ میان این تودهٔ موخش ماران وافعیان ، برهنه‌تنانی میدویدند که امیدپناهگاهی
یا نوشدارویی نداشتند . . .
- ۴۰۶ آن‌دو دوزخی دیگر بوی مینگریستند، وهریک از آنان مینالید که: «وای، آن‌یلو.
چرا اینطور دگرگون شده‌ای؟»
- ۴۱۷ . . . وراهنمای‌من که این‌توجه مرادید، گفت: دردل هریک ازاین
شعله‌ها که می‌بینی ، روحی خانه دارد،»
- ۴۳۹ . . . دوزخی شکاف سینۀ خود را کشود و گفت: «بنگر که چگونه خویشتن‌را
پاره پاره میکنم!»
- ۴۴۴ . . . سربریدهٔ خویش‌را چون فانوسی از دست فروآویخته بود ، وبما مینگریست،
ومیکفت: «وای برمن!»
- ۴۵۱ . . . و ویرژیل بمن گفت: «بچه مینگری؟ چرا بدین ناقص‌تنان افسرده‌دل
خیره شده‌ای؟»
- ۴۵۵ . . . ناله‌هایی عجیب، دل‌هرا سخت بدرد آوردند . . .
- ۴۶۵ . . . وبمن گفت: «کار این‌زوج‌دیوانه همین‌است که با چنین درنده‌خوئی دیگران
را بیازارد.»
- ۴۶۹ . . . «این‌زوج کهن میرای تباه‌کار است که هم‌خوابۀ پدر خویش شد . . .»
هرگز اورا ندو چون این‌عفریتان بانگی چنین موخش از شیپور خویش برنیاورده بود
- ۴۷۹ (طرح از بوتیچلی)
- ۴۸۳ عفریتانی موخش، نیمی‌از تن‌های خویش‌را چون برج و باروهای برافراشته بودند . . .
راهنمای من گفت: «این‌عفریت مغرور را سر آن‌بود که بارب‌الارباب بالانشین
پنجه درافکند.»
- ۴۸۷ . . . ومارا در آن درک‌اسفل نهاد که شیطان‌اعظم ویهودا را در کام خویش دارد
- ۴۹۹ . . . کسی‌را شنیدم که میگفت: «چرا ما تیره‌روزان را لگدمیکنی؟»
- ۵۰۵ . . . گفتم: «بهر تقدیر باید نام‌ترا بمن بگوئی، وگرنه موئی بسرت نمی‌گذارم.»
- ۵۰۹ . . . دندان‌درسرا و فروبرده‌هم‌چون سگی که استخوانی خاید، بجویدن آن پرداخت
- ۵۱۷ « . . . بچشم خویش دیدم که آن‌سه‌تای دیگر نیز یکایک جان‌سپردند . . .»
- ۵۲۹ سلطان دیار رنج نیمی از سینۀ خود را از بیخ بدر آورده بود .
- ۵۳۳ . . . این‌یهودای اسخریوطی است که سردر کام شیطان و پای در بیرون دارد .
- ۵۴۱ سر بر آوردم تا ستارگان‌را بازبینیم .

سخنی چند با خوانندگان

۱. «کمدی الهی» اثر «دانته آلیگیری» نخستین بار بیش از چهل سال پیش به زبان فارسی در ایران منتشر شد. این اثر که بسیاری از بزرگان ادب جهان آن را بزرگترین محصول نبوغ انسانی و دایرةالمعارفی که زاده ده قرن سکوت و خاموشی مسیحیت است، دانسته‌اند از لحاظ انشا، آیین‌نگارش و ترکیب جمله‌ها و اصطلاحات یکی از پیچیده‌ترین و مغلق‌ترین آثار ادبیات جهان است، و چون در ترجمه این اثر آنچه در درجه اول مورد نظر بوده تطبیق ترجمه با متن بوده است، به‌ناچار هر جا که سلاست عبارات فارسی با حفظ صورت اصلی کلام منافات داشته، رعایت جنبه اخیر مقدم شمرده شده است! بنابراین ممکن است در متن فارسی پیچیدگیها یا استعارات نامأنوسی به‌نظر رسد که غالباً چاره‌ای جز نقل آنها به‌همان صورت نبوده است.

۲. در نقل اسامی خاص، تلفظ ایتالیایی آنها در متن و تلفظ این اسامی به زبان اصلی و نیز به آن صورتی که در کشورمان معمول است در حاشیه آمده، بجز کلماتی چند مانند «سزار» و «اوگوست» و «فلورانس» و اسامی فلاسفه و حکمایی چون «ابن‌سینا» و «ابن‌الرشد» و غیره که در متن به اسامی اصلی خود آورده شده‌اند و نیز کسانی که نامهایشان در تورات و انجیل آمده است.

در نقل نگارش لاتینی واژه‌ها در حواشی این کتاب، حروف آخر بعضی از کلمه‌ها که در داخل پرانتز نقل شده، حرفی است که در اصل متن ایتالیایی جزء این کلمات است، اما در شعر دانته به ضرورت شعری حذف شده است.

۳. درباره مفهوم واقعی بعضی از اشعار «کمدی الهی» از دهها سال پیش میان منتقدان و مفسران اختلاف نظر بوده و هنوز نیز تفسیرها، تعبیرها و نظرهای گوناگونی در این مورد وجود دارد؛ در این موارد آن مفهومی که مناسب‌تر به‌نظر آمده در متن و تعبیرات دیگر در حاشیه آمده است.

۴. نیاز به توضیح نیست که مترجم این اثر «شجاع‌الدین شفا» از نویسندگان معاند نظام مقدس جمهوری اسلامی است که به‌دلیل روابط نهان و آشکار خود با دربار پهلوی و احزاب شاهنشاهی پس از پیروزی انقلاب اسلامی به خارج از کشور گریخت و اکنون به‌عنوان قلم‌بمزد به فعالیت‌های ضدانقلابی خود ادامه می‌دهد. وی همچنین از حامیان سلمان رشدی نویسنده مرتد کتاب «آیه‌های شیطانی» است و بی‌شک تجدید چاپ این اثر مشهور به منزله تأیید مترجم آن نیست.

چند نظر از بزرگان ادب جهان درباره «کمدی الهی»

نظریاتی که در اینجا نقل میشود نمونه هائی معدود از نظریات تحسین آمیز وغالباً پراز مبالغه‌ایست که در عرض ششصدسال اخیر از طرف بزرگان هنر و ادب جهان غرب درباره دانتته و اثر او ابراز شده است، و اینجانب با آنکه بعضی را بسیار مبالغه آمیز میدانم آنها را بعنوان نمونه نقل کرده‌ام تا روشن شود که دنیای ادب مغرب‌زمین نسبت به «کمدی الهی» چه نظر دارد. باید تذکر داد که در میان کسانی که عقایدشان در اینجا نقل شده، دو نفر یعنی «ولتر» و «لامارتین» اصولاً نظر مساعدی نسبت بدین کتاب ندارند و با این وجود مطالب ستایش آمیزی درباره آن گفته‌اند که در اینجا قسمتی از آنها ترجمه شده است.



از آغاز پیدایش ادبیات در جهان، تا با امروز «کمدی الهی» بزرگترین محصول قریحه و نبوغ انسانی و بزرگترین درجه فروجلال هنر بشری است.

اوگوست کنت

Anguste Comte
فیلسوف معروف قرن نوزدهم فرانسه (۱۷۹۸ - ۱۸۵۷)

از میان مجموعه‌ای از رنجه‌ها و شادیها، نومیدیها و امیدها، غمگساریها و اشکها، از میان فریادهای پرازهیجان روحی اسیر درد و غم، این «حماسه عظیم زمین و آسمان» سر برزده است که باید آنرا اعجاز قرون وسطی شمرد.

لانگفلو Longfellow

شاعر بزرگ امریکائی، مترجم کمدی الهی بشعر انگلیسی (۱۸۰۷ - ۱۸۸۲)

از زمان هم‌تا کون اثری بدین عظمت پدید نیامده است، و چطور میتواند بعد از این پدید آید؟

بوکاجیو Boccaccio

نویسنده بزرگ ایتالیائی، معاصر دانتته (۱۳۱۳ - ۱۳۷۵)

در این کتاب اشعاری چنان زیبا و عالی وجود دارد که از چهارصد سال پیش تا کنون کهنه نشده و ازین پس نیز هرگز کهنه نخواهد شد. عجب اینست که کرسی های مخصوص علمی و دوره های مذهبی بحث و قرائت برای درک و تفسیر این نویسنده کلاسیکی ایجاد شده باشد که در آن پاپ هارا در جهنم جای داده اند.

ولتر Voltaire

نویسنده و فیلسوف بزرگ فرانسه (۱۶۹۴ - ۱۷۷۸)

از این توده در آمیخته و درهم فشرده استعارات و تمثیلات قرون وسطائی، که با مقیاس ذوق امروزی ما بنظر ثقیل و غیر قابل هضم می آید، قاعدتاً میبایست اثری خسته کننده و ملال انگیز پدید آمده باشد - ولی از همین مجموع بادست دانتته یکی از بزرگترین شاهکارهای کلیه ادوار و کلیه ادبیات جهان، پدید آمده است.

شاتوبریان Chateaubriand

نویسنده بزرگ فرانسوی (۱۷۹۰ - ۱۸۶۹)

چنین اثری، شاید اگر بدست شعرای عادی و در سرزمینی عادی پدید آمده و فقط جنبه محلی و ملی و زمانی محدود این کتاب را داشته باشد، خیلی زود فراموش شود. ولی وقتیکه گوینده آن شاعری چون دانتته باشد، شعرا و الی الابد زنده میماند. دانتته يك خلاق بزرگ سخن، يك «زبان آفرین» توانا است که گوئی شعرا و بجای اینکه نوشته شده باشد، بادست این «میکل آثر» دنیای نظم جباری شده است.

لامارتین Lamartine

شاعر و نویسنده بزرگ فرانسوی (۱۷۹۰ - ۱۸۶۹)

در محراب مقدسی که مظهر ترکیب «مذهب و شعر» است، دانتته در بلندترین نقطه ای که متصور میتواند بود ایستاده است و هنر دنیای نورا یکسره در زیر پای خود دارد. «کمدی الهی» او اثری «منزوی» نیست که از میان تاریکی قرون وسطائی سر بر آورده باشد، بلکه مظهر تمام شعر و هنر دنیای جدید است، و با این وصف چنان عظمتی دارد که جز با کلمات «منصرف فرد» و «خارق العاده» آنرا وصف نمیتوان کرد.

شلینگ Schelling

فیلسوف و نویسنده بزرگ آلمانی (۱۷۷۵ - ۱۸۵۴)

سراسر این مجموعه از جهات مختلف سیاسی، تاریخی، فلسفی و مذهبی، تابلو کاملی از بشر و جنبه های معنوی و روحی و فکری و اجتماعی يك دوره است، و ازین نظر است که بحق «کمدی الهی» را يك دائرة المعارف نام داده اند. هیچ اثری در نزد قدما و در نزد معاصرین، در دنیای کهن و در دنیای نو، نیست که بتوان آنرا با این کتاب برابر نهاد.

لامنه Lamennais

نویسنده و فیلسوف فرانسوی (۱۷۸۲ - ۱۸۵۴)

این اثر فقط محصول کار دانتته نیست، زیرا چنین اثری را یکنفر تنها پدید نمیتواند آورد. «کمدی الهی» زاده ده قرن خاموشی مسیحیت است که بالاخره توانسته است زبان

بکشاید و سخن بگوید؛ عصاره هزار سال زندگی بشری است که دانته کلمه «تمت» را در آخر آن گذاشته است .

کارلایل Carlyle

نویسنده و محقق معروف انگلیسی، مترجم انگلیسی «کمدی الهی»

تمام کوشش میلتن در وصف دوزخ صرف این شده که آن را بصورتی نامشخص در آورد. تمام هنردانته بالعکس در این راه بکاررفته است که دوزخ را صورتی مشخص و قطعی بدهد. اثر دانته اثر سحر آمیزی است که حاصلش بازبان قرون وسطائی اینست : «کمال آدمی، در طریق الهی» .

راسکین Ruskin

نویسنده و منقد معروف انگلیسی (۱۸۱۹ - ۱۹۰۰)

هنر بزرگ قرن چهاردهم این بود که این مردی را که میبایست با آتش سپرده شده باشد ! بیست سال پس از مرگ مقدر زنده نگاهدارد تا بدست او اثری پدید آید که باید همیشه زنده بماند .

جیمز راسل لاول J. R. Lowell

شاعر و ادیب بزرگ امریکائی (۱۸۱۹ - ۱۸۹۱)

هیچ اثر ادبی، نه تنها در ادبیات ایتالیا بلکه در ادبیات جهانی، از حیث عظمت و اهمیت با «کمدی» دانته برابری نمیتواند کرد . هر خانه ایتالیائی که نسخه ای از این شعر که بعد از دانته آنرا «الهی» لقب دادند در آن نباشد ، از بزرگترین فروغی که تا امروز در زیر آسمان ایتالیا درخشیده ، محروم است ،

پاسکولی Pascoli

شاعر بزرگ ایتالیائی ، صاحب اثر تحقیقی معروفی درباره دانته (۱۸۵۵ - ۱۹۱۲)

دانته و شکسپیر دنیا را میان خود تقسیم کرده اند و سومی ندارند . دانته بیش از آنکه شاعری باشد پیغمبری است، و کتاب آسمانی او کتابی است که کمدی آسمانی نام دارد .
تی. اس. الیوت T.S. Eliott

شاعر بزرگ معاصر انگلستان، برنده جایزه ادبی نوبل (متولد در ۱۸۸۸)

«کمدی الهی» اودیسه جهان مسیحیت است؛ سفر نوع انسان است بدیوار ابدیت ؛ راهی است که از آدمی شروع میشود و بخداوند پایان مییابد .

ادگار کینه Edgar Quinet

فیلسوف و مورخ معروف فرانسوی (۱۸۰۳ - ۱۸۷۵)

من هروقت که به «کمدی الهی» میاندیشم ، بیاد آتشی فروزان میافتم که در دل ظلمت بدرخشد و ازورای تازیکیها نور بیفشاند .

پریتس یوهان P. Johann

پادشاه «ساکسونی» آلمان ، و

مترجم «کمدی الهی» بزبان آلمانی

کار عجیبی است که کسی از آخرین طبقه دوزخ به اعلی طبقه افلاک بالا رود؛ دریک اثر واحد مجموعه زشتیها و زیباییها را گرد آورد و از منتهای حقارت به منتهای جلال سفر کند؛ همزمان را شامل شود و هم ابدیت را؛ هم فرشته را و هم انسان را، هم سرمنشاء جمله تبه‌کاریها را و هم منبع جمله پاکیه‌ها را، هم شیطان را و هم خدا را دریک مجموعه جای دهد، و این مجموعه ایرا بازبانی بنویسد که از یانصدسال پیش تا کنون شهرت و مقام آن، چون امواجی که از زمین لرزه های قوی پدید آید و پیوسته دورتر رود، دائماً رو با افزایش رفته است.

ریوارول Rivarol

نویسنده معروف فرانسوی (۱۷۵۳ - ۱۸۰۱)

از ترکیب زیباییها و نواقص این کتاب، اثر شاعرانه عجیبی پدید آمده است که به هیچ اثر دیگری که تا کنون دیده شده شباهت ندارد؛ روزی که هم ادبیات و هم مذاهب گذشته و حال از میان بروند، «کمدی الهی» چون بنای با عظمتی در میان ویرانه‌ها، همچنان پای برجا خواهد ماند.

کنتس دو شوازول Comtesse de Choiseul

خانم نویسنده فرانسوی، مترجم «برزخ» و بهشت بزبان فرانسه، ۱۹۱۵
«... دیروز هزاران نفر در کلیسای «سن سورن» گرد آمدند، زیرا دانته در سفر خود بیاری در چنین روزی در این کلیسا دعا کرده بود. امروز خاطره این مرد مورد بزرگترین تجلیل مذهبی و معنوی قرار دارد که تا کنون درباره کسی صورت گرفته است. شاعر دیگری را بیابید که مراسم یادبود او تحت ریاست بزرگترین مرجع مقام عالم مسیحیت آغاز شده باشد، و تعدادی چنین کثیر از رؤسای بزرگترین دموکراسی های دنیای کهن و دنیای نو سرپرستی این مراسم را بعده گرفته باشند. در این لحظه که مادر اینجا گرد آمده ایم ارواح جمله بزرگان گذشته پیرامون این مردی حلقه زده‌اند که زبان و پرچم عالم مسیحیت است.»

موریس بارز Meurice Barrès

نویسنده معروف فرانسوی؛ عضو آکادمی فرانسه (۱۸۶۲ - ۱۹۲۳)

(از سخنرانی او در مراسم شصدمین سال مرگ دانتس، ۲۱ ژوئن ۱۹۲۱، در دانشگاه سوربن، پاریس).

دانتس یکی از بزرگترین نوایی است که عالم بشریت با خود دیده است. «کمدی الهی» او در حقیقت دائره المعارف با عظمتی است که از لحاظ قدرت و وسعت دامنه فکر آنرا با هیچ اثر دیگری برابر نمیتوان نهاد. شش قرن است که این مجموعه دائماً در معرض تحقیق و مطالعه و تفسیر است، و با این وصف هنوز نتوانسته‌اند کاملاً بعمق آن برسند.

لاروس قرن بیستم

مقدمه

کمدی الهی در ادبیات جهان - شخصیت دانته - زندگی دانته - آثار دانته - کمدی الهی - سوابق کمدی الهی در ادبیات شرق و غرب
نگاهی به سفر «دوزخ» - دوزخ در اساطیر یونان - ویرژیل و انئیس
ارداویراف‌نامه ، کمدی الهی ایرانی در ۱۰۰۰ سال پیش از دانته
سیرالعباد الی المعاد سنائی غزنوی - رساله الغفران ابوالعلاء المعری
کلامی چند درباره ترجمه کمدی الهی - منابع مقدمه و حواشی کتاب.

«کمدی الهی» در ادبیات جهان

در تاریخ هنر و ادب جهان، بعضی آثارند که دنیا آنها را از شاهکارهای مسلم نبوغ بشری بشمار آورده است. اینها بخلاف آن دسته آثاری که خاص يك عصر یا سرزمین معینند و بهمین جهت با گذشت زمان جلوه و فروغ خود را کمایش از دست میدهند، یا مرور زمان تابنده تر و پر جلوه تر میشوند، و هر قدر روزگار بیشتر میگردد عظمت و جلالی فزونتر پیدا میکنند. «نوس» میلو و «موسی» میکل آنژ و «ژو کوند» لئوناردو داونچی و «ایلیاد» همر و «جمهوریت» افلاطون و «شاهنامه» فردوسی و بسیار از پيسهای شکسپیر و «فاوست» گوته ازین قبیلند. «کمدی الهی» دانتته نیز اثری است که دنیا آنرا یکی از بزرگترین آثار قریحه بشری دانسته است. تا کنون متفکرین و ادبا و هنرمندان درجه اول دنیا آنقدر از این اثر تجلیل و ستایش کرده اند که مجموعه سخنان آنها درین باره خود یقین از قطر «کمدی الهی» افزون میشود.

اگر از نظریات مبالغه آمیزی که بیشتر زاده فرط جذب و اشتیاق گویندگان آنهاست بگذریم، میتوان با اطمینان خاطر گفت که از بعد از انتشار «کمدی الهی»، یعنی در شش قرن اخیر، هیچ اثر ادبی در مغرب زمین مقام این کتاب را بدست نیاورده است. ارقامی که درباره نفوذ این کتاب در دنیا از طرف «دانتته شناسان» (۱) برجسته تنظیم و تدوین شده، چنان است که گاه باور کردن آنها دشوار بنظر میرسد، و من نیز که چند تای آنها را بعنوان نمونه نقل میکنم هر گونه مسئولیتی را درین باره بعهده گویندگان آنها نمیگذارم، هر چند که اینان شخصیت های ادبی و علمی برجسته ای هستند که از شایبه مبالغه بدورند.

«الکساندر ماسرون» A. Masseron استاد زبان و ادبیات ایتالیائی دانشگاه پاریس، که دو کتاب او بنام «معما های کمدی الهی» و «برای درک کمدی الهی» از طرف آکادمی فرانسه مورد تقدیر قرار گرفته و یک کتاب دیگرش بنام «دانتته» از جانب انجمن دانتته شناسی ایتالیا از عالیترین آثار خارجی مربوط به دانتته شناخته شده است، حساب کرده که تا کنون درباره دوزخ دانتته که مجموعاً شامل ۴۷۲۰ مصرع است، نزدیک به صد هزار تفسیر و

۱- از سالهای پیش «دانتته شناسی» در عالم تحقیق و ادب بصورت رشته تخصصی خاصی درآمده است که بدان dantologia (دانتولوژی) میگویند. در حال حاضر تقریباً در تمام کشورهای غربی استادان و ادیبان بزرگی وجود دارند که متخصص دانتته و «کمدی الهی» هستند و بسیاری از نشریات مربوط به دانتته، و محافل ادبی دانتته شناسی و مجالس بحث و تفسیر کمدی الهی از طرف اینان اداره میشود.

شرح و تحقیق. بصورت کتابها و رسالات و مجموعه‌ها و مقالات تحقیقی بزبانهای مختلف جهان نوشته شده است. طبق حساب همین استاد، تا بامروز نزدیک به ده‌هزار جلد کتاب دربارهٔ دانته و کمدی الهی منتشر شده، و رو بهم رفته قریب هشتصد ترجمهٔ مختلف ازین اثر صورت گرفته، منجمله تنها در زبان انگلیسی بیش از صد ترجمهٔ جداگانه ازین کتاب منتشر شده و فقط درده سالهٔ آخر قرن نوزدهم ۳۸ ترجمهٔ مستقل از «کمدی الهی» در انگلستان و امریکا و سایر کشور های انگلیسی زبان انتشار یافته است. در زمرهٔ مترجمین این صدواندی ترجمه بزبان انگلیسی میتوان کسانیرا نام برد که از بزرگترین شخصیت‌های ادب امریکا و انگلستانند، از قبیل: لانگفلو، کالریج، کارلایل، کاری، نورتین، لارنس بینان و غیره.

بطور کلی از همان زمان بعد از دانته، یعنی پیش از اختراع فن چاپ، به ترجمهٔ «کمدی الهی» پرداختند و فهرست نسبتاً جامعی از این ترجمه‌ها را در یک کتاب تحقیقی معروف ایتالیائی بنام *Bibliografia dantesca* میتوان یافت. نخستین زبانی که «کمدی الهی» بدان ترجمه شد زبان اسپانیائی بود، و از آن پس این کتاب تقریباً بتمام زبانهای مهم جهان ترجمه شده است. ممکن است آخرین ترجمهٔ این کتاب ترجمه‌ای باشد که به شعر انگلیسی توسط **John Ciardi** در نیویورک در اواخر سال ۱۹۵۴ منتشر شده، و البته این ادعا در صورتی صحیح میتواند بود که در چند ماه اخیر ترجمهٔ تازه‌ای از این کتاب در اروپا و امریکا انتشار نیافته باشد، و این بسیار بعید بنظر میرسد.

از زمان دانته ببعده علاوه بر محققین و ادبا و دانشمندان بزرگی که به شرح و تفسیر و ترجمهٔ این کتاب پرداختند، و علاوه بر «دانته‌شناسان» برجسته‌ای که در شهرهای مختلف ایتالیا رسماً مأموریت یافتند که هفته‌ای یکبار «کمدی الهی» را در کلیساها و مراکز عمومی و میدانهای شهر برای مردم معنی و تفسیر کنند، نقاشان و مجسمه‌سازان بزرگ نیز به خلق آثار برجسته هنری بر اساس این کتاب پرداختند. در زمرهٔ مهمترین نقاشان «کمدی الهی» میتوان از بوتیچلی **Botticelli** نقاش بزرگ قرن پانزدهم ایتالیا و ویلیام بلیک **William Blake** شاعر و هنرمند بزرگ انگلیسی قرن

۱- عنوان کامل این کتاب چنین است :

P. C. De Batines : *Bibliografia dantesca, ossia catalogo delle edizioni, traduzioni, manoscritti e commenti della Divina Commedia e delle Opere minori di Dante*; 2 vol.

هجدهم واز نقاشانی چون دلاکروا *Delacroix*، شفر، گلز، دلابرد، هامان، مورانی، منیان، کورتوا، کورنلیوس، و مجسمه‌سازانی چون تریکتی، الفرد شرون، سن‌مارسو، اوبه و غیره و بخصوص از گوستاو دوره *Gustave Doré* نقاش و حجار معروف قرن نوزدهم فرانسه نام برد. علاوه بر آثار این نقاشان، بسیاری از کلیسا‌های اروپا و بناهای مختلف تاریخی دارای تابلوها و مجسمه‌هایی هستند که توسط نقاشان و حجاران مختلف بر اساس مطالب «کمدی الهی» بخصوص «دوزخ» پدید آمده، حتی در کلیسای جلفای اصفهان تابلویی از دوزخ هست که با احتمال قوی از دوزخ‌دانته الهام گرفته است.

مجموعه‌ای موسوم به *Catalogue of the Dante Collection*

که از سال ۱۸۹۸ تا ۱۹۰۰ در نیویورک انتشار یافته، و ظاهر آکملترین فهرست مربوط به آثار دانته است، شامل بیش از ۶۰۰ صفحه بزرگ است که ۱۸۰ صفحه آن به دانته و آثار او، و بیش از ۴۲۰ صفحه به اسامی آثار تحقیقی و کتابها و رساله‌هایی که درباره «کمدی الهی» نوشته شده اختصاص یافته است و هریک ازین ۴۲۰ صفحه که با حروف ریز و بصورت دو ستونی چاپ شده، شامل نامهای متعدد مختلف با توضیحات مربوطه است، یعنی همین یک مجموعه بتنهائی شامل اسامی چندین هزار جلد کتاب است که درباره «کمدی الهی» نوشته شده. نسخه‌های این کتاب را در کتابخانه‌های ملی امریکا و اروپا میتوان یافت.

در سال ۱۹۲۰ مجموعه دیگری بعنوان مکمل این مجموعه بنام *additions* توسط «مری فوولر» دختر «ویلیام فوولر» ناشر مجموعه اصلی در نیویورک منتشر شد؛ این مجموعه تکمیلی در حدود ۱۲۰ صفحه دارد که شامل اسامی کتابهایی است که در کاتالوک اصلی از آنها نام برده نشده و غالباً بعد از آن تاریخ انتشار یافته‌اند. از سال ۱۹۲۱ ببعده این مجموعه هر ساله با «گزارش سالیانه انجمن دانته» در امریکا تکمیل میشود.

مجموعه دیگری بزبان ایتالیائی بنام *Bibliografia*

1030 - 1920 dantesca که در سال ۱۹۳۲ در فلورانس منتشر شده، حاوی اسامی ۳۷۵۳ کتاب و رساله و مقاله تحقیقی است که تنها درده ساله ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ درباره دانته نوشته شده و بچاپ رسیده است!

در حال حاضر در غالب کشورهای بزرگ اروپا و امریکا «انجمنهای دانته‌شناسی» وجود دارد که محققین و ادبای درجه اول آنکشورها در آن شرکت

دارند، و از طرف بسیاری از این انجمن‌ها مرتباً نشریه‌هایی دربارهٔ دانته و کمدی الهی منتشر میشود که هر شمارهٔ آنها حاوی تازه‌ترین تحقیقات و مطالعات مربوط به بدین کتاب است. مهمترین این نشریه‌های منظم (بغیر از کتابهایی که بطور مستقل منتشر میشود) تا آنجا که من اطلاع دارم چنین است:

در ایتالیا: *Bulletino della Società dantesca italiana* که از سال ۱۸۹۰ تا سال ۱۹۲۱ بدین نام منتشر شده، و از آن پس نام آن تبدیل به *Studi danteschi* شده است.

نشریهٔ *L'Alighieri* که از سال ۱۸۸۹ منتشر شده.

نشریهٔ *Il Giornale dantesco* که از سال ۱۸۹۳ تا ۱۹۲۸ بدین نام منتشر شده، و بعداً نام آن بدل به *Annuario dantesco* شده است.

نشریهٔ *Il nuovo Giornale dantesco* که از ۱۹۱۷ منتشر شده.

در آلمان: نشریهٔ *Deutsches Dante - Jahrbuch* که از سال ۱۹۱۹ منظمأ در شهر «وایمار» منتشر میشود.

در آمریکا: نشریهٔ *The Annual report of the Dante Society* که از سال ۱۸۸۳ تا کنون منظمأ در شهر کمبریج در *Massachusetts* منتشر میشود.

در فرانسه: نشریهٔ *Bulletin italien* که از ۱۹۰۱ در بر دو منتشر شده، و نشریهٔ *Etudes italiennes* که از ۱۹۱۹ در پاریس انتشار یافته، و این دو مجموعه با آنکه بخلاف نشریه‌های فوق‌الذکر منحصر به دانته و «کمدی الهی» نیست، عملاً بدانها اختصاص دارد.

علاوه بر آنچه گفته شد، مجموعه معروف *Lectura Dantis* که از سالها پیش بصورت مجلدات مستقلی از یک سری کامل در فلورانس منتشر میشود شایان ذکر است. هر یک از این کتابها که بطور متوسط شامل چندصد صفحه میشود، به شرحها و تفسیرهای مربوط به یکی از سرودهای کمدی الهی تخصیص دارد، و تازه بعد از انتشار هر کتاب تدریجاً چندین «ضمیمه» و «جزوه» مربوط بدان منتشر میشود که در آن نظریات تکمیلی مربوط بدان سرود نقل شده است.

ولی این مجموعه منحصر به فلورانس نیست، زیرا تقریباً تمام شهرهای بزرگ ایتالیا دارای چنین مجموعه‌هایی هستند که خود مستقلاً انتشار

میدهند، و از مجموعه فلورانس گذشته، مهم‌ترین آنها در شهر جنوا تحت عنوان *Lectura Dantis genovese* منتشر میشود؛ در این مجموعه اخیر، هر کتاب شامل شرح و تفسیر چندسرود است. مجموعه‌ای نیز بنام: *Biblioteca storico-critica della letteratura dantesca* از سال ۱۸۹۹ تا کنون مرتباً در شهر «بولونیا» در ایتالیا انتشار می‌یابد.

در انگلستان مجموعه عالی و کاملی از طرف *Paget Toyndee* که بزرگترین «دانته شناس» اروپا در قرن کنونی بشمار میرود، بنام: *Britain's tribute to Dante in literature and art - a chronological record of 540 years (1380 - 1620)* در سال ۱۹۲۱ در لندن منتشر شده که فقط شامل اسامی ترجمه‌های انگلیسی «کمدی الهی» و فهرست تحقیقات و مطالعاتی است که درباره این کتاب در انگلستان شده است، و در آن ۱۶ صفحه بزرگ تنها به «فهرست» اختصاص دارد. از آن‌پس نیز در هر چاپ اطلاعات و اسامی تکمیلی مربوط بمدت فاصله بین دو چاپ بدین مجموعه افزوده میشود.

مجموعه‌ای بنام *Siudies in Dante* که از سال ۱۸۹۶ توسط *E. Moore* و فرزندان او در اکسفورد منتشر شده است، از منابع موثق مطالعات مربوط به کمدی الهی بشمار میرود.

شاید ذکر از «دائرة المعارف دانته‌ای» نیز که کاملترین اثر مربوط به دانته در ایتالیا است بی‌مورد نباشد. این مجموعه که موسوم است به *Enciclopedia danresca* در دو جلد در میلان منتشر شده، و یک جلد سوم در سال ۱۹۰۵ بدان افزوده شده است، و در هر چاپ تازه این سه جلد جدیدترین اطلاعات درباره دانته، بشیوه معمول دائرة المعارف‌ها اضافه میشود. همچنین مجموعه هفت جلدی فرهنگ دانته‌ای *Dizionario dantesco* که در سال ۱۸۸۵ در شهر «سیه‌نا» *Sienna* در ایتالیا منتشر شده و در ۱۸۹۲ یک جلد هشتم بدان افزوده شده و در هر چاپ تازه کاملتر میشود.

با این همه، شاید بهترین دیکسیونر مربوط بدانته فرهنگی باشد که بزبان انگلیسی توسط *Toynbee* فوق‌الذکر انتشار یافته است و عنوان آن چنین است:

A dictionary of proper names and matters in the works of Dante - Oxford, 1868

دو «دانته‌شناس» ایتالیائی بنام «پاسرینی» و «ماتسی» در سال ۱۹۰۰ کتابی بنام فهرست نشریات ده سالهٔ مربوط به دانته - *Un decen nio di bibliografia dantesca* منتشر کردند که مربوط به دهه سالهٔ ۱۸۹۰ تا ۱۹۰۰ بود و اسامی کتابها و رسالات و مجموعه‌ها و مقالات راجع به دانته را که فقط در آن ده ساله منتشر شده بود شامل میشد. این کتاب شامل ۵۹۴ صفحهٔ بزرگ است، و تعداد اسامی مندرج در آن به ۴۳۹۲ بالغ میشود.

با این حساب، در نیمهٔ اول قرن بیستم تعداد این قبیل کتابها و رسالات و مقالات به ۲۲۰۰۰ رسیده است که نهم ازین رقم، یعنی قریب به بیست هزار آن مربوط به «کمدی الهی» است، و تازه برای نشریات بیشمار سال ۱۹۲۱، یعنی شصدمین سال مرگ دانته، که اتمام اروپا و آمریکا در آن شرکت جستند و بزرگترین تجلیل جهانی را از یک شخصیت دنیای ادب بعمل آوردند، در این رقم جانی خاص منظور نشده است، در صورتیکه در آنسال روزنامه و مجله‌ای در سراسر اروپا و قسمت اعظم از کشورهای جهان نبود که در آن مقاله و تحقیقی دربارهٔ دانته و کمدی الهی منتشر نشده باشد، و هیچ کشور اروپائی نبود که در آن کتب متعدد درین باره انتشار نیافته باشد، چنانکه آن سال را در عالم ادب اروپا «سال دانته» لقب دادند. تعداد کفرانسهائی که درین سال در ایتالیا، فرانسه، آلمان، انگلستان، آمریکا، بلژیک، هلند، اسپانیا، چکوسلواکی و غیره دربارهٔ «کمدی الهی» ایراد شد، به حساب یک دانته‌شناس معاصر فرانسوی، «ماسرون»، از هزار متجاوز بود.

طبق محاسبهٔ همین دانته‌شناس فرانسوی، تنها در ده سالهٔ آخر قرن نوزدهم یعنی از ۱۸۹۰ تا ۱۹۰۰ شش «ترجمه» تازه از کمدی الهی بزبانهای محلی ایتالیائی، ۸ ترجمهٔ تازه بزبان فرانسه، ۱۱ ترجمهٔ تازه بزبان آلمانی، ۳۸ ترجمهٔ تازه بزبان انگلیسی، ۶ ترجمهٔ تازه بزبان اسپانیائی، ۲ ترجمهٔ تازه بزبان چک ازین کتاب منتشر شده. در همین مدت بیش از صد کتاب و رساله و مقالهٔ تحقیقی دربارهٔ **سرود سی و پنجم** دوزخ، **چهل** کتاب و رساله و مقاله دربارهٔ **سرود سی و سوم** دوزخ، **چهل** کتاب و رساله و مقاله دربارهٔ **سرود یازدهم** بهشت منتشر شده. ۱۷ تفسیر تازه دربارهٔ جملهٔ «آن پا که بر زمین استوارتر بود» (رجوع شود به شرح ۴ صفحه ۶ این کتاب)، ۱۴ تفسیر تازه دربارهٔ اینکه «صدای ویرژیل بر اثر خاموشی ممتد ضعیف شده

بود» (رجوع شود به شرح ۱ صفحه ۱۱ این کتاب) ، ۲۳ تفسیر تازه دربارهٔ این جمله که « ۰۰ شاید گوید وی شما دروی بیچشم حقارت نگریسته بود » (رجوع شود به شرح ۱ صفحه ۱۴۳. این کتاب) و ۵۵ تفسیر تازه دربارهٔ «آنکس که از روی فرومایگی آن درین بزرگ را کرده بود» (رجوع شود بشرح ۱ صفحه ۴۷ این کتاب) انتشار یافته است. برای اینکه رقم متوسط یکصدساله اخیر در این باره بدست آید قاعداً باید هر يك از این ارقام راده برابر کرد .

شخصیت «داتنه»

برخی از بزرگان بسرزمین معینی تعلق دارند ؛ برخی هستند که دامنه نفوذشان از سرزمین خودشان تجاوز میکند و سراسر عصر و دوره ایرا شامل میشود ؛ بزرگان معدودی نیز هستند که پا از عصر و دوران خود فراتر میگذارند و بر تاریخ جهان یعنی بر سراسر قرون بعد از خود سایه می افکنند. از این بزرگان در همه رشته های علم و ادب و فکر و هنر و سیاست و غیره . میتوان یافت ، وشك نیست که در عالم ادب «داتنه» یکی از این کسان است . تقریباً تمام محققین عالم ادب مغرب زمین داتنه را یکی از سه شاعری شمرده اند که «اعظم شعرای تاریخ جهان» لقب دارند .

بدیهی است مقام «اعظم شعرای ایتالیا» برای داتنه بقدری مسلم و محرز است که هیچکس تاکنون در این باره تردیدی نکرده است . داتنه در ایتالیا مقامی دارد که با احتمال قوی نظیر آنرا هیچ شاعر دیگر در هیچ کشور دیگر ندارد ، زیرا در ایران ما این مقام میان فردوسی و نظامی و سعدی و حافظ مشترک است ، و در اروپا نیز ، گوته در آلمان ، ولتر و هوگو در فرانسه ، کالدرون در اسپانیا ، کامونیس در برتقال و پوشکین در روسیه با همه عظمت خود این اولویت مسلم را که داتنه در ایتالیا دارد ندارند . فقط مقام شکسپیر را در انگلستان میتوان با مقام داتنه در ایتالیا برابر نهاد ، با این تفاوت که نام داتنه در ایتالیا با یکنوع «قدس» روحانی در آمیخته که شکسپیر فاقد آنست ، و از این حیث داتنه را میتوان در کنار لسان الغیب ما جای داد .

؟ چنانکه گفته شد تاکنون در اروپا سه نفر از شعرای جهان «اعظم شعرای تاریخ بشر» محسوب شده اند که عبارتند از : هروداتنه و شکسپیر ، ویست سال پیش که مراسم هزارهٔ فردوسی در جهان برپا میشد ، غالباً اظهار عقیده

کردند که فردوسی نیز یکی ازین جمع است و باید از لحاظ تاریخ نفر دومین محسوب شود تا این چهار شاعر «ارکان اربعه» ادب جهان باشند.

دانشمند محترم آقای مینوی در شرح جامعی که چند سال قبل درباره داتته نوشته‌اند درین مورد نظر محققین اروپائی را بتفصیل تشریح کرده‌اند: «اروپائیان سه نفر از شعرا را در طبقه اول، و رأس شعرای بشر قرار میدهند، که همیروس و داتته و شکسپیر باشند، و ملاک ایشان اینست که این سه نفر از تمام عطایا و قوی و ملکات مخصوص شاعر بعد اعلی بهره‌ور بوده‌اند، و هر یک از ایشان عرصه بسیار وسیعی از علایق و احساسات و ممیزات تمامی نوع بشر را میدان جولان افکار خود و موضوع منظومات و نمایشها و اشعار خود قرار داده است. داتته از حیث سهولت اناط و سادگی کلام، از حیث افسونگری و گیرندگی سخن و سحر بیان برای عموم آدمیان و از حیث تنوع معانی بیای آن دو شاعر دیگر نمیرسد، و آن لذت دائمی که اشعار همیروس و شکسپیر بخواننده و شنونده میدهد در شعر داتته کمتر است. از حیث جزالت و استحکام و قوت عبارت، و از حیث عمق فکر و قوه پی بردن بکنه صفات بشر و رسیدن بغورزندگانی، داتته با آندو نفر برابر است. ولی چیزهایی هم هست که داتته در آنها از آندو شاعر بالاتر است: منجمله اینکه دامنه موضوعات و عرصه جولانگاه افکارش وسیعتر است، و مجموعه کمالات و ممیزات انسانی، بعلاوه طبیعت و گذشته و حال و آینده همه را بیشتر از آن دونفر دیگر مطمح نظر قرار میدهد و توجه او بمعارف بشری و جمع کردن و وفق دادن بین آنها، و اشتیاق او به اینکه جامعه بشری بطور کلی تمام هم و سعی خود را متحداً مصرف سیر در راه کمال بنماید مافوق توجه و اشتیاق سایرین است، و بهمین جهت است که او گوست کنت فیلسوف بزرگ فرانسه گفته است که «کتاب کمدی الهی داتته حماسه بی مثل و مانندی است و هنوز هم بلندترین درجه فروجلال هنر و صنعت انسانی همین است.»

شاخصیت داتته در عالم ادب بقدری است که حتی مقام گوته آلمان را که بیشک از عجیب‌ترین نوابغ تاریخ بشر است با او برابر ننهاده‌اند. میان شکسپیر و داتته نیز این تفاوت هست که شکسپیر اثری که بنهائی با «کمدی الهی» داتته قابل قیاس باشد ندارد، و برابری ایندو، وقتی است که مجموعه آثار شکسپیر را که از افتخارات عالم انسانی است با «کمدی الهی» داتته در ترازوی سنجش گذارند.

از نظر غربیان ، مقام دانته چنان بلند است که غالباً پایان دوران قرون وسطی را زمانی می‌شمارند که «کمدی الهی» این شاعر نوشته شد ، زیرا معتقدند که درواقع با این اثر عصر جهالت و ظلمت پایان رسید و دوره فروغ رنسانس آغاز شد .

زندگی دانته

دانته آلیگیری Dante Alighieri در ماه مه سال ۱۲۶۵ در شهر فلورانس بدنیا آمد .

فلورانس در آن زمان یکی از جمهوریهایی متعدد ایتالیا بود که مانند شهرهای ونیز Venezia ، پیزا Pisa ، سیهنا Siena ، جنوا Genova ، راونو Ravenna و غیره ، برای خود استقلال داشت ؛ این شهرها از لحاظ بازرگانی شهرهایی آباد و مرفه بودند ، ولی همه آنها دستخوش اختلافات و دسیسه‌بازها و بند و بست‌های داخلی فراوانی بودند که در آن دوره تقریباً بر سراسر اروپا حکمفرما بود ، منتها در هیچ‌جا بیای ایتالیا نرسید .

از اوایل قرن سیزدهم مسیحی (قرنی که دانته در آن بدنیا آمد) ، فلورانس و غالب شهرهای اطراف آن میدان زور آزمایی سیاسی دودسته‌ای بودند که گوئلفی Guelfi و گیبلینی Ghibellini نام داشتند . از لحاظ سیاسی «گیبلینو» ها طرفدار «امپراتوری مقدس روم و ژرمن» بودند که ریاست آن با امپراتور آلمان بود ، و «گوئلفو» ها که خاندان دانته از آنها بود بعکس هواخواه پاپ و آزادی ایتالیا از نفوذ آلمان بودند .

برای آشنائی با جریان زندگی دانته و طرز فکر قرون وسطایی آن زمان که اساس شناسائی «کمدی الهی» است ، باید وضع کلی اروپای آن دوره را بنظر آورد .

در قرن دانته ، اروپا اواخر دورانی را میگذرانید که امروزه بطور کلی «قرون وسطی» نامیده میشود . این دوره قرون وسطایی از اوایل قرن ششم مسیحی که امپراتوری روم بر اثر حملات وحشیان شمالی اروپا و

- ۱- نام این شهر در زمان دانته فیورنتسا Fiorenza بود و به همین صورت نیز در «کمدی الهی» آمده است ، ولی امروزه در ایتالیا فیرتسه Firenze خوانده میشود ، در این کتاب ، بنا به تلفظی که از مدت‌ها پیش در ایران معمول بوده همه جا «فلورانس» آورده شده است .
- ۲- جمع گوئلفو Guelfo و گیبلینی Ghibellino که در حواشی این کتاب گوئلف و گیبلین آورده شده است ، (رجوع شود به صفحه ۱۶۱ این کتاب ، شرح ۲)

وحشیان زرد پوست آسیای مرکزی و شرقی از هم پاشید، تا سال ۱۴۵۳ که شهر قسطنطنیه بتصرف ترکان عثمانی درآمد ادامه داشت، و در سراسر این دوران، مغرب زمین بجز قسمت کوچکی از آن که امپراتوری بیزانس را شامل میشد، و اسپانیا که تحت استیلای مسلمانان بود، در جهل و پراکندگی و اختلافات خانگی میزیست. در این دوره تقریباً تمام اروپا تقسیم به سرزمینهای مستقل کوچک کوچکی شده بود که تحت تسلط فئودالها قرار داشت، و فقط مذهب بود که تا حدی مشعل علم را در این ظلمتکده تابان نگاه میداشت.

قرنی که دانه در آن بدینا آمد نزدیک باوآخر این دوران قرون وسطائی بود و تدریجاً مقدمات تحولات اجتماعی عظیمی که دور «رنسانس» و در پی آن عصر جدید را پدید آورد آغاز شده بود. دانشگاه های متعدد در شهرهای بزرگ ایتالیا و فرانسه و آلمان و انگلستان و اتریش تأسیس شده و بسیاری از آثار برجسته فکر و ادب و علم یونانی و اسلامی بزبان لاتینی که زبان علمی اروپای آنروز بود ترجمه شده بود، و اندک اندک نویسندگان و شعرا و دانشمندان بزرگی از قبیل بترارک و سن تماس داکن و آلبرتوس - ماگنوس (البرت کبیر) و بیکن و غیره در اروپا پیدا شده بودند، و بر رویهم هنر و ذوق از خشونت و زندگی قرون وسطائی بدر میآمد. خیلی از تاریخ نویسان و متفکرین اصولاً بر این نظرند که ظهور «دانه» را با او شروع کرد.

در قرن سیزدهم یعنی در قرن دانه و «کمدی الهی» وضع کلی اروپا و دنیا بطور خلاصه بدین ترتیب بود: جنگهای چند صدساله صلیبی که از سال ۱۰۹۶ مسیحی شروع شده بود قریب باتمام بود؛ آخرین جنگ واقعی صلیبی، بین شرق و غرب، در اوایل قرن سیزدهم مسیحی تحت رهبری ونیزیها و بکمک نیروی دریائی آنان صورت گرفته بود، و جنگ دیگری که اندکی بعد از آن علیه «مرتدین» آلبی انجام شد و جنگ صلیبی نام گرفت، بیشتر به شوخی شباهت داشت. این «مرتدین آلبی» که در جنوب فرانسه میزیستند پیروان فرقه خاصی از آئین عیسی بودند که بر اساس دوگانگی دین زرتشتی و معتقدات ایرانی تکیه داشت، و در حقیقت اینان مظاهر روح و فلسفه ایرانی در اروپای آنروز بودند.

مقارن این احوال، آسیا دچار بزرگترین طوفان سیاسی و اجتماعی تاریخ خود یعنی اسیر فتنه مغول بود. شصت سال پیش از تولد دانه،

چنگیز یورش وحشیانه خویش را از مغولستان بسوی مغرب شروع کرده و شمال چین و آسیای مرکزی و بعد ایران را بتصرف در آورده بود و اندکی بعد مغولان روسیه جنوبی را اشغال کرده و از راه لهستان بارو پاسرازیر شده بودند. در اواسط این قرن (۱۲۴۱ مسیحی) ، نیروی مغول در جنگی تاریخی، قوای آلمانها و لهستانها و مجارها را درهم شکست و پنج سال پیش از تولد دانته بود که «قوبلای قاآن» ، خان کبیر ، فرمانروایی امپراتوری عظیمی را که از کناره دریای ژابن تا قلب اروپا شامل میشد آغاز کرد .

در همین موقع در انگلستان نخستین « پارلمنت » واقعی تاریخ گشوده میشد ، و این واقعه درست در همان سال صورت گرفت که دانته پای بجهان مینهاد ؛ و در این احوال ، در فرانسه وضع اجتماعی درست در مسیری مخالف با مسیر اجتماعی انگلستان یعنی بسوی استقرار قدرت مطلقه پادشاهان سلسله «والوا» و از میان رفتن تدریجی ملوک الطوائفی بنفع حکومت مرکزی پیش میرفت . آلمان و ایتالیا هنوز تحت حکمفرمایی واحد امپراتوران مقدس روم و ژرمن بودند ولی ایتالیا تلاش بسیار میکرد . که خود را از زیر نفوذ آلمانها بیرون آورد .

در این میان بزرگترین قدرت معنوی در سراسر اروپا قدرت پاپ و دستگاه مذهبی و اتیکان بود که در همه جا حریف بزرگ و سرسختی برای پادشاهان و فرمانروایان بشمار میرفت ، بدین جهت بود که در آلمان و فرانسه و انگلستان و بسیار جاهای دیگر ، پاپها با حریفان سیاسی خود دست و پنجه نرم میکردند . تنها جایی که از نفوذ پاپ مصون بود ، قسمتی از اسپانیا بود که هنوز زیر فرمان مسلمانان بود ، ولی در آن زمان دیگر قدرت واقعی مسلمین در اسپانیا رو بزوال بود و آن شکوه و هیمنه قرون پیش را نداشت .

در تمام اروپا هیچ سرزمینی به پراکندگی ایتالیا نبود . قسمت جنوبی ایتالیا جزو حکومت « ناپل و سیسیل » و قسمت مرکزی آن قلمرو پاپ و واتیکان بود ، ولی از شمال رم تا بالای ایتالیا تقسیم به حکومتهای خودمختار کوچکی شده بود که چنانکه گفته شد از حیث فرهنگ و ذوق و صنعت و تجارت خیلی پیش رفته بودند ، ولی همه آنها مثل ایالات مختلف یونان قدیم ، از یکطرف اسیر اختلافات و دسته بندیهای شدید سیاسی داخلی بودند و از طرف دیگر بایکدیگر در جنگ و جدال بسر میبردند . از نظر اخلاقی غالب این جمهوریهها دچار انحطاط فراوان بودند ، بطوریکه

دروغ و حيله و ارتشاء و پيمان شکنی و خیانت و عدم توجه باصول شرافت برای آنها امری رایج بود؛ بهمین جهت سرتاسر کمندی الهی پراست از شکایت‌هایی که شاعر از این فساد عمومی شهر و کشور خود میکند .

فلورانس که شهر بسیار آباد و متنوعی بود، در این زمان در آتش اختلافات شدید داخلی میسوخ . چنانکه گفته شد از اوائل قرن سیزدهم مسیحی (قرن تولد دانته)، دودسته سیاسی رقیب یعنی «گولف‌ها» و «گیلین‌ها» در این شهر باهم کشمکش داشتند و گاه اینان و گاه آنان بر توسن مراد سوار میشدند . در سال ۱۲۶۰ یعنی پنج سال پیش از تولد دانته بالاخره کار این اختلاف به خونریزی موحشی کشید ، بدین ترتیب که دسته «گیلین‌ها» که چندی پیش از آن از فلورانس طرد شده بودند به فرماندهی «فاریناتا» با قوای شهر «سینه‌نا» پیمان اتحاد بستند و متفقاً بقوای فلورانس حمله بردند و آنها را در جنگ معروف «مونتاپرتی» *Montaperti* درهم شکستند که در «کمندی الهی» بارها بدان اشاره شده است . در نتیجه این پیروزی دسته «گیلین‌ها» که طرفدار امپراتوری آلمان و روم و از لحاظ اجتماعی مدافع طبقه اشراف (آریستوکراسی) بود ، در فلورانس روی کار آمد ، ولی چندی بعد پس از مرگ فاریناتا ، ورق برگشت و اینبار برای همیشه گیلین‌ها از این شهر طرد شدند و «گولف‌ها» که خاندان دانته از آنها بودند حکمرانی شهر را در دست گرفتند .

اما اندکی نگذشت که میان خود این گولف‌ها تفرقه افتاد ، و بالاخره این تفرقه باعث تقسیم آنان به دودسته مختلف شد که «سیاه‌ها» *Neri* و «سفیدها» *Bianchi* لقب گرفتند . این دسته‌ها طبق روش کلی گولف‌ها طرفدار پاپ بودند ، ولی بیش از پاپ خواهان آزادی فلورانس در مقابل هر گونه نفوذ سیاسی خارجی بشمار میرفتند ، بدین جهت طولی نکشید که یکی از آندو ، یعنی دسته سفیدها با پاپ از درستیز درآمد ، و پاپ بکمک فرانسویان درصدد درهم شکستن آنها برفتاد . شاید این حوادث ، مثل دسیسه بازیهای سایر ادوار تاریخ ایتالیا و جهان ، میبایست دیر یا زود فراموش شده باشد ، ولی امروزه این تحولات سیاسی قرن سیزدهم اختصاصاً مورد توجه عمومی است ، زیرا «کمندی الهی» دانته آنرا بصورت خاطره‌ای فراموش نشدنی در آورده است .

در چنین محیط آشفته و پردسیسه‌ای بود که دانته سالیان کودکی و جوانی خود را گذرانید . از تحصیلات اولیه او چندان اطلاعی در دست نیست ،

ولی قطعی است که این تحصیلات وسیع و دامنه‌دار بود؛ ظاهر آوی در دانشگاه «بولونیا» که در آن عصر شهرت خاص داشت، و نیز در دارالتعلیم فرقه مذهبی «برادران کهنتر» *Frati Minori*^۱ در شهر سناکروچه تحصیل کرد، ولی قسمت عمدهٔ رشد فکری و فلسفی خود را مرهون دانشمند بزرگی بنام «برونتو لاتینی» *Brunetto Latini* بود که چندین کتاب و یکنوع «دائرة المعارف» علوم آن عصر را بزبانهای فرانسه و ایتالیایی و لاتینی نوشته بود، و دانه در سرود بانزدهم «دوزخ» خود بتفصیل و با احترام از او نام میبرد.

در این دوران کودکی بود که عشق افسانه‌ای و معروف دانه به «بتاتریکس» آغاز شد. بتاتریکس^۲ دختر مردی بنام «پرتیناری» بود که نزدیکی خانوادگی بساداته داشت، و در یک میهمانی فامیلی بود که دانه برای اولین بار با دختر او ملاقات کرد. در آن هنگام «دانه» نه سال داشت و بتاتریس هشت‌ساله بود، ولی خود دانه معتقد است که عشق سوزان او به بتاتریس از همین هنگام آغاز شد، و چنانکه در کتاب «زندگانی نو» خود میگوید «ازین هنگام بود که باقلمرو سلطان عشق نهاد.»

ده سال بعد وی نخستین نغمه‌های عاشقانهٔ خود را بخاطر این دختر سرود. ولی این عشق تا آخر بصورتی افلاطونی باقی ماند، زیرا بتاتریس بمردی دیگر شوهر کرد و اندکی بعد یعنی در ژوئن سال ۱۲۹۰، در ۲۴ سالگی مرد. این مرگ نابهنگام روح دانه را تکان داد و او را که هنوز شاعری تازه‌کار و ناپخته بود، چنان آمادهٔ شاعری کرد که عاقبت بصورت یکی از بزرگترین شاعران تاریخ جهانش در آورد.

در ادبیات جهان ستایشی که دانه ازین زن کرده نظیر ندارد، زیرا هیچ شاعری هنوز محبوبه خود را تا بدین درجه الوهیت بالا نبرده است. دانه بدین بتاتریس در «کمدی الهی» مقام «مضرحق» و «نمایندهٔ لطف الهی» داده، و او را تا بعد فرشتگان ملکوت بالا برده و در عالیترین طبقه فردوس، که آدمیان بدان راه میتوانند یافت جای داده است. خودش، پیش از سرودن «کمدی الهی» در کتاب معروف دیگرش بنام «زندگانی نو» *Vita Nuova* نوشته بود که: «... امید دارم دربارهٔ او آن چیزی را بگویم که تاکنون دربارهٔ هیچ زنی گفته نشده است»، و کم اتفاق افتاده که کسی تا بدین پایه بقول خویش وفا کرده باشد.

۱- دربارهٔ این فرقه مذهبی، به شرح اول سرود... و سوم این کتاب مراجعه شود.

۲- *Beatrice Portinari*؛ به شرح ۳ صفحه ۱۹۵ این کتاب مراجعه شود.

با اینوصف، عشق داتنه به بئاتریس مانع از آن نشده که وی پس از مرگ محبوبه خود روی به عشقهای دیگر آورد و سراغ زیبارویانی دگر رود.

شاید، چنانکه غالباً در شرح حال داتنه نوشته‌اند، این گریز پائیهای شاعر بیشتر بخاطر سرگرم کردن او صورت گرفت تا برای تسلای خاطر و فراموشی. بالاخره در سال ۱۲۹۳، یکسال بعد از مرگ بئاتریس، وی با زنی بنام جما Gemma از خاندان دوناتی Donati یک خانواده محترم فلورانس ازدواج کرد، و این زن تا ده سال بعد از مرگ او نیز بزیست.

درین زمان داتنه شاعر مشهوری شده بود و یکی از رهبران مکتب ادبی تازه‌ای بنام «سبک ملایم نو» Dolce Stil nuovo بشمار میرفت که درعالم ادب بوجود آمده بود. این مکتب، نظیر مکتب رمانتیک قرن نوزدهم طرفدار بیان احساسات و عواطف قلبی بود، و اساس کار آن دوری از تصنع و سادگی بیان و توجه به الهامات شاعر بشمار میرفت، و ازین حیث نقطه مقابل مکتب ادبی رایج آنزمان بود که «مکتب ادبی سسیل» نام داشت و اساس کارش سبک نویسندگی پیچیده و پر از سجع و قافیه‌ای بود که تا حد زیادی بمکتب نظم‌هندی ما شباهت داشت.

در همین احوال داتنه در چندین زدو خورد بین قوای فلورانس و همسایگان این شهر شرکت کرد که خاطره آنهاجا بجادر «کمدی الهی» آمده، و مهمتر نشان نبرد «کامپالدینو» بود.

در حدود سی سالگی بفعالیت سیاسی پرداخت. در سالهای ۱۲۹۶ و ۱۲۹۷ بصورت «شورای صد نفری» Consiglio dei Cento انتخاب شد و در سال ۱۳۰۰ بسمت سفیر فلورانس به «سن‌جمینیانو» رفت؛ دو ماه نیز در سال ۱۳۰۱ سمتی نظیر «رئیس دیوان عالی کشور» را در شهر خود داشت، و در این سمت بود که لااقل ده نطق آتشین علیه پاپ بونیفاتسوی هشتم ایراد کرد که تمام بدبختیهای بعدی او از آن سرچشمه گرفت؛ ولی داتنه عملاً در «کمدی الهی» از او بطوری انتقام ستاند که این پاپ را بصورت یکی از منفورترین پاپهای تاریخ کلیسا در آورد.

در سال ۱۳۰۰، بین دودسته سیاسی «سفیدها» که نماینده ثروتمندان و نوکیسگان شهر بودند، و دسته «سیاهها» که از طبقات عامه هواخواهی میکردند، زدو خوردی شدید در گرفت که بر آتش کینه توزیهای گذشته دامن

زد. پاپ ظاهراً برای استقرار آرامش و در واقع برای توسعه نفوذ خود، کاردینال «آکوئاسپارنتا» را به فلورانس فرستاد، ولی وی نتوانست کاری انجام دهد، و اینبار پاپ از شارل دووالوا برادر فیلیپ لوبل پادشاه فرانسه کمک گرفت. مقام و قدرت این «مصلح» تازه فلورانسیان را سخت نگران کرد، و دسته سفیدها که در آنوقت روی کار بودند، سه نفر را بنمایندگی خود بعنوان «سفیر فوق العاده» بنزد پاپ فرستادند تا او را ازین فکر منصرف سازند و راه سازشی بدست آرند. داتته یکی از این سه نفر بود، ولی آن روزیکه بقصد سفر به واتیکان از شهر خود بیرون آمد خبر نداشت که دیگر تا آخر عمر خویش این شهر را بچشم نخواهد دید.

اندکی بعد از آغاز این سفر بود که «شارل دووالوا» و قوای پاپ پیروزمندانه وارد فلورانس شدند و دسته سفیدها را که با آنان مخالفت کرده بودند از آنجا راندند و زمام امور را بدست «سیاهها» سپردند. این تغییر حکومت مقدمه «تصفیه» دامنه داری شد که در نتیجه آن، بسیاری از اشخاص سرشناس و خاندانهای بزرگ شهر از میان رفتند؛ و از نظر تاریخی «داتته» معروفترین قربانی این تصفیه شد.

روز ۲۷ ژانویه سال ۱۳۰۲ نخستین حکم علیه داتته از طرف دادگاه فلورانس صادر شد. درین حکم بقصد بدنام کردن وی، سخنی از سیاست نرفته بود، بلکه ویرا متهم به «سوءاستفاده از اموال دولتی» کرده و بدین جرم پرداخت پنج هزار «فیورینو» جریمه و دو سال تبعید از فلورانس و محرومیت ابد از حقوق مدنی محکوم ساخته بودند. دادرسی بطورغیابی صورت گرفت و داتته در آن حضور نیافت، زیرا همه میدانستند که در چنین دادگاهی رأی بچه صورت صادر خواهد شد. تقریباً چهل روز بعد از آن، حکم تازه ای درباره او صادر شد و اینبار وی محکوم بدان شده بود که اگر بدست مقامات تأمینیه و قضائی فلورانس بیفتد، زنده زنده در آتش سوزانده شود.

عدم موفقیت این «مقامات تأمینیه» در دستیابی به داتته، بیش از هر کس بنفع خود فلورانسها تمام شد، زیرا از شش قرن پیش بزرگترین افتخار این شهر اینست که چنین مردی را بجهان داده است، و معلوم نیست که خیلی از تصفیه های دیگر این چنین اشخاص را از میان نبرده باشد.

* از آن پس یک دوران ممتد آوارگی و در بدری برای شاعر شروع شد که تا آخر عمر او ادامه یافت. نخستین ضربتی که داتته از این بابت خورد،

از دست دادن زن و فرزندانش بود. زیرا اینان اجازه نیافتند که از فلورانس خارج شوند، و بناچار شاعر از زن و از چهار فرزندش: «پیترو»، «پاکوبو»، «آنتونیا»، «بتاتیچه» دور شد. ازین چهار، دوتای اولی پسر و دوتای دومی دختر بودند، و شاعر بدین دختر «بتاتریکس» نام داده بود. ازین تاریخ دیگر تا آخر عمر زنش را ندید، و دوتن از فرزندانش فقط در اواخر زندگانی او توانستند بشهری که وی در آن بسر میبرد بروند.

دوران بیست ساله بازمانده عمر داتته، از اینس در شهرهای مختلف ایتالیا گذشت، و احتمال هم میرود که وی درین ضمن به فرانسه و آلمان و شاید هم انگلستان سفر کرد. بهر حال چندین دانشگاه فرانسه و آلمان، و دانشگاه آکسفورد انگلستان، مدعی آنند که این «شاعر بزرگ اروپا» را در زمره شاگردان خود داشته اند. تا آخر عمر، داتته همچنان امید داشت که روزی اجازه بازگشت به فلورانس بدو داده شود، ولی هر بار این اجازه را از وی مضایقه کردند، و بالاخره نیز مردی که ایتالیا او را از «بزرگترین نوابغ تاریخ خود» شمرد، دور از زادبوم خویش در غربت بخواب جاودان رفت.

یکی دو سال اول را وی در شهر سیهنا *Sienna* گذرانید. از آنجا به سن گودنتو و ورونا *Verona* و بعد به پادووا *padova* رفت. در همه جا از طرف بزرگان و زمامداران شهرها با او بگرمی تمام رفتار شد و همه جا در بارها و کاخها برویش گشوده بود. ولی خودش با تلخی بیکی از دوستان نزدیکش نوشت که: «نمیدانی نان دیگری چه تلخ است، و نمیدانی چه سخت است که آدم از بلکان دیگری بالارود پائین آید!»

چندی نیز، از ۱۳۱۴ تا ۱۳۱۶، در شهر لوکا *Lucca* مقیم بود، ولی آخرین منزل این سفر غربت بیست ساله او، و مشهورترین این منزلها، شهر راونا *Ravenna* بود. این شهر درین زمان تحت حکومت «گویدونو لوداپولنتا» *Guido Novello da Polenta* بود که داتته نامش را جاودانی کرده است، و «فرانچسکاداریمینی»، زن زیبائی که جذابترین «قیافه» دوزخ داتته است^۱، و بادست داتته نامش در فهرست عشاق بزرگ تاریخ جهان ضبط شده، خویشاوند این دوک بود.

داتته در این شهر تا سال ۱۳۲۱ میهمان «کان گراند دلا اسکالا» *Can Granda della Scalla* بود؛ و این همان کسیست که «کمدی الهی»

شاعر بوی اهداء شده است . در تابستان این سال ، وی از طرف کت داپولنتا ، زمامدار شهر ، بعنوان «سفیر فوق العاده» بیک مأموریت خارج رفت . در بازگشت ازین مأموریت بود که وی بناگهان دچار تبی شدید شد و این تب در شب ۱۴ سپتامبر سال ۱۳۲۱ او را بدست مرگ سپرد . درین هنگام ۵۶ سال داشت . در ساعت آخر گفت : «کاش در خانه خودم مرده بودم!»

در خانه او ، درین زمان زنی شکسته دل زندگی میکرد که حق دیدار شوهرش را نداشت . ولی مردم شهری که با او چنین رفتاری کرده بودند ، پس از مرگ وی بناگهان فهمیدند که این تبه‌بیدی بزرگترین پرچمدار افتخار شهر آنسان بوده است . آنوقت داد و فریاد راه انداختند تا جسد شاعر و نابغه بزرگ خود را پس بگیرند ، و این «نوشداروی پس از مرگ خواننده ایرانی را بی اختیار بیادشاعر بزرگ دیگری از سرزمین ما می‌اندازد که او نیز مثل دانته از بزرگترین مفاخر تاریخ بشر بود ، و او نیز مثل دانته زبان کشور خود را «پی افکند» ، و او نیز مثل دانته سالیان آخر عمر را بادلشکستگی و تلخکامی در گوشه‌ای گذرانید ، و اگر آنچه گفته شده راست باشد ، برای او نیز پس از مرگ «نوشدارو» فرستادند . مثل اینست که طبیعت از آنانکه تحمل عظمت نبوغشان را ندارد ، در همه جا یسکنوع و بایک‌روش معین انتقام میگیرد .

راونی‌ها حاضر به پس دادن جسد میهمان بزرگ خود نشدند ، و این بار فلورانس‌ها که از تطمیع نتیجه نگرفته بودند از راه تهدید درآمدند و لشکر آرائی کردند تا «خاک راونا را بتوبره کشند» و جسد دانته را پس بگیرند . اما این بار «برادران کهتر» راونا دست بحیله زدند و فلورانسیان را فریب دادند ، و بالاخره نیز جسد بزرگترین میهمانی را که یک شهرایتالیانی بخود دیده بود ، و خواهد دید ، در خاک خویش نگاه داشتند . و امروز آرامگاه این شاعر که مثل آرامگه‌خواجه آسمانی ما «بر آن می‌گذرند و همت می‌خواهند» در آن شهر است .

آثار دانته

بجز «کمدی الهی» که شاه‌اثر دانته است ، و در صفحات بعد از آن سخن خواهد رفت ، وی چندین اثر منظوم و منثور دیگر دارد که بعضی

۱- در مرخی از شرح حال های دانته ، مقصد این مأموریت دربار پاپ و برخی دیگر و بی‌بزد کمرشده ، دینیجهت در اینجا از ذکر نام این مقصد خودداری شده است .

قرون وسطای مغرب زمین، و یکی از بزرگترین آثار ادبی تاریخ جهان بشمار آمده است، محصول دوران بیست ساله غربت و در بدری دانته است که شرح آن رفت.

شهرت خاص این اثر از همان زمان دانته شروع شد، ولی اختصاص عجیب آن در اینست که برخلاف سایر آثار بزرگ ادبی که هر یک دوران افتخاری کوتاه یا بلند دارند و بعد از آن اهمیتشان فرو مینشیند، این اثر، در تمام دوره ششصد ساله‌ای که از تدوین آن میگذرد، جز مدت کوتاهی در عصر رنسانس همواره در صدر آثار ادبی مغرب زمین جای داشته است.

هنوز چندسال از مرگ دانته نگذشته بود که این کتاب در ایتالیا صورت کلاسیک پیدا کرد. بزرگترین نویسندگان و محققین عصر، که در رأس آنها میتوان بوکاچو Boccaccio نویسنده بزرگ ایتالیائی را نام برد که پس از دانته از «پی افکنان» زبان ایتالیائی بشمار میرود و دکامرونه Decamerone او شهرت جهانی دارد به شرح و تفسیر آن پرداختند، و جمعی چهل نفری از ادبا، محققین، ادب شناسان، تاریخ دانان، فقها، دانشمندان، باتفاق پسران دانته و دوستان و آشنایان او، مشغول حاشیه نویسی بر این کتاب شدند، که غالب اطلاعات مربوط باشخاص و وقایعی که در این کتاب بدانها اشاره میشود از برکت همین حواشی بدست ما رسیده است. در شهر فلورانس مجالس درس و بحث مرتبی تشکیل شد که کار آن تفسیر و تشریح منظومه دانته بود. اندکی بعد از مرگ دانته، بغیر از فلورانس در چهار شهر دیگر از شهرهای بزرگ ایتالیا، فرمان صادر شد که هفته‌ای یکبار، در یکی از کلیساها و میدانها، یک محقق و ادیب برجسته کمندی الهی را برای مردم تدریس کند و مضامین آنها را شرح دهد تا قابل درک عموم باشد. بسیاری ازین «شرحها» بعنوان «شرح بر کمندی دانته» در همان زمان تدوین شده و بعدها بچاپ رسیده است.

خود دانته این کتاب را فقط کمندی Commedia نامیده بود، و لقب «الهی» (divina) یا آسمانی، در حدود سه قرن بعد یعنی در قرن شاتزدهم بدان داده شد. این لقب «الهی» مفهوم ارتباط این اثر را با دنیای ماوراءالطبیعه و آسمانی دارد، و هم حاکی از زیبایی و لطف «خدائی» این اثر است.

اطلاق عنوان «کمندی» بدین کتاب از طرف دانته، مربوط بدان مفهومی که امروزه کلمه «کمندی» برای مادارد نیست. خود او توضیح میدهد

که «تراژدی» یعنی اثری منظوم با سبک شعر خواص ، «کمدی» یعنی اثری با سبک متوسط و ترانه یعنی اثری با سبک عامیانه ، و او خود در مقابل «انئیس» Aeneis ویرژیل ، که خود ویرژیل آنرا «تراژدی بلندپایه» خوانده است . ، این مجموعه را «کمدی» نام داده است ، زیرا «کمدی» ماجرائی است که برخلاف تراژدی از بد شروع و بحسن عاقبت پایان یابد . اما این «کمدی» چیست ، وجنبه های مختلفی که شهرت فوق العاده آنرا باعث شده ، کدام است ؟

«کمدی الهی» ، در درجه اول يك اثر شاعرانه استادانه بسیار عالی است . دانته با این مجموعه نه تنها بزرگترین اثر ادبی کشور خود را آفریده ، بلکه «زبان» مملکت ایتالیا را پی ریزی کرده است . پیش از دانته مردم هر ایالت ایتالیا بلهجه ای خاص حرف میزدند که میان آن زبان نواحی دیگر اختلاف بسیار بود ؛ زبان علمی ، زبان لاتین بود ولی این زبان فقط مورد استفاده خواص بود و بدرد مردم عادی نمیخورد ، و چون مسلم بود که باید خواه ناخواه يك زبان «ایتالیائی» برای خواندن و نوشتن بوجود آید ، ایتالیائیها بی آنکه خود متوجه باشند در انتظار زبان و زبان سازی بودند که میبایست مشکل آنرا حل کند . احتمال هم میرفت که زبان «پروونسال» جنوب فرانسه زبان رسمی ایتالیا شود ، ولی وقتیکه دانته اثری بعظمت «کمدی الهی» بزبان ایالت «تسکانا» ساخت برای هیچکس تردیدی نماند که از آن پس این زبان ، زبان رسمی ایتالیا خواهد شد ، و چنین نیز شد .

خود دانته حکایت میکند که روزی در خیابان زنی را دید که او را به زن دیگری که همراهش بود نشان داد و گفت : «این همان کسی است که به جهنم رفته و برگشته است» - و آن دیگری با تعجب بدو نگریست و جواب داد : «ببین : هنوز هم در سرور ویش اثر دوده های جهنم پیداست» ؛ و دانته مینویسد : «وقتی که این حرف را شنیدم ، دانستم که بدانچه میخواسته ام رسیده ام ، یعنی توانسته ام بایکار بردن زبان مردم بجای زبان لاتین ، آنچه را که برای عامه قابل درک نبود در دسترس همه قرار دهم» .

از بعد از انتشار «کمدی الهی» این اثر مقیاس و محك سخن پردازی زبان ایتالیائی است ، همچنانکه زبان سعدی و حافظ ما «حد سخن دانی» فارسی بشمار میرود ؛ زیرا هنوز هم کسی نتوانسته است در ایتالیا پا از حد دانته

فرا تر گذارد ، همچنانکه کسی نتوانسته است بهتر از سعدی ما سخن بگوید . شباهت زیادی نیز از این حیث میان سعدی و دانته است که گفته هر دو جنبه «سهل و متمتع» دارد و این اختصاص که کار ترجمه از اینان را بسیار دشوار میکند اصل سخن آن دورا بصورت شاهکار هائی بی نظیر در میآورد .

شعر دانته شعری است بسیار موجز و منسجم ، بطوری که هیچ کلمه از آنرا نمیتوان پس و پیش و نه حذف کرد ، و این فشردگی عجیب باعث شده که غالباً مفهوم اشعار « کمدی الهی » بدون شرح و توضیح قابل درک نباشد . در سراسر این کتاب غالباً شاعر مطلبی مشروح را در یک یاد و جمله خلاصه کرده و این ایجاز در عین آنکه قدرت و تسلط عجیب او را در زبان و نظم میرساند ، اثر وی را بصورت یکی از پیچیده ترین آثار ادبی جهان در آورده است .

بسیاری از اشعار « کمدی الهی » امروز در ایتالیا و اروپا ضرب المثل شده اند ، و درست بهمان صورت که ما بهر مناسبت از حافظ و سعدی و فردوسی نقل قول میکنیم در ایتالیا از کمدی الهی شاهد میآورند . بعضی از این اشعار از ایتالیا فرا تر رفته و صورت بین المللی پیدا کرده اند و از آن جمله میتوان شعر بسیار معروفی را که بر سر در «دوزخ» نوشته شده است نقل کرد که: « ای آنکه داخل میشوی ، دست از هر امید بشوی » .

در درجه دوم ، « کمدی الهی » یک داستان استادانه بسیار عالی است که از قدرت داستانپردازی دانته حکایت میکند . طرز گفتار و شیوه نقل حوادث و وقایع و دقتی که در وصف جزئیات و ریزه کاری های «سفر» به دوزخ و برزخ و بهشت بکار رفته ، بدین داستان طولانی صورتی خاص میدهد و آنرا بشکل سفرنامه واقعی یک مسافر در میآورد ، بطوریکه از همان اول خواننده فراموش نمیکند که آنچه میخواند زاده خیالپردازی یک شاعر است ، و بالعکس چنین می بندارد که واقعاً یک نفر مسافر ، همچنانکه از شهری به شهری و از کشوری بکشوری سفر میکند ، در این جا بسفر دنیای دیگر رفته و این حوادث را عیناً بچشم دیده و جزئیات آنرا یادداشت کرده است تا برای دیگران نقل کند . حتی از روی مندرجات این مجموعه ، باسانی میتوان « نقشه جغرافیائی » دوزخ و طبقات مختلف آن و طول و عرض قسمتها و همواری و ناهمواری جاده ها و وضع رودها و برج و باروها و صخره ها و غیره را تعیین کرد ؛ این قدرت عجیب دانته را در جلب توجه خواننده « و جنب او » از راه بکار بردن کلمات و تشبیهات و استعارات و جملات خاصی که تأثیر آنها بدقت و

باتسلط کامل در روانشناسی حساب شده است بالاتفاق یکی از نوادر عالم ادب شمرده اند. يك نویسنده ودانته شناس معروف معاصر امریکائی «مک - الیستر» درین باره مینویسد: «ترکیب صداها، و آثار ترس، ترحم، وحشت، نفرت، اشتیاق، نگاه، گفتار، در سراسر این اثر بخصوص در «دوزخ» طوری است که هر کس بی اختیار خودش را در وسط آن صحنه ای احساس میکند که دانته برای او تجسم میدهد، چنانکه میتوان ویرا استاد واقعی «هنر سه بعدی دنیای امروزی دانست».

در درجه سوم، ومهمتر از این هردو، «کمدی الهی» يك اثر عالی فکری و فلسفی است. این مجموعه در حقیقت عصاره ایست از علوم و اطلاعات و نظریات و عقاید فلسفی چند هزار ساله بشری که در آن با ترکیب خاصی در آمیخته اند. در این کتاب چنانکه گفته اند «مجموعه کمالات و ممیزات انسانی بلاوه طبیعت و گذشته و حال محصول خاصی پدید آورده که برای همه مردم جهان و همه ادوار و قرون قابل درک و استفاده باشد».

بدیهی است درین ترکیب باید دونکته را از هم کاملاً مجزا کرد، یعنی مفهوم کلی آنرا از صورت خاص مسیحی و کاتولیکی آن جدا نهاد. از نظر اخیر «کمدی الهی» يك اثر مسیحی است، و حتی در آن، تعصبها و غرض ورزیهای دیده میشود که خواننده امروزی را مخصوصاً اگر غیر مسیحی باشد ناراحت میکند. ولی ازین صورت ظاهری گذشته این مجموعه صورتی بسیار عمیق تر دارد که جنبه فلسفی و تمثیلی آن است و این آن صورتی است که بعکس جنبه اول برای «تمام ادوار و تمام سرزمینها» یعنی برای «بشر» ساخته شده است خود دانته در یکجای «کمدی» میگوید: شما که دیده بصیرت دارید از ورای الفاظ به راز پنهان این اشعار مرموز پی برید».

ازین نظر سرتاسر «کمدی الهی» پراسر از تمثیلها و اشارات و استعاراتی که با آنکه ششصدسال است محققین و متبعین درباره آنها تحقیق و امعان نظر کرده اند باز بسیاری از آنها کاملاً روشن نشده است. تقریباً هر يك از حوادث و گفتگوها و اشارات این اثر به نکته ای پنهانی اشاره میکند که شاعر همه جا از توضیح صریح آن خودداری کرده ولی خوب پیدا است که مفهوم ظاهری آنها منظور اصلی او نیست. حتی اشاره اینکه «به راست چرخید» یا «به چپ چرخید» همه جا مفهوم تمثیلی خاصی دارد؛ و فقط وقتی که از این نظر بدین مجموعه نگریسته شود روشن میشود که راز عظمت و اشتها عجیب «کمدی الهی» چیست و چرا متفکرین و ادبای اروپا مقام

این اثر را تا بدین درجه بالا شمرده اند. بدیهی است تشریح کامل این موارد تمثیلی در یک ترجمه ساده این کتاب ممکن نیست و مستلزم آنست که مجموعه جداگانه‌ای درین باره تدوین شود، کما اینکه تا کنون نه یکی و دو تا بلکه صدها و شاید هزارها ازین مجموعه‌ها تدوین شده است - با این وجود در ترجمه حاضر سعی شده است هر جا که ضرور باشد، مفاهیم تمثیلی اشارات شاعر بطور خیلی خلاصه در حواشی صفحات ذکر شود تا مطلب از صورت ابهام فوق العاده خود بیرون آمده باشد.

یک اختصاص دیگر «کمدی الهی» اینست که در سراسر آن افسانه‌های اساطیری یونان و روم قدیم با معتقدات مسیحی در آمیخته و همه جا حوادث قدیم و جدید در کنار هم قرار گرفته است. این ترکیب که شاید در نظر یک مسیحی متعصب کفر آمیز تلقی شود حاکی از آن علو روح و بزرگی بینی است که چنین ترکیبی را پدید آورده تا این مجموعه را تبدیل بیک اثر جهانی کرده باشد که مربوط به تمام «بشر» باشد نه خاص یک فکر و آئین و کشور خاص، و این کاری است که اروپائیان دانته را در آن اعظم شعرای عالم دانسته اند ولی برای من قبول این نکته دشوار است که در این راه دانته از حافظ مافرا تر رفته باشد.

چنانکه گفته شد، جنبه معنوی و تمثیلی «کمدی الهی» عالیترین جنبه‌ها و امتیازات آن است. درک این تمثیلهای از نظر مفهوم یکایک آنها کاری بس دشوار است، ولی درک مفهوم تمثیلی اساس کتاب بعکس خیلی آسان است: سراسر این مجموعه طولانی، شرح سفری است که از راهی دراز و پر از موانع و مشکلات از وادی گناهکاری به سر منزل رستگاری و صفای معنوی صورت میگیرد و بحقیقت «جهاد با نفس» نام دارد. راهی است صعب و چاده‌ای ناهموار که در آن قدم ب قدم فریب و اغوا در کمین نشسته است تا مسافر را از ادامه آن سفر منصرف کند. و در چنین راهیکه «منزل بس خطرناکست و مقصد ناپدید» مسافر تنها و بیراهنما نمیتواند رفت، زیرا بقول حافظ ما: بکوی عشق منه بسی دلیل راه قدم که گم شد آنکه درین ره برهبری نرسید بدین جهت است که مسافر خطاکار این سفر را نخست برهنمائی عقل (ویرژیل) و بعد برهنمائی عشق (بئاتریس) انجام میدهد. نخستین شرط این سفر اقرار بگناهکاری و توجه به زشتی خطاست، زیرا هیچکس نمیتواند از گناهی دوری گیرند مگر آنکه واقعاً متوجه گناهکاری خود بشود. این



بزم خدایان (II Parnaso) تابلو معروف رافائل (Raffaello) - رم ، موزئوایکان ،
 قسمت « تالارهای رافائل » (Stanze di Raffaello)
 (د. وسط ، آپولن خدای موسیقی و هنر ، درمیان پریان الهام بخش نه گانه (Muse) و در سمت چپ تاپسلو
 « همر » شاعر بزرگ یونان و « دانته » و در قسمت پائین سمت چپ ، « سافو » شاعر نامی یونان دیده میشوند .)

مرحله ایست که «دوزخ» کمدی الهی را تشکیل داده است که در آن مسافراز «وادی گناه» میگذرد و بمخافت خطای خود پی میبرد .

مرحله دوم مرحله پشیمانی و توبه، و بعد فراموشی گناه است، و این آن قسمتی است که «برزخ» را شامل میشود . مرحله سوم راه سر بالائی سخت ولی خوش عاقبت رستگاری است که در طی آن بخلاف آن دو مرحله دیگر فقط «عقل» راهنما نمیتواند بود، و راهنمای بزرگتری لازم است که «عشق» نام دارد .

دانته این سفر دراز را در «نیمه راه زندگانی خود» انجام میدهد و در بازگشت از آن «دفتر خاطرات سفر» خویش را برای ساکنان روی زمین بارمغان میآورد، زیرا هم بئاتریس، هم پترس مقدس، و هم یکی از اجداد او در بهشت بوی دستور داده اند که بکوشد تا دیگران را بسوی حقیقت راهنمایی کند .

ولی دانته در چه وقت بفکر این سفر افتاد، و این «دفتر سفر» را از لحاظ تاریخی در چه زمانی تنظیم کرد؟ این نکته ایست که هنوز کاملاً روشن نشده است . مسلم است که تدوین «کمدی الهی» در سالهای آخر عمر شاعر انجام گرفته؛ برخی عقیده دارند که اتمام این مجموعه بر رویهم هفت سال، یعنی از ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۱ که چندماه بآخر عمر دانته مانده بوده بطول انجامیده است . برخی نیز از روی قرائن مختلف معتقدند که نخستین اشعار «کمدی» پیش از مرگ بئاتریس سروده شده، یعنی اتمام این مجموعه بر رویهم سی سال و شاید بیشتر وقت لازم داشته است . چند نفر نیز بر این عقیده اند که تمام کمدی در مدت کوتاهی در اواخر عمر شاعر یکسره وی وقفه سروده شده است .

این مجموعه بطور کلی شامل صد سرود است، بدین معنی که هر یک از قسمتهای سه گانه آن: دوزخ، برزخ، بهشت به سی و سه سرود تقسیم می-شود، باضافه سرود اول دوزخ که در حقیقت مقدمه ای برای تمام «کمدی الهی» بشمار میرود . هر سرود به بندهای «سه مصرعی» تقسیم شده و بتفاوت از صدوده تا صد و شصت مصرع را شامل میشود .

دوزخ و برزخ و بهشت هر کدام شامل ده طبقه اند که عبارتند از: طبقات نه گانه جهنم (باضافه طبقه مقدماتی آن)؛ طبقات هفت گانه برزخ (باضافه جزیره برزخ، و طبقه مقدماتی آن، و بهشت زمینی)؛ و طبقات نه گانه

بهشت (باضافهٔ عرش اعلیٰ) . بنابراین دانه بطور کلی ۳۰ طبقه را از اول تا آخر سفر خود طی میکند. اصولاً در سراسر این کتاب، دورقم ۱۰۳ که اولی مظهر «ثلیث» مسیحی و دومی مظهر «واحد» مقیاس یعنی وحدت است اهمیت خاص دارد: کتاب به ۳ جلد تقسیم شده، هر جلد ۳۳ سرود دارد، و هر سرود بصورت بندهای سه بیتی تدوین شده، و از آنجا که «بئاتریس یعنی مظهر عشق پا بیدان میگذارد تا با آخر کتاب ۳۳ سرود فاصله است، و سفر آن جهانی دانه در عرض ده روز صورت میگیرد» .

قسمت اول این سفر در زیر زمین، یعنی در ظلمات طی میشود. این آن قسمتی از سفر است که به «دوزخ» مربوط است، زیرا دوزخ دانه از زیر قشر زمین شروع میشود و به نقطهٔ مرکزی کرهٔ خاک پایان میدهد که در آنجا «شیطان»، فرمانروای دیار رنج، مکان دارد و قلمرو عظیم خود را اداره میکند. این حفرهٔ عظیم که دوزخ نام دارد، خانهٔ ظلمت و سرما و کینه و جهل و ترس و ضعف و زشتی یعنی همهٔ آن آثار شر است که از جانب اهرمن میآید و باهرمن باز میگردد. ولی آنچه باماهیت دوزخ سرشته شده و در واقع تار و پود آن را ساخته است بی‌امیدی یعنی محرومیت ابدی از امید است. تمام گناهان و گناهکاران روی بدین دوزخ دارند. هر قدر گناهی سنگین‌تر باشد صاحب آن باین ترمی افتد، تا نوبت «یهودا» میرسد که از فرط سنگینی گناه در کام شیطان جای دارد. درین جهنم، گناهکاران بحسب انواع مختلف گناهان خود بدست انواع مختلف کیفرها و عقاب‌ها سپرده شده‌اند که سخت‌ترین آنها ظلمات مطلق و سرمای ابدی طبقهٔ نهم، یعنی آنجاست که شیطان در وسط آن مکان دارد. این ظلمات و سرما مظهر انکار کامل عواطف انسانی و محبت و عشق از طرف گناهکارانی است که بدین ورطه افتاده‌اند تا طبق قانون «تاوان» که قانون کلی و اصلی جهنم دانه است مجازات بینند.

بدین ترتیب از لحاظ طبقه بندی کلی دوزخ دانه با ذوق ما بی‌شبهت نیست، با این تفاوت مختصر که دوزخ مسلمانان بجای نه طبقه هفت طبقه دارد. ولی از نظر عذاب و کیفر بین این دو تفاوت بارزی وجود دارد، بدین معنی که در جهنم ما وسیلهٔ عذاب فقط آتش است، در صورتیکه در جهنم دانه آتش یکی از وسائل مختلف عذاب بیش نیست و تازه در ردیف سخت‌ترین عذابهای دوزخ نیز بشمار نمی‌رود.

در سراسر دوزخ هر کیفی متناسب با نوع جرم است و این ارتباط گناه با مجازات و اشارات تمثیلی خاصی که در این موارد آورده شده از شاهکارهای دانته در تموین این کتاب بشمار میرود. چون در ترجمه حاضر در مقدمه هر سرود وجه این ارتباط بطور ساده توضیح داده شده، در اینجا توضیح بیشتری درین باره ضرورت ندارد.

طبقه بندی گناهها در دوزخ طبق نظریه فلسفی ارسطو صورت گرفته است که گناهان را به «گناه های افراط کاری» و «گناهان بندخواهی» تقسیم میکند. گناه های طبقه اول آن هائی هستند که اگر جانب اعتدال نگاه داشته شود فی نفسه جرم نیستند، ولی همین که از این حد تجاوز کنند و بصورت اساس زندگی درآیند جرم میشوند. از این قبیل است: غریزه جنسی، شکمپرستی، خست، اسراف، خشم و غضب. گناه های طبقه دوم آن هائی هستند که با سوء نیت و بقصد اضرار صورت میگیرند و بدودسته گناهان ناشی از زور گوئی و تعدی و گناهان ناشی از مکر و حيله تقسیم شده اند.

درین طبقه از گناهان بدترین انواع گناه گناه حيله و غدراست که از گناه زور گوئی و تجاوز کاری نیز نا بخشیدنی تر است، زیرا دانته که حتی گناه زنارا (در طبقه پنجم دوزخ) بدلیل آنکه بخاطر عشق صورت گرفته است مستحق اغماض و تخفیف شمرده، و گناه زور گوئی و تعدی را در طبقات وسط جای داده، گناه مکر و حيله را در آخرین طبقات دوزخ مکان داده است که باید ساکنان آنها سخت ترین عذاب های جهنم را تحمل کنند.

بطور کلی پنج طبقه اول دوزخ که «دوزخ علیا» نامیده میشود و در آن گناهکارانی جای دارند که بار کمتری از خطا بردوش گرفته اند خاص دوزخیانی است که بجرم گناهان افراط کاری و آزمندی بدوزخ رفته اند، و اینان عبارتند از: بی تکلیفان^۱ (طبقه اول)، شهوترانان (طبقه دوم)، شکم پرستان (طبقه سوم)، خسیسان و اسرافکاران (طبقه چهارم)، تندخویان (طبقه پنجم):

از طبقه ششم، «دوزخ سفلی» آغاز میشود که شامل نوع دوم از گناهان است که قبلاً شرح آن داده شد. این گناهان بسیار سنگین تر از آن گناهان دسته اولند، زیرا که بجای افراط کاری بر اساس تجاوز و تعدی قرار دارند و با علم بر بدی و بر اساس سوء نیت صورت میگیرند. این نوع گناهکاران را در اصطلاح لاتین *Ex Electione* مینامند و اینان در

مقابل گناهکاران دسته اول قرار دارند که گناهکاران Ex Passione هستند .

این دسته گناهکاران «دوزخ سفلی» که در درون حصارهای شهر «دبته» یعنی در مقر اصلی ابلیس جای دارند، خود بدودسته تقسیم میشوند که عبارتند از: اهل خشونت و ارباب حيله . طبقات ششم و هفتم دوزخ خاص «متعديان و متجاوزين» است که بنحوی از انحاء بحقوق خود یا دیگران یا خداوند تعدی کرده اما مکر و حيله ای بکار نبرده اند . اینان عبارتند از : زندیقان (طبقه ششم) ؛ راهزنان ، شاهان ستمگر ، خودکشی کنندگان ، کفرگویان ، اهل لواط ، ربا خواران (طبقه هفتم) .

طبقات هشتم و نهم ، یعنی سخت ترین طبقات دوزخ خاص اهل غدر و ربا است . در طبقه هشتم که پیچیده ترین طبقات دوزخ است و شرح آن قریب يك ثلث از تمام «دوزخ» را شامل میشود دسته ای از حيله گران جای دارند که گناهشان نسبت بدان دسته بعدی ساده تر است ، و اینان عبارتند از : قوادان ، ناموس دزدان ، چاپلوسان ، مال وقف خواران ، غیگیویان ، جادوگران ، رشوه خواران ، سوداگران نادرست ، ریاکاران ، دزدان ، رابزنان مزور ، نفاق افکنان ، جمالان .

طبقه نهم، یعنی طبقه ظلمات و سرمای مطلق، خاص بدترین دسته از تمام دوزخیان یعنی خیانتکاران است . اینان کسانی هستند که عواطف بشری را نادیده گرفته و پیوند محبت و اعتماد را که باید «وصل کننده» ابناء بشر باشد بریده و «فصل» کرده اند ، بدین جهت جرم خیانت در دوزخ داتته سنگین ترین تمام جرمها است . این طبقه عبارتند از: خائنین باصل فرزندی و خویشاوندی ، خائنین بوطن و هموطنان ، خائنین باصول میهمان داری ، خائنین بولینعت ها ، در مرکز این طبقه نهمین است که شیطان اعظم ، بزرگترین مظهر خیانت بولینعت (خدا) جای دارد و گناهکار شماره ۲ دوزخ یعنی یهودا که بولینعت خود (عیسی) خیانت کرد در کام اوست .

بعد از عبور از این قسمت ، داتته و ویرژیل در طول بدن شیطان یعنی در طول پایه استوار گناه پائین میروند تا دوزخ را ترك گویند و بسوی منزل دوم سفر خود براه افتند که برزخ ، یعنی مرحله حد فاصل گناه و طهارت است ، و آنگاه در آنجا خود را با آب پشیمانی و توبه بشویند و با نیروی امید دل قوی کنند و سبکپا، راه منزل سوم یعنی فردوس (مظهر صفا و رستگاری)

را درپیش گیرند . ازین دو قسمت اخیر در آغاز «برزخ» و «بهشت» بتفصیل سخن خواهد رفت .

«سوابق کمدی الهی در ادبیات شرق و غرب»

مجموعه‌ای بسا این عظمت طبعاً نمیتوانسته است ابتدا بساکن بوجود آید، یعنی مسبوق بسابقه‌ای نباشد، وهمینطور هم هست، زیرا «کمدی الهی» هم از لحاظ موضوع و هم از لحاظ ساختمان و طرح کلی، و هم از لحاظ جزئیات، بسوابق فراوان مربوط میشود و هنر بزرگ دانته ابداع موضوع و طرح و اجزاء کلی این مجموعه نیست، بلکه ترکیب استادانه‌ایست که ازین اجزاء پراکنده کرده است . «کمدی الهی» بحقیقت بنائی است که در ساختمان آن همه گونه اجزاء و مصالح مورد استفاده قرار گرفته است و هنرمعمار و بنا در آن بوده که هر یک از این اجزاء را در جای مناسب خود قرار دهد و از ترکیب کلی آنها بتواند بنائی بی‌عیب از کار درآورد «که از باد و باران نیابد گزند» .

بطور کلی فکر «سفر بدنیای ارواح» فکری نیست که دانته مبتکر آن باشد، زیرا این فکر پیش از او وجود داشته و بارها موضوع آثار مختلف ادبی و هنری قرار گرفته است . قدیمترین نمونه‌ای که در ادبیات غربی درین باره میتوان یافت، ظاهراً کتاب اودیسه *Odysseus* اثر معروف «همر» است . در این اثر که ماجرای بازگشت پرحادثه «اولیس» پهلوان یونانی را از میدان جنگ ترویا به وطن او نقل میکند، اولیس و همراهانش در جزیره‌ای ناشناس بدست زن جادوگری می‌افتند و این زن همراهان او را سحر میکند و بصورت گراز در می‌آورد و یکسال بهمین حال نگاه میدارد، ولی خود اولیس از جادوی او مصون میماند^۱، سپس این زن اولیس را بدنیای زیرزمینی میفرستد تا در دوزخ ارواح پهلوانان گذشته را با زنان و دختران ایشان ببیند. و با آنها گفتگو کند، و اولیس بدین سفر میرود و از آن باز میگردد و دنباله سفر واقعی خود را در دریا میگیرد .

پس از اودیسه هم که همراه با ایلیاد بزرگترین اثر ادبی یونان کهن است، در یکی از بزرگترین آثار ادبی روم کهن یعنی در انیس *Aeneis* انرویر ژیل (ویرگیلیوس *Virgilius*) شاعر بزرگ لاتین نیز اشاره به

۱- اولیس خود در «کمدی الهی» ازین زن جادوگر سخن میگوید (رجوع شود به سرود بیست و ششم این کتاب)

سفر آدم زنده‌ای بدنای ارواح میشود. درین کتاب که اساس کار «کمدی الهی» بشمار میرود و دانته خود پیوسته بدان اشاره میکند، «انسا» قهرمان ترویائی که پس از سقوط ترویا با همراهان خود آواره شهرها و دیارها شده به سرزمین لاسیوم (ایتالیا) میرسد و در آنجا زنی غیبگو وی را بسفر دوزخ میفرستد تا در آن ارواح گذشتگان و آیندگان منجمله ارواح پادشاهان روم را که باید از نسل او بدینا آیند بچشم ببیند و با آنها گفتگو کند. نظر بتأثیر خاصی که این کتاب دردانته و «کمدی الهی» داشته در آخر این بحث بطور جداگانه درین باره سخن خواهد رفت.

پس از آن در انجیل از سفر زندگان بدنای دیگر سخن رفته است (کتاب اعمال رسولان - باب نهم) که در آن اشاره به سفر پولس رسول باسان و بهشت و در لغافه بدوزخ شده^۱؛ همچنین سفر عیسی بدوزخ (رساله اول پطرس رسول - باب سوم) که طبق آن عیسی پس از رستخیز خود به دوزخ رفته و ارواح عده‌ای از بزرگان اسرائیل را از آنجا بیرون آورده است.^۲

در احادیث اسلامی و آثار ادبی عرب نیز سوابق متعدد برای این سفر بدان دنیادیده میشود. بطوریکه پروفیسور «جیرولی» دانشمند ایتالیائی و سفیر سابق این کشور در ایران تحقیق کرده، در زمان دانته نسخه لاتینی داستان معراج پیغمبر اسلام وجود داشته و با احتمال قوی وی ازین نوشته بی اطلاع نبوده است.^۳ همچنین ترجمه لاتینی اثر معروف ابوالعلاء معری شاعر بزرگ عرب بنام «رساله الغفران» که در آن شاعر بالحنی نیشدار از سفر مردی بنام ابن قارح بدوزخ و ملاقات وی با شیطان سخن گفته است و احتمال قوی میرود که دانته ترجمه این رساله را نیز خوانده بوده است.

کتاب تحقیقی مهمی که آنرا پرسروصداترین اثر مربوط به دانته در سی ساله اخیر دانسته‌اند، موسوم به *La escatologia musulmana en la Divina Comedia* که بزبان اسپانیائی توسط محقق بزرگ معاصر پرفیسور آسین پالاسیوس M. Asin Palacios در سال ۱۹۱۹ در مادرید انتشار یافته حاوی فهرست جامعی است از کلیه حوادث و وقایع نظیر

۱- به شرح ۲ صفحه ۹۸ این کتاب مراجعه شود.

۲- به شرح ۱ صفحه ۱۳۵ این کتاب مراجعه شود.

۳- در خود قرآن کریم نیز ازین واقعه سخن رفته است (سوره الاسری، آیه اول): «سبحان الذی اسرى بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لئریه من آیاتنا انه هو السميع البصیر».

«کمندی الهی» در ادبیات و اخبار و احادیث مسلمانان، یعنی از سفر زندگان بجهان دیگر و طبقه بندی های دوزخ و نوع گناهان و سایر آنچه ممکن است مورد استفاده دانته قرار گرفته باشد، و این کتاب خوب نشان میدهد که علوم و فرهنگ اسلامی تا چه اندازه در پیدایش آثار بزرگ فکری و ادبی اروپای بعد از قرون وسطی اثر بخشیده است.

ازین ها گذشته باید اختصاصاً بدو سابقه مهم «کمندی الهی» در ادبیات ایرانی اشاره شود که هردو ازین نظر بسیار اهمیت دارند و در آن هردو از سفر زندگان بدنای دیگر و آنچه در آنجا دیده اند بطور مبسوط سخن رفته است: یکی اثر مذهبی و ادبی زرتشتی دوره پهلوی بنام «ارداویراف نامه» که داستان صعود روح ارداویراف یا ارداویراز مصلح دین زرتشتی بعالم دیگر و شرح دیده ها و شنیده های او درین سفر است - دیگری کتاب معروف سنائی غزنوی بنام «سیر العباد الی المعاد» که در آن شاعر بهدایت مرشد خود دنیای دیگر را بچشم می بیند و در بازگشت مشهودات خویش را نقل میکند.

از این دو، رساله «ارداویراف نامه» شباهت عجیبی با «کمندی الهی» دارد، بطوریکه جای تعجب است اگر دانته را از این اثر بی اطلاع بدانیم هر چند که چنین اطلاعی بعید مینماید. در میان تمام آثار ادبی شرق و غرب که با «کمندی الهی» نزدیک است و میتوان آنها را سابقه ای برای این کتاب فرض کرد، این اثری است که ظاهراً بیش از همه با این «کمندی» شباهت دارد: نوع سفر بدنای دیگر، نوع گناهان، نوع عقابها و شکنجه ها و توصیفی که از قسمتهای مختلف دوزخ میشود، و وجود کيفرهای گوناگون از قبیل آتش، تعفن، مار، طوفان، افعی آدمی شکل، تازیانه، حتی خوردن مغز گناهکاران، همه این جزئیات بصورتی مشابه در ارداویراف نامه و کمندی الهی دیده میشود، در صورتیکه در هیچ اثر دیگر قبل از «کمندی الهی» این نوع ریزه کاریها را نمیتوان یافت. بدین ترتیب میتوان گفت که هزار سال پیش از دانته نظیر کتابی که آنرا «بزرگترین اثر نبوغ ادبی اروپا» لقب داده اند در ایران زمین وجود داشته، منتها بخلاف «کمندی الهی» که از آغاز مورد بحث و تجلیل قرار گرفته این کتاب ایرانی - گمنام مانده است (۱).

۱ - ترجمه این رساله بقلم مرحوم رشید یاسمی در چهار شماره اول تا چهارم مجله مهر درج شده است.

مثنوی «سیرالعبادالی المعاد» سنائی غزنوی نیز اثر ادبی بزرگی است که مانند «کمدی الهی» پراست از استعارات و تمثیلات و کنایه‌هایی که غالباً مثل اثر دانته محتاج بشرح و تفسیرند. این اثر که تقریباً دو قرن پیش از «کمدی الهی» بوجود آمده از قدیمترین آثار شعرای متصوف ایران است و بعدها بکرات مورد تجلیل و استفاده عرفا و شعرای بعدی چون عطار و جلال‌الدین بلخی قرار گرفته است (۱). مثنوی «سیرالعبادالی المعاد» شامل ۷۷۰ بیت است و بروزن «حدیقه الحقیقه» اثر بزرگ دیگر سنائی سروده شده است و نظر باهمیت خاص این دو اثر ایرانی از هر دوی آنها قسمتهائی بعنوان نمونه در آخر این مقال نقل خواهد شد.

از فکر و «طرح» اصلی کمدی الهی که بگذریم، پای منابع مطالب این کتاب ببیان می‌آید. این منابع بسیار وسیع است و میتوان گفت که تقریباً تمام تورات و انجیل و تمام میتولوژی یونان و روم و تاریخ گذشته شرق و غرب تا زمان دانته، باضافه نظریات فلسفی و علمی دنیای کهن را شامل میشود.

دانته بطوریکه غالباً در شرح حال او گفته‌اند یکی از بزرگترین دانشمندان عصر خود بود و وسعت معلومات و مطالعاتش مورد تحسین و اعجاب معاصرینش قرار داشت. وی با فلسفه قدیم یونان و با الهیات و تاریخ و علوم و ادبیات و فنون جمیله آشنائی داشت، بدین جهت «کمدی الهی» اوترکیبی خاص است از تمام این علوم و اطلاعات که همه‌جا با صورتی بسیار استادانه در آمیخته و با سریشم ریزه کاریهای شاعرانه مثلاً شرح و توصیف آبشارها و رودخانه‌ها و کوه‌ها و آواز پرندگان و فصول سال و غیره بهم پیوسته است یکی از سخن شناسان ایتالیائی میگوید: «دانته هم شاعر و هم فیلسوفی کامل بود و از ترکیب این دو، سبک و شیوه‌ای پدید آورد که از آن عالیتر در قوه زبان و بیان نیست» (۲).

در زمانیکه «کمدی الهی» نوشته میشد دانشگاههای اروپا بیش از هر چیز سرگرم بحث و فحص درباره فلسفه و الهیات بودند. از لحاظ دانته این کتاب وسیله‌ای عالی برای بحث در باره این مسائل بود. ولی در ضمن این بحثها دانته نظر اصلی خود را که تخطئه این اعتقاد کامل به

۱- این مثنوی در سال ۱۳۱۵ شمسی با مقدمه و تصحیح آقای سعید نفیسی توسط آقای کوهی کرمانی بچاپ رسیده است.

۲- نقل از «پانزده گفتار» آقای مجتبی مینوی، نشریه دانشگاه تهران، صفحه ۴۴.

فلسفه و منطق است اعمال کرده یعنی گفته است که منطق و فلسفه بی کمک روح و دل یعنی بدون مشکل گشای آسمانی عشق و محبت، قادر بحل مشکلات نمیتوانند شد و بطور خلاصه معمای زندگی را تنها با استدلال و منطق حل نمیتوان کرد، و این نتیجه اصلی و کلی « کمدی الهی » همان گفته حافظ ماست که :

عاقلان نقطه پروردگار وجودند، ولی
عشق داند که در این دایره سرگردانند !

نگاهی به سفر «دوزخ»

سفر «دوزخ» دانه جالبترین قسمت از قسمتهای سه گانه این سفر او بدنیای دیگر است، زیرا از آن یکنواختی دو قسمت دیگر سفر برزخ و بهشت که گاه خواننده را خسته میکند عاری است، بدین جهت از آغاز انتشار « کمدی الهی » همیشه کتاب «دوزخ» آن بیش از دو کتاب دیگر مورد توجه و علاقه خوانندگان بوده و بهمین جهت این قسمت بتنهائی چندین برابر مجموع هر دو قسمت دیگر مورد ترجمه و نقل و تفسیر و اقتباس قرار گرفته و بیش از آن هر دوی دیگر توجه هنرمندان و محققین و خواص و عوام را بخود جلب کرده است، و این نظیر همان ترجیحی است که عموماً برای قسمت اول «فاوست» گوته نسبت بقسمت دوم آن قائل شده اند، زیرا در نیمه اول مثل اینست که همیشه «شیطان» و «گناه» برای ابناء بشر جاذبه ای فراوانتر داشته اند.

این سفر دوزخ دانه پر است از اشارات و تمثیلاتی که نظیر آنها را بصورتی بارز در اشعار حافظ ما میتوان یافت، و اصولاً از لحاظ کنایاتی که درباره انسان و گناه و عقل و عشق و رستگاری و غیره در « کمدی الهی » بکار رفته، شباهت عجیبی بین حافظ و دانه وجود دارد. سفر «دوزخ» را صرف نظر از حوادث ظاهری آن میتوان چنین خلاصه کرد :

دانه (مظهر نوع بشر) که در شاهراه زندگی سرگرم حرکت است در نیمه این راه ناگهان خود را در جنگلی تاریک و موحش میابد (ظلمت خطا و گناهکاری). احساس میکند که بی آنکه خود متوجه شده باشد از جاده بدور افتاده راه راست را گم کرده است. این آن وقتی است که آدمی چشم باز میکند و ناگهان خود را غرق در خطاها و آلودگیها می بیند. درین جنگل تارک

از هیچ جانب فروغ خورشید (آرامش و پاکی) بدان رخنه نمیتواند کرد دانه خود را سخت پریشان و نومید مییابد. در جستجوی راه نجات باطراف مینگرد و بزبان حال میگوید که:

در این شب سیاهم، گم گشت راه مقصود
از گوشه ای برون آی، ای کوکب هدایت!

و در این حال که «سبکباران ساحلها» از این گمگشته «دریای هائل» خبر ندارند، وی ناگهان در پیش روی خویش ولی در فاصله ای دور دامنه تپه ای رامی بیند که با فروغ مهر جبهاتاب روشن شده. این تپه کوه سعادت و رستگاری و این فروغ، فروغ صفای الهی است. گمگشته نومید، مشتاقانه روی بدن می آورد تا خود را از وادی ظلمت بسر منزل روشنی رساند، اما ناگهان پلنگی و بعد ماده شیری و بعد گرگی راه را براومی بیندند. این سه حیوان مظهر امیال و شهوات نفسانی هستند که همیشه آدمی را از نیل به معنویات باز میدارد و راه علو و طهارت را بر روح او میندند. آزمندی، هوسرانی، خشونت، زورگویی و تعدی، حيله و ریا، ددوغ و خیانتکاری، در قالب این حیوانات درنده او را که هوای رفتن بیالای تپه پر فروغ را دارد قدم بقدم بعقب باز میگردداند (زیرا وی هنوز شهامت «جهاد بانفس» را ندارد) و کار بجائی میکشد که گناهکار گمگشته بناچار راه بازگشت بدرون وادی ظلمت را در پیش میگیرد. اما در آن لحظه ای که نزدیک است یکسره دست از امید بشوید نجات غیبی بیاریش می آید. این «نجات» پیرو مرشدی است که باید خضر راه گمگشته گان شود و در این جا بصورت یک شاعر بزرگ دور کهن یعنی «ویرژیل» تجلی میکند. ویرژیل در «دوزخ» مظهر عقل و منطق بشری است که از آلاش هوی ها و هوسها پاک شده است و این عقل انسانی به گناهکار نومید پریشان و گمگشته می میراند که خود را بدست ظلمت نسپارد و پای طلب فرانکشد، و او را قوی بدل میکند که درین راه راهنمای وی خواهد بود، منتها بوی میفهماند که تا از بوته آزمایش بی غش بیرون نیاید و تا وقتی که از وادی گناه نگذشته و بسر منزل پشیمانی نرسیده باشد از کوه رستگاری بالا نمیتواند رفت، و برای اینکار باید خود را از راهی دورتر و پرییچ و خم تر بدان کوهستان پرفروغ که مطلوب اوست برساند، زیرا:

نظر پاک تواند رخ جانان دیدن
که در آئینه نظر جز بصفایتوان کرد!

آنوقت عقل بشری دست این گناهکار پریشان را میگیرد و او را نخست از وادی ظلمانی گناه و عصیان (دوزخ) و بعد از سر منزل توبه و پشیمانی (برزخ)

میگذرانند و عاقبت بسر منزل سعادت این جهانی (بهشت زمینی) میرسانند و آنگاه او را بدست راهنمایی شایسته تر و توانا تر از خود بناتریس (مظهر عشق و صفای الهی) میسپارد تا وی از بهشت زمینی بیبهشت آسمانش برد که مظهر تجرد و صفای مطلق است. این «انتقال اختیارات» برای وی ریژیل ضروری است، زیرا عقل و منطق انسانی فقط تا آن حد که سعادت زمینی را برای بشر تأمین کند پیش میتواند رفت و از آن پس این بالا رونی باید بدست «عشق» صورت گیرد، زیرا «حریم عشق را در که بسی بالاتراز عقل است».

بدین ترتیب دانه راه سفری پیش میگیرد که در آن باید بسیار نادیده‌ها بیند و این سفر را برهنمائی «خضر راهی» انجام میدهد که خود مسیحی نیست، اما :

گر پیر مغان مرشد ما شد چه تفاوت
در هیچ سری نیست، که سری ز خدا نیست!

چنین سفری کلاهر کس نیست، بهمین جهت از زمان مسیح تا آن وقت هیچکس بجز مسیح نتوانسته است پا بدوزخ نهد و از آنجا سلامت باز گردد، ولی :

فیض روح القدس از باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد

در این «دیار ظلمت» دانه همراه با ویژیل از منزلی بمنزلی و از طبقه‌ای بطبقه‌ای میرود.

دسته‌های مختلف گناهکاران را از نظر میگذرانند و ناظر عذابهایی میشود که گناه از فرط ترحم اشک در دیده او میآورد و گناه از وحشت مو برتنش راست میکند. اما هر قدر در این ظلمتکده فروتر میرود، نسبت بگناه اغماض کمتر و سنگدلی بیشتری احساس میکند، تا آنکه خود در طبقه آخر دوزخ گناهکاری را شکنجه میدهد، زیرا حس بخشش در برابر گناه، ضعفی است که مانع جدائی دل از گناهکاری میشود.

این دوزخ دانه شاهکاری است از تمثیل و استعاره، و در سراسر آن هیچ نکته‌ای نیست که از آن مفهوم معنوی خاص و عمیقی مراد نباشد. دسته‌های گناهکاران، هر یک بنوع خاصی کیفر می‌بینند که متناسب بانوع گناه ایشان است، و این انواع عذاب و کیفر که در مقدمه و حواشی هر سرود از کتاب حاضر بحد کافی درباره ارتباط آن با گناه و مفهوم تمثیلی و فلسفی آن توضیح داده شده بسیار متعدد و متنوع است: محرومیت جاودانی از امید، طوفان ابدی، گنداب و لجن‌زار، باران آتش، ماران و افعیان، ابلیشان تازیانه بردست، سگان

درنده، مرغان شوم، قطران گداخته، بیماریها و زخمهای گوناگون، و سرمای طاقت فرسا، و همه جادووان و عفریتان و شیاطین، و در آخر کار شیطان اعظم که فرمانروای کل دوزخ است و از اقامتگاه خود در نقطه مرکزی کره زمین این کشور عظیم ظلمات را اداره میکند، همه از مختصات این دوزخی هستند که داتته در سفری بیست و چهار ساعتی که آنرا «شبانروز جادو دانی عالم ادب» نامیده اند سراسر آنرا طی میکند و در همه جای آن تناقض مشخص «خیر» و «شر»، بیش از هر چیز نظریه اورمزد و اهریمن آئین کهن ما را یاد میآورد.

در آغاز سفر، یکی از زادگان اهرمن که پاسدار بزرگ دوزخ است او را وسوسه میکند که بدرون جنگل خطا باز گردد و بیهوده بدین سفر نرود. ولی داتته گوش بصدای دل خویش میدهد که:

در راه عشق و وسوسه اهرمن بسی است

پیش آی و گوش دل به پیام سروش کن

و او همراه این سروش پا بدان جا میگذارد که بر دروازه اش نوشته است: «ای آنکه با ازین در بدرون میگذاری، دست ازهرامیدی بشوی».

در این خانه گناه، گناهکاران قدم بقدم با این مسافر تازه وارد دنیای زندگان راز دل میگویند و همه بر حال زار خود میگریند و شکایت پیش او میآورند. بسیار میشود که گناهکاری بجرم گناهی کیفر میبیند که در اختیار او نبوده است، ولی درین موارد داتته را آن بسی پروائی و قلندری نیست که مثل حافظ ما راز ناگفته این دوزخیان بخت برگشته را بر زبان آورد و بگوید:

گناه اگر چه نبود اختیار ما، حافظ:

تو در طریق ادب کوش و گو گناه من است!

درین دوزخ تار، همه جا ویرژیل (عقل انسانی) بر موانع و مشکلات غلبه میکند، جز دریک جا که شیطانها راه را بر او و بر آنکس که همراه دارد می بندند و در برابرش سنگر بندی میکنند تا از همان راه که آمده بود بازش گردانند. این جاست که داتته احساس میکند که عقل و منطق آدمی را دامنه قدرت محدود است و آنجا که پای خطا کاری واقعی بیان آید سخن عقل مسموع نیافتد، و درین موقع است که کمکی بصورت فرشته نجات از آسمان میرسد و دروازه شهر شیطان را بروی مسافران میگشاید. این

كك مظهر عشق است، زیرا از طرف «بئاتریس» بیاری دانته فرستاده شده است. و درینجا شاعر پی می برد که :

دل چو از پیر خرد نقد معانی میجست

عشق میگفت بشرح آنچه براو مشکل بود!

درین سفر، دانته توجه خاصی به ریاکاران و مزوران نشان میدهد که از پاپ گرفته تا سایر «ازرق لباسان دل سیه» در آن جرگه اند. عذاب اینان عذابی بس سنگین است که هیچ ترحمی را بر نیانگیزد، زیرا برای دانته چون برای حافظ ما گناه ریا و تزویر بخشودنی نیست، و این جاست که او نیز بدیدار عذاب روحانی نمایان و ظاهر الصلاحان آلوده دامن بزبان حال میگوید :

گوئیا باور نیدارند روز داوری

کاین همه قلب و دغل در کارداور میکنند!

و بالاخره پس از طی نه طبقهٔ دوزخ، این مسافر دیار ظلمت که از گناهی به گناه دگر رفته با دلی که دیگر در برابر گناه احساس ضعف و سستی نمیکند، در همراهی آن کس که در این «ظلمات» خضر راه او بوده پای از دوزخ بیرون مینهد تا کفی آب از جویبار فراموشی بنوشد و از دنیای ظلمت و عدم وارد برزخ که منزل مقدماتی دنیای عشق است شود و بگوید :

رهرو منزل عشقیم وز سرحد عدم

تا باقلیم وجود این همه راه آمده ایم!

«دوزخ» در اساطیر یونان

چنانکه گفته شد در طرح «دوزخ» دانته بیش از هر چیز از میتولوژی یونان و روم قدیم الهام گرفته است. حتی قهرمانان این دوزخ نیز غالباً قهرمانان دوزخی یونان هستند که تا حدی تغییر مأموریت و بیشتر تغییر شکل داده اند.

در یونان قدیم «دوزخ» تنها اقامتگاه ارواح پس از مرگ بود، یعنی هر روحی پس از پایان دوران زندگانی زمینی خود بدانجا رهسپار میشد. در کتاب «ایلیاد» به اوایل گفته میشود که «دوزخ در آخر دنیا و آنسوی اقیانوس واقع است». در آن زمان معتقد بودند که دنیا مسطح و ثابت است و از اطراف با رود بسیار عریضی بنام اقیانوس احاطه شده که سر زمین خشک و شوم دوزخ در آن طرف آن قرار دارد. و درین سرزمین تارپک و سنگلاخ هیچ ذیحیاتی زندگی نمیتواند کرد، زیرا خورشید که از آن بسیار

دور است نوری بدان نیامشاند، و تنها گیاهان آن درختان بیدو کلبهای سیاه و علف های گورستانند .

بعدها محل این دوزخ را در زیر زمین قرار دادند و راه ورود بدان را مغاره ها و تنگه های باریکی در گوشه و کنارهای زمین دانستند، و نیز برخی رودخانه های یونان زمین که قسمتی از مسیر آنها زیر زمینی بود مدخل دوزخ بشمار رفتند، از آن جمله رود «آکرون» (رودخانه رنج و غم) ورود کو کوتس (کوچیتو) (رودخانه ندب و ناله) (که این هر دو رودخانه از رودخانه های دوزخ دانته اند).

در میتولوژی یونان اولین منزل، پس از ورود به قلمرو زیر زمین «منطقه مقدماتی دوزخ» است که از کلبهای سیاه رنگ و بیدهای بی بارو برك پوشیده شده است (طبقه مقدماتی دوزخ دانته، سرود سوم). آنگاه مسافر دوزخ به دروازه اصلی جهنم میرسد که مدخل قلمرو «هادس» رب-النوع دوزخ است (دروازه دوزخ، سرود سوم) - پاسدار این دروازه «کربروس» Cerberus سگ غول پیکری است که پنجاه سر (و بروایتی دیگر، که دانته از آن پیروی کرده، سه سر) دارد. غالباً این حیوان را بصورت سگی سه سر مجسم میکردند که از تنش بجای مو افعیان و ماران سر برزده اند (این حیوان، بهمین نام و با همین سرهای سه گانه، پاسدار طبقه ششم دوزخ دانته است). کربروس هر کسی را که قصد ورود بدوزخ داشته باشد اجازه دخول میدهد، ولی بهیچکس اجازه خروج نمیدهد، و همیشه در مقابل نان عسل آلوده که پیشش افکنند رام میشود. فقط یکبار هر کول که بدوزخ رفته بود با او بستیز درآمد و او را کشان کشان تا بروی زمین آورد و آنجا وی بعضی از گیاهان را با آب دهان خود زهر آگین کرد که از آن پس گیاهان مورد استفاده جادوگران قرار دارند.

در داخل دوزخ «رودهای زیر زمینی» یعنی رودخانه های دوزخ جاری هستند که عبارتند از اکروس، کو کوتس، فلگتوس، استوس (و این هر چهار از رودهای دوزخ دانته اند). برای عبور از آنها ارواح باید برزورقی نشینند که توسط «کارون» قایق ران دوزخ رانده میشود (که عین همین وظیفه رادر دوزخ دانته «سرود سوم» بهمه دارد).

رودخانه استوس را یونانیان که شاعریشگی و خیال بردازی اساس اعتقادات مذهبی ایشان بود، پری زیبایی می شمردند که «دختر اقیانوس» بود و خود را تسلیم یکی از دیوان (بنام پالاس) کرد و از او چهار فرزند بزاد

که عبارت بودند از: حسد، پیروزی، قدرت بدنی، خشونت و پیدایش آنکه وی هنگام عصیان دیوان جانب‌خدایان اولمپرا گرفته بود، خدایان مقرر داشته بودند که سوگند بدین پری بزرگترین سوگند عالم خدایان باشد؛ و این رسمی بود که هیچوقت نقض نشد.

يك رودخانه دیگر در دوزخ بود که «لته آ» نام داشت و رود فراموشی بود، یعنی هر کس که کفی از آب آن مینوشید گذشته را بکلی از یاد میبرد. این رود با همین خاصیت در دوزخ دانه وجود دارد، منتها درست در خود دوزخ نیست، بلکه در بیرون از دوزخ و آغاز برزخ، یعنی در جایی است که باید گناهکاران بانوشیدن آب آن دوزخ و گناهانشان را از یاد ببرند.

فرمانروای دوزخ «هادس» برادر خدای خدایان است که نامش معنی «ناپیدا» میدهد. يك نام دیگر او «پلوتوس» است و در این نام اخیر وی خدای ثروت و گنجینه‌های پنهان شده است.

دانه وی را با همین نام در دوزخ خود آورده (سرود هفتم) و او را پاسدار طبقه پنجم دوزخ کرده که در آن تندخویان در مرداب «استیجه» بسر میبرند.

ملکه دوزخ «برسفونه» زن هادس و دختر «دمتر» خواهر خدای خدایان است. این ملکه زیبا و شوهرش امور دنیای زیرزمینی را با قدرت مطلقه اداره میکنند و دانه در دوزخ، يكجا بدین بانوی حکمفرمای آن دیار اشاره میکند (سرود دهم).

ملائک عذاب دوزخ پریان سنگدلی هستند بنام «ارینی‌ها» که «دختران ظلمت» لقب دارند؛ این دختران، شیطان‌هائی سه‌گانه‌اند که بجای گیسوان مارانی بر سردارند و در هر دست خود تازیانه و مشعلی گرفته‌اند. این هرسه شیطان‌ه با همین مشخصات در دوزخ دانه (سرود نهم) دیده میشوند.

دراوائل، یونانیان «دوزخ» را بیشتر بنظر يك «خانه باز نشستگی» مینگریستند که در آن ارواح برای همیشه از نور و حرارت محرومند، اما عذابی نیز نمیبینند، و بدین نوع «تقاعدخانه» «لیمبوس» Limbos نام داده بودند (که عیناً با همین صورت و همین نام در دوزخ دانه دیده میشود: سرود چهارم، طبقه اول دوزخ)؛ بعدها دوزخ کاملتر شد و بصورت مکانی درآمد که در آن هر کس میبایست کیفر گناهان خود را ببیند، و قاضی

این محکمه «مینوس» بود که عیناً همین مأموریت را در دوزخ دانته دارد .
(سرود پنجم) .

ویرژیل و «انئیس»

راهنمای دانته درین سفر آن جهانی ، «ویرگیلیوس» شاعر بزرگ لاتین است که دانته سخت مرید او بود ، و تأثیر شاهکار معروف این شاعر «انئیس» در تمام مجموعه کمدی الهی دیده میشود . ویرگیلیوس که به - ایتالیایی ویرجیلیو خوانده میشود ، و در نزد ما بشیوه فرانسویان به ویرژیل معروف است ، چنانکه گفته شد در این حماسه بزرگ خود «انئا» قهرمان ترویائی را که با ایتالیا رفته بود در دوره زندگی او بدوزخ میبرد تا در آنجا وی ارواح گذشتگان و آیندگان را ببیند و با پادشاهانی که بعداً از نسل او پدید خواهند آمد گفتگو کند . در «انئیس» نیز غالباً همان قهرمانان اساطیری دوزخ یونان ، همان مأموریت های یونانی را بهمه دارند . خلاصه این ماجرا چنین است :

پس از شکست و سقوط شهر ترویا ، انئا Aenea پسری که از عشقبازی زهره ربه النوع عشق با «انکیزس» یکی از مردم ترویا پدید آمده است و سمت دامادی «پریام» پادشاه ترویا را دارد ، با تنی چند از هموطنان خود که از قتل عام یونان گریخته اند به کشتی مینشینند و در جستجوی زمینی که پناهگاه ایشان شود آواره آفاق میشوند . در سرود اول انئیس این عده در جزیره سیسیل هستند ، و چون خدایان بدیشان خبر داده اند که باید بسرزمین لاسیوم (ایتالیا) روند ، دوباره بر کشتی مینشینند تا با ایتالیا روی آورند ، ولی طوفانی شدید آنها را به سرزمین کارتاژ (تونس) می افکند که «دیدون» ملکه زیبایی بر آنجا حکم میراند . ملکه دلدادۀ انئا میشود و مدتی در کنار او میگذراند ، و بعد از آنکه انئا بخاطر ادامه سفر خود او را ترک میگوید ، از فرط رنج خویشتن را در آتش میسوزاند . پس از ماجراهای فراوان انئا و همراهانش به ایتالیا میرسند ، و در آنجا پدر انئا بخواب او میآید و وی را برای دیدار خود دعوت به دوزخ میکند ، و انئا پس از بیداری بر راهنمایی زن غیبگوی «کومس» از راه باریک و دشواری پا بدوزخ میگردد ؛ در آنجا روح پدر خود و ارواح بسیار کسان دیگر را می بیند و خدایان اسرار آبنده و سرنوشت با عظمت شهر رم را که



ویرژیل شاعر بزرگ لاتین ، راهنمای دانته در سفر دوزخ
وبرزخ. موزائیک قدیمی رومی، کار تقریباً ۲۰۰۰ سال پیش
که در شهر Sousse ایتالیا بدست آمده است

باید بدست وی پی افکنده شود پیشاپیش بدو اطلاع میدهند، و بدین ترتیب وی تمام تاریخچه رم و امپراتوری آنرا تا زمان او گوشت بچشم می بیند. این ماجرا سراسر سرود ششم انیس را شامل میشود. آنگاه انا از دوزخ برون می آید و دوباره پا بدنای زندگان میگذارد و از آن پس سلسله دلاوریها و کشمکشهای او برای پی افکندن شهر رم که میبایست روزی آقای جهان شود، و انا پیشاپیش بر سر نوشت آن آگاه شده است، آغاز می شود.

در سفر انا بدوزخ، بسیاری از مأموریتها بعهده خدایانی است که عیناً همان وظایف را در دوزخ داته بعهده دارند، منتها در این دوزخ «مسیحی» این خدایان بصورت شیاطین و دیوانی در آمده اند، زیرا در انجیل تصریح شده که همه آن خداها که بت پرستان می پرستند بحقیقت دیوانی هستند، و چون وجود ایشان انکار نشده بدین جهت تمام میتولوژی یونان با تغییر ماهیت خدایان به شیاطین و دیوان، در دوزخ داته مورد قبول قرار گرفته است، و این ترکیب چنان است که گاه بنظر خواننده «دوزخ» خیلی عجیب مینماید.

ارداویراف نامه، کمدی الهی، ایرانی در ۱۰۰۰ سال پیش از داته

چنانکه قبلاً گفته شد، در حدود ده قرن پیش از «کمدی الهی» شرح سفر يك آدم زنده بدنای ارواح در «ارداویراف نامه» که از آثار معروف زرتشتی است آمده است.

«ارداویراف» يك مصلح زرتشتی است که بدنای ارواح صعود می کند تا در آنجا حقیقت را از نزدیک ببیند و خبر آن را به خاک نشینان برساند. این مجموعه تا حدی مفصل است، و ترجمه تمام آن قبلاً توسط مرحوم رشید یاسمی منتشر شده است. قسمتهای از آن بعنوان نمونه چنین است:

... چنین گویند که یکبار اهر و زرتشت دینی که از اهورامزدا پذیرفت اندر کیهان روانه کرد - تا پایان سیصد سال دین اندر پاکی و مردمان در بیگمانی بودند - پس اهریمن پتیاره، اسکندر رومی مصر نشین را بر خیزانید و بغارت گران و ویرانی ایران شهر فرستاد تا بزرگان ایران بکشت و پایتخت خدائی را آشفته و ویران کرد... و آن اهرمن پتیاره بدبخت گجسته بد کردار... خود رفته بدوزخ افتاد.

پس بسیار آئین و کیش و گردش و بدگمانی و بیداد دزکیهان به -
پیدایش آمد .

پس موبدان و دستوران دین که بودند بدرگاه پیروزگر آذر فرنبخ
انجمن آراسته بسیار آئین سخن راندند و بر آن شدند که ما را چاره باید
خواستن تا از ما کسی رود و از مینوکان (ساکنان آن جهان) آگاهی آورد
که مردم دین اندرین هنگام بدانند که این پرستش و درون و آفرینگان و
نیرنگ و پایتابی که ما بجا آوریم بیزدان رسد یا بدیوان و بفریاد روان ما
رسد یا نه ؟

پس آن هفت مرد بنشستند و از هفت سه و از سه یکی ویراف نام
بگزیدند . . . پس سروش اهر و آذر ایزد دست او گرفتند و گفتند که
بیا تا ترا نمائیم بهشت و دوزخ و روشنی و خواری - و بتو نمائیم تاریکی و
بدی ورنج و ناپاکی و اناکی (عقاب) و درد و بیماری و سهمگینی و بیمگینی و
ریشگونی (جراحت) و گسوردکی (تعفن) و باد افره گونه گونه دیوان و
جادوان و بزهکاران که بدوزخ گیرند .^۱

... جانی فراز آمدم؛ دیدم روان مردمی چند که بهم ایستاده اند .
پرسیدم از پیروزگر سروش و اهر و آذر ایزد که اوشان که اند و چرا اینجا
ایستند؟ گفت که اینجا راهمستان خوانند (اعراف) و این روانان تا حشر اینجا
ایستند اوشان را پتیاره دیگر نیست .^۲

... پس سروش اهر و آذر ایزد دست من فراز گرفتند و از آنجا فراز تر
رفتم - جانی فراز آمدم - رودی دیدم بزرگ و شرگین و دوزخ تر که بسیار
روان و فروهر در کنار آن بودند .^۳ پرسیدم که هستند که با رنج ایستاده اند ؟
گفتند این رود اشک آن بسیاری است^۴ که مردمان از پس گذشتگان از
چشم بریزند .

... دیدم روان گناهکاران را - و آنقدر بدی و زشتی بروانان آنان
آید که هرگز در گیتی چندان سختی ندیده اند . و آنان سختی بسیار

۱ - گفته ویرژیل به دانتی (سرود دوم)

۲ - وصف اعراف (لیمبو) در سرود چهارم دوزخ ، که دانتی نیز مثل ارداویرا
در اولین منزل دوزخ با آن مواجه میشود .

۳ - رود « آکروتی » در اول دوزخ دانتی که ارواح گناهکار بدست فایقران
دوزخ از آن میگذرد (سرود سوم)

۴ - رودی دوزخ دانتی نیز هر چهار از اشک چشم پدید آمده اند (سرود ۱۴ ،
۳ صفحه ۲۷۳)

رسد . پس بادی سرد گوری (متعفن) با استقبال آید . آن روانان چنان دانند که از باختر زمین (شمال) و زمین دیوان آید - بادی متعفن تر از آنها که در گیتی دیده است^۱ . در آن باد بیند، دین خود و عمل خود را بصورت زنی بدکار گنده و پشخته .

... پس فرازتر رفتم . چنان سرما و دمه و خشکی و گند دیدم . که هرگز در گیتی آن آئین نه دیده و نه شنیده بودم . فرازتر رفتم دیدم مدهش دوزخ ژرف مانند سهمگین ترین چاه بتنگتر و بیناک تر جای فرو برده شده بود . بتاریکی چنان تاریک که بدست فراز شاید گرفتن و چنان تنگ بود که هیچکس از مردم گیتی آن تنگی را نشاید و هر کس در آن بود چنین میانندیشید که تنهایم . و با اینکه سه روز و شبان آنجا بود میگفت که نه هزار سال پایان رسید ، مرا بهلند . همه جا جانوران موذی بود که کمترین آنها بیلندی کوه ایستاده بودند - از روان بدکاران چنان میگسستند و در چنگ می گرفتند و خرد میکردند، که سگ استخوان را ... من باسانی از آنجا اندر گذشتم ، با سروش اهر و آذر ایزد .

... جائی فراز آمدم و دیدم مردی را که روانش بشکل ماری به نشیم اندر رفته و از دهانش بیرون می آمد و ماران بسیار همه اندام او را فرومی گرفتند^۲ . پرسیدم . که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه بادافره برد ... گفتند این روان آن بدکیش مرد است که مردی را بر خویشتن هشت^۳ . اکنون روانش چنین بادافره برد .

... دیدم روان زنی را که به پستان درد دوزخ آویخته بود و جانوران موذی به همه تن او روی آورده بودند . پرسیدم که این تن چه کرد که روانش آنگونه بادافره برد ... گفتند که این روان آن بدکیش زن است که در گیتی شوی خویش هشت و تن بمردی بیگانه داد و روسپیگی کرد .

... دیدم روان مردی را که سرنگون داشتند و پنجاه دیو بامارچپیک (افعی) پیش و پس تازیانه همی زدند^۴ . پرسیدم ... که این تن چه کرد که

۱ - طوفان جاودانی سرد و متعفن: عذاب شهوت پرستان دوزخ (سرود پنجم)

۲ - عینا مانند دوزخ دانته ، که چون چاهی ژرف و ظلمانی و سهمگین از زیر سطح زمین تا مرکز کره خاک فرو برده شده است .

۳ - مجازات دوزخیان گودال هفتم از طبقه هشتم (سرود بیست و پنجم).

۴ - دوزخیان طبقه هفتم : اهل لواط (سرودهای پانزدهم و شانزدهم)

۵ - مجازات دوزخیان گودال اول از طبقه هشتم (سرود هیجدهم)

روانش اینگونه بادافره برد؟ گفتند که این روان آن بدکیش مرد است که در گیتی بدپادشاهی کرد و بمردم انامرز (بی گذشت) بود^۱ و بادافره بهمان آئین کرد.

... دیدم روان مردی را که زبان از دهان بیرون آخته و جانوران موزی همی گزیدند - پرسیدم ... که این تن چه کرد که روان اینگونه بادافره برد - گفتند که این روان آن بدکیش مرد است که بگیتی مردمان رایکی بادیگری بستیز واداشت^۲ و بدوزخ شتافت.

... دیدم روان مردی را که بر سر و پایش شکجه نهاده اند، و هزار دیو از بالا گرفته و به سختی همی زنند - پرسیدم ... که این تن چه کرد که روان اینگونه بادافره برد - گفتند که این روان آن بدکیش مرد است که در گیتی خواسته بسیار گرد کرد و خود نخورد و بنیکان نداد و بانبار داشت^۳.
... دیدم زنی که نسای خود را بدنمان همی ریخت و همی خورد - پرسیدم ... که این روان کیست که چنین بادافره برد - گفتند که این روان آن بدکیش زن است که در گیتی جادویی کرد^۴.

... دیدم روان مردی که اندر دوزخ بشکل ماری مانند ستون بایستاده است که سرش بسر مردمان و دیگر تن بیمار همانند بود^۵ - پرسیدم ... که این تن چه گناه کرد که روان اینگونه بادافره برد - گفتند که این روان آن بدکیش مرد است که در گیتی نفاق افکند و بشکل مار کربی بدوزخ شتافت.
... دیدم روان مردی که مسترگ (جمجمه) مردمان بدست دارد و مغز نمی خورد^۶ - پرسیدم ... که این تن چه گناه کرد که روان اینگونه بادافره برد - گفتند این روان آن بدکیش مرد است که در گیتی از مال دیگران دزدید و خودش بدشمنان هشت^۷ و خویشان تنها بدوزخ باید برد.
... دیدم روان مردی که باشانه آهنین از تنش همیکشیدند و بخودش همی دادند - پرسیدم ... که این تن چه گناه کرد که روان اینگونه بادافره

۱ - دوزخیان طبقه هفتم (سرود دوازدهم)

۲ - دوزخیان گودال نهم از طبقه هشتم (سرود های بیست و هشتم و بیست و نهم)

۳ - دوزخیان طبقه چهارم (سرود هفتم)

۴ - دوزخیان گودال چهارم از طبقه هشتم (سرود بیستم)

۵ - این عین وصفی است که از «جریونه» عفریت آدمی زوی و مادر تن طبقه هشتم دوزخ شده است (سرودهای هفدهم و هیجدهم)

۶ - یکی از معروفترین صحنه های دوزخ دانته (سرودهای سی و دوم و سی و سوم)

۷ - دوزخیان گودال هفتم از طبقه هشتم (سرودهای بیست و چهارم و بیست و پنجم)

برد؟ گفتند که این روان آن بدکیش مرد است که بگیتی پیمان دروغ با مردمان کرد^۱ :

... پس سروش اهر و آذر ایزد دست من فرا گرفتند و به برچکاتی وایتی زیر پل چنود آوردند و اندر زمین دوزخ را نمودند^۲ . اهرمن و دیوان و دروگان و دیگر بسیار روان بدکیشان آنجا گریه و فریاد چنان بر می آوردند که من بآن گمان بردم که هفت کشور زمین لرزاندند^۳ . من که آن بانگ و گریه شنیدم ترسیدم . به سروش اهر و آذر ایزد گفتم و خواهش کردم که مرا بآنجا برید و باز برید . پس سروش اهر و آذر ایزد بمن گفتند که ' مترس ، چه ترا هرگز از آنجا بیم نبود' . سروش اهر و آذر ایزد از پیش رفتند و من بی بیم از پس بدان سو میتوم (بسیار مه آلود) دوزخ اندرون^۴ فراتر رفتم .

... دیدم آن سیچومند (فانی کننده) بیمگین سهمگین بسیار در د پربدی و متعفن ترین دوزخ را، پس اندیشیدم چنین بنظم آمد چاهی که هزار وازین آن نمیرسید .

... دیدم روان بدکیشان کشان بادافراه گونه گونه ، چون سقوط برف و سرمای سخت و گرمای آتش تیز سوزان و بدبوئی و سنک و خاکستر و تگرگ و باران و بسیار بدی بآن^۵ . پرسیدم که این تنان چه گناه کردند که روانان آنگونه گران بادافره برند . گفتند که بگیتی گناه بسیار کردند و ناراست گفتند و گواهی دروغ دادند و بسبب شهوترانی و آزوری و خست

- ۱ - دوزخیان گودال هشتم از طبقه هشتم (سرودهای بیست و ششم و بیست و هفتم).
- ۲ - این صحنه « پل » و دوزخیانی که دز زیر آن جای دارند ، در تمام سرود های مربوط بطبقه هشتم دوزخ (سرودهای هیجدهم تا سی ام) تکرار می شود .
- ۳ - صحنه شیطان اعظم و دیوان (سرودهای سی و یکم تا سی و چهارم).
- ۴ - صحنه های ترس دانته و تقویت روحی او توسط ویرژیل (سرودهای دوم ، هشتم بیست و دوم ، بیست و سوم ، سی و یکم) .

۵ - سرود سی و یکم .

- ۶ - چاه عظیم بین طبقات هشتم و نهم دوزخ (سرودهای هیجدهم و سی و یکم)
- ۷ - انواع مجازاتهای دوزخ دانته ، بترتیب : سقوط برف (سرود پنجم) ؛ سرمای سخت (سرودهای سی و دوم ، سی و سوم . سی و چهارم آتش تیز سوزان (سرودهای نهم تا یازدهم ، چهاردهم تا هفدهم ، بیست و ششم و بیست و هفتم ، بدبوئی (سرودهای پنجم و هیجدهم) ، تگرگ و باران (سرود پنجم)

ویشرمی و خشم و حسد^۱ مردم بیگناه را بکشتند و بفریفتند .

... پس دیدم روان آنان را که ماران گزند و چونند^۲ - پرسیدم ... که این روانان از که اند؟ - سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بدکیشان است که در گیتی به یزدان و دین نکیرای بوده اند^۳ .

... دیدم روان مردی که ماران یژوک گزد وجود و بهردو چشم او مار و کژدم همی رید و سیخی آهنین بر زبان بسته بود . پرسیدم که این تن چه - گناه کرد که روان اینگونه بادافره برد؟ گفتند که این روان آن بدکیش مرد است که بسبب هوس و ولور کامگی زن کسان را بچربزبانی خویش بفریفت و ازشوی جدا کرد^۴ .

... پس دیدم روان مردی که نگو نسا از داری او آویخته بود و همی مرژید و منی او اندر دهان و گوش و بینی میافتاد . پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه بادافره برد؟ - گفتند که این روان آن بدکیش مرد است که بگیتی او اردن مرزشتی (زنا) کرده^۵ .

... پس سروش اهر و آذر ایزد دست من فراز گرفتند و از آن جای سهمگین بیمگین تاریک بر آوردند و بانسر روشن انجمن اهورا مزدا و امشاسپندان بردند . چون خواستم نماز برد اهورا مزدا پیش و آسان بود گفت نیک بنده ای هستی - هر چه دیدی و دانستی بر راستی باهل گیتی بگوی^۶ - چون اهورا مزدا این آئین بگفت من شگفت بماندم ، چه روشنی دیدم و تن ندیدم - بانك شنیدم و دانستم که این هست اهورا مزدا .

پیروز بادافره به دین مزدیسنان - چنین باد - چنین تر باد .

۱- انواع گناهان مشخص دوزخ دانه؛ بترتیب ناراست گویی (سرودهای بیست و ششم و هفتاد و هفتم)؛ شهوترانی (سرود پنجم)؛ آذوری و خست (سرود هفتم)؛ خشم و حسد (سرودهای هفتم و هشتم).

۲- مجازات دوزخیان گودال هفتم از طبقه هفتم (سرودهای بیست و چهارم و بیست و پنجم).

۳- دوزخیان طبقه ششم (سرودهای نهم ، دهم ، یازدهم).

۴ و ۵- دوزخیان گودال اول از طبقه هشتم (سرود هیجدهم).

۶- دستوری که در «کمدی الهی» چندین بار به دانه داده میشود : از طرف «کاجیا گویدا» جد بزرگ دانه (سرودهای پانزدهم تا هیجدهم بهشت)؛ از طرف پترس رسول (سرودهای بیست و چهارم تا بیست و هفتم بهشت)؛ از طرف بتاتریس (سرودسی و یکم بهشت).

«سیر العباد الی المعاد» سنائی غزنوی

بجز ارداویراف نامه از یک مجموعه دیگر فارسی یعنی سیرالعباد الی المعاد سنائی غزنوی نیز ، بعنوان اثری مقدم بر کمدی الهی دانتی باید نام برد . درین باره مرحوم پرفسور نیکلسن مستشرق انگلیسی تحقیق جامع و جالبی کرده و سنائی را یک ایرانی پیشقدم بردانتی نامیده است . درین مجموعه نیز ، که از لحاظ پیچیدگی کمدی الهی دانتی را بخاطر میآورد ، سنائی همراه پیر پا بیدیار ارواح میگذارد و در آنجا با مظاهر مختلف گناه و گناهکاران آشنا میشود ، و در بازگشت بدین جهان مشهودات خود را شرح میدهد . قسمتهائی ازین اثر که بعنوان نمونه نقل میشود چنین است :

مقصدم دور و راه نیک مخوف
راه پر تیغ و تیرومن نامرد
عاشق راه و راهبر گشتم
دیدم اندر میان تاریکی^۱
همچو در کافری مسلمانی^۲
چست و نغز و شگرف بایسته
وی مسیحای این چنین تبها
تو که ای ؟ گوهر از کجا آری ؟
.....

او مرا چشم شد ، من اورا پای
بیکی خاک توده افتادیم
نیمی از آب و نیمی از آتش^۳
ساختش همچو چشم ترکان تنک
یکسروهفت روی و چاردهن^۴
هر که را یافتی فرو خوردی
گفت کاین نیم کار بویحیی
راه خالی ز بیم این ماراست

... من بمانده درین میان موقوف
خانه پر دود و دیدگان پردرد
زان چرا گاه راه بر گشتم
روز آخر براه باریکی
پیر مردی لطیف و نورانی
شرم روی و لطیف و آهسته
گفتم ای شمع این چنین شبها
بس گر انامیه و سبکباری
.....

هر دو کردیم سوی رفتن رای
روز اول که رخ به ره دادیم
خاکدانی هوای او ناخوش
تیرم چون روی زنگیان از زنگ
:۰۰ افعی دیدم اندر آن مسکن
هر دمی کز دهن بر آوردی
گفتم ای خواجه چیست این افعی
زانکه این مار کاروان خوارست

۱ - اولین بند دوزخ (سرود اول)

۲ - صحنه ملاقات دانتی با ویرژیل (سرود اول) .

۳ - صحنه ورود ویرژیل و دانتی به دوزخ (سرود سوم)

۴ - عفریت دارای سه صورت و سه دهن ، پاسدار طبقه سوم دوزخ (سرود ششم) .

نیز نوری نتافتی بر تو
 چون مر اورا بدیدافی، زود
 راه مارا بدم برفت و برفت^۱
 بیکی وادی اندر افتادیم^۲
 چشم در گردن و زبان در دل
 تن چو کام نهنگ پر دندان
 بدگر منزل وحش رفتیم^۳
 قومی از دود دوزخ اندوده
 تیره رایان خیره چشم همه
 روی پر دیده های روزی جوی
 ز آتش و آب قلعه ای دیدم^۴
 و ندران جادوان صورتگر^۵
 لیک تنشان بصورت مردم
 اندرو سامری و گوساله^۶
 چون خدایش همی پرستیدند^۷
 راست خواهی چنان بترسیدم
 دیده مانند رخ شد از یرقان
 دره ای پیش چشم آمد، تنگ^۸
 و ندر و کوه کوه کژدم و مار^۹
 کژدم و مار و کوه از آتش بود
 خیره خویان خیره کش دروی

بی من ار دست یافتی بر تو
 این بگفت و بتوده رخ بنمود
 چون سگان پیش او بخت و بخت
 ... چون از آن کلبه رخ بره دادیم
 دیو دیدم بسی در آن منزل
 دل چو کام سهند پر سندان
 چون از آن قوم بدکنش رفتیم
 دیو لاخی بدیدم از دوده
 گند بینان تیز خشم همه
 دیده پر خشمهای حرمت شوی
 ... پاره ای چون ز راه بیریدم
 قلعه ای در جزیره ای اخضر
 اژدها سر بدند و ماهی دم
 بیش دیدم ز قطره ژاله
 هرچه از سیم و زر همی دیدند
 ... چون من آن کام و کام او دیدم
 که تنم همچو دل شد از خفقان
 ... آن شنیدم جدا شدم ز نهنگ
 اندرو جادوان دیو نگار
 دره ای بس مهیب و ناخوش بود
 تیره رویان تیره هس در وی

۱ - صحنه ای که در بسیاری از سرودهای دوزخ: در برخورد ویرژیل با پاسداران طبقات مختلف دوزخ تکرار می شود (سرودهای سوم، پنجم، ششم، هفتم، هشتم، نهم، بیست و یکم، سی و یکم).

- ۲ - طبقه کینه توزان (سرود هشتم)
- ۳ - طبقه ارباب طمع (سرودهای هفتم و نوزدهم)
- ۴ - قلعه شیطان (سرود هشتم)
- ۵ - طبقه شهوت پرستان (سرود پنجم)
- ۶ - طبقه آزمندان (سرود هفتم)
- ۷ - گفته دانه به پاپ نیکولوی سوم (سرود نوزدهم)
- ۸ - منطقه ارباب خضب (سرود هشتم)

پیر چون دید ترس و انده من
 کوه را چون ز بقعه ره کردم
 هر چه بود صد هزار دروی
 ... کردم آخر ز نار گفتاری
 لیکن ارچه شبست و تاریکست
 این چو بر گفتم بنگرستم خود
 گفتم این راه چیست بر چه و راست
 آن زمین چون زمانه بنوشتم

گفت: هین، لاتخف ولا تحزن^۱
 پیش آن که نکو نگه کردم
 در و دیو و ستور مردم روی^۲
 که پس از نار تیره گفت آری
 دل قوی دار، صبح نزدیکست
 صبح دیدم ز کوه سر برزد^۳
 گفت حد زمانه تا اینجاست
 تا ز حد زمانه بگذشتم^۴

رسالة الغفران ابو العلاء المعری

يك اثر شرقی دیگر، که آنرا نیز غالباً از منابع الهام دانته در سرودن کسدی الهی شمرده اند «رسالة الغفران» ابو العلاء معری (۳۶۳-۴۴۹ هـ . ق .) شاعر بزرگ عرب است^۵. معری، که مثل همرو و رودکی و میلتن نابینا بود، بر اثر روشن فکری و آزادگی خود متهم بکفر و زندق شده بود. پیرمردی از اهالی حلب بنام «ابن قارح» رساله ای نوشت و برای او فرستاد تا او را متنبه کرده و براه راست آورده باشد.

بدینجهت اخبار و احادیث بسیار درباره الحاد و ملاحظه درین رساله آورد. ابو العلاء در جواب او رسالة الغفران را نوشت و برای وی فرستاد که حاکی از آن بود که ابن قارح بخاطر این امر بمعروف و نپی از منکر که کرده، آمرزیده شده است. ولی رساله که در ظاهر تصدیق گفته ابن قارح بود در باطن بقدری نیشدار بود که او را از گفته خود پشیمان کرد. در آن چنین فرض شده که خداوند ابن قارح را بخاطر این ثواب خودش به بهشت جاودان فرستاد تا در زندگی خود آنجا را ببیند، و ابن قارح بعد از دیدار بهشت بدیدار دوزخ رفت. چند سطر از قسمت مربوط به دوزخ در این رساله چنین است:

«... ابلیس را دید که در آتش میسوزد و ملائکه عذاب جمعی گرزهای

۱ - سخنی که بکرات در «دوزخ» از زبان ویرژیل به دانته گفته میشود.

۲ - اسپان آدمی روی: «سنتورها» (سرود دوازدهم)

۳ - سرود اول دوزخ.

۴ - آخرین صحنه دوزخ.

۵ - این رساله توسط دانشمند محترم آقام دانا سرشت بفارسی ترجمه

شده است.

آتشین بر سر و رویش میزنند و دسته‌ای هم سیخهای نوک تیزی در تن او فرو مبرند ... دیدگانش را در اعماق دوزخ گردانید و بشار شاعر را در دست فرشتگان عذاب دید که هر چه این بیچاره چشم‌هایش را برهم میگذارد تا روی منحوس این ملائک عذاب را نبیند اینان پلکهای چشمش را میگیرند و باز میکنند تا صورتهای زشت خود و انواع عذاب را بر رخ او بکشند . - ابن قارح جمعی زیاد از شعرای پیش از اسلام را که بت برست و یا طبیعی مذهب بودند در دوزخ دید که در گردن هر يك غل و زنجیری گذاشته بودند و از هر جانب گرزهای آتشین بدیشان میخورد .

گلامی چند درباره ترجمه « کمدی الهی »

چنانکه گفته شد « کمدی الهی » اثری است که در تدوین آن هم از سوابق فکری شرق و غرب الهام گرفته شده و هم منابع مختلف غربی و شرقی و قدیم و جدید (تا زمان داتته) مورد استفاده قرار گرفته است، و از ترکیب این افکار و عقاید و اصول فلسفی و علمی و حوادث تاریخی و معتقدات مذهبی کاتولیک و اساطیر یونانی و رومی و آشنائی استادانه با روحیات و عواطف بشری است که مجموعه بزرگ « کمدی الهی » که اکنون ترجمه آن تقدیم خوانندگان فارسی زبان میشود پدید آمده است .

نمیدانم تا چه حد حق داشته‌ام دست بچنین کاری بزنم، و دور از هر گونه تصنع و فروتنی بیجا باید اعتراف کنم که در جائیکه بزرگترین شخصیت‌های ادب مغرب زمین جرئت نکرده‌اند ترجمه های خود را ترجمه کاملی از این کتاب بشمارند، هر گونه ادعائی از طرف من بجز اینکه این اثر حاضر ترجمه بسیار نارسائی از « کمدی الهی » است بی‌مورد است، بخصوص آنکه تفاوت بزرگ بین زبانهای غربی و زبان فارسی کار ترجمه این کتاب را بیک زبان شرقی حتی از ترجمه آن بیک زبان اروپائی دشوارتر میکند .

شاید با توجه با اهمیت و اشکال چنین کاری حق بود که اساساً از ترجمه « کمدی الهی » صرف نظر شده باشد، ولی دو عامل مرا بدین « ناپرهیزی » واداشت که نمیدانم تا چه اندازه درین راه عندر خواه من میتواند بود .

اول اینکه این کتاب بالاخره میبایست مثل همه زبانهای مهم دیگر جهان بفارسی ترجمه شود، زیرا برای زبان اصیل و بزرگی که آثاری نظیر اشعار سحر آمیز ما را پدید آورده است، شایسته نیست که ترجمه‌ای از کتابی که شاهکار ادبیات مغرب زمین لقب گرفته بدان منتشر نشده باشد،

و این ترجمه اگر هم حق مطلب را ادا نکند لا اقل میتواند زمینه‌ای برای ترجمه یا ترجمه‌هایی کاملتر و بهتر شود، و این کاری است که نظیر آنرا در تمام کشورهای غربی کرده‌اند، یعنی همیشه ترجمه‌های پیشین این کتاب زمینه‌ای برای ترجمه‌های کاملتر و دقیق‌تر بعدی شده است و میشود، و اگر چنین نتیجه‌ای در کشور ما نیز حاصل شود من هر ایراد و ملامتی را که از این راه متوجه خویش بینم با کمال میل میپذیرم.

عامل دیگر آشنائی کما بیش من با زبان ایتالیائی است که حتماً یکی از شرایط دست‌زدن بترجمه «کمدی الهی» است، زیرا شایسته نیست که ترجمه چنین کتابی با آنهمه ظرافت و ریزه کاری زبان اصلی آن که در هیچ ترجمه‌ای قابل نقل نیست، از روی یکی از ترجمه‌های خارجی این کتاب صورت گیرد، و این مثل آنست که کسی حافظ یا خیام را از روی ترجمه آلمانی یا انگلیسی یا فرانسه آن بزبانی دیگر درآورد که در آن صورت بجای یکبار، دو بار این ضرب‌المثل معروف ایتالیائی که «traduttori traditori» مصداق پیدا میکند.

در ترجمه این کتاب با توجه بتعبیرات مختلف و گاه متناقض مترجمین فرانسه و انگلیسی این اثر، و با توجه به تفسیرهای مفسرین مختلف، همه جا سعی شده است که ترجمه فارسی تا حد امکان یعنی تا آن حد که ترکیب جمله بندی زبان فارسی اجازه میدهد کلمه بکلمه با اصل تطبیق کند، بدین جهت غالباً من روانی و زیبایی جملات فارسی را فدای این نظر کرده‌ام که از جملات اصلی چیزی کم و کاست نشده باشد. از طرف دیگر بجای ترجمه سطر بسطر، که در آن نظر بعدم امکان تطبیق جمله بندی فارسی با ایتالیائی، آوردن يك سطر در مقابل عین سطر ایتالیائی آن ممکن نیست، روش ترجمه بند به بند یعنی سه سطر به سه سطر را در دنبال هم انتخاب کردم، و خیلی از مترجمین خارجی «کمدی الهی» نیز پیش ازین همینکار را کرده‌اند. بدیهی است از این راه باز اشکال تطبیق بند به بند کاملاً برطرف نشده و گاه اجباراً در ترجمه فارسی قسمتی از يك بند متن اصلی ببند دیگر گرفته‌است، ولی موارد این اشکال خیلی کمتر از آنست که در ترجمه سطر بسطر در پیش می‌آید.

در تلفظ کلمات خاص بطور کلی تلفظ ایتالیائی آنها را در متن ترجمه آورده و تلفظ‌های خارجی آنانرا بزبان اصلی و بصورت‌هایی که در ایران معمول بوده است در حاشیه ذکر کرده‌ام، و فقط در چند مورد که تلفظ ایتالیائی برای فارسی‌زبانان بسیار نامأنوس بوده آن طرز تلفظی را که در ایران معمول است آورده‌ام، مثل «سزار» بجای «چزره» و «صلاح الدین» بجای «سالادینو»

و «یهودا» بجای «جودا» و «فلورانس» بجای «فیورنتسا» واسامی مربوط به تورات و انجیل و نیز اسامی بزرگانی که در صفحه ۱۵۸ این کتاب نام برده شده اند. در پایان این مقال باید چند کلمه در باره حواشی این کتاب نیز بگویم. خود من موافق با حاشیه نویسی نیستم و اصولاً در خواندن کتابهای ادبی نیز کمتر به حواشی مراجعه میکنم؛ زیرا در یک اثر ادبی وجود حواشی همیشه باعث میشود که توجه خواننده از اصل به حاشیه معطوف شود؛ ولی در کتاب «کمدی الهی» اختصاصاً نه میتوان از حاشیه نویسی صرف نظر کرد و نه میتوان بدین حواشی جای مجزائی در آخر کتاب داد؛ زیرا «کمدی الهی» بدون تفسیر و توضیح درباره کسانی که سطر بسطر نام برده میشوند و حوادث مختلفی که بدانها اشاره میشود و استعارات و کنایاتی که اساس کلیه مطالب آن بشمار میرود برای هیچ خواننده ای در هیچ جای جهان حتی در خود ایتالیا قابل درک نیست، بخصوص در ایران که حتی بسیاری از اشارات مذهبی این کتاب نیز که برای مسیحیان ساده و معمولی است برای ما تازگی دارد؛ از قبیل اشاراتی که بتورات و انجیل شده و اشارات مربوط روحانیون و کلیسا و پاپها و سنن مذهبی مسیحی و غیره. بدین جهت کمتر چاپ و ترجمه ای از این کتاب در دنیا هست که از تفسیر و توضیح عاری باشد؛ معیناً در این چاپ فارسی با آنکه گاه اجباراً حاشیه زائد بر متن شده، سعی کرده ام که حتی الامکان جز از آنچه باید برای روشن شدن مطلب توضیح داده شود، ذکری در حاشیه نرود. و چون احتمال میرفت که خیلی از خوانندگان مقدمه را نخوانند، هر جا که ضرورت داشته مطالب مقدمه در حواشی نیز آورده شده است. در مقدمه هر سرود نیز توضیح مختصری در تشریح کلی مضمون آن سرود مخصوصاً از نظر روشن شدن جنبه های تمثیلی و مفهوم اشارات و کنایات آن داده شده که برای درک مفهوم مطلب ضرورت داشته است.

تابلوهائی که از «گوستاو دوره» نقاش معروف فرانسوی در این کتاب نقل شده، عالیتزین تابلوهای مربوط به «کمدی الهی» است که تا کنون از طرف نقاشان ساخته شده است. این تابلوها که اختصاصاً برای چاپ در کمدی الهی تهیه شده، محصول سه سال کار نقاش بزرگ فرانسوی است و درین کتاب از روی چاپ نفیس ایتالیائی کمدی الهی که سال گذشته در میلان انتشار یافته نقل شده است.

امیدوارم با ترجمه و نشر این کتاب قدمی دیگر برای شناساندن فکر و ادب مغرب زمین بفارسی زبانان برداشته شده باشد، و اگر این قدم ناقص برداشته شده لااقل مقدمه ای باشد برای آنکه در آینده در این راه قدمهایی کاملتر و اساسی تر برداشته شود.

شجاع الدین شفا

در تدوین مقدمه و تفسیر سروده‌ها و شرح حواشی این کتاب ،
منابع زیر مورد استفاده قرار گرفته است :

- Dante Alighieri : *La Divina Commedia*; Collezione «Salni»,
Firenze, 1924 ; Prefazione e commenti di Enrico
Bianchi .
- Dante Alighieri : *La Divina Commedia* ; con 100 illustra-
zioni di Gustavo Dorè ; Arnoldo Mondadori Editore;
Mileano .
- Dante : *La Divine Comédie* ; traduction, introduction et
notea d'Alexandre Masseron , en 4 Volumes . Edition
Albin Michel, Paris. 1948-1951
- Dante : *The Inferno* ; « averse rendering for the modern
reader » by John Ciardi ; with an Introduction by
A . T Mac Allister ; Published by the New Amer-
ican Library ; New -York, 1954 .
- Francesco Flora : *Storia della Letteratura Italiana* ; Arnoldo
Mondadori Ediore ; Milano .
- A . Masseron : *Les Enigmes de le Divine Comédie* (Art
catholipue) ; Paris .
- A. Masseron : *Pour eomprendre la Divine Comédie* (Des-
clée) ; Paris.
- A. Masseron : *Dante* (Edit . Franciscaines;) Paris.
- J.M.J.A. de Nantes : *Littèratures ètrangères* - J. de Gi-
gord Editeur ; Paris.
- Chronology of world History* , Edited by George H . Gal-
lvp; Pocket Book Edition; New York 1955 .
- Renè Gouast : *Anthologie de la Poèsie latine* ; Stock;
Paris.

Philippe Pouillain : La Littérature latine ; Sésie «pue sai-je?» ; Presses universitaires de Franca ; Paris.
Mythologie Générale ; Pubtiè sous la direction de Fèlix Guirand ; Editions Larousse , Paris.

ججيم دانتی ، ترجمه عربی دوزخ دانته ، از «امین ابوشعرالمجافی» ،
با مقدمه و حواشی چاپ بیت المقدس ، «مطابع الارض المقدسه» ، سال ۱۹۳۸ .
«کتاب المقدس» : عهد عتیق و عهد جدید (تورات وانجیل) ،
ترجمه فارسی ، چاپ لندن ، سال ۱۹۱۴ - « بریتیش وفورن بیبل سوسائیتی
دارالسلطنه لندن » .

سیر العباد الی المعاد از حکیم سنائی غزنوی - با مقدمه آقای سعید
نقیسی ، چاپ تهران سال ۱۳۱۶ .

ارداویراف نامه ، ترجمه مرحوم رشید یاسمی - مجله مهرسال
چهارم (شماره های ۱ تا ۵) .

رسالة الغفران ابوالعلاء المعری ، ترجمه آقای اکبر دانا سرشت .
چاپ تهران ، سال ۱۳۳۰

پانزده گفتار ، از آقای مجتبی مینوی ، نشریه دانشگاه تهران ،
۱۳۳۳ .

دائرة المعارف انگلیسی (Encyclopedia Britannica) و
لاروس قرن بیستم (Larousse du vingtième siècle) قسمتهای :
«دانته» و «کمدی الهی» .

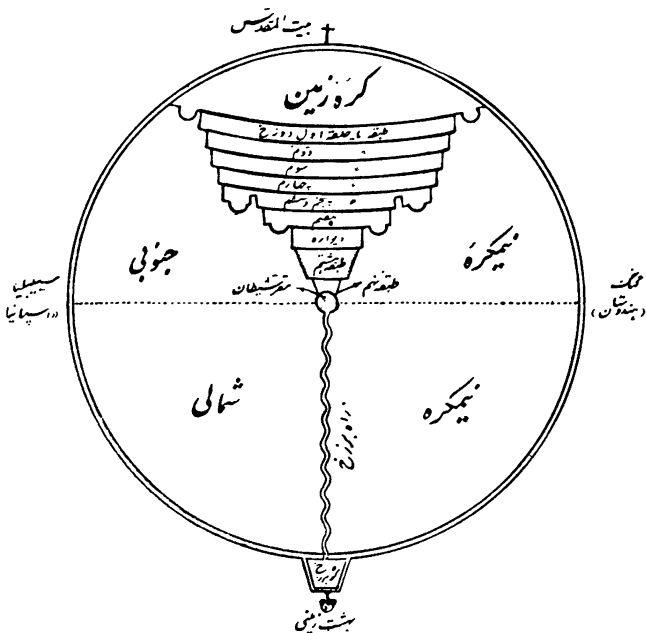


نقشه جغرافیائی ایتالیا

درین نقشه فقط شهرها و نقاطی نموده شده است که در «دوزخ» بدانها اشاره میشود.

دوزخ

INFERNO



«نقشه جغرافیائی» دوزخ فرضی داتنه

در زمان داتنه ، شهر بیت المقدس که عیسی در آن بشهادت رسید بلندترین نقطه کرهٔ ارض و «کنگ» در هندوستان منتها حد شرقی آن و «سویلا» در اسپانیا منتها حد غربی آن تصور میشد ، و دوزخ طبق عقاید قدیمی اساطیری یونان و روم در زیر زمین قرار داشت . دوزخ داتنه بشکل مخروط عظیمی است که قاعدهٔ آن در جانب محیط زمین و رأس آن درست در نقطهٔ مرکزی کره قرار دارد و این مخروط شامل نه طبقه است که انواع گناهکاران در آن بسر میبرند و هر طبقه از طبقهٔ قبلی کوچکتر است . در نقطهٔ مقابل بیت المقدس ، در آن سوی کرهٔ ارض ، جزیره و کوه عظیم «برزخ» قرار دارد که به «بهشت زمینی» منتهی میشود . این دوزخ وبرزخ و بهشت ، در حقیقت مراحل مختلفی از تحول روحی بشر ، از گناهکاری به پشیمانی و از فراموشی گناه به صفای روحی بشمار میروند

Incipit Comedia
Dantis ALAGHERII
Florentini natione,
non moribus .

چنین است «کمدی» دانته آلاگری
که اهل فلورانس است، اما فلورانسی
خوی نیست^۱.

۱ - سرآغاز «کمدی الهی»، بزبان لاتینی - دانته با این جمله کتاب خود را به
«کان گرانده دلا سکا اهداء کرده است» .

سرود اول

یا مقدمه کلی . کمدی الهی .

در نیمه راه زندگی ، یعنی در ۳۵ سالگی (توضیح در صفحه ۸۱ شرح ۱) دانته خود را در جنگلی تاریک سرگردان مییابد ، « زیر آراه راسترا کم کرده است » در جستجوی راه نجات ، نگران و اندیشناک به پیرامون خویش مینگرد و ناگهان در بالای تپه ای پیش روی خود ، نخستین انوار خورشید را می بیند که نتوانسته است بجنگل تاریک رخنه کند . شب آدینه مقدس سال ۱۳۰۰ ، یعنی پیش از شب عید رستاخیز مسیح است ، فصل بهار و طلوع آفتاب و عید پاک ، دانته را اسیدوار می کند ، و وی بقصد خروج از جنگل مشتاقانه بسوی تپه بر اهلی افتد اما ناگهان سه حیوان درنده یک پلنگ یک شیر و یک گریه یکی بعد از دیگری راه را بر او می بندند ، و بالاخره ماده گریه آخری وادارش میکند که راه بازگشت بدرون جنگل را در پیش گیرد اما درین هنگام ، کمکی غیبی بصورت ویرژیل شاعر بزرگ لاتین فرا میرسد و ویرژیل پیشنهاد می کند که درین راه راهنمای او باشد ، منتها تذکر میدهد که چون دانته توانائی طی این سر بالائی را بطور مستقیم ندارد ، او را از راهی دورتر بدانجا خواهد برد . سپس توضیح میدهد که در قسمت اول ونیمی از قسمت دوم این راه طولانی او خود راهنمای وی خواهد بود و از آن پس « کسی شایسته تر » او را راهنمائی خواهد کرد ، دانته این نظر را میپذیرد و با او بر اهلی افتد ، و بدین ترتیب سفر دوزخ او آغاز میشود ، این سفر در شب جمعه هشتم آوریل سال ۱۳۰۰ صورت می گیرد و تا آنوقت که از دوزخ بیرون می آید ۲۴ ساعت بطول میانجامد ، در آغاز سفر ، ماه صورت بدر دارد دانته جامعه فلورانس بلندی بر تن کرده که به زمین میرسد و با دیدن آن هموطنان دوزخی وی پی میبرند که او اهل فلورانس است ، این خلاصه ظاهری سرود اول دوزخ است .

اما مفهوم واقعی آن چه گفته آمد ، وزمینه این سرود را که مقدمه کلی تمام « کمدی الهی » و پیچیده ترین سرودهای صد گانه این کتاب است تشکیل میدهد ، چنین است :

دانته (مظهر نوع انسان) ناگهان بخود می آید و احساس میکند که خطاهای زندگی گذشته وی ، او را از راه راست (حقیقت) بدور رانده

و در جنگل تاریک «گناه و خطا» سرگردان کرده است . نظرش را در پی راه نجات ببالا میدوزد و نخستین اشعه خورشید (جمال و جلال خداوندی) را می بیند که بردامنه تپه ای کوتاه (کوه سعادت ازلی) میتابد . در خود احساس امید میکند و براه میافتد تا خویش را از این ظلمت خلاص کند و مستقیماً ببالای تپه رود ، اما تقریباً بلافاصله ، سه حیوان درنده : پلنگ (مظهر بدخواهی و حيله گری) ، شیر (مظهر غرور و زور گوئی) ، ماده گرگ (مظهر آزمندی و افراطکاری) راه را بر او سد میکنند ، و کار بجائی میرسد که ماده گرگ او را بازگشت بدرون جنگل ظلمانی گناه و امیدارد (زیرا حدود قدرت ماده گرگ وسیعتر است ، و تمام افراطکاریها را ، از حرم مال ، و مقام ، و شهوترانی و غیره شامل میشود) .

درین حال یأس، که او خود را بکلی گم شده و از دست رفته احساس میکند ، ناگهان شبخ ویرزیل در برابر او نمودار میشود . ویرزیل در کمندی الهی ، مظهر عقل و خرد بشری است که از آرایش هوسها و تمایلات نفسانی پاک شده باشد .

ویرزیل بدو توضیح میدهد که وی از جانب بانوئی آسمانی برای کمک بدو فرستاده شده . این بانو ، که در سرودهای بعد وصفش خواهد آمد «بئاتریس» است که مظهر بخشش و لطف الهی است ، و در «دوزخ» روشن میشود که بدون کمک او (عشق و صفای الهی) ویرزیل (عقل انسانی) در طی جاده ظلمانی دوزخ (گناه) در مقابل موانع بزرگ عاجز می ماند ، زیرا قدرت عقل و منطق بشری محدود و محدود معینی است . ویرزیل بدو میگوید که باید وی را ببالای تپه ببرد ، اما چون او هنوز آماده طی اینزاده بطور مستقیم نیست ، باید مسیری دورتر را در پیش گیرد که از جهنم (مرحله اعتراف بگناهکاری) و برزخ (مرحله ترك گناه) میگذرد تا به تپه سعادت ازلی و بعد بفروغ خداوندی میرسد . اما کمک ویرزیل در این راه محدود و بجهنم و قسمتی از برزخ است ، یعنی تا آنجا که عقل و منطق انسانی بتنهائی پیش میتواند رفت ، و از آن پس راهنمایی دانه بابئاتریس (مظهر عشق) خواهد بود .

سرود اول

در نیمه راه زندگانی ما^۱، خویشتن را در جنگلی تار بک یافتم،
زیرا راه راست را گم کرده بودم^۲.

و چه دشوار است وصف این جنگل وحشی و سخت و انبوه، که یادش
توس را در دل بیدار میکند!

چنان تلخ است که مرگ جز اندکی از آن تلخ تر نیست؛ اما من،
برای وصف صفائی که در این جنگل یافتم^۳، ازدگر چیزهائی که در آن
جستم سخن خواهم گفت^۴.

درست نمیتوانم گفت که چگونه پای بدان نهادم^۵، زیرا هنگامی
که شاهراه^۶ را ترک گفتم سخت خواب آلوده بودم.

۱ - *Nel mezzo del cammln di nostra vita* - این مصرع را که
که‌دی الهی با آن شروع میشود، زیبا ترین مطلع در آثار شاعرانه ایتالیا
شمرده‌اند. - در تورات (زبور داود، مزبور نمودم، دعای موسی مرد خدا) ذکر شده
که دوره طبیعی عمر انسان هفتاد سال است: «.. زیرا که تمام روزهای ما در خشم تو
سپری شده، و سالهای خود را مثل خیالی بسر برده ایم - ایام عمر ما هفتاد سال است: که
بزودی تمام شده پرواز میکنیم، بنابراین نیمه عمر آدمی ۳۵ سال میشود، و چون داناته در
۱۲۶۵ متولد شده، میتوان حساب کرد که این سفر خیالی او بدان دنیا در سال ۱۳۰۰ صورت
گرفته است. (رجوع بمقدمه این کتاب شود)

۲ - مقصود زندگی گناه آلوده است. داناته احساس کرد که از روشنی فضیلت
دور افتاده و «راه راست را گم کرده است»

۳ - مقصود بیداری وجدان است، زیرا داناته در اینجا پی بلزوم اصلاح خود برده
است، برخی از مفسرین این «صفا» را که عاید داناته شده، آشنائی با ویرژیل می‌دانند
که او نیز در حقیقت در اثر داناته «سمبول» خیر، یعنی عقل و منطق بشری است.

۴ - اشاره به سه حیوانی که بعداً از آنها سخن خواهد رفت.

۵ - مفهوم واقعی این گفته اینست که آدمی بی آنکه خود متوجه شود، با
کناهای و فساد خومی گیرد.

۶ - *La verace via* «، راه صمیمی»، یعنی راه تقوی را.

دوزخ

اما چون پپای تپه‌ای در آخر آن دره که دلمرا چنین بو حشت افکنده بود^۱ رسیدم

روی ببالا کردم و دامنه‌های تپه را دیدم که جامه‌ای از انوار آن سیاره^۲ که در همه کوزه راه‌ها راهنمای کسانست، بر تن کرده بود.

آنوقت هراس من که در تمام مدت شب دریاچه دلمرا دستخوش چنین تلاطمی کرده بود اندکی تسکین یافت،

و همچون کسی که نفس زنان از چنگ امواج دریا نجات یافته و بساحل افتاده باشد و روی بسوی موجهای خروشان بگرداند و بنگرد،

روح من نیز که هنوز اسیر سستی و پریشانی بود، به پشت سر خود نگریست تا کذر گاهی را که هرگز کسی زنده از آن بدر نرفت^۳، بازبیند.

چون تن خسته را اندکی آرامش بخشیدم، راه خویش را در سر بالائی بیحاصل باز گرفتم، چنانکه پیوسته آن پا که بر زمین استوار تر بود، در سرایشی بیشتری جای داشت^۴.

۱ - مقصود از تپه، علو روح و پاکدامنی است که آدمی را بمالامیبرد، و منظور از دره، فساد و گناه است که او را فرود می‌آورد. این تعبیر از مزامیر داود (تورات- زبور داود، مزموور صدویست و یکم) گرفته شده: «... چشمان خود را بسوی کوهها برمی‌افرازم، که از آنجا اعانت من می‌آید، اعانت من از جانب خداوند است».

۲ - اشاره بخورشید، زیرا در علم هیئت دوره دانه، خورشید را یکی از سیارات می‌شمردند. از نظر تمثیلی، در این گفته دانه، خورشید مظهر خداوند است.

۳ - اشاره بجنگل تاریک (گناه و فساد)

۴ - این بند یکی از مبهم‌ترین بندهای «کمدی الهی» است، چنانکه تا کنون شاید چندین برابر صفحات کمدی الهی در باره معنی این شعر تفسیرهای مختلف و غالباً متناقض نوشته اند. علت آن است که در اینجا مفهوم کلمه Piaggia (ساحل، کناره) که دانه بکار برده روشن نیست. با احتمال قوی منظور شاعر آن بوده که چون با تردید و نگرانی پیش میرفته، همیشه آن قدمی که وی بجلو بر میداشته سست تر و آن پائی که بر زمین میمانده استوارتر بوده است.



در نیمه راه زندگانی ما ، خوبستن را در جنگلی تاریک یافتیم . . . (صفحه ۸۱)

سرود اول

وتقریباً در آغاز این بالا روی بود که پلنگی سبکپا و چالاک را که پوستی پر لکه داشت پیش روی خویش یافتیم^۱؛

پلنگ از فرا روی من رد نمیشد، و چنان راه را بر من بسته بود که چندین بار بعقب برگشتم تا از همان راه که آمده بودم باز گردم^۲.

نخستین ساعات بامداد بود و خورشید دوشادوش این اخترانی که لطف خداوندی در آغاز آفرینش این اشیاء زیبا^۳ همراه او بحر کتشان در آورد، رو بسوی بالا داشت^۴.

بدین جهت بخود امید میتوانستم داد که این حیوان خوش خط و خال، نشان فرارسیدن روز و فصل دلپذیر است^۵؛

اما این امید من، چندان نبود که دیدار شیری که در برابر خویش یافتیم بهر اسم نیفکند^۶.

۱ - مفهوم حقیقی این «پلنگ»، شهوات و تمایلات نفسانی است، و مفهوم سیاسی آن در شعر دانته، شهر فلورانس است که آن زمان غرق در فساد بود و دسته های مختلف سیاسی بر آن حکومت می کردند، و از این جهت است که پلنگ پوستی پر لکه دارد. در اینکه مراد از lonza که شاعر آورده همان پلنگ است یا خیر، نیز از طرف مفسرین بکرات بحث و گفتگو شده است.

۲ - یعنی: چندین بار سعی کردم از دست هوی و هوس بگریزم، و نتوانستم.

۳ - اشیاء زیبا: ستارگان.

۴ - اشاره به برج حمل. عقیده رایج دوره دانته این بود که دنیا وقتی آفریده شد که خورشید در برج حمل (اول سال شمسی - نوروز) قرار داشت. از لحاظ سمبولیک دانته در اینجا هنرنمایی بسیار بخرج داده، بدین معنی که زندگانی تازه خود را وقتی آغاز کرده که خورشید در برج حمل (مظهر آفرینش) بوده، و تازه صبح سر بر میزده (مظهر حیات نو) و روز عید فصیح (رستاخیز) نزدیک بوده است. ولی چنانکه حساب کرده اند، در شب جمعه مقدس سال ۱۳۰۰ ماه نمیتوانسته است صورت بدر تمام داشته باشد.

۵ - فصل دلپذیر: بهار. قبلاً گفته شد که دانته سفر دوزخ خود را در جمعه مقدس سال ۱۳۰۰ انجام داده، و این روز که مقدم بر عید پاک است گاه در اوایل اردیبهشت و گاه در اواخر فروردین قرار دارد.

۶ - مفهوم شیر: از لحاظ استعماری «غرور» و خشونت است، و ظاهراً مفهوم سیاسی آن در اینجا خاندان سلطنتی فرانسه است که مغرورانه بنواحی مختلف ایتالیا حمله می برد.

دوزخ

چنین مینمود که این شیر دوشا دوش من درحرکت بود . سر بالا گرفته بود و چنان گرسنه و خشم آلود مینمود که پنداشتی فضا از خشمش بلرزه افتاده بود .

و ماده کرگی^۱ که با همه لاغر اندامی خود گوئی تمام شهوات نفسانی را که تاکنون بسیار کسان از آن بینوا شده اند در خویش گرد آورده بود^۲ ،

چنان پریشانم کرد و چندان از نگاه خود بهراسم افکند که امید رسیدن ببالای تپه را از کف دادم .

و همچو آن کس که با خرسندی فراوان مالی اندوخته باشد، و چون زمانه اتلاف گر آنرا از دستش بگیرد عنان اندیشه را بدست پریشانی سپارد، من نیز در برابر آن حیوان آرامش ناپذیر^۳ که بدیدارم آمده بود و قدم بقدم بدان جانب که خورشید روی فرو میکشد^۴ عقب میراند، چنین شدم.

۱ - ماده گرگ : از نظر تمثیلی : ثامت ، نفس پرستی ، افراط کاری ؛ از نظر سیاسی : دربارپا .

۲ - این گفته ، خوب میفهماند که این سه حیوان در نظر دانته مفهوم «سمبولیک» دارند ، زیرا در غیر این صورت وی نمی توانسته است بر آنچه سابقاً این ماده گرگ کرده و قوف داشته باشد . بطور کلی این سه حیوان طبق مفاهیمی که باید از آنها در نظر گرفت نمایندۀ طبقه بندیهای سه گانه دوزخ هستند .

اصل فکر بطور یقین از تورات گرفته شده « کتاب ارمیاء نبی ، باب پنجم ، آیه های پنجم و ششم) : « پس نزد بزرگان می روم و با ایشان تکلم خواهم نمود ، زیرا که ایشان طریق خداوند و احکام خدای خود را میداندند ، لیکن متفقاً یوغراشکسته و بندها را گسیخته اند . ازین جهت شیری در جنگل ایشان را خواهد کشت ، و گرگ بیابان ایشان را تازاج خواهد کرد ، و پلنگ بر شهرهای ایشان در کمین خواهد نشست و هر که از آنها بیرون رود دریده خواهد شد . »

۳ - اشاره بدانکه هوی و هوسها را آرامشی نیست .

۴ - بداخل جنگل ، که نور خورشید بدان رخنه نمیکند . مفهوم این گفته اینست که تمایلات و هویها ، شاعر را دوباره بسوی زندگی فساد آمیز باز میگردانند ، و تنها چاره او اینست که دستی از غیب بکمش برسد .

سرود اول

در آن دم که در این ورطه‌ازپای در میافتادم ، آدمیزاده‌ای که گوئی
صدایش بر اثر خاموشی ممتد نارسا شده بود ، در برابر دیدگانم
هویدا شد^۱ .

وقتی که او را دروادی پهناور دیدم بانگ بر آوردم : « هر که باشی ،
خواه شبی و خواه انسانی ، بر من ترحم آور ! »
بمن جواب داد : « انسانی نیستم^۲ ، اما پیش از این انسانی بودم ، و
پدر و مادرم اهل لمباردیا^۳ بودند ، و وطن هر دوی آنها مانتوا^۴ بود .
دردوران حکومت « سزار »^۵ بدنیا آمدم ، هر چند تولدم در اواخر
این دوره روی داد . در زمان او گوست نیکنهاد^۶ ، در دوره خدایان دروغین
و دروغزن^۷ ، در رم زیستم .

۱- درین جا ویرژیل که تا آخر جهنم قسمتی از برزخ با دانتی همراه است ،
پابمیدان میگذارد . « ویرژیل » ، چنانکه گفته شد ، در کمدی الهی مظهر « عقل انسانی »
است . اما چطور دانتی تنها بدیدن او ، و پیش از آنکه وی لب بسخن گشوده باشد ،
تشخیص داده که صدای او بر اثر خاموشی ممتد ضعیف شده ؟ درین باره مفسرین بحث
بسیار کرده‌اند . شاید نظرواقعی دانتی تذکر این نکته باشد که از مدت‌ها پیش صدای عقل
بگوش دل دانتی گناهکار نمیرسیده است .

۲- یعنی : فقط روحی هستم .

۳- Lombardia ایالت معروف شمال ایتالیا .

۴- Mantova شهر معروف شمال ایتالیا ، در لمباردیا ، که زادگاه ویرژیل بود .
دانتی در سرود بیستم دوزخ از زبان ویرژیل بتفصیل شرح میدهد که این شهر چگونه
ایجاد شد .

۵- Sub Julio ، « دردوران یولیوس » یعنی در زمان حکومت ژول سزار .
این دو کلمه در اصل کتاب بهمین صورت لاتینی آورده شده است . ویرژیل در سال ۲۱
پیش از میلاد مسیح ، در دوره حکومت سزار بدنیا آمد ، و هنگامی که سزار بقتل رسید :
فقط ۲۶ سال داشت .

۶- Augusto (به لاتینی اوگوستوس Augustus) امپراتور معروف روم و
جانشین سزار ، که مسیح در زمان وی متولد شد ، و ویرژیل در دوران حکومت طولانی
وی زیست .

۷- اشاره به ارباب انواع رومی .

دوزخ

شاعر بودم، و در اشعار خود وصف پسر داد گستر «انکیز» را کردم که پس از سوختن «ایلئون» مغرور، از ترویا آمد.^۱

اما تو، برای چه بدین وادی پریشانی باز میگردی؟ چرا از این کوه سعادت ازلی که اصل و منبع جمله شادمانیهاست بالانمیروی؟^۲

شرمنده بد جواب دادم: «پس تو ویر جیلیوهستی؟ همان سرچشمه‌ای که رودی چنین پهناور از فصاحت و بلاغت از آن روان شده؟»

«ای افتخار فروغ دیگر شاعران، کاش آن دوران درازی که بخواندن گفته‌های تو گذراندم و علاقه فراوانی که در طلب دیوان تو نشان دادم^۳ اکنون مرا بکار آید.

۱ - Anchise قهرمان داستانی یونان، که در جزیره سسیل مرد، و شاهکار معروف ویرژیل، Aeneis (به مقدمه این کتاب رجوع شود) به شرح دلیریهای پسر او Aeneas اختصاص یافته است. اثنا، پس از آنکه شهر ترویا Troia در آتش سوخت از این شهر بجانب ایتالیا براه افتاد و در آنجا شهر رم را بنا نهاد، بدین جهت رومیان او را قهرمان بزرگ خود می‌شمرند.

۲ - Iliad - صخره‌ای که شهر ترویا بر آن ساخته شده بود، و نام آن را مجازاً بخود این شهر نهاده بودند.

۳ - Troia - شهر نیمه واقعی و نیمه افسانه‌ای آسیای صغیر، که چنانکه افسانه‌های یونان حاکی است، «پاریس» پسر پادشاه آن. «هلنا» زن زیبای پادشاه اسپارت را ربود و بخاطر این زن جنگی بین یونانیان و ترواییان در گرفت که نه سال بطول انجامید و در آن علاوه بر آرمیان، خدایان نیز نیمه بطرفداری این دسته و نیمه بهواخواهی آن دسته دیگر شرکت جستند. شرح این جنگ موضوع «ایلیداد» حماسه معروف هومر است که عالیترین اثر ادبی دنیای کهن بشمار می‌آید.

۲ - Virgilius (به لاتینی Virgilius) که در حواشی این کتاب نام او طبق آنچه در فارسی معمول است ویرژیل ذکر شده است. وی قهرمان بزرگ دوزخ و برزخ دانته و راهنمای او در سفر خیالی بدنهای دیگرست، و در حقیقت مظهر عقل انسانی بشمار میرود که از سیطره هوا و هوسهای نفسانی آزاد و مجرد شده باشد؛ ویرژیل یکی از بزرگترین شعرای لاتین است که از ۷۱ تا ۱۹ پیش از میلاد مسیح میزیست، و «انئیس» او از عالیترین آثار ادب دنیای کهن بشمار می‌آید. دانته بدین شاعر ارادت بسیار داشت و بیشتر بهمن جهت است که او را در سفر بدنهای دیگر، مرشد و پیر خود شمرده است. (رجوع به مقدمه این کتاب).

۳ - اشاره به Aeneis ویرژیل.

سرود اول

تو استاد من و نویسنده بر گزیده منی ، زیرا من آن شیوه زیبای نگارش را که مایه افتخارم شده ، تنها از تو بعاریت گرفتم .

ای خردمند نامی ، حیوانی را که وادار به بازگشتم کرده است بین^۱ وازگزند او در امانم دار ، زیرا این حیوان جمله شریانها و وریدهای مرابلهزه آورده است .»

وقتی که گریانم دید ، پاسخ داد : « اگر میخواهی از این تنگنا خلاص یابی ، باید راهی دیگر درپیش گیری ،

زیرا این حیوان که از دستش بفریاد آمده ای ، هیچکس را اجازت عبور ازراه خود نمیدهد و چندان مانع درس راهش پدید میآورد که عاقبت نابودش میکند .

وطبعی چنان فاسد وستمگر دارد که هرگز آتش هوس سیری ناپذیرش فرو نمینشیند ، و پس از هر غذا گرسنگی بیشتری احساس میکند^۲ .

بسیارند حیواناتی که وی با آنها جفت میشود^۳ ، وازین پس نیز

۱- اشاره به ماده گرک ، که چنانکه گفته شد ، مظهر نفس پرستی و خست و افراطکاری است ، ودانته که دربارپاپ و کلیسای کاتولیک را نماینده برجسته این حرص و آرزو میدانند ، عمداً از توجه به شیر (غرور) وپلنگ (شهوت) صرف نظر کرده است تا تمام تکیه خود را به گرک (آزمندی) داده باشد .

۲- یعنی : هر قدر مال بیشتر میاندوزد ، بیشتر حرص مال اندوختن دارد . این مصرع را یکی از عالیترین اشعار کمدی الهی دانسته اند :

«E dopo il pasto ha più fame che pria»

۳- مقصود مفاسدی است که در دنبال حرص و طمع میآیند . اصل فکر از انجیل گرفته شده (رساله اول پولس رسول به تیموتاؤس - باب ششم) : « . . . زیرا که طمع ریشه هفنه بدیهاست که بعضی چون در پی آن میکوشیدند از ایمان گمراه گشته خود را باقسام دردها سفتند » .

دوزخ

فراوانتر خواهند بود ، تا عاقبت آن تازی شکاری که باید این حیوان را با عذاب بسیار از میان ببرد ، پای بمیدان نهد^۱ .
غذای این تازی نه خاك خواهد بود و نه قلع سوده^۲ ، بلکه خرد و عشق و تقوی ، و سرزمین او جائی خواهد بود میان «فلترو» و «فلترو»^۳ .
وی نجات بخش ایتالیای سرافکنده^۴ خواهد بود که بخاطر آن ، کامیلائی دوشیزه ، و اوربالو ، و تورنو ، و نیسو ، زخم خوردند و جان سپردند .
در همه شهرها ماده گرگ را دنبال خواهد کرد تا وقتی که او را به

۱- تازی : «Veltro» اشاره به پیشوا یا قهرمانیکه باید ایتالیا و شاید دنیا را از آرز و طمع فرمانروایان خود ، بخصوص از مفاسد درباریاب آزاد کند . تصور نمیرود که دانتی نظر بشخص معینی داشته ، مع هذا از زمان او تا کتون بسیار کسان را داوطلب این عنوان کرده اند که چندتن از سرداران ایتالیائی ، چند نفر از پاپها ، لوتر ، گاریبالدی ... و موسولینی از آن جمله اند .

۲- یعنی : او را نه باخاك و آب میتوان فریفت ، نه بازرو گوهر .

۳- Tra Feltro e Feltro مفهوم واقعی این جمله هنوز درست روشن نشده است . ظاهراً اشاره بفاصله میان «فلترو» در منطقه ترویزی و «مونتت فلترو» در رومانیاست که در دوسوی ایتالیا قرار دارند .

بعضی از مفسرین نیز Feltro را بمعنی اعم آن که نمد باشد گرفته اند و چون اخذ آراء عمومی در صندوق های نمیدین صورت میگرفته ، این جمله را «شخصی که از طرف مردم برگزیده خواهد شد» معنی کرده اند . رویهم رفته بیشتر احتمال می رود که مفهوم این کلام ، شخصی میانجی باشد که « نه جانب پولداران و نه جانب طبقه سوم را بگیرد » ، بلکه بنفع همه کار کند .

بعقیده چندتن از دانتی شناسان جدید ، منظور دانتی از «نجات بخش ایتالیا» «کان گرانده دلا سکا» Can Grande della Scala (۱۲۹۰-۱۳۲۹) است که معاصر دانتی بود و در شهر «ورونا» که میان دوشهر فلترو و مونتت فلترو واقع است متولد شده بود ، و دانتی «کمدی الهی» خود را بدو اهداء کرده است (رجوع بمقدمه این کتاب)

۴- اصل اصطلاح از ویرژیل است (اثنیس ، کتاب سوم) : Humilemque Vldemus Italiam

۵- Niso , Turno , Eurialo , Camilla ، همه از قهرمانان «اثنیس» ویرژیل هستند که در جنگ میان تروئیاییها و ایتالیاییها کشته شدند . بنا بگفته ویرژیل انا ، بازماندگان ترویارا باخود بایتالیا برد و در آنجا با دیو پادشاه ولسکها و روتولها جنگید . درین جنگ اوربالوس و نیسوس از تروئیاییها ، و کامیلا دختر سلحشور پادشاه ولسکها و تورنوس پادشاه روتول از ایتالیاییها بقتل رسیدند . دانتی يك در میان از قهرمانان تروئیائی و ایتالیائی نام برده است .

سرود اول

دوزخ، که در آغاز کار غبطه و حسد از آنجا بیرونش آورد باز افکند^۱.
لاجرم صلاح ترا چنین می بینم و در این تشخیص میدهم که بدنبال
من آئی؛ و من راهنمای تو خواهم بود؛ و ترا از آن مکان سرمدی خواهم
گذرانند^۲

که در آن بس غریبهای نو میدی خواهی شنید و ارواح نالان و شاکی
کهن^۳ را خواهی دید که هر کدام با فریادهای خود تمنای مرگی دومین^۴
میکند؛

سپس آنهایی را خواهی دید که در میان آتش خرسندند^۵، زیرا
امید آن دارند که روزی پا بجرگه ارواح مسعود گذارند^۶.
و اگر بعد از آن خواسته باشی که خود بنزد این ارواح روی، روحی
شایسته تر از مرا رهنمای خویش خواهی یافت^۷، و من هنگام عزیمت
خود، ترا بدست او خواهم سپرد:

۱- یعنی: از دوزخ بیرونش آورده بود تا بروی زمین بفرستد.

۲- اشاره بجهنم.

۳- ارواح کهن: دوزخیانی که از بدو خلقت تا زمان دانتته بجهنم رفته اند.

۴- مقصود اینست که دوزخیان در عذاب بسر میبرند تا آنکه روز رستاخیز فرا
رسد و در دادگاه الهی حکم محکومیت قطعی آنان صادر شود، یعنی بمرگ دومین برسند
اصل این اصطلاح از «مکاشفه یوحنا ی رسول» گرفته شده است (انجیل، مکاشفه یوحنا،
باب بیستم): «... و موت و عالم اموات بدریاچه آتش انداخته شد - اینست موت ثانی
یعنی در دریاچه آتش - و هر که در دفتر حیات مکتوب یافت نشد بدریاچه آتش افکنده گردید»
و «باب بیست و یک»: «... لکن ترسندگان و بی ایمانان و خبیثان و قاتلان و زانیان و جادوگران
و بت پرستان و جمیع دروغگویان، نصیب ایشان دریاچه آفرورخته شده با آتش خواهد
بود، این است موت ثانی».

۵- اشاره بارواحی که در برزخ بسر میبرند.

۶- ارواح مسعود: بهشتیها.

۷- مقصود، بشاترین راهنمای دانتته در بهشت است؛ (بمقدمه رجوع شود). -
منظور ویرژیل اینست که وی چون حق ورود ببهشت را ندارد، نمیتواند در آنجا راهنمای
دانتته باشد.

دوزخ

زیر آن امپراتوری که در اعلیٰ علیین حکومت میکند^۱، مرا که نسبت بآئین او عاصی بوده ام اجازت آن نمیدهد که کسی را بشهرش^۲ راهنمون آیم.

وی در همه جای دیگر فرمانرواست، ولی در آن جا، سلطنت دارد. آنجا شهر او، و مقر اورنگ پر جلال اوست: چه خوشبخت است آنکس که وی شایسته زیستن در چنین مکانش میکند!

ومن بدو گفتم: «ای شاعر، بنام همان خدائی که تو اش شناختی، از تو تقاضا دارم که برای نجات من ازین رنج و ازرنجی بدتر از آن^۳، مرا بدانجا که هم اکنون وصفش را کردی راهنما آئی، چنانکه دروازه پترس مقدس را ببینم^۴ و آنهائی را که چنین اسیر رنجشان خواندی بنگرم».

آنوقت وی براه افتاد و من دردنبالش روان شدم

۱- اشاره بخداوند (Quello imperador che lassú regna).

۲- شهر او: بهشت.

۳- این رنج: جنگل تاریک گمراهی - رنجی بدتر از آن: محکومیت آینده

بزندگی در دوزخ.

۴- در آئین کاتولیک، عقیده دارند که پطرس مقدس San pietro کلید دار بهشت است - ولی در کمدی الهی، دانته دری برای بهشت قائل نشده، بنابراین باید این دروازه را در ورودی برزخ محسوب داشت که فرشته نگهبان کلیدهای پطرس در آنجاست. این دو نظر باهم متناقض نیست، زیرا در ورودی برزخ در حقیقت دری است که رو به بهشت بازمی شود.



آنوقت و بر ژیل برآه افتاد ، و من دردنبالش روان شدم . . . (صفحه ۹۲)

سرود دوم

پاد مقدمه دوزخ

دانته و ویرژیل هنوز در روی زمینند ، ولی اکنون غروب روز جمعه مقدس (۸ آوریل سال ۱۳۰۰) فرا رسیده ، در صورتیکه این دودر نخستین ساعات بامداد یکدیگر را ملاقات کرده بودند . بنا بر این تمام روز را در راه بوده‌اند. ولی کجا ؟ و در این مدت چه گفته و چه کرده‌اند؟ این نکته است که در «کمدی الهی» مجهول مانده است .

هنگام غروب دانته در خود احساس ضعف و تردید میکند، زیرا جرأت کافی برای عبور از دوزخ ، آنهم در تاریکی شب در خود نمی‌آید بخصوص آنکه راهنمای خویش ویرژیل را هم نگران می‌بیند . در نتیجه از ادامه سفر منصرف می‌شود ، اما ویرژیل که تردید او را دریافته ، بوی توضیح می‌دهد که این دو نفر بر حسب تصادف در جنگل باهم برخورد نکرده‌اند ، بلکه ویرژیل از جانب سه بانوی آسمانی برای کمک بدو که راه گم کرده بوده فرستاده شده است . این سه بانو عبارتند از :

مریم مقدس (مظهر ترحم و شفقت) ، سنالوجیا (مظهر فروغ الهی) ، زاحیل (مظهر جذب و تأمل) که توسط بثاتریس (مظهر عشق و مهر خداوندی) برای نجات او اقدام کرده و ویرژیل (مظهر عقل انسانی) را بیارایش فرستاده‌اند تا او را با تأیید ایشان از وادی ظلمت (گناه و خطا) بیرون آورد .

ویرژیل توضیح می‌دهد که دانته با داشتن چنین نیروهای پشتیبان (یعنی با اجتماع نیروهای عقل بشری و رحمت خداوندی) حق نگرانی ندارد ، و این منطق او مسافر گمشده را متقاعد می‌کند که ضعف را کنار گذارد و سفری را که نجات وی بسته بدان است آغاز کند (یعنی با شهامت راه ترک گناه را در پیش گیرد) .

شک نیست که «سه بانوی پارسا» در اینجا در مقابل «سه حیوان خطرناک» سرود اول آورده شده‌اند . ولی آیا باید هر یک از اینان را از لحاظ خصائص او ، در مقابل یکی از آن سه قرار داد ؟ درین باره بین دانته شناسان بقدری اختلاف نظر هست که بهتر است اصولاً از چنین تحقیقی خودداری شود .

اما پیدایش این «سه بانو» بطور کلی این مفهوم خاص را دارد که بدون تأیید و پشتیبانی لطف و فضل الهی (یعنی کمک روح و قلب آدمی) ، عقل و منطق بشری و نیروی فکری او کاری نمیتواند کرد . «بثاتریس» که شرح احوالش در حواشی این سرود خواهد آمد ، واسطه و رابطه ایندو ، یعنی مظهر حقیقت مافوق قوای دراکه ماست که از آسمان و خداوند ناشی می‌شود و نماینده آن در روی زمین مذهب است .

سرود دوم

روز بپایان میرسید ، و تاریکی فضا اندک اندک خاک نشینان را
از خستگی میرهانید ؛

ومن یکه وتنہا خودرا آمادہ آن میکردم کہ ہم بادرازی راه بستیزم
وہم با حس ترحم^۱ ؛ و اینک خاطرہ خطا ناپذیر زبان بوصف آنچه
درین راه دیدم خواهد گشود .

ای فرشتگان الہام بخش^۲ ، ای نبوغ بلند پایه^۳ ، اکنون بکمک
من آئید ؛ و تو ، ای خاطرہ کہ آنچه را کہ دیدم برصفحہ کاغذ آورده ای^۴ ،
وقت است کہ ہر نمائی کنی .

چنین آغاز کردم: « ای شاعری کہ راہنمای منی ، بہ توانائی من
بنگر و پیش از آنکہ قدم در این راہ دشوار نہادہ باشم بین کہ آیا برای
چنین کاری چنانکہ باید نیرومند ہستم ؟

حکایت میکنی کہ پدر سیلویو ، کہ آن زمان هنوز آدہیزادہ ای

۱ - یعنی ہم با اشکالات عبور از جہنم بستیزم ، و ہم سعی کنم کہ دلم بحال

دوزخیان نسوزد .

۲ - Musi - موزہا در اساطیر یونان ، پریان نہ گانہ بودند کہ ہر کدام سر-
پرستی یکی از فنون هنری را داشتند و حضورشان مایہ الہام شعرا و موسیقی دانان و
ہنرپیشگان و تاریخ دانان و دانشمندان می شد .

۳ - Alto ingegno - درست معلوم نیست کہ خطاب شاعر بنبوغ خود اوست ،
یا بروح بشری ، یا لطف خداوندی ؛ این سہ نظری است کہ ہر کدام طرفدارانی دارد .
ولی تعبیر نخستین بنظر صحیح تر می آید .

۴ - اسارہ بہ « کتاب خاطرہ من » کہ فصلی از « زندگی نو » اثر دیگر دانته است .

سرود دوم

بود ، بدنمای جاوید رفت و این سفر را با تن خاک کی خود انجام داد^۱ .
اما اگر دشمن جمله تباهی^۲ ، بخاطر نقشه های بزرگی که میبایست
بدست وی اجرا شود^۳ ، وبا توجه به چندی و چونی این نقشه ها باوی
بلطف رفتار کرد .

چنین چیزی مایه شگفتی آدم هوشمند نمیتواند شد ، زیرا وی در عرش
اعلی بر گزیده شده بود تانیای روم پر جلال و امپراتوری آن باشد ،
که این و آن ، بحقیقت خود بخاطر آن پی افکنده شدند که اورنگ
گاه مقدس جانشین پطرس اعظم شوند^۴ .

وی در این سفری که تو در اشعار خود تجلیلش کرده ای ، چیزهایی

۱ - Silvius ، پسر اثناس (بسرود اول رجوع شود) . ویرژیل در فصل ششم
« انئیس » ، شرح داد که چنان اثنا ، پدر سیلیوس ، پا بدنمای مردگان گذاشت ، و این
گفته دانتی نشان میدهد که وی ، چنانکه در سراسر کمدی الهی پیداست ، عقاید و روایات
پیش از مسیح و افسانه های اساطیری یونان و روم را با عقاید کاتولیکی خود در آمیخته است .
بنا بگفته ویرژیل ، اثناس قهرمان ترویائی ، از سمت پدر فرزند « انکیزس » یعنی
یک بشر فانی ، و از سمت مادر فرزند آفرودیت (زهره یونوس ، ربه النوع عشق) بود .
زهره بنفع پسرش از خدای خدایان قول گرفت که اثناس شهری را پی افکند که فرمانروای
روی زمین شود . پس از سقوط شهر ترویا ، اثناس از روی راهنماییهای غیبی بسر زمین
لاسیوم (Latium) (ایتالیا) رفت و پس از ملجراهای فراوان پا به قلمرو زیر زمینی
مردگان گذاشت و شب پدش ، و نیز شب پادشاهان بزرگی را که از نسل او بدنیخواهند
آمد دید که رمولوس و ژول سزار و اوگوست از آن جمله بودند . بدین ترتیب افتخار
ایجاد امپراطوری رم بدو تعلق یافت . دانتی افتخار ایجاد امپراطوری رم مقدس و کلیسای
کاتولیک را نیز از آن او میداند ، زیرا او بوده که شهر روم را ، که مرکز حکومت دین مسیح
است پی افکنده است . اصولا در کمدی الهی ، ژئوس (Giove) (خدای خدایان یونان)
و آفرودیت (Venere) دختر اوربه النوع عشق) بصورت جزئی از خداوند آئین کاتولیک
درمی آیند ، و اثناس ، فرزند زهره ، پیش کسوت پطرس رسول و پولس رسول ، دو جانشین
اصلی عیسی ، تلقی می شود .

۲ - خداوند .

۳ - اشاره به طرح ایجاد شهر رم .

۴ - جانشین پطرس بزرگ : پاپ .

دوزخ

آموخت که مایه پیروزی او و پیروزی ردای پایی شد^۱.

سپس ظرف بر گزیده^۲ بدانجا رفت تا برای ما ایمانی بیشتر بدین آئینی که نخستین قدم در راه زستگاری ابدی است ارمغان آرد.

اما من، برای چه این کار را بکنم؟ کیست که چنین اجازتی بمن دهد؟ من انثا نیستم، پولس هم نیستم. نه خودم چنین شایستگی در خویش سراغ دارم و نه دیگران.

بنابراین اگر بدین سفر رضا دهم، بیم آن دارم که این کار دیوانگی بیش نباشد. تو خود خردمندی، و بهتر از آنچه میگویم منظور مرا میفهمی.

حال من حال آن کس بود که دیگر آنچه را که خواسته بود، نمیخواهد و بر اثر افکاری تازه چنان تغییر عقیده میدهد که یکسره از طی آن راه که در پیش گرفته بود منصرف میشود.

من نیز خود را در این سر بالائی تیره چنین یافتم، و چون نیک

۱- اشاره به پیشگوئیهای که انکیژس، پدرا تئاس، درباره روم و آینده آن برای

او کرد (رجوع بشرح ۱ صفحه ۹۷)

۲- Vas d' elezione (به لاتینی: Vas Electionis) لقبی است که در انجیل

(کتاب اعمال رسولان - باب نهم) به پولس رسول داده شده است:

«... خداوند ویرا گفت برو، زیرا که او ظرف بر گزیده من است تا نام مرا پیش امتها و سلاطین و بنی اسرائیل ببرد». - طبق روایت انجیل (رساله دوم پولس رسول به قرتیان - باب دوازدهم) پولس رسول در زندگی خود با آسمان سوم صعود کرد. «شخصی را در مسیح می شناسم، آید در جسم و آید بیرون از جسم، نمیدانم، خدا میداند - چنین شخصی که تا آسمان سیم رفته شده - و چنین شخصی را می شناسم خواه در جسم و خواه جدا از جسم - خدا میداند - که بفر دوس رفته شد» - در قرون وسطی عقیده مسیحیان بر این بود که پولس مقدس، در دوره زندگانی خود علاوه بر بهشت، بدو رخ هم سفر کرده، و این گفته دانه اشاره بدین روایت است.

سرود دوم

اندیشیدم از آن چه در بدو امر با این شتاب به پیشبازش رفته بودم
انصراف جستم .

روح بزرگوار بمن پاسخ داد : اگر مفهوم گفته اترا خوب
دریافته باشم ، بناچار روح تو دستخوش زیونی وقتوری شده است
که به کرات بر آدمی مستولی میشود، چندانکه او را از مهمی بزرگ
که در پیش گرفته باز میدارد، وهمچو آن حیوانی میکند که از توهم خود
به سوءظن میافتد و میهراسد .

برای آنکه ازین بیم خلاص یابی ، هم اکنون برایت میگویم
که چرا بدینجا آمدم ، و در آن نخستین لحظه‌ای که دلم بر تو بدرآمد
چه شنیده بودم .

در جمع ارواح بی‌سر و سامان^۱ نشسته بودم که بانوئی صدایم کرد .
بانوئی نیکبخت و زیبا بود ، چنانکه من خود از او خواستم که او امرش را
بمن بفرماید .

دید گانی از اختر تابناک فروزانتر داشت . با صدائی فرشته آسا ،

۱ - sospesi (ارواح معلق) ، اشاره بازواهی که گناهکار نیستند ، اما چون
غسل تعمید نگرفته‌اند در بهشت نیز راه ندارند ، و مفرشان جائی است بنام Limbo
(که شاید بتوان آنرا اعراف نامید) که در آن این ارواح الی‌الابد بی تکلیف بسر می-
برند ، یعنی عذابی نمی‌بینند ، اما امید رفتن بعالم بالا را نیز ندارند . معمولاً مسیحیان
ارواح کودکانی را که قبل از غسل تعمید مرده‌اند ساکن این طبقه می‌شمارند ، ولی
دائمه ساکنین دیگری نیز برای آن «تراشیده» که یکدسته از ملائک آسمان ، و نیز
ویرژیل و همکاران او از آنجمله‌اند ، زیرا وی هیچیک از آنها تأثیر که پیش از مسیح
زیسته‌اند ، به بهشت راه نمیدهند . ویرژیل خود در سرود چهارم «دوزخ» شرح می‌دهد
که چرا روح او در این جا بسر میبرد .

دوزخ

بشیرینی و سادگی با من بزبان خود^۱ چنین آغاز سخن کرد :
- ای روح آراسته ماتتوئی^۲ که آوازه نامت هنوز در جهان باقی
است و تا جهان هست باقی خواهد بود ؛

دوست من که طالع با او از در دوستی درنیامده ، در سرآشویی
بیحاصلی برجای ایستاده و از فرط هراس آهنگ بازگشت کرده است ؛
ویم آن دارم که هم اکنون راه را چنان گم کرده باشد که من ،
که وصف این گرفتاری او را در آسمان شنیدم ، بسیار دیرتر از آنچه باید
بکمکش شتافته باشم .

پس برو و بانیروی فصاحت خود و با هر وسیله دیگری که برای نجاتش
لازم آید ، بکمکش بشتاب تا مرا تسلائی خاطر بخشیده باشی .
من که ترا میفرستم بناتریس^۳ هستم ، از جائی میآیم که مایلم

۱- یعنی : بزبان ایتالیائی - باید متذکر بود که زبان مخاطب او ، ویرژیل ،
زبان لاتین است .

۲- Mantovana ، اهل «ماتتو» ، اشاره به ویرژیل که در این شهر بدنیا
آمده بود .

۳- Beatrice ، قهرمان بزرگ کمدی الهی است که نگاهبان دانتو و راهنمای
او در سفر بهشت و نیمی از برزخ است ، همچنانکه ویرژیل راهنمائی دانتو را در دوزخ و
نیمه اول برزخ برعهده دارد . **بناتریس** (که بایتالیائی «**بناتریچه**» خوانده می شود ،
ولی تقریباً در همه زبانها او را بناتریس می نامند ، و بدینجهت در این کتاب نیز به همین صورت
که قبلاً در فارسی هم آمده ، نام برده شده) قهرمان یکی از معروفترین و سوزناکترین
عشقهای تاریخ است ، وی دختر فولکور پوتیناری فلورانس بود که بمردی بنام سیمونه دباردی
شوهر کرد و در سال ۱۲۹۰ ، در جوانی مرد . دانتو در سال ۱۲۷۴ یعنی هنگامی که
نه سال بیش نداشت ، او را برای نخستین بار دیده و در ۱۲۸۳ ، یعنی در ۱۸ سالگی
عاشق او شده بود ، و تا آخر عمر نیز عشق سوزان خود را نسبت بدو حفظ کرد ، ولی خود
بناتریس هفت سال پس از آن تاریخ مرد . دانتو در زندگی نو Vita Nuova و در
کمدی الهی خود ازین محبوبه خویش بامنتهای علاقه و ستایش نام برده و همواره او را
بقیه در صفحه مقابل

بدان باز گردم، و فقط عشق که مرا به سخن وا داشته، از آنجا دورم کرده است.

هنگامیکه پیش روی خداوند کار خود باز گشته باشم، غالباً ترا در پیشگاهش خواهم ستود^۱ - آنوقت وی خاموش شد، و من چنین آغاز کردم:
- ای بانوی پاکدامن، که تنها تو میتوانی نوع بشر را فراتر از جمله آفریدگان زیر این فلکی نهی که کوچکترین حلقه همه آسمانها است^۲،

بقیه از صفحه قبل

مظهر لطف و صفا و زیبایی دانسته است.

از لحاظ تمثیلی، بئاتریس در کمدی الهی مظهر حقیقت و طهارت و نمایندۀ رحمت الهی است؛ بسیاری از مفسرین این «کمدی» اصولاً وجود جسمانی چنین زنی را منکر شده و او را فقط «سمبول» حقیقت آسمانی دانسته اند، و این نظرایشان بی شباهت بدان تعبیرهای خاص نیست که از مفهوم کلمات می و خرابات در اشعار حافظ شده است.

مصرع زیبایی که: «من بئاتریس هستم که ترا روانه میکنم» در ادبیات مغرب زمین عنوان فرج بعد از شدت و دستی را که «از غیب برون آید و کاری بکند» پیدا کرده است و یکی از معروفترین اشعار کمدی الهی بشمار میرود: *che ti faccio Io son Beatrice* «andare».

۱- این، در حقیقت وعده ایست که وی بویرژیل میدهد تا او را امیدوار کند که برای انتقالش ببرزخ یا بهشت نزد خداوند شفاعت خواهد کرد. در «برزخ» و در «بهشت» دانته، یکی دو مورد از این قبیل دیده می شود که استثنائاً از وواح غیر مسیحی را به بهشت و ببرزخ پذیرفته اند (کاتن در ببرزخ و ترایانو «تراژان» در بهشت).

۲- بئاتریس، چنانکه گفته شد، مظهر علم الهیات و حقیقتی است که از راه مذهب متجلی می شود، و «فلکی که کوچکترین حلقه ها را دارد» فلک ماه است که اولین فلک از افلاک نه گانه بشمار میرود، یعنی مستقیماً در بالای کره زمین قرار دارد. بنابراین مفهوم این شعر اینست که: «تنها درک حقیقت میتواند آدمیان را بر سایر موجودات روی زمین برتری دهد».

فلک قمر در اینجا از نظر نجومی اشاره شده و مبنای گفته دانته، نظریه معروف بطلمیوس است که در آن زمان مورد قبول بود. طبق این نظریه، نه فلک در گرداگرد زمین هستند که بترتیب عبارتند از افلاک: قمر، عطارد، زهره، خورشید، مریخ، مشتری، زحل، نوابت، و سیارات که آنها را به لاتینی *Primum Mobile* مینامند، و دانته بهشت اصلی را در ماورای این حلقه آخرین قرار داده است.

دوزخ

اطاعت فرمان تو مرا چنان خوشایند است که اگر هم بیدرنک بکاش بندم، باز پندارم که درین راه تأخیر کرده ام؛ بنابراین دیگر درنگ مکن و اراده خویش را بفرمای.

اما بمن بگو: چه باعث آمد که از جایگاه منیعی که چنین در اشتیاق بازگشت بدانی، بدین ورطه فرود آمدی و ازین بابت هر اسی بدل راه ندادی؟

پاسخم داد: - اکنون که خواستار وقوف برین رازی، بطور خلاصه برایت خواهم گفت که چرا از دخول بدین جا بیمی بدل راه نمیدهم. تنها از آن چیزهایی باید ترسید که قدرت آزار رساندن بدیگری را دارند؛ از چیزهای دیگر بیم نباید داشت، زیرا ترس آور نیستند.

خداوند در عالم رحمت خود مرا چنان ساخته که زنج شمایمن گزندی نمیرساند و شعله های این حریق مرا دربر نمیگیرد.

در آسمان بانوی نکو کاری هست^۱ که دیدار گرفتاری آن کس که اکنون بسوی او بت میفرستم سخت بتأثرش در آورد، چنانکه مقررات سخت آن بالا را نادیده انگاشت^۲؛

لوچیا^۳ را بنزد خویش خواند و بدو گفت: - مرید وفادارت اکنون

۱- مقصود حضرت مریم است، که درین کتاب مظهر بخشش و رحمت خداوندی

بشمار می رود.

۲- یعنی: مقررات عدالت الهی را، که تا آن هنگام دانه را بمناسبت خطایاش محکوم کرده بود برفع او تعدیل کرد.

۳- با احتمال قوی، اشاره به «سنالوچیا» Santa Lucia قدیسه مسیحی است که در زمان امپراطوری دیو کلسیو (در قرن چهارم میلادی) در شهر سیرا کوز (سیسیل) بشهادت رسید. از نظر تمثیلی، وی مظهر تأمل و توجه بلطف الهی است که مردمان نکورا تا سرحد بیخبری مجذوب می کند.

احتیاج بتو دارد^۱، و من ویرا بدستت میسپارم .
 لوچیا که خصم هر گونه سنگدلی است ، براه افتاد و بدانجا آمد
 که من وراحیل^۲ در کنار هم نشسته بودیم ؛
 بمن گفت : - بتاتریس ، ای ثنای خداوند^۳ ، چرا بکمک آن کس
 نمیروی که بخاطر عشق تو از جرگه عوام الناس بیرون آمد؟
 مگر شکوه رقت زایش را نمیشنوی ؟ مگر نمی بینی که چسان
 مرگ وی را در کنار رود خروشانى که دریا نیز خطرناکتر از آن نیست
 تهدید میکند^۵ ؟ -
 هرگز کسی در جهان نبوده که چون من ، پس از شنیدن این کلمات ،
 باشتابندگی بدنبال سود خود رفته یا از زبان خویش گریخته باشد :
 از جایگاه سعید خود بدینجا فرود آمدم و اعتماد به کلام بلیغ تو
 بستم که مایه افتخار تو و جمله کسانیست که آنرا شنیده اند ، -

- ۱- درست معلوم نیست که دانته چرا خود را اختصاصاً مرید « سنتالوجیا »
 شمرده است . بهترین تعبیری که در این باره شده اینست که در قرن وسطی این « قدیسه »
 را در مورد معالجه چشمهای بیمار صاحب کرامت می شمردند ، و دانته چنانکه خود در
 « زندگی نو » شرح میدهد ، گرفتار نزدیک بینی و درد چشم بود .
 ۲- « راکله » Rachelè راحیل زن یعقوب پیغمبر و مادر یوسف و بنیامین ، که
 در « بهشت » دانته ، در کنار بتاتریس جای دارد . باب بیست و نهم سفریبدایش در تورات
 بداستان راحیل و یعقوب پیغمبر اختصاص یافته است . در این جا راحیل مظهر تأمل و سیر معنوی در
 عالم جلال الهی است .
 ۳- « Loda di Dio » یعنی : ای آنکه وجودت خود آیت خداوند و در حکم
 تجلیل و ثنای او است .
 ۴- یعنی : دست از زندگی عادی برداشت و خود را وقف مطالعه
 و تحقیق کرد .
 ۵- اشاره برود آکرونته Acheronte اولین رودخانه دوزخ است که دانته در
 این موقع ، در جنگل تاریک ، چندان از آن دور نیست . شاید هم بطور کلی اشاره
 دیگری بزندگی گناهکارانه باشد که آدمی را بمرگ معنوی میکشاند .

دوزخ

چون با من چنین گفت ، دیدگان فروزان و پر اشك خویش را بسویم کردانید ، و بیشتر بشتابند کیم وا داشت ؛
ولاجرم چنانکه او خواسته بود بنزد تو آدمم ، و ترا از چنگ این حیوانی که نگذاشت اقصی راه را بسوی کوهستان زیبا در پیش گیری رهانیدم^۱ .

درین صورت ترا چه میشود ؟ چرا ، چرا ایستاده ای ؟ برای چه دل را چنین بدست زبونی و سستی میسپاری ؟ برای چه نه حرارتی نشان میدهی ، نه قدرت تصمیمی ؟

مگر نمی بینی که سه بانوی مقدس در آسمان نگاهبان تواند^۲ و سخنان من بر کاتی چنین فراوانت نوید میدهد ؟

همچو گلپای کوچکی که بازاله شامگاهی سرخم میکنند و درهم میروند ، و در بر خورد با نخستین اشعه خورشید رو میگشایند و باز قد برسز شاخ برمی افزایند ،

من نیز شهادت از کف رفته خویش را بازستاندم : و حرارتی چنان مطبوع دلم را فرا گرفت که چون آزاده ای^۳ چنین سخن آغاز کردم :

۱- یعنی : مردمانی که دور از هوای و آرز باشند ، از راهی مستقیم بیالای تپه سعادت ازلی میروند ، ولی دانته که هنوز اسیر نفس اماره است باید راهی دیگر را که دشوارتر و پرپیچ و خم تر است برای رسیدن بدین هدف در پیش گیرد . اصل فکر از زیور داود گرفته شده (تورات ، مزامیرداود ، مزموریست و چهارم) : « کیست که بکوه خداوند برآید ، و کیست که بمکان قدس او ساکن شود ، او که پاک دست و صاف دل باشد » .

۲- اشاره به : مریم مقدس ، سنتالوجیا ، و بیاتریس یاراحیل .

۳- یعنی : آزاد از بندگی گناه و هوس .

سرود دوم

« چه پارسا بود آن بانوئی که بیاری من آمد! و تو چه لطفی کردی
که بدین شتاب سخنان پر حقیقت او را پذیرفتی و فرمانش را کردن
نهادی!

تو با گفته خود، چنان شائق پیروی از خویشم کردی که هم اکنون
به نیت نخستین باز گشته‌ام.

پس، پیش افت، زیرا اکنون دیگر ما هر دو خواستی واحد
داریم. تو مرا راهنمایی، آقائی، استادی^۱. این بدو گفتیم: و چون
وی براه افتاد،

پای به جاده دشوار و وحشی نهادم.

۱- Tu duca, tu signore e tu maestro کلمه «دوکا» (راهنما) همان است
که در ایتالیائی امروزی «دوچه» خوانده می‌شود، و این لقبی است که به موسولینی
نیز داده بودند. مفهوم این سه لقب که دانته بویرژیل داده اینست که: تو در طی این
راه راهنمای منی، در اینکه تصمیم‌گیری و بمن فرمان دهی، آقای من هستی، و از
لحاظ عقل و منطق بمن سمت استادی داری»

سرود سوم

طبقه مقدماتی دوزخ «ابن الوقت ها»

ویرژیل و دانته از دروازه دوزخ که بر بالای آن کتیبه معروف «دوزخ» نوشته شده ، میگذرند و وارد سرزمینی میشوند که در آن «باید با هر گونه امیدی وداع گفت». در این موقع غروب روز آدینه مقدس فرا رسیده است . نخستین ارواح دوزخی که بنظر دانته میرسند ، ارواح کسانی هستند که در طبقه ماقبل اول دوزخ بسر میبرند ، یعنی کمتر از دوزخیان دیگر عذاب می بینند ، ولی تعدادشان از همه آنها ی دیگر بیشتر است . اینان «ابن الوقتها» و «ضعیف النفسها» هستند که در زندگی خود نه خوب بوده اند نه بد ، و فقط خودشانرا پائیده اند ، یعنی خواسته اند تنها کلیم خویش را از آب بیرون کشند . بدین جهت ، طبق قانون کلی «تاوان» که قانون اصلی جهنم دانته است ، عذاب آنها نیز همین صورت را دارد: نه در دوزخ واقعی بسر میبرند ، نه در بیرون از آن . چون در زندگی همیشه بدنبال هر بادی روان بودند ، اینجا برای ابد بدنبال پرچی سرگردانند که هیچوقت برجای آرام نمیگیرند ، و چون در زندگی هرگز برجای معینی نایستاده اند ، اینجا نیز باید دائماً در حرکت باشند ، و نیز چون در زندگی بدنبال روشنی حقیقت نرفته اند ، اینجا در ظلمت بسر میبرند . مخصوصاً باید برای همیشه محکوم بفراموشی باشند ، زیرا در زندگی کاری نکرده اند که شایان ذکر و توجه باشد و نام نیک پایدی از ایشان برجای گذارد . بطور کلی این طبقه مقدماتی دوزخ ، که در واقع دوزخ اصلی از بعد از آن شروع می شود ، خاص آنها یی است که در زندگی این جهانی کوششی برای برگزیدن یکی از دوره خیر و شر نکرده ، و جز بخود و مصالح آنی خویش چیزی نیندیشیده اند . اینان نه فقط مورد تحقیر و بی اعتنائی آسمانند ، بلکه حتی دوزخ وجودشانرا نا دیده می انگارد ، و این ، عذاب واقعی این دسته از دوزخیان است که میدانند برای همیشه قربانی این فراموشکاری خواهند ماند .

در آخر سرود ویرژیل و دانته از رود «اکرونته» ، نخستین رود از رود های چهارگانه دوزخ دانته ، میگذرند و بساحل بعدی میروند که باید از آن پابطبقه اول دوزخ گذارند .



« شما که داخل می‌شورید ، دست از هرامیدی بشوئید ! » . . (صفحه ۱۱۵)

صبر و صوم

از من داخل شهر آلام میشوند^۱
از من بسوی رنج ابد میروند .
از من ، یا بجر که که گشتگان میگذارند .
عدالت ، صانع والای مرا به ساختم برانگیخت :
پدید آورنده ام قدرت الهی بود ،
و عقل کل ، و عشق نخستین^۲ .
پیش از من هیچ چیز آفریده نشده بود
که جاوید نباشد ، و من خود عمر جاودان دارم^۳ .

۱- اندکی پائین تر تذکر داده میشود که این نه سطر، کتیبه‌ای است که بر بالای دروازه جهنم نوشته شده. مقصود از «شهر آلام» دوزخ است.
۲- اشاره به سه پایه تثلیث دردین مسیحی- قدرت الهی: پدر (خدا)، عقل کل: پسر (مسیح) ، عشق نخستین (عشق‌زلی): روح القدس.

۳- دانتی در سرود آخر دوزخ شرح میدهد که جهنم بر اثر سقوط شیطان اعظم در روی زمین بوجود آمد، و پیدایش آن پیش از پیدایش نوع انسان بود، یعنی هنگامی صورت گرفت که هر چه در عالم خلقت بود جاودانی و فناپذیر بود- در انجیل (انجیل متی، باب بیست و پنجم) تصریح شده که جهنم بخاطر شیطان و ملائکی که از او پیروی کردند ساخته شد :

« ... ای ملعونان، از من دور شوید در آتش جاودانی که برای ابلیس و فرشتگان او مهیا شده است » . بنابراین، دوزخ پیش از آنکه آدم گناه کرده و از بهشت رانده شده باشد برای عقاب شیطان و ملائک عاصی ساخته شده بود، و اگر آدم گناه میکرد نوع انسان از وجود آن بی‌خبر می‌ماند. این گناهکاری فطری انسان در مقابل بخشش لایزال، و اصلی است که فلسفه الهی دانتی در سراسر کمدی الهی بر آن متکی است. و چون در مقابل بخشش ابدی، گناه نیز بطور ابدی وجود دارد، بدین جهت دروازه دوزخ میگوید: «من عمر جاوید دارم»

دوزخ

شما که داخل میشوید، دست از هر امیدی بشوئید^۱.
این سخنان را با خطی تیره بالای دری نوشته دیدم. گفتم: «استاد،
درک مفهوم آنها مرا سخت دشوار است.»

و او چون کسیکه به کینه اندیشه من پی برده باشد، پاسخ داد:
«اینجا باید هر گونه بدگمانی را کنار گذاشت و با هر گونه زبونی
وداع گفت^۲».

اکنون بدانجائی رسیده ایم که، همچنانکه گفتم، تیره روزانی را که
نعمت خود را از کف داده اند^۳ در آن خواهی دید.

و آنگاه دست مرا در دست خود گرفت و با چهره ای بشاش که مرا
نیرو بخشید، داخل وادی اسرارم کرد^۴.

آنجا، در فضائی که هیچ اختری در آن نمیدرخشید^۵، همه جا آهها

۱- *Lasciate ogni speranza, uoi ch' entrate!* این مصرع، معروفترین
شعر کمدی الهی و معروفترین شعر زبان ایتالیائی است، و صدها سال است که در ادبیات
مغرب زمین بصورت ضرب المثل در آمده است. عذاب واقعی دوزخ رامیتوان در همین
يك جمله: «امید را برای همیشه از دست دادن» خلاصه کرد. بدیهی است این اخطار
که بر دروازه جهنم نوشته شده، شامل حال ارواحی است که بدان وارد میشوند، نه آدم
زنده ای چون دانته که بفرمان الهی فقط برای دیدن آن بدانجا رفته است.

۲- ویرژیل به کینه اندیشه و نگرانی دانته پی برده و او را بهمان صورت که خود
او در انیس (کتاب ششم، شعر ۲۶۱)، خطاب به اثنا گفته، قوت قلب میدهد: «اثنا، حال است
که باید شجاع باشی، حال است که باید قلبی قوی داشته باشی».

۳- اشاره بدانجائی که نتوانسته اند خداوند را با چشم بصیرت ببینند. اصل
اصطلاح از ارسطو (اخلاق، کتاب ششم) گرفته شده: «حقیقت، نعمتی است که از راه
خرد تحصیل میشود».

۴- وادی اسرار: دنیای بعد از مرگ، که هیچ آدمی تا وقتی که زنده است از
آن خبر نمیتواند داشت.

۵- این «ظلمت» اساس جهنم دانته است، زیرا دوزخ در زیر زمین قرار دارد که
هیچ نوری از آسمان بدان نمیتابد.

و ندبه‌ها و ناله‌های سوزان طنین انداز بود، چنانکه شنیدن آن‌ها هنگام ورودم بگریه انداخت.

زبانهای عجیب و غریب^۱، کفر گوئی های دهشت زا، سخنان رنج آلوده، فریادهای خشم، صداهاى بلند و خفه که با صدای برهم خوردن دستها همراه بوده^۲

غوغائی بپا کرده بود که در ظلمت جاودان این فضا، همچون شنی که دستخوش گردبادی شده باشد، پیوسته بدور خود میچرخید.
و من که وحشت بر گرداگرد سرم حلقه زده بود،^۳ گفتم: «استاد، چه میشنوم؟ و این کسان که چنین پشت در زیر بار رنج خم کرده اند کیانند؟»

او بمن گفت: «این وضع فلاکت بار، خاص ارواح درد کش آنهاست که درزندگانی خود کفری نگفتند، اما زبان بدعائی نیز نگشودند. اینان با جمع فرومایه این فرشتگانی در آمیخته اند که نسبت بخداوند نه عصیان ورزیدند، نه وفادار ماندند، و تنها بخود اندیشیدند^۴.
آسمانها این ارواح را از خویش میرانند تا در جمالشان فتوری راه نیابد،

۱ - diverse lingue ؛ این کلمه را میتوان «زبانهای گوناگون» نیز ترجمه کرد، ولی در کمدی الهی غالباً کلمه diverse بمعنی «عجیب» آورده شده است. مقصود شاعر اینست که دوزخیان از همه کشورهای بودند و هر کدام بزبان خود حرف میزدند.

۲ - یعنی: دوزخیان از فرط اسف دست برهم میزدند.

۳ - یعنی: از فرط وحشت مو بر سرم راست ایستاده و بدور آن حلقه‌ای ساخته بود.

۴ - اشاره به دسته‌ای از ملائک، که چون شیطان بخداوند عصیان ورزید و با او از درجک درآمد، بیطرف ماندند تا ببینند که «عاقبت کار چه خواهد شد». داتته در سرودهای آخر جنم این خاطره را باخاطره عصیان دیوان بر خدای خدایان یونان در آمیخته است. راجع به این دسته از ملائک، قبلادر هیچیک از کتابهای مذهبی بحثی نشده است.

دوزخ

ودوزخ مظلّم نیز آنها را بخویش نمیپذیرد تا این پذیرش قدر دوزخیان را
بالا نبرد.

ومن گفتم: «ای استاد، آن عذابی که اینان را چنین سخت به نالیدن
واداشته، کدام است؟» جواب داد: «هم اکنون بصورتی بسیار خلاصه
برایت میگویم:

اینان امیدی به مرگ ندارند^۱، وزندگانی پرفلاکتشان درنجما
چنان پست است که جملگی آرزوی هرسر نوشتی را بجز آن دارند.

دنیای زندگان یادی ازایشان دردل نگاه نمیدارد. رحمت و عدالت
خداوندی نیز آنها را نادیده میگیرد؛ در باره اینان سخن نگوئیم، فقط
بنگر و بگنزر!^۲

و من نگاه کردم و پرچمی را در محیط دایره‌ای چنان بشتاب در
حرکت دیدم که گوئی هرگز قصد آرام گرفتن نداشت^۳؛
و در دنبال آن صفی چندان دراز از مردمان روان بود که هرگز

۱- یعنی: امید آنرا ندارند که بمیرند تاوضع کنونی‌شان تغییر کند، ولوبدتر
ازاین که هست بشود.

۲- این بند سرود سوم دوزخ، یکی از شاهکارهای دانتّه است، زیرا در آن
منتهای بی اعتنائی و تحقیر، درچند کلمه توصیف شده. آخرین مصرع این بند درایتالیا
ضرب‌المثل معروفی است: *Non ragioniam di lor, ma guarda e passa!*

۳- پرچم: علامت واحد همه این طبقه از دوزخیان، که دانتّه آنها را برخلاف
سایر اهل جهنم به دسته‌های مختلف تقسیم نکرده است تا نشان دهد که فراموش شده
هستند. «درمحیط دایره‌ای»: چنانکه در تصویر دوزخ نموده شده، هر یک از طبقات
نه گانه جهنم دانتّه دایره‌ای شکل است، واز مجموع آنها مخروطی بوجود می‌آید که
قاعده آن تقریباً معاذی باسطح زمین ورأس آن مرکز زمین است بنابراین دایره‌ای که
طبقه اول را تشکیل میدهد وسیع‌ترین همه طبقات دیگر است، و بدین ترتیب دانتّه
میخواهد بگوید که تعداد آنها که ازروی ضعف وزبونی بدوزخ میروند از همه گناهکاران
دیگر بیشتر است، هرچندایشان کیفی کمتر از دیگران می‌بینند.

باورم نبود که تا کنون مرگ این همه کسان را از پای درافکنده باشد ،
چون چند تن از آنان را شناختم ، شیخ آن کس را دیدم و شناختم
که از روی فرو مایگی آن دریغ بزرگ را کرده بود^۱ .

آنوقت دریافتم و یقین دانستم که این جمع ، جمع بدنهادانی است که
هم خدا از ایشان بیزار است و هم دشمنان خدا .

این تیرمروزان که هرگز زنده نبودند^۲ ، سراپا برهنه بودند و پیوسته
خرمگسان و زنبورانی پروازکنان بسختی بر تنشان نیش میزدند .

از جای نیش آنها در چهره های ایشان خون بر میآمد ، و این خون
همراه باقطره های اشک دریای اینان خوراک کرمهای آلوده میشد .

چون بدورتر نگرستم ، مردمی را در کرانه رودی عظیم دیدم .
گفتم : « استاد ، لطف کن و مرا بیا گاهان که اینان کیانند و چرا آنچنان
که در این نور ضعیف می بینم ، جملگی چنین در گذشتن از رود شتابان
مینمایند ؟ »

۱ - با احتمال قوی ، اشاره دانت به پاپ « چلستینو » ی پنجم Celestino (به لاتینی Celestinus) است که در پنجم ژوئیه ۱۲۹۴ به پاپی انتخاب شد ، ولی بار این مسئولیت را برای خود بسیار سنگین شمرد و در ۱۳ دسامبر همان سال استعفا کرد . محرک اصلی او دیرین باره کاردینال کائتابی Caetani بود که بوی تلقین کرده بود که هر کس مسئولیتی در امور دنیوی بعهده داشته باشد ، خواه ناخواه مرتکب گناه میشود ، و پاپ که راهب زودباور و وارسته ای بود ترسید و برای نجات روح خویش ، از این سمت کناره گرفت . پس از او همین کاردینال با عنوان بونیفاتسیوی هشتم پاپ شد ، که دانت او را مظهر مجسم فساد و ناپاکی و آلودگی کلیسا می شمارد . بدین جهت وی از چلستینو ناراضی است که چرا آن « دریغ بزرگ » را کرده است ، و چون همساکتین این طبقه از دوزخ محکوم بدانند که خدا و مردمان فراموششان کنند ، دانت نیز عمداً نام این پاپ را ذکر نکرده است . بغاظر همین که دانت صریحاً نام از کسی نبرده ، مفسرین چندین داوطلب دیگر برای این سمت پیدا کرده اند که چندان از امپراتوران روم و چند پرنس ایتالیائی از آن جمله اند .
۲ - یعنی : در زندگانی نیز خاصیت و اثر وجودی نداشتند .

دوزخ

واو بمن گفت: « این را وقتی خواهی دانست که در ساحل تیره
«آکرونته» برجای ایستاده باشیم^۱ ».

آنوقت دید گمان را باشرمندگی بر زمین دوختم و چون بیم آن
داشتم که باپرسش خود گستاخی کرده باشم، تاهنگام رسیدن به رودخانه
خاموش ماندم.

و در آنجا بود که پیرمردی با گیسوان وریش سپید کهن، سوار بر
زورقی، بسوی ما آمد که بانگ میزد: « وای بر شما، ای ارواح تباهاکار!
هرگز امید دیدار آسمان مدارید، زیرا من آمده‌ام تاشمارا بدان
ساحل دیگر برم و بدست ظلمت جاودان و آتش و یخ سپارم.^۲

و تو، ای روح زنده که در این جا ایستاده‌ای، از اینان که مرده‌اند
کناره‌گزین. « و چون دید که از آنجا نمیروم،

گفت: « تو میباید از راهی دیگر و از بندر هائی دیگر بدان ساحل
آئی^۳، نه آنکه برای گذشت از رود در اینجا مانی. آن زورقی که

۱ - Acheronte (جوی غم) اولین رود از رودخانه‌های دوزخ دانته - این رود که در
ادبیات غربی بکرات از آن نام برده میشود، در میتولوژی یونان و روم رود زیرزمینی و
رودخانه دنیای ارواح تلقی میشد، چنانکه همه ارواح ناگزیر بودند برای رفتن بدنیای
دیگر از آن گذر کنند. دانته در سرود چهاردهم دوزخ شرح میدهد که چگونه این رود
و سایر رودهای جهنم، از اشک‌های چشم «پیرمرد کهن سال جزیره کرت» سرچشمه
میگیرند. در وصف این رود دانته مخصوصاً از اثیسی و پیرژیل «کتاب ششم» الهام گرفته است.

۲ - اشاره به انواع عذابهایی که دوزخیان بفرخور گناهان خود خواهند دید.

۳ - در سرود دوم «برزخ» شرح داده خواهد شد که باید از راه مصب رود «تهوره»

Tevere (تیبِر) در روم، بازورقی که ملک فایقران برزخ راننده آنست بدانجا رفت.



...ویز مردی سپیدموی ، سوار بر زورقی بسوی ما آمد، و بانگ زد: «وای بر شما، ای ارواح تباهاکار !»
(صفحة ۱۱۴)

سرود سوم

باید ترا ببرد ، سبک تر از این است .
و راهنما بدو گفت : « کارون ! خشمگین شو : در آنجا که هر چه
بخواهند میتوانند کرد ، چنین خواسته اند . بیش ازین چیزی از من
مپرس . »^۲

آنوقت بر افروختگی گونه‌های پر موی زورق بان این مرداب کبود فام ،
که دید گانش چون حلقه‌هائی آتشین میدرخشید ، فر و نشست .
اما ارواح خسته و برهنه بشنیدن این سخنان سنگدلانه رنگ بر رنگ
شدند و از فرط بیم دندان برهم سائیدند .

کفر گویان به فریاد پرداختند و خداوند^۳ و والدین خود و نوع
بشر و مکان و زمان و اصل و نسب و نطفه خویش را به ناسزا گرفتند .^۴
آنگاه جملگی در آن ساحل ملعون که در انتظار از خدایان ترسان
است ، بدور هم گرد آمدند و اشکهای سوزان از دیدگان فرو ریختند .
کارون ، شیطان آتشین چشم^۵ ، همه را بایک اشاره ردیف کرد و

-
- ۱- Caron ، مخفف Caronte که در عربی اورا « خارون » خوانده اند -
وی در میتولوژی روم یکی از ارباب انواع درجه سوم است که در رود اورنو Oreno
کشتی‌رانی میکند، و دانتته در اینجا اورا تبدیل به شیطانی کرده که باید دوزخیان را از
«اطاق انتظار» دوزخ در این طرف رود آکرونته ، به دوزخ اصلی ببرد.
 - ۲- «در آنجا...» اشاره به مشیت الهی. برای اولین بار در «کمدی الهی» دانتته
تصریح میکند که خداوند اورا بدین سفر زیرزمینی فرستاده است.
 - ۳- اشاره بدانکه این دوزخیان حتی از حق توبه کردن نیز محروم بودند، بدین
جهت به خدا کفر میگفتند، زیرا توبه نشانه‌ای از صفای الهی است که دوزخ از آن محروم است.
 - ۴- یعنی : نطفه اصلی خاندان خود را ، و نطفه اختصاصی خویش را .
 - ۵- دانتته این رب‌النوع یونانی و رومی را «شیطان» مینامد ، زیرا در انجیل
(رساله اول پولس رسول به قرنتیان ، باب دهم) تصریح شده که : « آنچه بت پرستان
قربانی میکنند برای دیوها میگذرانند و نه برای خدا - و نمیخواهم شما شریک دیوها
باشید . و بر این اصل ، در قرون وسطی اعتقاد داشتند که همه ارباب انواع یونان و روم
وجود دارند، منتها دیوانی بجای خدایان هستند. دانتته بکرات این نظر را در «کمدی
الهی» بکار برده است.

هر کدام از آنان را که درنگ کرده بودند با پاروی خود به پیش راند.
 همچنانکه در فصل خزان بر گها یکی در دنبال دیگری از درخت
 جدا میشوند تا آنکه شاخهٔ درخت بر گ و بارخویش را یکسره بر زمین نهد،
 زادگان تبهکار آدم نیز، چون پرنده‌ای که بسوی همناوی خود^۱
 روی آورد، هر یک بدنبال آن دیگری خویشان را از کرانه بدرون رود
 افکندند؛

همه در آب تیره غوطه خوردند و پیش از آنکه ایشان بدان ساحل
 دیگر رسیده باشند، دسته‌ای تازه در این سو گرد آمدند.
 استاد آداب‌دان من^۲ گفت: «پسرم، همهٔ آنانکه مغضوب خداوند
 می‌میرند، از همهٔ سرزمینها درینجا گرد می‌آیند؛
 و همه شتاب دارند که هر چه زودتر ازین رود بگذرند، زیرا عدالت
 خداوندی چنان مقهورشان دارد که بیم ایشان را بدل به اشتیاق میکند.
 هرگز گذار روحی پارسا بدینجا نمی‌افتد؛ لاجرم اگر کارون
 از حضور تو شکوه دارد، اکنون خوب میتوانی فهمید که مفهوم سخنان
 او چیست.»

وقتی که این بگفت؛ این سرزمین تیره چنان سخت بلرزه در افتاد
 که هنوز خاطرهٔ هراس من عرق بر جبینم می‌آورد.^۳

۱- *Richiamo* یعنی: پرنده‌ای که در قفس آواز بخواند تا جفت خود را بسوی
 خویش آورد، و کسی یا آلتی که صدای پرنده‌ای را برای جلب او تقلید کند.

۲- اشاره بدانکه ویرژیل، پیش از آنکه دانتی سؤال قبلی خود را تکرار کرده
 باشد، بدو جواب داده است.

۳- یعنی: وجدان آنها ایشانرا بسوی مکافات که شایستهٔ آنند میبرد، یا اینکه
 اینان اشتیاق دارند که زودتر دریابند که مجازات ابدیشان چه خواهد بود. دوزخ (کنایه
 از گناه) جایی است که ارواح گناهکار مشتاق وصول بدانند، زیرا دیگر امیدی به بخشایش
 خداوند ندارند.



... زادگان تبهکار آدم، یکایک خوبستن را از کرانه بدون رود افکندند (صفحه ۱۱۸)

سرود سوم

ازین دیار اشك بادی وزید که از آن برقی آتشین بیرون جست ، و
این برق هر گونه احساسی را ازمن ستاند ،
ومن چون مردی که اسیر خوابی سنگین باشد، بر زمین در افتادم.^۱

۱- دانتِه شرح نمیدهد که چگونه بایدین قسمت از دوزخ گذاشته و بچه ترتیب از «آکروتِه» عبور کرده است ، در صورتیکه طرز عبور از سایر رودها را در سرودهای بعدی بدقت شرح میدهد. علت آنست که در این جا ، حس ناریحتی و ترحم مانع توجه او باطراف میشود، و این حس بتدریج که وی در دوزخ پیش میرود کمتر میشود ، چنانکه در اواخر این سفر او خود یک دوزخی را شکنجه میدهد. مفهوم این تحول کاملاً روشن است: باید هر گونه گذشت و خوش بینی را در مورد گناه از خود دور کرد .

سرود چهارم

طبقه اول دوزخ (ایمبو):

بزرگان دوران کهن

ویرزیدل و دانتته، برای اولین بار و بیائین میروند و به طبقه اول دوزخ میرسند. ازین پس برای رفتن از هر طبقه ای بطبقه دیگر باید مقداری، کمی یا بیش، بسوی پائین روند.

طبقه اول، خاص ارواح کسانی است که بخاطر مسیحی نبودن از راه یافتن به بهشت محروم شده اند، ولی مجازاتی بجز محرومیت ابدی از «امید» ندارند. بسیاری از بزرگان دور کهن درین طبقه بسر میبرند، که از میان آنان میتوان هم، هوراس، اووید، لوکانو و ویرزیدل را نام برد. ابوعلی سینا درین میان در کنار افلاطون و ارسطو و سقراط و ابن رشد و غیره جای دارد. یک ایرانی بزرگ دیگر نیز در این جرگه هست، و او صلاح الدین ایوبی است. این بزرگان و بسیار بزرگان دیگر که نام برده شده اند، داخل حساری جای دارند که در میان ظلمت کلی این طبقه دوزخ، بانور ضعیفی روشن شده است. این نور در حقیقت فروغ عقل و استدلال انسانی است که این بزرگان مظاهر بارز آنند، و این فروغ می تواند تا حدی پیش پای نوع انسان را روشن کند، ولی نمیتواند بپای نور خورشید برسد که مظهر فیض ربانی و صفای الهی است.

این طبقه دوزخ، که آنرا Ltmbol می نامند، و شباهت به «اعراف» مادر دارد، در قفه و اصول کاتولیک سابقه دارد و بعکس طبقه پیش ساخته خود دانتته نیست. طبق احادیث مسیحی Limbus جائی است که ارواح کودکان مرده و تمعید نشده در آن بسر میبرند. ارواحی که درین طبقه از دوزخ هستند شکنجه و عذابی نمی بینند، ولی برای ابد از «امید» محرومند.

سرود چهارم

۴

صدائی در سرم پیچید و این خواب عمیق مرا برهم زد . صدائی چنان سنگین بود که بشنیدن آن چون خفته‌ای که بزور بیدار شده باشد بخویش لرزیدم .

برخاستم و دیدگان خود را که خستگی از آنها بدر رفته بود باطراف دوختم . خیره نگریستم تا مگر دریابم که در کجا هستم .
بحقیقت خویشتن را در کنار دره‌ای یافتم که غرقاب رنج است و جمله شکوه‌های بی پایان^۱ روی‌بدان دارند .

دره‌ای تاریک و عمیق و مه‌آلود بود ، چندانکه من ، با آنکه نگاه خویش را با عمق آن دوخته‌بودم ، در آن هیچ چیز تشخیص نمیدادم .
شاعر که رنگ از رخ داده بود ، چنین آغاز سخن کرد : « اکنون بدنیای ظلمات سرازیر می‌شویم . من از پیش می‌روم و تو بدنبال خواهی آمد .
و من که تغییر رنگ او را دریافته‌بودم ، گفتم : « اگر تو که باید بهنگام تردید من قوی‌دلم کنی ، خود بترس افتاده باشی ، من چگونه بدین راه توانم رفت ؟ »

و او بمن گفت : « پریشانی‌آنانکه در زیر پای مایند ، این نقش‌ترحم را بر چهره من زده که تو آنرا نشان‌ترس پنداشته‌ای .

۱ - اشاره به ناله‌های دوزخیان، که از دست شنیده میشود .

دوزخ

برویم، زیرا راهی دراز در پیش داریم. « بدینسان بود که وی پا به نخستین حلقهٔ پیرامون غرقاب ژرف نهاد و بدینسان بود که مرا نیز بدان برد.

در آنجا، اگر شنوائی را قیاس گیرند، ناله‌ای بجز زمزمهٔ آه‌هایی ملایم که هوای جاودان را می‌لرزاندند شنیده نمیشد^۱. این آهها ازرنج بی‌شکنجه‌ای می‌آمد^۲ که جماعاتی بسیار از کودکان و زنان و مردان بدان دچار بودند.

استاد مهربان بمن گفت: «چرا نمی‌رسی که اینان ارواح کدامین کسانند^۳؟ میل دارم که پیش از آنکه دورتر رفته باشیم، دانسته باشی که ایشان گناهی نکردند؛ و شاید هم حسناتی داشتند، ولی این فضائل آنانرا بس نیامد، زیرا رسم تعمید که باب آن آئینی است که تو بدان مؤمنی، درمورد ایشان صورت نگرفته بود^۴.

و اگر هم پیش از مسیحیت زیسته اند، خداوند را چنانکه باید پرستش نکرده اند؛ و من خود یکی از ایشانم. بدین گناه است، و نه بخاطر بزهی دیگر، که ما دوزخی شده‌ایم،

۱- اشاره بدانکه بر اثر تاریکی هیچ چیز را نمیتوان دید و فقط از راه گوش میتوان دریافت که کسانی در اینجا بسر میبرند.

۲- یعنی: ناله‌ای که از عذاب و شکنجه بر نمیخاست، بلکه ازرنج درون سرچشمه میگرفت.

۳- کنایه از آنکه عقل و منطق بشری (که ویرژیل در کمدی الهی مظهر آنست) احتیاج به سؤال و توضیح دارد تا بر اثر آن شك جای خود را به یقین بدهد.

۴- اشاره به «غسل تعمید» مسیحی، که بی آن کسی رسماً مسیحی نمیشود، همچنانکه بی ادای شهادتین مسلمان نمیتوان شد.

سرود چهارم

وتنها بدین عقاب محکوم آمده‌ایم که با آرزو اما بی امیدزندگی
کنیم^۱ .

چون سخنش را شنیدم دلم را اسیر رنجی گران یافتم ، زیرا
دریافتم که مردانی بسیار ارزنده^۲ در این نخستین حلقهٔ دوزخ دربی تکلیفی
بسر میبرند.

برای آنکه ایمان خویش را بدین آئینی که برهتردید فائق میشود
استوارتر کرده باشم^۳ چنین آغاز کردم : « ای استاد ، ای مرشد من ،
مرا بگوی :

آیا هرگز کسی این جا بخاطر شایستگی خویش یا شایستگی
دیگری ، بیرون رفته است که رستگار شده باشد ؟ » و او که کنه سخنان
پر کنایه‌ام را دریافته بود^۴ ،

جواب داد : « تازه بدینجا آمده‌بودم^۵ ، که قادر مردی^۶ که تاجی

۱ - اشاره بدانکه حتی ساکنان لیمبو (اعراف) نیز مشمول جملهٔ آخر کتیبهٔ
دروازهٔ دوزخند که : آنها که ازین در وارد میشوند باید دست از هر امیددی بشویند .
منظور از بی‌امیدی در اینجا آرزوی دائمی نزدیکی به خداوند و محرومیت ازین
نزدیکی است . « با آرزو و بی‌امید » ، یعنی اینکه آرزوی فراوان داشته باشیم ، و
در عین حال بدانیم که بهیچکدام از آنها نخواهیم رسید .

۲ - اشاره به بزرگان دنیای کهن که پیش از مسیح میزیسته‌اند .

۳ - آئین مسیح ، که در آن نباید شك و تردید راه داشته باشد .

۴ - دانته قبلاً آگاه بوده که مسیح یکبار بدوزخ رفته است تا روح عده‌ای
از بزرگان اسرائیل را از آنجا بیرون برد ، ولی عمداً در لافافه و با کنایه سؤال کرده
تا ویرژیل درین باره بدو توضیح کافی بدهد .

۵ - ویرژیل ۱۹ سال پیش از میلاد مسیح مرده بود ، بنابراین هنگام مرگ
تقریباً ۵۰ سال بود که وی دردنیای دیگر بسر میبرده است .

۶ - un possente ، اشاره به عیسی مسیح - باید تذکر داد که دانته در
سراسر دوزخ از اینکه صراحتاً نام مسیح را ببرد خودداری کرده ، و همه جا به کنایه
از او یاد کرده است .

دوزخ

با نشان پیروزی بر سر داشت^۱ ، بنزد ما آمد .

وی روح نخستین پدز ما^۲ ، و هابیل پسر او، و روح نوح، و موسی قانونگذار مطیع^۳ ،

و ابراهیم شیخ بزرگ ، و داود پادشاه ، و اسرائیل را با پدز و فرزندان^۴ ، و راحیل را که او بخاطر اینهمه تلاش کرد^۵ و بسیار ارواح دیگر را با خود بیرون برد ، وهمه آنها را رستگار

۱ - مقصودشان از نشان پیروزی علامت صلیب و مقصود از تاج ، شهادت عیسی است . - از این سفر بعد از مرگ مسیح بدوزخ ، در انجیل تلویحاً سخن رفته (رساله اول پطرس رسول - باب سوم) : «... در حالیکه بحسب جسم مرد لکن بحسب روح زنده گشت، و بان روح نیز رفت و موعظه نمود به ارواحی که در زندان بودند ، که سابقاً نافرمانی در آورده بودند» : روایت مذهبی مسیحی حاکی است که مسیح پس از ستاخیز خود به طبقه اول دوزخ رفت و دسته اول ارواحی را که باید رستگار شوند همراه خود از آنجا بیرون برد .

۲ - اشاره به آدم ، نخستین پدز نوع بشر - در متن ، برای « روح » کلمه Ombra آورده شده که شاید « شیخ » ترجمه صحیح تری برای آن باشد ، ولی ما در فارسی عادتاً کلمه « روح » را بدین منظور بکار میبریم و بدین جهت در این کتاب نیز همه جا این کلمه بکار رفته است .

۳ - یعنی : واضع قوانین برای ملت اسرائیل (الواح عشره) ، و مطیع در برابر خداوند .

۴ - اسرائیل : یعقوب نبی - پدر اسرائیل : اسحق نبی - فرزندان اسرائیل : دوازده پسر او ، که شیوخ قبائل دوازدهگانه اسرائیل شدند .

۵ - Rachelé ، راحیل ، زن یعقوب ، که یعقوب برای آنکه لابان پدز او را رادار بقبول ازدواج خود با دخترش کند ، چهارده سال خدمت او کرد ، (تورات - سفر پیدایش - باب بیست و نهم) : «... پس یعقوب برای راحیل هفت سال خدمت کرد و بسبب محبتی که بوی داشت در نظرش روزی چند نمود ، و یعقوب به لابان گفت زوجه ام را بمن بسپار که روزهایم سپری شد تا بوی در آیم ... پس لابان هنگام شام دختر خود لبه را برداشته او را نزد وی آورد و او بوی در آمد - صبحگاهان دید که اینک لبه است ، پس به لابان گفت این چیست که بمن کردی ، مگر برای راحیل نزد تو خدمت نکردم ، چرا مرا فریب دادی ؟ لابان گفت ... هفته اینرا تمام کن و او را نیز بتو میدهم برای هفت سال دیگر که خدمتم بکنی - پس یعقوب چنین کرد ... و به راحیل نیز در آمد و هفت سال دیگر خدمت وی کرد ...»

سرود چهارم

کرد؛ و میل دارم بدانی که پیش از اینان ارواح بشری ازین جا بیرون
نرفته بودند^۱ .

در حین سخن گفتن او ، ما از رفتن نایستاده بودیم ، و همچنان
ازبیشه میگذشتیم ؛ منظورم بیشه ارواح درهم فشرده است .

نه چندان دور از آنجا که بخواب رفته بودم آتشی را دیدم که
نیمکره ای ظلمانی را روشن کرده بود^۲ .

هنوز از آن اندکی دور بودیم، اما نه آنقدر که تاحدی تشخیص
توانم داد که این مکان جایگاه نامدارانی است .

گفتم : « تو که مایه افتخار علم و هنری^۳ ، اینان کدامین کسانند که
چنین محترمانه از سر نوشت آن دیگران در امان مانده اند ؟ »

و او بمن گفت : « نام پرافتخار ایشان که در دنیای تو همچنان
طنین افکن است، آنرا شایسته این لطف آسمان کرده که از آن بهره مندشان
می بینی . »

در این هنگام ، صدائی را شنیدم که میگفت : « شاعر والارا بستائید .

۱ - یعنی : قبل از آنکه عیسی با شهادت خود گناه آدم را خریداری کند ،
هیچکس مستحق رحمت خداوند نشده و بنابراین هیچ روحی تا آن زمان به بهشت راه
نیافته بود .

۲ - ترکیب جمله در زبان ایتالیائی طوری است که میتوان آنرا بدینصورت
نیز معنی کرد : « آتشی دیدم که نیمکره ای ظلمانی آنرا در میان گرفته بود » .

۳ - دانته در سرود هفتم دوزخ ، ویرژیل را « بزرگواری که همه چیز را
میداند » وصف کرده ، یعنی مردی که هم به علوم وهم به ادبیات و هنرها احاطه دارد .
یک جا نیز بدو دریای دانش ها « بحر العلوم » خطاب میکند .

روح او که رفته بود، باز میآید^۱

چون صدا و طنین آن خاموش شد، چهار روح بزرگ را دیدم که بسوی ما میآمدند، و در آنان نه اثری از غم پیدا بود و نه نشانی از شادی^۲
 استاد مهربان چنین آغاز سخن کرد: «آن کس را که شمشیری بردست دارد^۳ و چون خداوند کار آن سه تن دیگر پیشاپیش ایشان راه میسپرد بنگر:

وی «اومرو»^۴ شاعر رفعت جاه است، و آن دیگری که میآید، اوارتسیوی^۵ هجاگو، و سومی اوویدیو^۶، و آخری لوکانو^۷ است.

۱- این سخن را یکی از ارواح که با احتمال قوی روح همراست، دربارهٔ ویرژیل که چند ساعته پیش از نزد ایشان رفته و اکنون باز آمده است، میگوید. ولی بعد از دانه، غالباً این اصطلاح را در هر مورد که پای یادآوری و تجلیل از خود او بمیان آمده، باز گفته اند، و اصولاً این یکی از اشعار «کمدی الهی» است که بصورت ضرب‌المثل در آمده است *L'ombra sua torna dispartita* لقب شاعر و الاقدر اعلى «*altissimn poeta*) که دانه دربارهٔ ویرژیل بکار برده، اکنون در ادبیات ایتالیائی علی‌الاطلاق دربارهٔ خود او بکار میرود.

۲- یعنی: آنان نیز سرنوشت کلی ساکنین این قسمت از دوزخ را داشتند

۳- «شاعر شمشیردار» لقبی است که از قدیم، بخاطر کتاب ایلید، به هم داده بودند.

۴- Omero (بیونانی همروس Homeros) بزرگترین شاعر دنیای کهن (قرن نهم پیش از میلاد مسیح) که مقام اول را در سراسر تاریخ ادبیات مغرب زمین دارد.

۵- Orazio (به لاتینی هوراسیوس Horatius) ، شاعر بزرگ روم (۶۴-۸ پیش از میلاد مسیح)، یکی از «سه پایه» نظم لاتین، صاحب: قصاید، نامه های منظوم، هجاها، و فن شعر.

۶- Ovidio (به لاتینی اوویدیوس Ovidius) ، شاعر بزرگ لاتین (۴۳ پیش از میلاد مسیح - ۱۷ بعد از میلاد). صاحب کتاب: «استحالات» (Metamorphosis) که بکرات در «کمدی» دانه مورد استفاده قرار گرفته است.

۷- Lucano (به لاتینی لوکانوس Lucanus) ، شاعر لاتین (۳۹ - ۶۵) صاحب اثر حماسی معزوف: فارسال phorsalia که در این کتاب غالباً مورد استفاده دانه واقع شده است. لوکانوس بخلاف ویرژیل و سه شاعر دیگری که نام برده شده اند، شاعر درجهٔ اولی نیست، و جای تعجب است که دانه بجای شاعری چون «لوکرس» از او نام برده باشد. ظاهراً علت این است که دانه «فارسال» این شاعر را بدقت خوانده و با آن آشنائی کامل داشته است.



.. شاکردان مکتب این خداوندگار نغمه سرائی را دیدم که پیرامون هم گردآمده بودند . (صفحه ۱۳۲)

سرود چهارم

و چون هر يك از اينان با من در آن عنوان كه هم اکنون کسی
بر زبان آورد سهيم است^۱ ایشان به پيشباز من آمده اند ، و کاری نکو
کرده اند . «

بدین سان ، اعضای مکتب زیبای این خداوند کار نغمه سرائی
را که چون عقابی بر بالای سر آن دیگران در پرواز است^۲ پیرامون هم
گرد آمده دیدم .

چون اندکی بایکدگر سخن گفتند ، بسوی من گشتند و با اشاره ای
سلام گفتند ، و استاد من که چنین دید لبخندی زد :

و آنگاه جمله آنان مرا به لطفی بیشتر نواختند و در جرگه خویشم
پذیرفتند ، چنانکه من ششمین این خردمندان شدم^۳ .

و قدم زنان در کنار یکدگر تا بروشنائی رفتیم ، و از چیزهائی
سخن گفتیم که اکنون ناگفتنشان اولی است ، همچنانکه در آنجا
گفتنشان اولی بود .

پسای کاخی منیع رسیدیم^۴ که هفت حصار بلند بر گرداگرد خود

۱ - اظهار فروتنی از جانب ویرژیل ، که تجلیلی را که هومر از شخص او
کرده ، به همراهان خود تعمیم میدهد .

۲ - اشاره به هومر ، که تمام شعرای بزرگ غرب در حقیقت شاگردان مکتب
اویند .

۳ - از لحاظ تاریخ حق با دانته است ، حتی میتوان گفت که وی درین جمع
حقاً مقامی بالاتراز مقام ششم دارد . اما چنین ادعائی از طرف شخص او جنبه ای غرور
آمیز دارد ، و دانته خود در برزخ (آخر سرود سیزدهم) اعتراف میکند که میترسد
بخاطر گناه غرور مدت زیادی در برزخ بماند .

۴ - این قصر ، مثل غالب اشارات «کمدی آسمانی» ، جنبه تمثیلی دارد ،
منتها درباره مفهوم آن تعبیرات مختلف شده است . بهترین این تعبیرات ، اینست که
این قصر رفیع نماینده «فلسفه» است ، که در حقیقت عبارتست از فکر و منطق بشری
که از فروغ خدائی کمک نمیگیرد ، بهمین جهت است که در تاریکی جهنم برپا شده
بقیه در صفحه بعد

دوزخ

داشت وجویباری زیبا حلقه‌وار درحراست خویشش گرفته بود .
جویبار را چون زمینی استوار درنور دیدیم ، و همراه این خردمندان
از هفت دروازه بدرون رفتم تا بچمنزاری سرسبز رسیدیم .
در آنجا کسانی با نگاه‌های خاموش و سخت نشسته بودند که
سراپایشان ابهتی بسیار داشت . کم حرف میزدند و صدائی دلنشین داشتند
بیکی از گوشه‌ها رفتیم که مکانی سرکشاده وزوشنو مرتفع بود ،
چنانکه از آنجا جملگی را میتوانستیم دید .
درست در فرا روی من ، بر چمن خرم ، ارواح بسیار نامداران را
نشانم دادند که هنوز خویشتن را از دیدارشان غرق شوق مییابم .
الترا^۱ را با همراهان فراواتش دیدم و در میان آنها توانستم «آتوره»^۲ و
«انئا» و «سزار» را که غرق در سلاح بود و نگاهی تندرو آساده داشت بشناسم .

بقیه از صفحه قبل

است . هفت حصار آن مظهر هفت رشته علوم ، و هفت رشته هنرهای زیبا هستند . بنای
فلسفه که مطلقاً زاده نبوغ بشری است و از علم الحیات مدد نمی‌گیرد ، چنانکه در
«دوزخ» دانته ذکر شده ، نوری مستقل دارد که این کاخ را در ظلمت دوزخ روشن میکند .
ولی این نور ، نورضعیفی است غیر از آن روشنائی فروزان که از خورشید میآید ، و
مظهر فروغ خداوندی است مراد از اطلاق عنوان قصر یا دژ *castello* بدین بنا ،
این است که آنها که بیرون ازین مکان هستند ، یعنی مردم عادی که با منطق و فلسفه
سر و کار ندارند ، نمیتوانند بدان راه یابند ، و ناگزیر باید در تاریکی محض بسر
برند .

۱ - Eletttra (الکترا Electra) دختر اطلس Atlas پادشاه افسانه‌ای
مراکش بود که بدست خدای خدایان یونان بصورت رشته جبال اطلس درآمد و محکوم
بدان شد که همیشه کره زمین را بر پشت خود نگاه دارد . الکترا ، دختر این پادشاه ،
از خدای خدایان فرزندی زاد که دادانوس نام گرفت و ترویائی‌ها از نسل او بوجود
آمدند ، بنابراین رومی‌ها نیز از اعقاب این الکترا بشمار می‌آیند .
۲ - Ettore ، هکتور (Hector) پسر پادشاه ترویا ، قهرمان افسانه‌ای ایللیاد
که در جنگ‌های ترویا دلیریهای داستانی کرد و آخر کشته شد .

سرود چهارم

در جانب دیگر « کامیلا » و « پنته زیلئا » را دیدم، و شاه « لاتینو » را که در کنار دخترش « لاونینا » نشسته بود.^۱

« بروتو » را که « تار کوینو » در برابرش هزیمت آورد ، دیدم ، و « لو کر تسیا » و « یولیا » و « مارتسیا » و « کر نیلیا »^۲ را ، و در کناری دور از دیگران صلاح الدین^۳ را دیدم .

و چون اندکی بالاتر نگرستم ، استاد جمله دانایان^۴ را دیدم که

۱ - Camilla (به شرح ۹۵ صفحه ۱۴ مراجعه شود) - pentesilea ملکه افسانه‌ای کشور آمازون ها (زنان جنگجو) که در پائین آسیای صغیر میزیستند و با نوع مردان دشمن بودند . این آمازون ها سلحشوران آرامش ناپذیری بودند که پیوسته بسر زمینهای اطراف میتاختند و آنها را بدست غارت میدادند ، و در جنگلهای ترویا علیه یونانیان وارد پیکار شدند ؛ ویرژیل در اثیس از این ملکه با ستایش نام برده است - Re Laitno ، پادشاه لاسیوم ، یکی از نواحی ایتالیا ، که نام « لاتین » از آن آمده است - Lavinia دختر این پادشاه که بزوجیت « اثا » در آمد (به شرح ۱ صفحه ۸۸ و شرح ۱ صفحه ۹۷ مراجعه شده) .

۲ - Bruto ، لوسیوس یانیوس برتوس (Brntus) کنسول رومی که تار کین ها ، نخستین پادشاهان رومی را از روم بیرون راند و رژیم جمهوری را اعلام کرد - Tarquino ، « تار کینوس پر جلال » ، آخرین پادشاه روم که بدست برتوس خلع شد - Lusrezia (لو کرسیا) زن کلاتینوس کنسول روم که همکار برتوس بود ، و قصد تعرض تار کن به ناموس او باعث انقلاب رم و الغای سلطنت شد - Julia ، یولیا ، دختر ژول سزار که به زوجیت پومیه ، کنسول معروف روم و حریف سزار در آمد - Marzia مارتسیا ، زوجه کاتن سناتور رومی که در سال ۴۶ پیش از میلاد مسیح خود را کشت تا ناظر از بین رفتن آزادی در روم و استقلال دیکتاتوری سزار نباشد . ویرژیل ودانته در برزخ با خود کاتن ملاقات می کنند - Corniglia کر نیلیا ، مادر دوبرادر معروف رومی : تیریوس گرا کوس و کایوس کرا کوس ، که نقش سیاسی مهمی در دوره جمهوری روم بازی کردند ؛ « کر نیلیا » از نظر پاکدامنی و تقوای فراوان خود شهرت دارد ، و اصولاً همه زنانی که در این جا اسم برده شده اند ، به پاکدامنی معروفند .

۳ - saladino ، صلاح الدین ایوبی ، سلطان ایرانی نژاد معروف مصر ، که در جنگهای صلیبی با مسیحیان دست و پنجه نرم کرد و بارها شکستان داد ، و در زمان دانته اروپا از نام آوریهای او و نیز از وصف جوانمردیها و مردانگیهایش پر بود .

۴ - اشاره بازسطو که معلم کل ، یا معلم اول ، یا معلم الحکیم لقب دارد ، و او را در قرون وسطی استاد تمام حکما و دانشمندان می شمردند . اصطلاح « جمع فیلسوفان » ترجمه filosofica famiglia است که دانته در اینجا بکار برده ، و مرادف تحت اللفظی آن « خانواده فلسفی » است .

دوزخ

در جمع فیلسوفان نشسته بود .

همه دیده بدو دوخته بودند و مقام ارجمندش را پاس میداشتند:
وسقراط وافلاطون را دیدم که از دیگران بوی نزدیکتر بودند؛

ذیمقراط^۱ را که وی دنیادر نظرش زاده تصادف است ، ودیوجانس و
آناکساگوراس و طالس امیدوکلس و ارقلیطوس و زنون^۲ را دیدم ،

و نیز آن شناسنده^۳ بر دست خواص نباتات را - مقصودم دیوسکوریده^۳

است - و «ارفتو» زاو «تولیو» زا ، و «لینو» را ، و آن «سنهکا» را که عالم علم
اخلاق بود^۴ ،

واقلیدیس هندسه دان را ، وبظلمیوس و بقراط و ابن سینا و جالینوس

۱ - Democrito ، دیموکرآتس ، فیلسوف بزرگ یونانی در قرن پنجم پیش
از میلاد ، که معتقد بود دنیا بر اثر اصطکاک اتم ها و تلفیق آنها ، و صرفاً بحسب تصادف
بوجود آمده است ، و نظریه او که در قرون وسطی مطرود بود ، با علوم امروزی
بسیار نزدیک است :

۲ - Diogenès ، دیوجانس ، فیلسوف بزرگ یونانی قرن پنجم و چهارم پیش
از مسیح که داستان گفتگوی او و اسکندر معروف است - Anassagora اناکساگورس
(اناکساگوراس) فیلسوف بزرگ یونانی قرن پنجم پیش از مسیح ، که معلم پریکلس
بود - Tale ، تالس (طالیس) ، فیلسوف و ریاضی دان بزرگ یونانی قرون ششم و هفتم
پیش از مسیح - Empedoclès فیلسوف یونانی نژاد جزیره سیسیل قرن پنجم پیش
از مسیح - Eraclito اراکتائوس (ارقلیطوس) فیلسوف یونانی قرن ششم پیش از
مسیح - Zenone زنون فیلسوف بزرگ یونانی قرن چهارم پیش از مسیح ، واضع
مکتب معروف حکمت رواقی .

۳ - Dioscoride طبیب یونانی قرن اول پیش از مسیح ، که کتاب معروفی
درباره خواص گیاهان از نظر درمان امراض دارد .

۴ - Orfeo شاعر نیمه افسانه ای یونان ، هم نام با « اورفئوس » رب النوع
یونانی که فن موسیقی را ابداع کرد Tullio نام کوچک مارکوس تولیوس سیرون ،
خطیب و سیاستمدار معروف رومی ، که حریف بزرگ ژول سزار بود (۱۰۶ - ۴۳ پیش
از مسیح) . Lino (لینوس) شاعر و موسیقی دان افسانه ای یونان که او را پسر
آپولون خدای موسیقی میدانستند - Seneca (لوسیوس - انثوس سنکا «سنک»)
فیلسوف و شاعر معروف لاتین (۲ - ۶۵) که مربی نرون بود و بدست او کشته شد .
اشاره داتنه به « آن سنکا که عالم اخلاق بود » از این جهت است که در قرون وسطی
تصور میکردند سنکای فیلسوف و سنکای شاعر و تراژدی نویسی دوتفر بوده اند .

سرود چهارم

وابن الرشد صاحب تفسیر بزرگ^۱.

نمیتوانم جمله آنها را که دیدم نام برم ، زیرا درازی موضوع
چنانم باختصار وا میدارد که غالباً سخن حق مطلب را ادا نمیتواند
کرد^۲.

جمع شش نفری ما بدو نفر تقلیل یافت^۳؛ و راهنمای خردمند من
مرا از راهی دیگر ازین مکان آرام بیرون برد و دو باره وارد فضای
مرتعش^۴ کرد؛

ومن پایجائی نهادم که هیچ فروغی بر آن نمیتابد .

۱ - Euclide (اقلیدس) ، ریاضی دان بزرگ یونان (قرن چهارم پیش از
مسیح) که علم هندسه را بنیاد نهاد - Tolommeo (پتولمئوس ، بطلمیوس) ریاضی دان
و دانشمند بزرگ علم هیئت ، که نقشه های جغرافیائی او و طریقه ریاضی «بطلمیوسی»
که از وی مانده شهرت بسیار دارد - Ippocrate (هیپوکراتس ، ابقراط) بزرگترین
طیب یونانی که در قرون پنجم و چهارم پیش از مسیح میزیست - Galieno (گالینوس) ،
جالینوس) طیب بزرگ یونانی در قرن دوم میلادی . که در آسیای صغیر میزیست و در
حدود سال ۲۰۰ مرد - Averroës (ابن الرشد) فیلسوف و حکیم معروف عرب ،
که در قرن ششم هجری در اندلس میزیست ، و از جمله تألیفات او تفسیر معروفی بر
ارسطو است که در قرون وسطی در تمام اروپا شهرت داشت ، بدین جهت دانته او را
«مفسر بزرگ» نامیده است .

۲ - در قسمت دوم کمدی آسمانی ، یعنی در «برزخ» ، فهرست دیگری از
بقیه کسانی که در این حلقه از دوزخ بسر میبرند نقل است (برزخ ، سرود بیست و
دوم)

۳ - اشاره بدانکه همروهوراس و اووید و لوزکانو در جای خود مانده اند و فقط
ویرزیل ودانته از آنجا بیرون رفته اند .

۴ - اشاره به آه ها و ناله های آرامی که پیوسته هوای این قسمت از دوزخ
را می لرزاند و در اول این سرود از آن سخن رفته است .

سرود پنجم

طبقه دوم دوزخ :

شہوت پرستان

ازین طبقه ، دوزخ واقعی شروع میشود . ویرژیل ودانته از محلی کہ پاسدار اصلی جهنم ، «مینوس» ، در آن بانجام وظیفه مشغول است ، یعنی گناہان دوزخیان را سبک و سنگین میکند و هر یک از ایشان را بتناسب معیشتش بطبقه خاصی از دوزخ میفرستد ، میگذرند و وارد طبقه دوم میشوند کہ مخصوص شہوت زانان و نفس پرستان است . دوزخیان این طبقه در معرض طوفانی ابدی قرار دارند ، زیرا در زندگانی خود در برابر طوفان امیال و شہوات نفسانی پایداری نکرده اند ، و فضائی کہ در آن بسر میبرند ظلمانی است ، زیرا در حیات خود دیدہ را ، ہم بروی روشنی عقل بشری و ہم بہ فروغ صفای الہی بستہ بودند .

با این ہمہ دانته ، شاید بی اینکہ خود توجہ خاص داشته باشد . نسبت باین دستہ دوزخیان گذشت و اغماض بیشتری نشان میدہد ، زیرا بہر حال گناہ آنان گناہ عشق است ، و خوب یا بد با محبت سروکار داشته است کہ ہر جرم سنگینی را سبک میکند . ولی درین مورد وی نسبت بدانان کہ بخاطر عشقی واقعی ، ولو گناہکارانہ ، دوزخی شدہ اند اغماضی بیشتر دارد تا بہ شہوت رانانی از قبیل سمیرامیس و کلئوپاترا . - ماجرای شاعرانہ ودلپذیر «فرانچسکادی ریمنی» کہ در این سرود بتفصیل نقل شدہ از معروفترین فضول کمدی آسمانی است .

بدینسان ، از نخستین حلقه پائین رفته و قدم بحلقه دومین گذاشتم
که پهنائی کمتر دارد^۱ ، اما در آن آنقدر رنج بیشتر نهفته است که
دوزخیان را از فرط عذاب به فریاد و امیدارد^۲ .

«مینوس»^۳ بوضع موحش در آنجا نشسته است و دندان برهم میساید.
گناهان کسان را بهنگام ورودشان میسنجد و در باره آنها قضاوت میکند
و باحلقه کردن دم خویش هر کس را بجای مناسب او میفرستد .
مقصود آنست که روح بدزاده چون در برابر او آید ، به جمله
گناهان خویش اعتراف میکند^۴ ،

۱ - قبلاً گفته شد که هر طبقه دوزخ دانه از طبقه قبلی آن کوچکتر است ،
زیرا به مرکز زمین نزدیکتر است .

۲ - اشاره به خاموشی نسبی طبقه اول ، که در آن جز سروصدای آه های
نومیدی شنیده نمیشود .

۳ - Minos در اصل یکی از نیمه خدایان میتولوژی یونان است . بعقیده
یونانیان ، زئوس ، خدای خدایان ، عاشق «اروپا» دختر پادشاه فینیقیه شد و خود را
بصورت گاو میشی درآورد و او را لر بود ، سپس با وی در آمیخت و ازین همخوابگی مینوس
بدنیا آمد که بعد ها پادشاه جزیره کرت شد و چنان به عدالت پیشگی و قانونگذاری
شهرت یافت که پس از مرگ او را قاضی ارواح مردگان کردند . در «اتیس» ویرژیل ،
هنگامیکه اثنا به سفر دوزخ میروند ، «مینوس» نظیر همین سمتی را بعهده دارد که در
دوزخ دانه بعهده اوست ، با این تفاوت که دانه وی را بصورت شیطنی دم دار و
زشترو درآورده است . شاید این شکل حیوانی او از آن لحاظ که خدای خدایان
برای پدید آوردن وی بشکل گاو میشی در آمد به دانه القاء شده باشد . از
نظر تمثیلی ، این زشتی نماینده وجدان معذب گناهکارانی است که باید برای تعیین
سرنوشت خود در برابر این شیطان حاضر شوند . باید متوجه بود که محکومین طبقه
اول دوزخ از نفوذ مینوس خسار چند ووی فقط سرنوشت محکومین طبقات بعد را در
دست خود دارد .

۴ - کنایه از اینکه وجدان گناهکار او را باستقبال عذابی که شایسته اوست
میفرستد

دوزخ

و این گناه شناس ، میسجد که کدامین درك شایسته اوست ؛
آنگاه دم خویش را بتعداد در کاتی که وی باید در دوزخ پائین رود ، حلقه
میکنند^۱ .

همیشه جمعی کثیر در برابرش ایستاده اند ، و هر روحی از ایشان
بنوبت خود در معرض قضا قرار میگیرد ، همه آنان میگویند و میشوند و
بعد پائین پرتاب میشوند .

دیدار من ، مینوس لختی دست از انجام مساموریت سنگین خود
برداشت و گفت : «تو که بدین خسته خانه درد کشان آمده ای ،
خوب ببین که پا بکجا مینهی و خویش را بدست که میسپاری^۲ :
هش دار که گشادگی دزی که در برابر داری ، فریت ندهد^۳ !» و راهنمای
من بدو گفت : «چرا فریاد میکشی ؟

این سفر مقدر^۴ او را مانع شو ، زیرا در آنجا که هر چه بخواهند
میتوانند کرد چنین خواسته اند ؛ و پیش از این چیزی درین باره می پرس .»

۱ - این طرز خاص صدور حکم ، در میتولوژی یونان و هیچ جای دیگر سابقه
ندارد و ابداع خود دانه است . طرز عمل مینوس اینست که گناهان هر دوزخی را که
پس از مرگ در برابر او حاضر میشود ، بدقت سبک و سنگین میکند و طبق طبقه بندی
خاصی که از لحاظ نوع گناهان ارواح در جهنم برقرار است ، تشخیص میدهد که دوزخی
باید بکدام یک از طبقات برود ، آنگاه برای طبقه اول تا نهم ، از یک تا نه بار دم
خود را بدور کمر حلقه میکند .

۲ - این در حقیقت توهینی است که از طرف دربان دوزخ به ویرژیل میشود ،
زیرا مینوس ازین ناراضی است که ویرژیل خیال دارد شکاروی را سالم از دوزخ
بازگرداند .

۳ - یعنی همیشه ازین در آسان میتوان وارد شد ، اما خارج شدن از آن مشکل
است . کنایه ازینکه همیشه دخول به وادی گناه آسان است و بهین جهت مردمان
فریب این لطف ظاهر را میخورند .

۴ - سفر مقدر او (lo suo fatale andare) سفری که از جانب خداوند
خواسته شده است .



میفوس ، پاسدار دوزخ ، در آنجا نشسته است و دندان برهم میساید . . . (صحنه ۱۳۷)

اکنون بشنیدن ندبه های درد آلوده پرداخته ام. بدانجا رسیده ام که
ضجه های فراوان گوش را آزار میدهد .

به مکانی محروم از هر گونه فروغ آمده ام که چون دریائی طوفانی
که سیلی خور بادهای مخالف شده باشد ، سخت درجوش و خروش است .
طوفانی دوزخی و آرامش ناپذیر ، ارواح را در کشاکش خود همراه
میبرد ، و جملگی را بر یکدگر میغلطاند و در هم میکوبد و میآزارد .
وقتی که اینان در برابر آوار^۱ میرسند ، فضا یکسره از فریادواز
ناله و ندبه آکنده میشود ، زیرا جمله این ارواح قدرت الهی را بباد کفر -
کوئی میکیرند .

دریافتم که قربانیان این عذاب ، شهوت پرستانی هستند که عقل را
بنده هوس کرده اند^۲

و همچنانکه سارها در فصل سرما بصورت دسته هائی انبوه و فشرده ،

۱ - تا کنون درباره این کلمه آوار (la ruina) که درین جا بکار رفته ،
صدها صفحه بدست مفسرین کمدی الهی ودانته شناسان سیاه شده است ، وبا این همه
هنوز نظر واقعی شاعر درست روشن نیست . مفهوم عادی این کلمه ویرانی و فروریختگی
است ، ودانته چند بار دیگر نیز (در سرودهای ۱۲ و ۲۱ دوزخ) آنرا تکرار میکند .
قاعدتاً باید منظور او دیواره ای باشد که راه خروج از يك طبقه و ورود بطبقه دیگر
است . تفسیری که بیشتر قابل قبول بنظر میرسد ، اینست که این ویرانی ها بر اثر زلزله ای
روی داده که یکبار هنگام سقوط شیطان اعظم به مرکز زمین ، و یکبار دیگر بر اثر مرك
عیسی در دوزخ روی داده ، چنانکه در این سفر اخیر حتی پل قسمت ششم طبقه هشتم
دوزخ شکسته و فروریخته است (رجوع شود به سرود ۲۴ دوزخ و حواشی آن)

۲ - carnali - این دسه اولین دسته دوزخیانی هستند که واقعاً در جهنم
مورد مجازات قرار گرفته اند . کيفر آنها از همه دوزخیان دیگر سبکتر است ، زیرا
گناهشان طبیعی تر و از طرف دیگر با «عشق» که تطهیر کننده معاصی است نزدیکتر
است . شهوت پرستان محکوم بدانند که الی الابد در فضائی ظلمانی دستخوش طوفان
باشند . این ظلمت و طوفان کنایه از تاریکی فروغ عقل در برابر هوس و غلبه تمایلات
نفسانی است که چون طوفانی به آدمی روی آور میشود .

بال زنان پرواز می‌آیند ، این ارواح تبهکار نیز دسته دسته در حر کتند .
از اینجا و از آنجا ، از پائین و از بالا ، رانده میشوند . هرگز امیدی
بیاریشان نمی‌آید : نه امید آرامشی ، بلکه امید رنج کمتری .

و همچون درناها که در صفی دراز بدنبال هم پرواز میکنند و آواز
میخوانند ، ارواحی درد کش را دیدم

که با فشار طوفان پشت سر یکدیگر در حرکت بودند . لاجرم گفتم:
« استاد ، اینان که در دل فضای ظلمانی چنین کیفر می‌بینند کیانند؟ »
وی بمن گفت: « نخستین این ارواحی که سر شناسائیشان داری ، ملکه
السنة گوناگون بود^۱

وی چنان غرق در نفس پرستی شد که در دوران فرمانروائیش
خود کامگی بصورتی مشروع در آمد تاراه را بر سر زنشی که وی مستحق آن
بود بسته باشد^۲

این زن سمیرامیس است که چنانکه خوانده‌ایم زن نینو^۳ بود و

۱ - مقصود سمیرامیس Semiramis ملکه معروف آشور است که ملتهای
مختلف ، با زبانهای مختلف ، تحت فرمانش بودند . سمیرامیس ، با آنکه
حتی تاریخ حکمرانی او را نیز بین ۱۳۵۶ و ۱۳۱۴ پیش از مسیح تعیین کرده‌اند ،
بیشتر جنبه افسانه‌ای دارد و مسلم نیست که واقعا چنین ملکه‌ای وجود داشته است .

۲ - منظور اینست که سمیرامیس هر گونه روابط جنسی را بی‌اینکه احتیاج بصورت
شرعی و عرفی داشته باشد برای اتباع خود مجاز کرده بود . این روایت را دانته از
هوراس نقل کرده است .

۳ - Nino ، نینوس ، پادشاه آشور و شوهر سمیرامیس که بدست زنش
کشته شد .

سرود پنجم

جانشین او شد ، و سرزمینی را در فرمان داشت که اکنون سلطان بر آن حکم میراند^۱ .

آن دیگری زنی است که خود را بخاطر عشق کشت و پیمانی را که بر بستر مرگ سیکئو بسته بود بگسست^۲ . و آن بعدی، کلتویاتراس شهوتران است^۳ .

۱ - La terra che il Soldan corregge سلطان در زمان دانتته لقب پادشاهان مصر بود ، زیرا در سال ۱۳۰۰ مسیحی هنوز دوران سلاطین عثمانی آغاز نشده بود . ظاهراً دانتته « بابل » کنار فرات را با « بابل » کنارانیل که در آن زمان مقر سلطان مصر بود اشتباه کرده ، و بدین ترتیب مصر را بجای آشور و بین‌النهرین گرفته است .

۲ - اشاره به Didone ملکه کارتاژ که طبق افسانه های یونانی و رومی بنیان گذار این شهر بود . وی دختر بلوس Belus پادشاه شهر صور (فینیقیه) بود ، و پس از آنکه Zicheo (سیکئوس) شوهرش مرد بر بالای جسد او سوگند خورد که هرگز با مرد دیگری زناشوئی نکند ، اما بعد از سقوط ترویا و سفر « اثنا » بافریقا و ایتالیا ، (شرح ۱ صحنه ۸۸ ، ۱ صحنه ۹۷ مراجعه شود) ، اروس Eros ، پسر زهر مرهه النوع عشق سراغ او آمد و او را عاشق اثنا کرد ؛ وی مدتی با اثنا بسربرد ، ولی بخاطر پیمانی که بسته بود زن او نشد ، و پس از آنکه اثنا ویرا ترک گفت ، « دیدونه » توده هیزمی بر افروخت و با همه وداع کرد و خود را در آن افکند . - در طبقه بندی کلی دوزخ دانتته ، دیدونه باید در طبقه هفتم جهنم که مرتکبین گناه خود کشی در آن بسر میبرند جای داشته باشد ، ولی دانتته استثنائاً این گناهکار زیبا را در طبقه دوم جای داده است تا عذاب کمتری ببیند ، زیرا خود تصریح میکند که « وی خویش را بخاطر عشق کشت » . در کتابهای اول و چهارم اثئیس ، ویرژیل بتفصیل از این ملکه زیبا سخن گفته است .

۳ - Cleopatras کلتویاترا ، ملکه مصر که یکی از معروفترین زنان تاریخ جهان است (۶۷ - ۳۰ پیش از مسیح) . وی زنی زیبا و هوشمند و جاه طلب و هوسباز بود ؛ نخست معشوقه ژول سزار و بعد معشوقه انتونیوس سردار روم شد و بخاطر او جنگ داخلی معروفی در امپراطوری رم در گرفت که بشکست و مرگ انتونیوس و بعد از آن به خود کشی کلتویاترا منجر شد .

دوزخ

«النا»^۱ را بین که بخاطرش دورانی چنین شوم سپری شد، و «اکیله»^۲ بزرگ را بنگر که در آخر کار بنیروی عشق جنگید.
«پاریس»^۳ را بین، و «تریستانو»^۴ را، و با انگشت بیش از هزار روح را نشانم داد و نامشان را گفت، که جملگی راعشق از دنیای ما برون برده بود.

چون حکیم خویش را شنیدم که نام بانوان دوران گذشته و

۱ - Elena ، «هلنا» ملکه زیبای اسپارت ، زن منلاس Menelas ؛ طبق افسانه های یونانی جنگ خانمانسوز و معروف ترویا بخاطر این زن آغاز شد ، زیرا پاریس ، پسرپادشاه ترویا ، عاشق وی شد و هلنا ، در غیاب شوهرش ، با پاریس که از شوهر او زیبا تر بود فرار کرد و به ترویا رفت . جنگی که برای بازگرداندن «هلنا» در گرفت ده سال بطول انجامید و داستان این جنگ موضوع شاهکار حماسی معروف هومر، یعنی ایلیاد است . اشاره دانه که «بخاطر او دورانی چنین شوم سپری شد» بدین جنگهای ترویا است .

۲ - Achille ، قهرمان افسانه ای یونانی در جنگهای ترویا ، که ایلیاد همر پر از وصف دلیرها و رزم آزمائیهای اوست . اخیلوس (اشیل) که روئین تن بود از رفتار یونانیان ناراضی شد و از جنگ کناره گرفت ، و هرچه کردند که وی بمیدان آید و از نتکست قطعی یونانیها جلو گیری کند سودمند نیفتاد . و درین میان بدام عشق «پولو کسنا» polyxena دختر پادشاه ترویا افتاد و تصمیم گرفت بخاطر این دختر علیه یونانیان وارد کارزار شود ، ولی در این هنگام ، بدست پسرپادشاه ترویا کشته شد .

۳ - paris ، پاریس ، پسرپادشاه ترویا ، که هلنا زن پادشاه اسپارت را ربود و به کشور خود برد ، آتش جنگ ترویا را برافروخت .

۴ - Tristano ، تریستان ، قهرمان یکی از معروفترین داستانهای عشقی قرون وسطای اروپا ، که ماجرای عشق سوزان و بد عاقبت او با ایزولده Isolde مثل داستان لیلی و مجنون یا وامق و عذرا ، ضرب المثل شده و موضوع بسیار داستانها و اشعار و نمایش ها و آثار نقاشی و موسیقی قرار گرفته است .

تریستان شوالیه ای بود که عاشق ایزوت ، زن زیبای عمومی خودش «مارکو» (پادشاه کورنوای ، جنوب انگلستان) شد ، زیرا او و ایزوت بجای زهرآشوبها اکسیر عشق نوشیده بودند . عشق این دو آمیخته با خویشتمداری بود و هیچیک مرتکب «گناه عشق» نشدند ، اما «مارکو» یک روز که آنها را در کنار هم در جنگلی یافت ، با اینکه این دو شمشیری در میان خود نهاده بودند تا هیچیک از آن تجاوز نکنند ، بخشم آمد و تریستان را کشت .

شوالیه‌ها را^۱ بر ایام بر شمرد، دلم برحم آمد، و خویش را در نیمه راه
سرگشتگی یافتم.

چنین آغاز کردم: «ای شاعر، دلم می‌خواهد با این دو تن که
دوشا دوش هم ره می‌سپرنند و در میان باد چنین سبک وزن مینمایند،
گفتگو کنم».

و او بمن گفت: «وقتی که بما نزدیکتر آیند، آنان را خواهی
دید، پس بحق آن عشقی که بدینجایشان کشانده بسوی خویششان بخوان،
و خواهند آمد».

چون باد آنان را بسوی ما راند، بانگ برداشتم که: «ای ارواح دردم،
اگر کسی دیگر شما را مانع نیست^۲، بیایید و با ما سخن گوئید!

چونانکه کبوتران بهوای دل خود در فضا پر گشایند و گشوده بال
واستوار هوا را در طلب بسپرنند و بسوی آشیان دلپذیر خویش باز آیند،
اینان از جمعی که «دیدو» در آن است^۳ برون آمدند و از فضای
ناخوش روی بجانب ما آوردند، زیرا فریاد صمیمانه‌ی مجازیه‌ای بسیار بود^۴.

۱ - کلمه شوالیه‌ها، ترجمه cavalieri است که لقب جوانمردان و دلیران
قرون وسطی بود، و در ایران برسم فرانسه به «شوالیه» معروفند.

۲ - یعنی اگر خداوند، یا شیطان، بشما اجازه دهد.

۳ - مقصود آن دسته‌ای از عشاق است که مانند دیدونه (به شرح ۳ صفحه
۱۴۳-۱۴۴) بخاطر عشق مرتکب گناه شدند، نه مانند سمیرامیس بخاطر
شهوت پرستی.

۴ - ماجرای عاشقانه‌ای که دانته بدان اشاره میکند، یکی از زیباترین
قسمتهای «دوزخ» است، و حس اغماض و حسن نظری که وی نسبت بدین دو ابراز
داشته، در هیچ جای دیگر دوزخ دیده نمیشود. اصل این ماجرا از لحاظ تاریخی
چنین است:

در سال ۱۳۷۵، جوانی مالانستا Malatesta، یکی از اشراف شهر ریمینی
Rimini، در نزدیک فلورانس، که «جوانی لنک» لقب داشت و شوالیه‌ای جنگجو
و دلیر اما بسیار زشت‌رو بود پایش می‌لنگید، فرانچسکا Francesca دختر «گریدودا پولنتا»
بقیه در صفحه بعد

دوزخ

« ای آدمیزاده نکوخوی پا کدل^۱ که در فضائی چنین قیصرگون بیدار
ما آمده‌ای که زمین را رنگ خون زدیم ،
اگر سلطان کائنات^۲ را با ما سردوستی بود، بدر گاهش دعا می‌کردیم
که ترا مشمول رحمت خود کند، زیرا تو نیز بر رنج جانگاہ ما رحمت
آوردی .

هر آنچه را که مایل بشنیدن و گفتنش باشی ، تا وقتیکه باد به
خاموشی کنونی خویش بماند ، خواهیم شنید و در باره آن با تو سخن
خواهیم گفت^۳ .

بقیه از صفحه پیش

یکی از زمامداران شهر «راونا» Ravenna را بخاطر مصالح سیاسی ، به زنی گرفت .
فرانچسکا به ریمنی شهر شوهرش آمد و در کاخ اوسکنی بگزید ، اما بمحض دیدن
«پائولو» paolo برادر شوهر خود ، که شوالیه‌ای بسیار زیبا و آراسته بود (واحد
قوی می‌رود که دانته در اوایل جوانی خود او را در فلورانس دیده باشد) عاشق او شد .
پائولو شش سال پیش از آن ازدواج کرده بود و دزین هنگام دودختر داشت . با این
وصف میان او و فرانچسکا روابط عاشقانه برقرار شد و این رابطه سالها دوام یافت ، تا
آنکه يك روز، در فاصله سالهای ۱۲۸۳ و ۱۲۸۶ ، جوانی ، شوهر فرانچسکا ، که
بی‌خبر بکاخ وارد شده بود آن دو را در بستر فرانچسکا در آغوش یکدیگر یافت و هر دو
را یکجا بقتل رسانید . - بعدها این ماجرا باشاخ و برگ های شاعرانه آراسته شد،
چنانکه گفتند عشق فرانچسکا به برادر شوهرش از آنجا آمده بود که شوهر او برادر
خویش را بکالت از طرف خود برای اجرای صیغه عقد فرستاده بود و فرانچسکا در نظر
اول بدین پندار که وی شوهر او است ، دل به مهر او بسته بود . - فرانچسکا عمه
«گویدونو ولاداپولنتا» اشرافی بزرگ «راونا» بود که دانته سالهای آخر عمر خود را
تحت حمایت او بسربرد و از طرف وی محبت فراوان دید ، و قطعاً بهمین جهت است که
ماجرای عشق فرانچسکا و پائولو را با این علاقمندی فراوان نسبت بدانها نقل کرده و
آنها بصورت یکی از اوزاق جاودانی ادبیات جهان در آورده است .

۱ - ازینجا بعد فرانچسکا است که سخن میگوید .

۲ - پادشاه عالم آفرینش il re dell' universo : خدا - اشاره بدانکه
دوزخیان حتی از حق دعا کردن نیز محرومند .

۳ - ازین شعر ، چنین مفهوم میشود که خداوند به « طوفانی که هرگز آرام
نمیشود» (مصرع ۳۱ سرود پنجم) اجازه داده است که لحظه‌ای چند آرام گیرد تا دانته
بتواند سخنان فرانچسکا را بشنود .



ای شاعر . دلم میخواهد با این دو روحی که دوشادوش هم ره میسپارند و در میان باد چنین
سبکوزن مینمایند گفتگو کنم . «
(صفحه ۱۴۵)

سرود پنجم

سر زمینی که من در آن زادم در کرانه‌ای واقع است که رودپو
بدان سرازیر میشود تادر آنجا همراه شعبه‌های دیگرش آرامش گزیند^۱ .
عشق که در دل‌های حساس در میگیرد، این کس را که می‌بینی، شیفته
آن پیکر زبائی کرد که بزور از منش ستاندند، و اینکار را چنان کردند که
هنوز از آن در رنجم^۲ .

عشق که هیچ محبوبی را از مهر عاشق محروم نمیدارد^۳ ، ازین
دلدار من لذتی چنانم بخشید که هنوز نیز ، چنانکه می‌بینی، بتر کم‌نگفته
است .

عشق ، ما هر دو را بجانب مرگی واحد برد : و اکنون حلقه
قابیل^۴ در انتظار آن کس است که زندگی را از ما ستاند . اینها بود

۱ - po معروفترین رودخانه ایتالیا که از آلپ سرچشمه گرفته و از لمباردیا
میگذرد و به دریای ادریاتیک میریزد ، و شهر «راونا» که زادگاه «فرانچسکا» است
در نزدیک مصب آن واقع است . - «با شعبه‌های دیگرش از درسازش آید» : اشاره
بدان که شعبه‌های مختلف آن در این جا بهم می‌پیوندند و یکی میشوند .

۲ - اشاره به ضربت ناگهانی که بدست شوهر فرانچسکا به زنش وارد آمده ،
بطوریکه حتی فرصت توبه بدو نداده است ، و ازین راه است که فرانچسکا بدوزخ آمده
است و تلخی این ضربت را الی‌الابد احساس میکند .

۳ - بسیاری از مفسرین دانتته گفته‌اند که این سخن ادعائی بیش نیست ، ولی
حافظ ما نیز در این ادعا با دانتته شریک است که : «عاشق که شد یار بحالش نظر
نکرد ؟»

۴ - Caina ، «حلقه قابیل» (که شاید بتوان آنرا ، با صورت خاصی
که دانتته بدین کلمه داده «قابیلستان» ترجمه کرد) ، حلقه اول طبقه نهم ، یعنی
پائین‌ترین و مخوف‌ترین طبقات جهنم است (دوزخ ، سرود سی و دوم) ، و طبقاً این
گفته فرانچسکا صورت نفرینی را دارد . قابیلستان جائی است که برادر کشان را بدانجا
میبرند ، ولی در تاریخی که کتاب دوزخ سروده شده ، «جووانی مالاستا» هنوز
زنده بوده است .

آنچه آن دو بما گفتند^۱

چون سخن این ارواح بلاکش را شنیدم ، سر بزیرافکندم و مدتی
چنان دراز دیده بر نداشتم که عاقبت شاعر بمن گفت : «درچه فکری؟»
جوابش گفتم : «دریغا، که چه اندیشه‌های شیرین و چه تمناهای
دل این دورا بدین گذرگاه پردرد کشانید!»
سپس بسوی آنان گشتم و سخن گفتم، و چنین آغاز کردم : «فرانچسکا،
عذاب تو از فرط غم و ترحم بگریه‌ام می‌آورد
اما بمن بگو که در آن روزگار آه‌های شیرین ، عشق چگونه و بچه
صورت شما را اجازت آن داد که بر ماهیت واقعی هوسهای مبهم خویش
پی برید^۳؟

و او بمن گفت : «دردی بزرگتر از یاد روزگار خوشی در دوران

۱ - این هرسه بند از سرود پنجم ، با کلمهٔ عشق (Amor) شروع شده که
دانتیه برایش اهمیتی خاص قائل است، چنانکه هر گناهی را که بخاطر آن صورت گرفته
باشد (حتی زنا را که در این مسورد زوی داده) شایستهٔ اغماض میدانند و مجازاتش را
تخفیف میدهد . - دربارهٔ این جملهٔ فرانچسکا که «عشق او ، چنانکه می‌بینی ، هنوز
هم مرا ترك نگفته است» بحث و تفسیر بسیار شده . از لحاظ رمانتیک ، خواننده بیشتر
مایل است این جمله را چنین معنی کند که : «قدرت عشق ما حتی بر دوزخ هم غلبه
کرده است» . ولی دانتیه دلسراسر دوزخ چنین می‌فهماند که هر روح دوزخی درچنان
پوششی از گناه خود محصور است که نسبت بدیگری اظهار علاقه و عاطفه نمیتواند کرد،
و حتی از دیدار دیگران نیز بیزار است . برخی از مفسرین کم‌دی الهی عقیده دارند که
منظور از این پیوستگی دوروح فرانچسکا و یائولو در دوزخ اینست که توجه به پریشانی
و نومییدی هر یک ، غم و درد آن دیگری را ازراه برانگیختن خاطرۀ گناهی که کرده‌اند
فزون تر کند ، و شبح بدن‌های خودشان را که بخاطر لذت آنها گناه کرده بودند بیشتر
بنظرشان رساند .

۲ - فرانچسکا در تمام داستان خود نامی از خویش نبرده ، ولی دانتیه از
روی ماجرائی که وی نقل کرده او را شناخته است . زیرا این ماجرا در آن زمان
دهان می‌گشت .

۳ - یعنی : چطور شد که عشق شما از صورت بی‌آلایش بدرآمد و تبدیل به
پیوند جسمانی شد؟

سرود پنجم

تیره‌روزی نیست^۱، و حکیم تو بر این نکته نیک آگاه است^۲.
اما اگر تو چنین سخت‌مشتاق شناسائی بنیاد عشق‌مائی، من همچو
آن کس کنم که میگیرید و سخن میگوید :
روزی ما برای سرگرمی خود داستان استیلائی عشق را بر
لانچیا^۳ الوتو^۴ میخواندیم. تنها بودیم و هیچ کمان بد نمیبردیم.
چندین بار، آنچه خواندیم دیدگانمانرا بجزستجوی هم‌وا داشت و
رنک از چهره‌هایمان بگردانید. اما فقط سطری از کتاب بود که ما را
مغلوب کرد.

۱ - این بند، از معروفترین اشعار «کمدی الهی» است :

... Nssun maggior dolore

che ricordarsi del tempo felice

nella miseria; . . .

این گفته را تا کنون بسیار نویسندگان، در غالب کشورها و بغالب زبانها،
مورد بحث و گفتگو قرار داده‌اند، که فهرستی از آنها را در کتاب معروف «بلتسا»
بنام «نکات جالب در اثر دانت» (چاپ میلان، صفحه ۳۷۷) میتوان یافت. یکی از معروفترین
اشاراتی که در عالم ادب بدین گفته دانت شده، قطعه «خاطره» الفرد دوموسه است که
بسیاری آنرا عالیترین اثر شاعرانه موسه شمرده‌اند، و وی در آن میگوید : «دانت،
چرا گفتمی که دردی بزرگتر از خاطره‌ای خوش در روزهای رنج نیست؟ کدام غم این
سخن تلخ را که توهینی به بدبختی است، برده‌ان تو نهاد؟».

۲ - حکیم تسو il tuo dottore : اشاره به ویرژیل، که در اثنیس

(کتاب‌های دوم و چهارم) در این باره سخن گفته است.

۳ - Lancialotto، تلفظ ایتالیائی «لانسلو» Lancelot، قهرمان یکی

از داستانهای عاشقانه معروف قرون وسطی - «لانسلو دولاک» مانند ترستان یکی از
دوازده شوالیه (Knights) «میزگرد» بود که ماجرای آنها در انگلستان مشهور
است. وی عاشق «گوئینور» زن ارنز Arthur پادشاه انگلستان شد و ملکه نیز
خویش را تسلیم او کرد. عشق لانسلو و گوینور موضوع يك رمان معروف فرانسه قرار
گرفت که در قرن دوازدهم مسیحی نوشته شده بود و در اروپای آنروز دست بدست
میگشت و در اینجا دانت بدان اشاره کرده است.

دوزخ

چون بدانجا رسیدیم که عاشق لبخند دلدادۀ خویش را با بوسه ای در آمیخت، این یاری که دیگر هر گز از من جدا نخواهد شد ، سراپالرزان بردهانم بوسه‌ای نهاد. کتاب «گالتوتو» بود، نویسنده آن نیز^۱ آن روز ما بیش از آن نخواندیم .
چون یکی ازین دوروح چنین میگفت ، آن دیگری چنان سخت میگریست که من از فرط ، ترحم چنانکه جان از تنم بر آمده باشد تاب از کف دادم .

وچونانکه جسدی بر زمین افتد ، از پای در افتادم^۲

۱ - این جمله بر اساس يك شباهت اسمی تکیه دارد که نقل آن بفارسی ممکن نیست . اصل شعر چنین است : Galeotto fu il libro e chi lo scrisse
«گالتوتو» کسی است که این داستان را نوشته است ، ودرعین حال این کلمه در زبان ایتالیائی بطور مجازی معنی قواد و «دلال محبت» میدهد . (معنی اصلی آن جانی و محکوم باعمال شاقه است) . فهرمان کتاب ، خود این «گالتوتو» است که چون می‌بیند ملکه عاشق لانسلو است ولسی لانسلو جرئت اظهار عشق ندارد ، این دورا با لطایف الحیل بهم میرساند وبالاخره وامیدارد که ملکه خود اولین بوسه را به لانسلو بدهد . خواندن این فصل از کتاب ، چنانکه روح فرانچسکا برای دانتته نقل میکند ، باعث شده که او ومحبوبش نیز اولین بوسۀ عاشقانه را که به عشقشان صورت جسمانی وشهوانی داده ، ردوبدل کنند . بنابراین هم نویسنده این کتاب «گالتوتو» بوده ، وهم خود کتاب در مورد این دو دل داده ، نقش گالتوتو (دلال محبت) را بازی کرده است .

۲ - سرود پنجم «دوزخ» که این ماجرای عاشقانه در آن وصف شده ، سرودی است که بهمین مناسبت بیش از همه سرودهای دیگر کمدی الهی مورد نقل واقتباس وتفسیر قرار گرفته است . کتاب معروفی بنام «مطالعات ده‌ساله درباره دانتته» که مربوط به ده ساله ۱۸۹۱ تا ۱۹۰۰ است ودرسال ۱۹۰۵ توسط دو دانتته شناس برجسته بنام پاسرینی و ساتسی درمیلان انتشار یافته ، حاکی است که فقط درعرض این ده ساله ، بیش از صد کتاب ورساله ومقاله تحقیقی درباره سرود پنجم دوزخ منتشر شده ، کما اینکه بیست جلد کتاب موسوم به «مطالعات درباره دانتته» که از ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۷ توسط باربی منتشر شده ، حاوی بیست وهفت مقاله درباره این يك سرود است .



L. DUMONT. 1860

ششمین

طبقه سوم دوزخ : شکم پرستان

پس از طبقه شهبوت رانان و نفس پرستان، ویرزیل و دانته بطبقه‌ای دیگر میروند که خاص شکمخوارگان است. شاید این شکم پرستی فی نفسه جرمی نباشد، ولی وقتی که بصورت اساس زندگی درآید جرم میشود؛ زیرا آدمی را از توجه بمعنویات باز میدارد و از استفاده از سایر استعدادهایی که خداوند در وی بودیعت نهاده است محروم می‌کند تا فقط متوجه شکم خود باشد، بدین جهت آنانکه لذت زندگی را فقط در خوردن و آشامیدن جستجو کنند و در حقیقت دستگاهی برای تولید فضولات بیش نبوده‌اند در این طبقه دوزخ، بموجب قانون کلی «تاوان» و «معارضه بمثل» محکوم بدانند که جاودانه در معرض برف و بارانی آلوده باشند و در دوزخ منجلابی متعفن که مظهر این فضولات است بسربرند و سگک درنده و حریصی که مظهر طبایع اکول است، شکم‌های ایشان را که در زندگی همه معنویات وقف آنها شده با چنگک و دندان بدرد.

درین سرود، دانته برای اولین بار در دوزخ با یکی از دوزخیان طرف گفتگو میشود، و او درباره آینده فلورانس برای دانته غیبگوئی خاصی میکند که معروفترین «غیبگوئی» کمدی الهی است.

سرود ششم

اکنون که اندیشهٔ خویش را از آن بیخودی که فرط ترحم بدین دو
خویشاوند دچار آنم کرد^۱، باز ستانده‌ام ،

پیرامون خویش، در هر جا که میروم ، بهر جا که میچرخم و هر جا
که مینگرم ، عذاب‌هایی تازه و عذاب کشانی تازه می‌بینم.

اکنون در حلقه سومین هستم^۲ ، در حلقهٔ باران ابدی ملعون و سرد
وسنگینی که هرگز کیفیت و کمیت آنرا تغییری پدید نمی‌آید^۳
در فضای ظلمانی ، تگرگ درشت و آب کثیف و برف فرو میبارد و
زمینی که این همه را بخود میپذیرد ، سخت کند آلوده است .

«چربرو»^۴ حیوان درندهٔ دیوخوا ، با هر سه پوزهٔ خود سگک وار

۱ - دوخویشاوند : زن برادر و برادر شوهر - اشاره به فرانچسکا و پائولو .
۲ - این تنها موردی در دوزخ است (جز هنگام ورود بدوزخ) که داتته
شرح نمیدهد که چگونه از یک طبقهٔ جهنم بطبقهٔ دیگر رفته ، فقط در آخر سرود پنجم
اظهار میدارد که بیپوش شده است ، و در آغاز سرود ششم خود را در طبقهٔ سوم می‌یابد .
۳ - این یکنواختی ، اساس شکنجه است که منظور داتته است ، زیرا
مقدر است که این بسازان ، الی‌الابد ، بهمان صورت یکدست و یکنواخت بیازد ، و
حتی شدیدتر هم نشود تا تغییری در آن باعث رضایت دوزخیان این طبقه نشده باشد .
۴ - Cerbero (به یونانی «کربروس» Cerberus) ؛ در میتولوژی
یونان ، کربروس سگی بود که سه سرداشت و در خدمت هادس Hades رب‌النوع
دوزخ و زیر زمین بسر میبرد . محل پاسداری وی دروازهٔ دوزخ بود (و شاید اصطلاح
معروف فارسی «سگک چهار چشم در دوزخ» با این رابطه‌ای داشته باشد) .
«کروبروس» بهر کسی که داوطلب ورود به دوزخ بود ، باسانی اجازهٔ دخول میداد ،
اما بهیچکس اجازهٔ خروج و فرار نمیداد . وظیفه‌ای که داتته در این جا بعدهٔ او
گذاشته ، همان وظیفه‌ایست که او در ائیس ویرژیل (کتاب ششم) دارد ، منتها داتته
اورا نیز مانند کارون و مینوس (نگاهبانان طبقات اول و دوم جهنم) بصورت شیطانی در آورده
است . سگک سه سر که شاید اصلا از اوستا آمده باشد از لحاظ اساطیری مظهر حرص
و شکم پرستی است ، و علت انتخاب او از طرف داتته برای پاسداری طبقهٔ سوم
جهنم ، اینست که دوزخیان این طبقه را شکم پرستان تشکیل میدهند .

سرود ششم

به کسانیکه غرقه این گندابند پارس میکند .

دید گانی خون فام دارد ، وریشی چرب و سیاه ، و شکمی برآمده ،
دستانانی دراز ناخن ، که ارواح را پاره پاره میکند و پوست میکند و از هم
میدرد .

باران این اشباح را چون سگان بزوزه وامیدارد ، و این بی ایمانان
تیرمرزوز^۱ از يك پهلوی خویش پناهگاهی برای پهلوی دگر میسازند ، و
غالباً به پشت در میغلطند .

وقتیکه «چربو» ، کرم بزرگ^۲ ، ما را دید دهانهای خود را
کشود و دندانهای برنده خویش را نشانمان داد . هیچ عضوی از اعضایش
نبود که بیحرکت مانده باشد .

اما راهنمای من هر دو کف دست خویش را پیش برد و مشتی دو خاک
برداشت^۳ و آنرا بدرون این پوزه‌های حریص فرو ریخت .

همچون سگی که آزمندان زوزه کشد ، ولی چون طعمه‌ای برابندگان
گیرد با گهان خاموش شود و هوش و حواس خویش را یکسره به پاره کردن
و بلعیدن آن دهد ،

۱ - *i miseri profani* - ایسن صفت «بیدین» یا «پلید» که به شکم
پرستان اطلاق شده از انجیل گرفته شده است (رساله به عبرانیان - باب دوازدهم) :
«... مبادا شخصی زانی یا بی ایمان پیدا شود مانند «عیسو» که برای طعامی
نخستزادگی خود را بفروخت ، زیرا بعد از آن نیز وقتیکه خواست وارث برکت شود
مردود گردید.»

۲ - اشاره بدانکه مثل کرمان ، از شکلی به شکل دیگر درآمده بود . یکبار دیگر
نیز این لقب در دوزخ در مورد شیطان اعظم (سرود سی و چهارم دوزخ) بکار میرود .
۳ - در ائیس (کتاب ششم) گفته شده که زن غیبگوی « کومس » *Cumes*
برای آنکه کربروس ، سگ پاسبان دروازه دوزخ را خاموش کند ، نان شیرینی
آلوده به ماده خواب آوریرا درپیش او افکند . دانه درینجا قطعاً از این سابقه استفاده
کرده ، منتها برای چربروی خود سختگیری کمتری قائل شده ، بطوریکه شکمخوارگی
اورا با مشتی خاک نیز ارضاء میتوان کرد .

دوزخ

پوزه های منحوس این ابلیس « چربرو » نام نیز که زوزه هایش ارواح را از فرط آزرده گی بآرزوی ناشنوایی وامیدارد ، خاموش شد .
از روی ارواحی که باران سنگین بر زمینشان افکنده بود گذشتیم و پا بر اشباح آنان که آدمیانی واقعی مینمودند گذاشتیم .

همه بر زمین میخزیدند ، بجز یکی که چون مارا از برابر خویش در گذر یافت ، از جای برخاست تا برپای نشیند ،

و بمن گفت : « تو که بدین جهنم آمده ای ، اگر میتوانی ، بکوش تا مرا بشناسی . زیرا تو آنوقت بجهنم آمدی که من هنوز از جهان نرفته بودم ^۱ » .

و من بدو گفتم : « شاید پیریشانی کنونی تست که از یاد منت بدر برده است ، چنانکه پندارم هرگزت باز ندیده ام .

اما تو خود بمن بگو ، که ای که محکوم به اقامتگی چنین بلاخیز و عذابی چنین گران شده ای ، که اگر هم دردی فروتر از آن بتوان یافت ، ناخوشایندتر از آن نمیتوان یافت ؟ »

او و بمن گفت : « شهر آکنده از رشک و حسد تو ^۲ ، که هم اکنون کاسه اش ازین بابت لبریز آمده است ، در زندگانی آن جهانی مسکن من بود .

۱ - این جمله ترجمه یکی از استادانه ترین ادبیات « کمدی الهی » است که ریزه کاری اصلی آن قابل نقل نیست : « *prima ch, io disfatto' fatto.* » *Tu fosti,* (تراش پیش از آن ساختند ، که مرا خراب کرده باشند) ، یعنی موقعیکه تو متولد شدی من هنوز زنده بودم ، و ناچار باید در شهر فلورانس همدیگر را دیده و شناخته باشیم .

۲ - اشاره به فلورانس .



... راهنمای من کفی دو ، خاک برداشت و آنرا در پوزه های این سگ حریص فرو ریخت . (صفحه ۸۵۷)

شما همشهریان من ، مرا «چیا کو» مینامیدید^۱ و چنانکه می‌بینی ، اکنون بگناه شکم خوارگی در زیر این باران دست و پا میزنم .

ومن تنها روح درد کش این مائتمکده نیستم ، زیرا جمله این ارواح که می‌بینی بخاطر خطائی نظیر خطای من به عقابی چون عقاب من محکوم آمده‌اند . و دیگر چیزی نگفت .

جوابش دادم : «چیا کو ، رنج تو چنان بر دلم سنگین آمده که به گریستم میخواند . اما اگر واقفی ، بمن بگوی

که سرنوشت مردم این شهر پر نفاق چیست ، و آیا هنوز هم منصفی درین شهر میتوان یافت ؟ و بمن بگو که برای چه تا بدین حد تفرقه بر آن روی آور شده است ؟^۲

و او بمن گفت : « پس از کشمکش دراز ، کز اینان به خونریزی

۱ - Ciacco این کلمه به ایتالیائی معنی «خوک» میدهد ، و درست معلوم نیست کسیکه این لقب را داشته کیست . عده‌ای اوراییکی از سرافان فلورانس معاصر داتته دانسته‌اند ، عده‌ای نیز ویسرا «چیا کو دلانگویلازا» یکی از شعرای فلورانس شمرده‌اند . تنها جائی (غیر از دوزخ داتته) که در آن از او نام برده شده «دکامرون» معروف بوکاچیو Boccaccio است (روز نهم ، قصه هشتم) .

۲ - در اینجاست پیشگوئی‌های معروف «کمدی الهی» درباره وضع ایتالیای آغاز قرن چهاردهم شروع میشود . در زمانی که داتته «دوزخ» را میسرود ، این وقایع که بدان اشاره شده همه اتفاق افتاده بود ، ولی در شب جمعه مقدس سال ۱۳۰۰ که سفر خیالی داتته به دوزخ در آن صورت گرفته ، هنوز هیچکدام از این حوادث روی نداده بود ؛ برای درک مفهوم صحیح این پیشگوئی باید بوضع اجتماعی و سیاسی شهر فلورانس در آغاز قرن چهاردهم مسیحی توجه کرد . در این زمان فلورانس که شهر آباد و ثروتمندی بود ، مثل غالب شهر های ایتالیا دستخوش اختلافات داخلی فراوان بود . پیش از سال ۱۳۰۰ ، دو دسته سیاسی بزرگ «گولفو ها» Guelfi و «گیبلینوها» Ghibellini سالیان دراز بر سر فرمانروائی برین شهر اختلاف داشتند تا آخر الامر گیبلین ها بکلی مغلوب و متلاشی شدند و گولفو ها بتنهائی زمام امور شهر را بدست گرفتند . ولی طولی نکشید که اینان بقیه در صفحه بعد

دوزخ

خواهد کشید، و فرقه جنگل آن فرقه دیگر^۱ را آزار بسیار خواهد رسانید و سرانجام طردش خواهد کرد،

سپس لازم خواهد آمد که خود این فرقه، در سه دور گردش خورشید از پای در افتد^۲، و آن فرقه دیگر با کمک آن کس که اکنون کج داز و مریز میکند^۳ پیروز آید.

از آن پس، دیری این فرقه سر بلند خواهد داشت و حریف راست منکوب خواهد کرد و به سرافکندگیش بی اعتنا خواهد ماند.

دومرد عادل درین دیارند، اما کسی گوش بدیشان نمیدهد^۴ غرور

بقیه از صفحه قبل

خود به دودسته « سیاه ها » و « سفیدها » تقسیم شدند و این دو دسته بر سر ریاست بمبارزه پرداختند. در ماه مه سال ۱۳۰۰ مسیحی بین این دودسته زد و خوردی مسلحانه در گرفت که اندکی بعد منجر به بیرون راندن « سیاه ها » از شهر شد. دانه که جزو رؤسای دسته « سفیدها » بود موقعیتی ممتاز یافت و سمت یکی از « زمامداران سه گانه فلورانس » انتخاب شد. اما در سال بعد از آن، دسته « سیاه ها » با کمک مستقیم پاپ « بونیفاتسیوی هشتم که دانه او را در دوزخ خود سخت مورد حمله قرار داده (به شرح ۱ صفحه ۱۱۳ مراجعه شود) فاتحانه به فلورانس بازگشتند و دست به « تصفیة » دامنه داری زدند که دانه یکی از بزرگترین قربانیان آن بود، زیرا وی از فلورانس تبعید شد و دیگر تا پایان عمر نتوانست بدان بازگردد. برای اطلاع بیشتر به مقدمه این کتاب رجوع شود.

۱ - « فرقه جنگل » : *Parte selvaggia*، دسته « سفیدهای » فلورانس، که فرماندهی آنها « چرکی » *Cerchi* سر دسته خاندان معروفی بود که از یکی از روستاهای نزدیک فلورانس بدین شهر آمده بود، و بدین جهت آنها را « جنگلی » می گفتند. « آن فرقه دیگر » : دسته « سیاه ها ».

۲ - *infra tre soli* یعنی در عرض سه سال شمسی. چنانکه گفته شد این پیشگویی در سال ۱۳۰۰ صورت گرفته و وقایع پیش بینی شده در آن، در سال ۱۳۰۲ یعنی سه سال، یا بحساب صحیح تر دو سال و چند ماه بعد روی داده است.

۳ - اشاره به پاپ بونیفاتسیوی هشتم.

۴ - هویت این دونفری که دانه بطور مبهم بدیشان اشاره میکند معلوم نیست. با احتمال قوی، خود او یکی از اینهاست.



و او بمن گفت: «شهرآکنده از حسد تو، در زندگانی آن جهانی مسکن من بود». (صفحه ۱۵۸)

وحسد و خستسه اخگری هستند که دردلهای مردم این شهر افتاده اند^۱.
وی بسخنان نامیمون خود پایان داد، و من بدو گفتم: «میل
دارم که بمن اطلاعاتی دگر دهی و موافقت کنی که درین باره بیشتر
سخن گوئی».

«فاریناتا» و «تگیایو» که مردمانی چنین شایسته بودند، و «یا کوپوروستیکوچی»
و «آریگو» و «موسکا» و آن دیگران که کوشیدند تا براه نکوروند،^۲
بمن بگویی که اینان در کجایند؟ و کاری کن که ایشان را بازشناسم،
زیرا بسیار مشتاق دانستن آنم که اینان مشمول شیرینی لطف آسمان قرار
گرفته اند یا تلخی عذاب دوزخ».

و او بمن گفت: «ایشان در زمره سیاه ترین ارواحند. کناهان

۱ - این همان سه طبقه گناهی است که در سرود اول دوزخ، بشکل شیرویپلنک
و ماده کرک بدانها اشاره شده و طبقه بندی گناهکاران در جهنم نیز طبق آنها صورت
گرفته است.

۲ - Farinata - فاریناتا دلی اوبرتی، رئیس کیپلین های فلورانس در قرن
سیزدهم مسیحی بود. (رجوع شود بشرح ۲ صفحه ۱۶۱) که در سرود دهم دوزخ مفصلاً
بدان اشاره خواهد شد - Tegghiaio تگیایو والدو براندی، یکی از افراد خاندان بزرگ
فلورانس «ادیماری» که در ۱۲۶۶ مرده بود و دانته در طبقه هفتم جهنم در قسمت
«اهل لواط» با او برخورد میکند. - Jacopo Rusticucci یا کوپوروستیکوچی،
یکی از اهالی نسبتاً سرشناس فلورانس که در ۱۲۵۴ بنماینده گی از طرف شهر فلورانس
مأمور مذاکرات سیاسی شد، ولی اطلاع چندانی درباره زندگی او در دست نیست، و
دانته با او نیز در طبقه هفتم جهنم، حلقه لواط کنندگان ملاقات میکند. - Arrigo آریگو،
ازین آدم، در بقیه دوزخ دیگر صحبتی بمیان نمی آید، و درست هم معلوم نیست که کیست؛
عده ای او را «آودریگودئی فیقاتی» یکی از افراد دسته قاتلین بوتون دلمونته (رجوع
شود بسرود بیست و هشتم دوزخ) دانسته اند - Mosca موسکائی لامبرتی، کسی که
یکدسته از منتقدین فلورانس را بکشتن «بوئون دلمونتی» که حاضر بازواج با دختری
از خاندان «امیدئی» نشده بود برانگیخت، و این قتل باعث تقسیم مردم شهر بدو دسته
گوتلفها و کیپلینها شد که در سراسر قرن سیزدهم شهر فلورانس در آتش این
اختلاف سوخت، بدیت جهت روح این «موسکا» در طبقه نهم دوزخ، یعنی سخت ترین
طبقات آن، در قسمت مخصوص «نفاق افکنان» جای دارد، و دانته در آنجا با او ملاقات میکند.

دوزخ

گم‌ناگون باعماق دوزخشان افکنده، و اگر بحد کافی پائین روی خود، آنان را خواهی دید .

اما، تقاضا دارم که چون بدنیای دلپذیر باز گردی، مرانیز بخاطر دیگران آری^۱ . دیگر باتو سخنی نمیگویم و دیگر پاسخت نمیدهم . سپس دیدگان خویش را که تا آن دم رو در رو متوجه من بود، تاب داد و لحظه‌ای چند از گوشه چشم نگاهم کرد و پس سر بزر افکند و چون سایر کوران از سر بر زمین افتاد .

و راهنما بمن گفت : « وی دیگر تا آن هنگام که نفخه صور بر خیزد و آن خصم قادر^۲ بیاید ، از جای بر نخواهد خاست :

در آن زمان ، هر کس گور اندوه زای خویش را باز خواهد یافت و از نو در قالب زمینی خود جای خواهد گرفت تا صدائی را که برای ابد طنین انداز میشود بشنود . »

بدین سان، ما از میان ترکیب فرومایه باران و ارواح ، با قدم‌پائی آرام گذشتیم و اندکی از حیات آینده سخن گفتیم .

و من گفتم : « ای استاد ، آیا این عذاب ها پس از روز رستاخیز فرون خواهند شد یا کاهش خواهند یافت ، یا بهمین تلخی باقی خواهند ماند ؟ »

۱ - در همه قسمت‌های دوزخ ، جز در طبقه آخر جهنم ، دوزخیان از دانه تاننا میکنند که هنگام مراجعت بدنمای زندگان از آنها یاد کند و ایشان را بخاطر دیگران نیز بیامورد . بدین ترتیب ، دانه نشان میدهد که مردگان برای فراموش نشدن چشم بدنمای زندگان دوخته اند ، زیرا هیچ رنجی برایشان بدتر از رنج آنکه خود را بکلی فراموش شده دانند نیست . فقط دوزخیان طبقه آخر جهنمند که از فرط گناهکاری ، اصرار دارند که زندگان آنها را مطلقاً فراموش کنند .

۲ - « la nimica Podesta » اشاره به عیسی ، که چنانکه گفته شد نامش در هیچ‌جای « دوزخ » صریحاً برده نمیشود .

و او بمن گفت: «بدانش خویش رجوع کن^۱، که بر طبق آن هر قدر چیزی کاملتر باشد، باید هم نیکی و هم رنج را بیشتر احساس کند. و این ملعونان، هر چند که هر گز بکمال واقعی نخواهند رسید، در انتظار آنند که بعد از آن روز، بیش از آن دوران بدین کمال نزدیک شوند.^۲»

گرداگرد این جاده گشتیم و بیش از آن اندازه که نقل میکنم سخن گفتیم، تا بدان نقطه‌ای که جاده رو بیابان می‌رود رسیدیم؛ و آنجا «پلوتو»، دشمن بزرگ را دز برابر خود یافتیم.^۳

۱ - «دانش» بطور اعم، در زمان دانتی بلفسفه ارسطو و تفسیرهایی که بر آن شده بود اطلاق میشد.

۲ - مقصود اینست که با فرازسیدن روز رستاخیز برای صدور رأی قطعی درباره گناهکاران از طرف محکمه عدل الهی، این ارواح دوباره در قالب زمینی خود جای خواهند گرفت و بدین تریب صورتی کاملتر پیدا خواهند کرد.

۳ - Pluto - در زبان ایتالیائی، دو کلمه لاتینی Plutus و Pluton که دو خدای مختلف میتولوژی یونانند، به صورت واحد «پلوتو» درمی‌آیند، بدین جهت درست معلوم نیست که اشاره دانتی به کدامیک از این دو خداست. پلوتن نام لاتینی شده Hades رب النوع یونانی دوزخ است که برادر خدای خدایان بود، و «پلوتوس» نام لاتینی شده Plutos رب النوع یونانی ثروت است که پسر دتمتر (سرس)، خواهر خدای خدایان بود. غالب مفسرین «کمدی الهی» این نظریه اخیر را مرجح شمرده‌اند. دانتی این خدا را نیز در اینجا تبدیل بشیطانی کرده که نگاهبان طبقه خسیسها و مسرفها است.

سرود، پنجم

طبقه چهارم دوزخ : خسیسان و مسرفین

طبقه پنجم دوزخ : ارباب غضب

دومسافر، بعد از دیدار شهوت پرستان و شکمخواران ، بدیدار یکدسته دیگر از آنها تیکه در زندگی اسیر هواهای نفسانی بوده اند ، یعنی به طبقه چهارم که خاص بندگان دینار و درم است میروند . درین حلقه ، دودسته از دوزخیان جای دارند که گناهان هر دو مربوط به پول و دارائی است، منتها در دو قطب مخالف جای دارد: یکدسته از اینان خسیسان و ائامت پیشگان و دسته دیگر مبذرین و اسرافکارانند ، که هر دو در زندگی از حد تعادل دور افتاده و بسراغ افراط و تفریط رفته اند ، و هر دو بخاطر پول، از توجه بعوالم معنوی یعنی توجه بدانچه باید آدمی را بسوی کمال واقعی برد غافل مانده اند.

نیمی از محیط دایره طبقه چهارم مخصوص موسکین و نیم دیگر آن مخصوص و لخرجهاست . دوزخیان این دو دسته که هر کدام وزنه سنگینی (نشان آنکه در زندگی همیشه فکر پول تمام حواسشان را مصروف خود داشته و حکم بندی را برایشان داشته است) همراه دارند، هر يك در نیم دایره خاص خود با سرعت از یکسو بسوی دیگر میروند و در دو نقطه ای که این دو نیم دایره با هم تلافی میکنند ، سخت بیکدیگر بر میخورند و بعد ناسزا گوینان جدا میشوند تا در نقطه دیگر با هم برخورد کنند. این اصطکاک و ناسزا ، نشان اختلاف نظری است که در دوران زندگی همیشه میان دو طبقه وجود داشته ، ولی هیچکدام از آنها در دوزخ بر دیگری رجحان ندارند ، زیرا هر دو زندانی پول و اسیر افراط و تفریط بوده اند .

در همین سرود ، ویرژیل ودانته با طبقه پنجم دوزخ میگذارند که آخرین قسمت « طبقه علیای جهنم » دانته است، و گناهان مربوط به

« ماده گرگ یعنی آزمندیها و شهوات نفسانی و افسراطکاریها در آن کیفر می‌بینند ». طبقه پنجم خاص اهل خشم و غضب یعنی دسته دیگری از آن مردمان است که در زندگی راه میانه‌روی را از دست نهاده و اسیر آن هواجس نفسانی شده‌اند که سعدی ما آنها را « خور و خواب و خشم و شهوت » نامیده است. این ارباب غضب نیز مثل دوزخیان طبقات پیش مقام معنوی آدمی را تاسرحد چهارپایان تنزل داده و خود را بصورت دامان و ددانی در آورده‌اند که محرکشان نه عقل و منطق بشری است ، نه توجه به کمال و جمال الهی.

مردابی که اینان در درون امواج آن سخنانی نامفهوم بر زبان می‌آورند مظهر خشم و غضبی است که صدا را در گلوی آدمی خفه میکنند، و آن دسته که در زیر آب بسر می‌برند ، نماینده آن کسانی هستند که خشم خود را در دل نگاه میدارند تا آنرا اندک اندک بدل به کینه توزی کنند .

سرود هفتم

پلو تو باصدای خشن خود چنین آغاز کرد: «پاپه ساتان، پاپه ساتان، آله‌په^۱»، و این خردمند پاك نهاد که معنی سخن او را دریافت^۲، از پی دل‌داری من گفت: «ترس تو پریشانت نکند، زیرا قدرت وی هرچه باشد، ترا از فرود آمدن ازین صخره باز نمیتواند داشت.» سپس رو بدان چهره از خشم بر آمده کرد و گفت: «ای گرگ ملعون^۳، خاموش شو و خشم خویش را فرو خور!

ما بی سبب به ژرفنای دوزخ نمیرویم، زیرا در آن مقام اعلی که

۱ - « Papè Satàn ' papè Sattàn aleppe ! » این جمله درهیچیک از زبان های دنیا معنی ندارد، و ظاهراً دانته آن را بکار برده است تا طرز سخن گفتن شیطانها را نشان داده باشد. از لحاظ آهنگ تلفظ، این جمله شکلی یونانی دارد، و باید هم که چنین باشد، زیرا از زبان شیطانی گفته میشود که در اصل يك خدای یونانی بوده است. در يك جای دیگر « دوزخ » (سرود سی و یکم، شعر شصت و هفتم) دانته جمله بی معنی دیگری را از زبان « نمرود » نقل میکند که این بار بعلت آنکه از قول يك شیطان سامی گفته میشود، آهنگی عبرانی دارد. منظور دانته از نقل این هر دو جمله اینست که خشونت و عدم توازن فکری شیطانها را نشان دهد. - تاکنون تفسیرهای مختلف درباره این جمله کرده و بکرات کوشیده اند که آنرا با زبانهای فرانسه، یونانی، عبری، عربی و غیره ارتباط دهند. شاید بتوان تصور کرد که کلمه « پاپه ساتان » معنی « پاپ شیاطین » یا شیطان اعظم را بدهد.

۲ - اشاره به ویرژیل است، و از اینجا معلوم میشود که ارواح بعکس آدمیان بر زبان شیاطین وقوف دارند.

۳ - قبلاً توضیح داده شد که گرگ در اینجا مظهر آرز و خست است (رجوع بشرح



... و گفت: « ای کرک ملعون ، خاموش شو و خشم خویش را فرو خور ، ... » (صنحه ۱۷۰)

سرود هفتم

میکائیل عصیان غرور آمیز را در هم شکست چنین خواسته‌اند .^۱
چونانکه با شکستن دکل کشتی بادبانهای بر آمده از باد بر روی
هم فرو می‌افتند ، حیوان ستمگر بر زمین افتاد .

و ما بدینسان به گودال چهارمین سرازیر شدیم ، و منزلی دیگر در
وادی رنج و غم که جمله درد های کائنات را در خود انباشته دارد پیش رفتیم .
اه ، ای عدل خداوندی! که میتواند اینهمه عذاب و عقاب ناشنیده
را که من بچشم دیدم در یکجا گرد آورد ، و چرا ما باید با گناهکاری خود
خویش را مستحق چنین عذابها کنیم ؟^۲

همچنانکه در کنار کاریدی^۳ امواج دریا با امواج دیگر میخورند
و در هم میشکنند ، در اینجا نیز ارواح جاودانه بدین صورت بیکدیگر
برخورد میکنند .

اینجا مردمانی فراوانتر از آن جاهای دیگر دیدم ، که از این سو و آن
سو ، فریاد کشان وزنه هائی سنگین را با سینه خود حرکت میدادند .
هنگام رسیدن بیکدیگر ، سخت بهم بر میخورند^۴ و آنگاه در این

۱- Michele میکائیل ، از ملائک مقرب ، که بفرمان خداوند شیطان و پیروان
اورا که عاصی شده بودند از آسمان راند و شیطان را بر زیر زمین پرتاب کرد . مراد از
«عصیان غرور آمیز» عصیان شیطان بخداوند ، و مراد از «آنجا که میکائیل عصیان
غرور آمیز را در هم شکست» آسمان است که صحنه این پیکار بود . در اصل چنین است :
«از عصیان غرور آمیز انتقام ستاند» . «در آنجا... چنین اراده کرده‌اند» یعنی : صاحب
اختیار آسمان (خداوند) چنین خواسته است .

۲ - جمله اصلی چنین است : «چرا گناهکاری ما ، ما را چنین پاره پاره
میکند ؟»

۳- Caliddi (به لاتینی کاربیدیس Charibdis) ، صخره معروفی در کنار تنگه
«مسینا Messina» ، میان شبه جزیره ایتالیا و جزیره سیسیل ، که در آن دو دریای
«یونیو» و «تیرنیو» بهم می‌پیوندند ، و در حوادث تاریخی بارها بدین صخره اشاره
شده است .

۴- اشاره به دودسته خمسان و اسرافکاران .

دوزخ

نقطه هر کدام نیم چرخى بعقب میزدند و باز میکشیدند، درحالی که دسته - ای فریاد میکشیدند: «چرا خرج نمیکنی؟» و دسته دیگر میگفتند: «چرا تفریط نمیکنی؟»

بدینسان، جملگی در داخل حلقه تیره میچرخیدند و از هر جانب تا نقطه مقابل میرفتند و پیوسته ترجیع بند شرم آور خود را فریاد زنان برزبان داشتند .

سپس، هر يك از آنها که در نیم چرخ خود بدانسوی مسیر خویش رسیده بود باز میگشت و راه پیموده را از سر میگرفت . و من که دلم سخت بدرد آمده بود

گفتم: «ای استاد من، آگاهم کن که اینان کیانند، و آیا جمله این فرق تراشیدگان که در جانب چپ^۱ مایند، کشیش بوده اند؟»
و او بمن گفت: «همه اینها درزندگانی پیشین خود چنان کوتاه بین بودند که هیچیک در صرف مال میانه روی پیشه نکردند .

و مضمون پارس های سگانه ایشان در هنگام رسیدن بدو نقطه این دایره، که در آنجا خطاهای مخالف ازهم جدایشان میکند، بر این نکته نیک گواه است .

اینان که دیگر پوششی بر سر ندارند، کشیش بودند، و پاپ، و کاردینال، و بر همه آنها لئامت بافراط مستولی بود .»

۱- یعنی: در قسمت مخصوص خمیس ها.

۲- کشیشان غالب فرقه های روحانی کاتولیک عادتاً قسمت سر خود را می تراشند و اطراف آن را باقی میگذارند، بدینجهت در اینجاصفت «فرق تراشیدگان» «cercuti» مرادف با «کشیشان» آورده شده است .

ومن گفتم: «استاد، در جمع چنین کسانی، حقاَ میبایست برخی از این گناه آلودگانرا بشناسم.»

و او بمن گفت: «خطامی پنداری، زیرا آن کور باطنی که اینانرا چنین ناکس کرد، اکنون تیره تر از آ نشان دارد که باز شان بتوان شناخت^۱

اینان جاودانه بدین دونقطه تالاقی باز خواهند گشت: و در روز رستاخیز، دسته ای بامشت های فرو بسته و دسته ای دیگر با سرهای بیمو از کور بر خواهند آمد^۲.

بد دادن^۳ و بد اندوختن، آنها را از دیدار دنیای زیبا^۴ باز داشته و بدین کشمکش گرفتار آورده است، و من حق ندارم آنچه را که هست، زیبا کنم.

و تو، پسر جان^۵، بدین ترتیب نیک میتوانی دید که آن خوشی که به اقبال ناپایدار او بسته است، و مردمان جهان را چنین برنج و تلاش و امیدارد، وهمی و خیالی بیش نیست؛

زیرا همه آن طلائی که در زیر ماه هست و بیش ازین بوده^۶، حتی

۱- این تنها طبقه جهنم است که در آن دانه هیچیک از دوزخیان مقیم آنرا شخصاً نمیشناسد. در تمام طبقات دیگر وی با آشنایانی روبرو میشود و از آنها احوال میپرسد.

۲- «مشتهای فرو بسته» نشان خمسان است که هیچوقت دست خود را باز نمیکند «سرهای طاس» نشان اسراف کنندگان است، که بنا به يك ضرب المثل ایتالیائی: «تاموی سرشان راهم خرج کرده اند».

۳- Mal dare: یعنی بد خرج کردن (ولخرجی).

۴- عالم جمیل lo mondo pulcro: آسمان.

۵- «Figliuolo»، اصطلاح پدرانه و صمیمانه ایتالیائی! که مفهوم «پسر جان» ما را دارد.

۶- زیر ماه: در روی زمین. چنانکه قبلاً گفته شد (شرح ۲ صفحه ۱۰۱) فلک ماه

اولین فلک بالای زمین است.

دوزخ

یکی ازین ارواح بلا کش را از نعمت آرامش برخوردار نمیتواند کرد .
بدو گفتیم: «ای استاد ، اکنون این را نیز بمن بگوی که این اقبالی
که تو از آن با من سخن میگوئی چیست که نعمتهای دنیا را چنین در زیر
چنگک خود دارد؟^۱»

واو بمن گفت: «ای آفریدگان نادان ، تا بچه اندازه اسیر جهالتید !
اما حالا که چنین است ، میل دارم نظریه مرا خوب دریایی و آنرا
درک کنی :

آنکس که دانائیش از هر چه بوهم آید فرون است ، آسمانها را آفریده ،
و آنها را راهنمایی گزیده ، و بانسبتهائی متساوی از روشنائی برخوردارشان
کرده است ،

چنانکه هر جزء از افلاک بر روی جزئی دیگر بدرخشد ؛ بهمین سان ،
برای نعمت های روی زمین نیز نیروی حاکمه ای بر گزیده ،

واورا فرموده است که در لحظه مقدر ، ثروتها و قدرتهای موهوم را
علی رغم مساعی عقل و تدبیر بشری ، از قومی بقوم دیگر و از خاندانی
بخاندانی دیگر سپارد :

ازین رو است که بر طبق صلاح اندیشی این نیروی قاهر ، که چون

۱- Fortuna ، بخت و طالع . یکی از ربه النوع های میتولوژی یونان و روم که
بصورت زنی زیبا تجسم داده میشد که همیشه در پرواز بود و چرخ را که دائماً گردش
میکرد و علامت این بود که ثروت و مقام پایدار نمی ماند ، در دست داشت . دانه این
ربه النوع را در زمره فرشتگان در آورده و او را در خدمت خداوند عالم مسیحیت قرار
داده است . در آنجا این فرشته وظیفه دارد طبق مشیت الهی ، ثروت و مقام و شهرت را
«از خانواده بخانواده ای ، و از ملتی به ملتی» انتقال دهد . این عقیده ای که دانه بتفصیل
از زبان ویرژیل شرح داده به فلسفه جبری ما بسیار نزدیک است .



«... زیرا همه طلائی که در زیر ماه هست ، و ازین پیش بوده ، حتی یکی ازین ارواح ، بلاکش را آرامش نمیتوانداد.»
(صفحه ۱۷۵)

ماری در علفزار ازدیده کسان پنهان است، ملتی کردن فرازی میکند و ملتی دیگر سر در زیر بار بندگی فرو میآورد.

دانش شما در برابر این نیرو پای نمیتواند داشت، و او همچنان عوامل لازم را پدید میآورد، و صلاح اندیشی میکند، و مانند خدایان دیگر^۱ بفرمانروائی خویش ادامه میدهد.

تحولات آن را وقفه ای در کار نیست. ضرورت بدو سرعت عمل بخشیده است، و ازین رو است که وضع مردمان جهان غالباً بناگهان زیر و زبر میشود.

اینست آن بخت و طالعی که بکرات از جانب همان کسان که باید مدیحه سرایش باشند مورد اتهام قرار میگیرد^۲، در صورتیکه اینان بناحق سرزنش میکنند و زبان به بد گوئیش میگشایند.

اما او همچنان خرسند است و برای این سخنان گوش شنوا ندارد. در جمع سایر مخلوقات نخستین^۳، سرشاد و خرم، چرخ خویش را بگردش میآورد و از سعادت خود لذت میبرد.

اکنون روی بجانب غمگده ای بزرگتر بریم^۴، زیرا بهمین زودی

۱- خدایان دیگر: ملائکی که بفرمان خداوند هر کدام یکی از افلاک را در زیر فرمان دارند.

۲- این جمله در اصل چنین است: «ch' è tanto Posta in croce» (که بارها بصلیب کشیده میشود) و طبعاً مفهوم این اشاره اینست که ظالمانه مورد اتهام قرار میگیرد و محکوم میشود. این اصطلاح که اشاره بمحکومیت و مرگ عیسی است، بکرات در ادبیات مغرب زمین بکار میرود.

۳- یعنی: فرشتگان.

۴- یعنی: بسمت طبقه دیگر دوزخ براه بیفتیم، که از لحاظ وسعت کوچکتر ولی «غمگده ای» بزرگتر است.

دوزخ

جمله اخترانی که در آغاز حرکت من روبالا داشتند، راه پائین در پیش گرفته‌اند^۱، و ما اجازت آن نداریم که در مسیر خویش چندان درنگ کنیم^۲.

حلقه را^۳ تا آن کناره دیگرش در نور دیدیم و بیالای چشمه‌ای جوشان رسیدیم که آبهایش بدون گودالی که چشمه خود پدید آورده است فرو میریزد.

آب، بیش از آنکه سبز تیره باشد سیاه بود^۴، و مادر دنبال امواج تاریک آن از راهی صعب‌العبور بیائین رفتیم.

این جویبارشوم هنگام رسیدن بیای دیواره‌های منحوس خاکستری رنگ، مردابی تشکیل میدهد که «استیجه»^۵ نام دارد.

۱- اشاره بدانکه نیمه شب گذشته وستارگان که در نیمه اول شب در آسمان روبالامیرفته‌اند، اینک نیمه گردش خود را رو بافق شروع کرده‌اند. بنابراین در سفر خیالی دانته اکنون پنجشنبه مقدس پایان رسیده و آدینه مقدس آغاز شده است.

۲- یعنی: اراده خداوندی بما اجازه توقف طولانی در مسیر خویش را نداده، زیرا برای این سفرما وقتی محدود معین شده است.

۳- مقصود طبقه چهارم دوزخ است.

۴- *piu che persa*؛ اشاره بدانکه حتی کمترین شعاعی بدون ظلمت آن

نمی‌تافت.

۵- *Stige* - این همان استوکس *Styx* یونانیان است که در میتولوژی یونان و روم رودخانه‌ای در سرزمین دوزخ بود، و در اینجا این رودخانه که تشکیل مردابی را میدهد، حد فاصل قسمت اول و دوم از قسمت‌های سه‌گانه اساسی دوزخ است، بدین ترتیب که این رود چهار طبقه اول جهنم را که اختصاص بمجازات گناهان نا پرهیزکاری و بی‌عفتی (گناهان گریک دارد)، از طبقات بعدی آن که اختصاص بگناهان خشونت و حيله (شیر و پلنگ) دارد جدا میکند. «سمبولیسم» دانته در اینجا خوب نشان میدهد که چگونه وی در عبور از طبقه‌ای بطبقه‌ای، بتدریج خوی ترحم و ناز کدلی خویش را از دست میدهد و در مقابل گناه بی‌اعتناوسنگدل میشود، زیرا خداوند هر گونه توجه و علاقه را نسبت بگناه منع کرده است. مفهوم واقعی این بی‌اعتنائی دانته اینست که قلب آدمی، هر قدر بیشتر در گناه خود غوطه‌ور شود بیشتر با گناهکاری خومیگیرد.

ومن که میکوشیدم تا هر چه نیکو تر ببینم، در این منجلاب مردمانی
سراپا برهنه را دیدم که از گل ولجن پوشیده بودند و چهره هائی دژم
داشتند .

و نه تنها با دست خود ، بلکه با سروسینه و پاهای خویش باهم در
زدو خورد بودند و با دندان یکدگر را پاره پاره میکردند .

استاد بزرگوار گفت: « پسرم، اینجا ارواح کج خلقانی را می بینی که
درزندگانی خود زیر سلطه خشم و غضب بودند، و مایل اینرا نیز بیقین بدانی
که در زیر آب کسانی دیگر هستند که آه میکشند و چنانکه با
دیدگان خویش میتوانی دید ، از هر جانب که میچرخند از آه های خود
جبابهائی در سطح آب پدید میآورند .

این در لجن فرو رفتگان میگویند : ما در فضای تابناکی که آفتاب
بدان نشاط میبخشد، افسرده دل بودیم و پیوسته درون خویش را بادودی
تلخ^۱ انباشتیم ،

و لاجرم اکنون در این لجنزار سیاه ، محکوم به افسردگی جاودان

۱- اشاره شاعر بدان طبقه از اهل غضب است که خشم خود را در دل نگاه میدارند
و آشکار نمیکنند . ارسطو، که دانتته غالباً بنوشته های او نظر دارد ، آدمهای سوداوی
مزاج را به سه طبقه تقسیم میکند : تندها ، تلخها ، سخت ها؛ دسته اول آنهائی هستند
که خشم خود را فوراً بروز میدهند و دست بداد و فریاد میزنند . دسته دوم آنها که
این خشم را در دل نگاه میدارند و تبدیل به کینه میکنند ، و دسته سوم آنها که فوراً
دست بکار انتقام گرفتن میشوند . در اینجا ، گناهکاران دسته اول در سطح مرداب ، و آن
دو دسته دیگر در درون آن بسر میبرند. در انجیل نیز، هم خشم وهم اندوه و غم که آدمی
را از نکوکاری باز میدارد» جزو معاصی بشمار آمده ، و قطعاً دانتته در این مورد بگفته
کتاب مقدس نظر داشته است . کلمه Accidioso که دانتته در وصف این طبقه بکار
برده ، اکنون در ایتالیائی معنی « تنبیل » میدهد ، ولی سابقاً بمعنی تلخ بکار می-
رفته است .

دوزخ

شده‌ایم۔ این سخنان را با کلماتی نامفهوم ادا میکنند، زیرا منظور خویش را با کلمات مشخص نمیتوانند گفت^۱ . «

بدین ترتیب، قوسی بزرگ را در پیرامون این لجنزار آلوده، میان پی خشک دیواره‌ها و مرداب در نور دیدیم، و پیوسته چشم بدانان داشتیم که خورا کشان گل و لجن است؛
و عاقبت، بیای برجی رسیدیم .

۱- یعنی : از فرط خشم کلماتشان نامفهوم است .



... این‌جا ارواح کج خلقانی را می‌بینی که در زندگانی خود زیر سلطهٔ خشم و غضب بودند ... (صفحهٔ ۱۸۱)

سرود هشتم

طبقه پنجم دوزخ (بقیه) : ارباب غضب شهر شیطان (دیده)

ویرژیل ودانته با زورق از رود استیجه میگذرند و پهای حصار رفیع و مستحکم شهر «دیده» میرسند. دیده نامی است که در «دوزخ» هم بشیطان وهم به دژ مستحکم او که چهار طبقه آخر دوزخ در داخل آن قرار دارد اطلاق شده. در اینجا، قسمت علیای دوزخ که شامل پنج طبقه اول آن بود پایان میرسد و قسمت‌های دوم و سوم آن، یعنی «دوزخ سفلی» که مخصوص دو نوع دیگر از گناهان است آغاز میشود. این دو نوع عبارتند از: گناهان شیر (زور گوئی، ستمگری، خشونت پیشگی) و گناهان پلنگ (حیله‌گری، خیانتکاری، ناجوانمردی) - صاحبان این معاصی عذاب‌هایی سنگین ترمی‌بینند و بهمین دلیل در طبقات پائین‌تر جای دارند. گناه غدرو ریا در نظر دانته از گناه ستمکاری نیز بیشتر است، زیرا مکاران و خیانتکاران در دو طبقه نهائی دوزخ، بعد از زور گویان و متجاوزین جای دارند.

در اینجا برای اولین بار، ویرژیل ودانته با مقاومت غیر منتظره و عجیبی از طرف شیاطین مدافع دژ مستحکم «دیده» مواجه میشوند که با مقاومت‌های قبلی پاسداران طبقات مختلف دوزخ فرق دارد، زیرا قبلاً هر يك از این پاسداران بخاطر انجام وظیفه از عبور آنها جلوگیری میکرد و ولی بعد از اطلاع بر اینکه اینان را خداوند فرستاده راه برویشان می‌گشوده است. اما در اینجا نه فقط شیاطین مدافع بعد از این اطلاع بدین دوراه نمیدهند، بلکه دروازه‌های قلعه را می‌بندند و سنگر بندی میکنند و آمادهٔ پیکار میشوند، بطوریکه ویرژیل برای اولین بار، و تنها بار، دست و پای خود را گم میکند و تلویحاً به دانته اعتراف میکند که برای آنها از این مهلکه باید سروشی آسمانی بکمک آنها برسد، و این قاصد در آخرین سطور سرود با بعیدان میگذارد، از نظر تمثیلی، این مقاومت شیاطینا و عجز ویرژیل و کمک غیبی، نشان آنست که عقل و منطق انسانی، آنجا که پای ماهیت و جوهر «شر» در میان باشد، قادر بکاری نیست، زیرا استدلال و تعقل آدمی بر اساس منطق تکیه دارد که «شر» و «شیطان» (اهریمن) از آن بیخبرند و بنا برین اینان زهری برتن دارند که این سلاح بر آن کارگر نمی‌افتد. در این مورد تنها راه نجات اینست که کمک الهی، بصورتی غیر از منطق و استدلال بشری، یعنی بشکل ایمان و خلوص، برسد و «امید» را که اساس این پیکار است از تاریکی نجات دهد.

سرود هشتم

در دنبال سخن خود می‌گوییم^۱ که بسیار پیش از آنکه بیای برج
بلند رسیده باشیم ، دیدگان ما متوجه بالای این برج شد ،
زیرا دو شعله کوچک در آن بالا افروخته دیدیم ، و شعله دیگری،
که بدین دو تا از فاصله‌ای چنان دور علامت داد که چشم بسختی آنرا
میتوانست دید^۲.

روی به دریای دانش^۳ کردم و پرسیدم : « مفهوم این علامت

۱ - Io dico seguitando... - این جمله حد فاصل دو قسمت مشخص از
«دوزخ» دانته است که میان آنها بطور محسوس اختلافی اساسی وجود دارد، بدین معنی
که هفت سرود اول که مربوط به چهار طبقه نخستین دوزخ است بر زمینه‌ای بسیار ساده‌تر
و کلی‌تر از بقیه سرودها که مربوط به پنج طبقه بعدی است سروده شده است. تا اینجا
هر سرود بیک طبقه از دوزخ اختصاص یافته ، بطوریکه دوزخ دانته اگر بر همین زمینه
ادامه می‌یافت شامل دوازده سرود بیشتر نمیشد، در صورتیکه در حال حاضر شامل ۳۴ سرود
است، که تنها طبقه هشتم دوزخ ، ۱۳ سرود از آنرا شامل شده است. ظاهراً هنگام
سرودن قسمت اول دوزخ، شاعر طرحی ساده‌تر داشته ، و در قسمت دوم این طرح را خیلی
مفصلتر کرده است. «هانری هووت» H. Hauvette یکی از داناته‌شناسان بزرگ معاصر،
از تحقیقات خود بدین نتیجه رسیده که هفت سرود اول را دانته پیش از تبعید خود از
فلورانس سروده ، و نسخه خطی این سرودها پس از تبعید در خانه‌اش بساقي
مانده ، تا آنکه تصادفاً زن او پنج سال بعد آنرا یافته و بی‌توجه خاص با اهمیت این اوراق
آنها را همراه با سایر نامه‌های محرمانه خود برای شوهرش که در این هنگام در تبعید
بسر می‌برده و در فلورانس محکوم بمرگ بوده است فرستاده ، و دانته پس از دریافت آنها
بقیه «دوزخ» را ساخته است. این جمله «در دنبال داستان خود می‌گوییم...» در حقیقت
سریشمی است که این دو قسمت مجزای دوزخ را بهم اتصال میدهد. البته صحت این
فرضیه مسلم نیست ، ولی این جمله که از آن پس بسیار مصطلح شده است ، نماینده
تغییری اساسی است که ازین جا بعد از «دوزخ» دانته روی میدهد.

۲ - اشاره بدانکه شیطانهای پاسدار قلعه ، نزدیکی دو بیگانه را بداخل برج
اطلاع میدهند.

۳ - Il mar di tutto il senno : «دریای جمله دانش‌ها» یا «بحر العلوم»
که لقب بسیاری از روحانیون ما را بخاطر می‌آورد - اشاره به وبرژیل.

چیست؟ و آن آتش دیگر بدان چه پاسخ میگوید؟ و کیانند آنان که چنین میکنند؟»

بمن گفت: «اگر بخارهای لجنزار مانع دیدارت نشود، از هم اکنون در روی آبهای پر گل ولای، آنچه را که در اینجا در انتظار آنند میتوانی دید.»

هرگز تیری از چله کمان بدر نیامده که فضا را شتابان تر از آن زورق کوچک که در این لحظه بجانب خویشمان روانش یافتم شکافته باشد. زورق از روی آب بسوی ما آمد، و راننده آن زورق بانی یکه و تنها بود که فریاد میزد: «ای روح دغل، آخر آمدی!»

اما مرشد من گفت: «فلجیاس، فلجیاس^۱، این بار فریاد بیهوده میکشی، زیرا ما را جز در مدت عبورمان* از این لجنزار، در اختیار خویش نخواهی داشت.»

۱- Flegiās؛ یکی از قهرمانان افسانه خدایان یونان (بیونانی فلگواس phlegyas) وی طبق روایات یونانی، پسری بود که مریخ، خدای جنگ، از پیوند بایک زن زیبای روی زمین پیدا کرده بود. این پسر پادشاه سرزمین «بئوسیا» Beotia در یونان شد که شهر معروف «تب» پایتخت آن بود روزی آپولون، خدای موسیقی و هنر و غیبگوئی، عاشق دختر او شد و این دختر را فریب داد و از این ارتباط نامشروع اسکولاپیوس Aesculapius خدای علم طب، بدنیا آمده. فلگواس که از این کار آپولون سخت خشمگین شده بود، بعنوان تلافی، معبد بزرگ و بسیار مشهور «دلف» Delphi را که برای پرستش این خدا ساخته شده بود و از مقدسترین معابد یونانی بشمار میرفت، آتش زد. آپولون، بمجازات این عمل فلگواس را کشت و روحش را به قلمرو هادس Hades رب النوع دوزخ فرستاد تا آنقدر در آنجا بماند که حکم قطعی خدایان درباره وی صادر شود. دانته ظاهراً از آن جهت ویرا قایق ران طبقه پنجم جهنم کرده، که او از یک طرف (بخاطر آنکه فرزند مریخ است) مظهر خشم و غضب، و از طرف دیگر مظهر عصیان در برابر خداوند بشمار میآید، یعنی حقاً باید رابط طبقه چهارم جهنم (منطقه اهل غضب) و طبقه پنجم (شهر شیاطین) باشد.

دوزخ

حال فلجیاس که بناچار خشم خود را فرو خورد ، حال آن کس بود
که دامی بزرگ فرا روی خویش گسترده یابد و به پریشانی آید ؛
آنوقت راهنمای من به قایق فرود آمد و مرا نیز در کنار خود
جای داد ، و فقط هنگامی اثر سنگینی در قایق نمودار شد که من پای
بدان نهادم^۱

چون من و راهنمایم بر زورق نشستیم، قایق کهن بر اه افتاد و باشدتی
بیش از آنچه شیوه اش بود ، آبهارا درهم شکافت
و چون ما بشتاب در روی این آب بی تلاطم پیش میرفتیم، یکی از
دوزخیان ، غرق لجن ، در پیش روی من قد بر افراشت و گفت : « تو کیستی
که پیش از ساعت مقدر بدینجا آمده ای ؟ »^۲
و من بدو گفتم : « آمده ام ، اما نمی مانم . ولی تو خود که هستی
که سرو وضعی چنین ناخوش داری ؟ » جواب داد : « می بینی که روحی
پریشانم . »

و من بدو گفتم : « ای روح ملعون ، همچنان باشک ورنج خود دمساز
بمان ، زیرا که ترا ، با آنکه سر پای لجن آلوده ای ، شناختم . »^۳

۱- یعنی فقط بدن داتته بوده که سنگینی داشته ، زیرا ویرژیل شبی بیش
نموده است .

۲- دوزخی از توجه به فرورفتن غیر عادی قایق در آب ، دریافته که داتته هنوز
نمرده است ، بدین جهت اینقدر سنگینی دارد .

۳- این دوزخی (چنانکه درسطور بعد معلوم میشود) ، مردی است بنام فیلیپو از جنتی
Filippo Argenti که یکی از افراد سرشناس خانواده «آدیمازی» فلورانس بود ، و
این خاندانی بود که بزرگترین دشمن سیاسی داتته بشمار میرفت . خشونت غیر منتظره
داتته نسبت بدو درین قطعه ، نشان میدهد که بین وی و شاعر در دوره زندگی وی خورده
حسابی وجود داشته است . یکبار دیگر نیز در «بهشت» داتته بدین دوزخی و خاندان او
نیش میزند

آنوقت او دودست خود را بسوی زورق دراز کرد^۱، اما استاد هوشیار من بدورش راند و گفت: «کمشو، وبا دیگر سگان ره خویش گیر!» سپس بازوان خود را بگردنم حلقه کرد و رویم را بوسید و گفت: «ای روح پر مناعت^۲، رحمت بر آن زنی باد که ترا در بطن خود پرورید^۳! این مرد در روی زمین، مغرور مردی بود که کاری نکو نکرد، و لاجرم در اینجا روحی از خشم و کین آکنده دارد.

چه بسیار کسان که امروز در آن بالا خود را شاهانی بزرگ می‌شمارند، و در اینجا چون خوکانی در منجلاب خواهند زیست و از خود جز نفرت بر جای نخواهند نهاد!»

ومن گفتم: «استاد، دلم می‌خواهد پیش از آنکه از دریاچه بیرون رفته باشم، او را در این آب کثیف^۴ غوطه ور بینم.»

او بمن گفت: «بیشتر از آنکه آن کرانه دیگر را بچشم دیده باشی چنین خواهد شد، زیرا حق است که این خواهش خود را بر آورده بینی و شاد شوی.»

اندکی پس ازین گفتگو چنان رفتاری از جانب دوزخیان لجنزار با وی دیدم که هنوز خدای را از این بابت پاس میدارم و سپاس می‌گزارم.

۱ - بدین منظور که دانه را در درون لجن زار افکند.

۲ - «Alma sdegnoza» «اشاره بدانکه این خشم دانه در دوزخ کاری

بسیار بجاست، زیرا شایسته دوزخیان است.

۳ - این جمله ایست که «لوقا» حواری عیسی، در انجیل خطاب به عیسی بر-

زبان می‌آورد.

۴ - questa broda . . . (آبگوشت، جوشانده بدطعم)

دوزخ

همه فریاد میزدند: «فیلیپو آرجنتی را بگیریدا!» و روح تندخوی این فلورانس‌ای از فرط خشم خویشتن را بدن‌دان میگریزد.

اورا همانجا گذاشتیم، و بیش‌ازین در باره‌اش سخنی نمی‌گوییم. اما در این هنگام غریو ضجه‌ای بگوش ما خورد که نگاه مرا متوجه رو برو کرد.

استاد مهربان گفت: «پسر جان، اینک بشهری که «دپته» نام دارد و جمعی کثیر از بلاکشان در آن بسر می‌برند نزدیک میشویم.^۱»
ومن گفتم: «استاد، از هم اکنون معابد آنرا^۲ در آن دره دور دست می بینم که رنگی قرمز دارند، و تو گوئی از آتش برون آمده‌اند».

و او بمن گفت: «آن آتش جاودان که درونشان را میگذارد،

۱ - اشار به شهر Dite که دانته آنرا شهر ودژ مستحکم شیاطین قرار داده است، و دوزخ، از طبقه پنجم بعد در درون حصار و باروهای این شهر قرار دارد. «دپته» مرادف ایتالیائی Dis است که در یونان قدیم به «هاس» (پلوتون) رب‌النوع دوزخ گفته میشد، و بخاطر این اسم غالباً دوزخ محلی را که هاس بر آن حکومت میکرد، شهر «دیس» یا «دپته» مینامیدند. دانته لقب دپته را به شیطان اعظم که فرمانروای اصلی جمله طبقات درون این حصار است داده، و خود شهر را نیز بهمان اسم نامیده است. ازین طبقه بعد است که «آتش» بعنوان یکی از وسائل عذاب دوزخیان مورد استفاده قرار میگیرد.

۲ - Meschite (مساجد) که دانته آنرا بجای کلمه Moschea که در ایتالیائی بمسجد گفته میشود بکار برده است تا بدین کلمه آهنگ عربی کاملتری داده باشد.

در زمان دانته، یعنی در اواخر دوره جنگهای صلیبی، مسجد اسلامی در نظر مسیحیان بالا ترین مظهر کفر بود، زیرا در این هنگام مسیحیان سخت به مسلمین کینه داشتند. بدین جهت شاعر به عبادتگاههای درون شهر دپته لقب مسجد داده است. اما بحقیقت در زمان دانته خود کلیسا و دستگاه پاپ بود که مظهر واقعی فساد بشمار میرفت، و دانته بکرات بدین فساد کلیسا اشاره کرده است.



استاد من بدورش راند و گفت: « کمشو، و با دیگر سگان ره خویش گیر! » (صفحه ۱۸۹)

این جمله را چنانکه می‌بینی، در این دزکات سفلی^۱ برنگ آتشین درآورده است.

درین میان قدم بدزون گودالهای عمیقی نهادیم که خندقهای این ماتمکنه اند، و حصارهای شهر جملگی در نظرم آهتین آمدند.

چون پیچی بزرگ زدیم، بمکانی رسیدیم که زورق بان در آن ایستاد و فریاد کنان بما گفت: «بیرون آئید، اینجا مدخل شهر است».

در دروازه‌ها بیش از هزارانده شده از آسمان را دیدم^۲ که خشم آلوده میگفتند: «این کیست که بی آنکه مرده باشد،

پای به قلمرو مردگان نهاده است^۳؟» و استاد خردمند من اشاره کرد که با آنان سخنی محرمانه دارد.

آنگاه ایشان خشم فراوان خویش را بیش و کم فرو خوردند و گفتند: «تنها تو بنزده‌ای، اما این دیگری که گستاخانه پا بدین مرز وبوم نهاده است، سر خویش گیرد

و بتنهائی براه جنون خود رود، تا اگر میتواند این راه را بیلزماید، زیراتو که او را در این سرزمین ظلمت راهنما بوده‌ای، در همینجا خواهی ماند.» ای خواننده، خود ببندیش که این سخنان شوم بچه اندازه پیرشانم کرد، زیرا پنداشتم که دیگر هرگز از آنجا باز نخواهم گشت.

۱ - Basso Inferno، جحیم سفلی یا «درك سافل»، اشاره بطقه پنجم بعد.

۲ - یعنی هزارتن از شیاطینی را که به پیروی شیطان مزك بخداوند عسیان ورزیدند و همراه او از آسمان ساقط شدند.

۳ - اشاره بدانکه شیطانها نیز، از روی سنگینی غیر عادی قایق فلجیاس، دریافته‌اند که یکی از آنها که بر این قایق نشسته هنوز نمرده است.

دوزخ

گفتم: «ای راهنمای عزیز که بیش از هفت بار در پناه خویشم گرفتی^۱ و از خطراتی گران در امانم داشتی ، مرا در این از پافتادگی بحال خویش مگذار ، و اگر نباید ازین پیشتر رویم ، بیا تا زودتر راهی را که از آن آمده‌ایم باز یابیم» .
و آن مرشدی که مرا تابداً نجا راهبری کرده بود ، بمن گفت: «بیم مدار ، که هیچکس را درین راه یارای جلو گیری از ما نیست، زیرا مشیت بر این تعلق گرفته است»^۲

اما تو در اینجا در انتظار من بمان و با کمک امید روح خسته‌ات را تاب و توان بخش، و یقین دان که در این ورطه‌ات تنها نخواهم گذاشت.^۳ «
بدین سان ، پذیر مهربان رفت و مرا بحال خود گذاشت ؛ و من در تردید باقی ماندم ، زیرا « آری » و « نه » در سرم بکشمکش در آمدند.^۴
نتوانستم آنچه را که وی با ایشان گفت بشنوم ؛ اما دیدم که او در نزد آنان نماند و ایشان در سرعت برهم پیشی گرفتند و بدرون حصار باز گشتند .

۱ - رقم هفت درین جا مفهوم کلی «بکرات» را دارد . در ایتالیایی غالباً بعنوان ضرب المثل میگویند « هفت دفعه فلان طور شد » ، یعنی کراراً این اتفاق افتاد . در تورات نیز این رقم بهمین منظور بکار رفته است (امثال سلیمان نبی ، باب بیست و چهارم): « ... زیرا مرد عادل اگر چه هفت مرتبه بیفتد برخواید خاست، اما شیران در بلا خواهند افتاد » .

۲ - یکی از اصطلاحات «سهل و ممتنع» دوزخ که غالباً مورد اقتباس قرار میگیرد: « Da tal n'è dato » .

۳ - کنایه از آنکه در مواجهه با مشکلات اساسی، روح بشری همیشه احتیاج راهنمایی عقل و منطق دارد . چنانکه قبلاً گفته شد ویرژیل در « کمدی الهی » مظهر عقل و استدلال انسانی است ،

۴ - « che «si» e «no» nel capo mi tenciona » - این جمله در ایتالیایی ضرب المثل شده است ، و در توصیف حالت کسی بکار میرود که میان خوف و رجا گیر کرده باشد .



... نتوانستم آنچه را که وی باشیطانها میگفت بشنوم . (صفحه ۱۹۴)

و آنگاه حرفان ما دروازه‌ها را بروی مر شد من بستند، و او که در بیرون مانده بود با گام‌های آهسته بسوی من باز آمد .
 دیده بر زمین داشت و از ابروانش هر گونه نشان اطمینان رخت بر بسته بود . آه کشان می‌گفت : « کیست که راه این ماتم سرا را بر من بسته است ؟ »

و بمن گفت : « از اینکه مرا خشمگین بینی دل بد مکن ، زیرا با همه آنکه اینان سخت برای دفاع از شهر خویش در تلاشند ، من در این کشمکش پیروز خواهم آمد .

تفرعن اینان تازگی ندارد ، زیرا پیش ازین نیز همین تبختر را در کنار دروازه‌ای آشکارتر که هنوز بی چفت و بست مانده است بروز دادند^۱

این همان در است که تو نوشته^۲ مر گک^۱ را بر بالایش خواندی؛ و اکنون می‌بینم که از آن سوی این در ، کسی که دروازه^۲ این شهر را بروی ما خواهد گشود ،

در سر اشیبی روان است و بی آنکه یار و یاور در دنبال داشته باشد از حلقه‌های دوزخ می‌گذرد تا بسوی ما آید . »

۱ - طبق روایات مذهبی قرون وسطی ، هنگامیکه مسیح می‌خواست برای نجات ارواح عده‌ای از گنشتگان وارد طبقه^۱ اول دوزخ شود ، شیاطین دروازه^۱ اصلی جهنم را بروی او بستند ، ولی وی آنرا با اشاره^۱ انگشت درهم شکست . این همان دروازه^۱ جهنم است که دانته در آغاز سرود سوم از آن گذر میکند و بر بالایش کتیبه^۱ معروف^۱ را نوشته می‌بیند ، و این در از زمان ورود مسیح ، همچنان گشوده مانده است . هنوز هم دعای کاتولیک^۱ها در روز شنبه^۱ مقدس بزبان لاتینی چنین حاکی است : « ... در این روزه^۱ نجی ما در دروازه^۱ مر گک را گشود و چفت و بستهای آنرا درهم شکست . »

Hodie portasmortis, et Seras pariter, Savator noster dirupit .

۲ - « Scritta morta » : نوشته^۲ مرده ، نوشته‌ای که از محکومیت و فنانی جاودانی ارواح دوزخیان حکایت میکند .

سرو و نغم

طبقه ششم دوزخ : اهل زندگه

مقاومت شیطانها در حصار شهر دیته ، که تنها مقاومت واقعی وجدی دوزخ در مقابل ویرزیدودانته است ، بادخالت پیک آسمانی بیابان میرسد و در دنبال آن این دو نفر قدم بدرون طبقه ششم میگذارند که اولین طبقه « جحیم سفلی » است. این موقع، طبق حساب فرضی دانه ساعت دو یاسه بامداد شنبه مقدس است. یعنی مسافرین دوزخ دو تلت از شب را در طبقات پنج گانه دوزخ علیا گذارنده اند .

طبقه ششم مخصوص دوزخیانی است که بجرم بدعت در دین و زندگه و الحاد (*eresia*) محکوم شده اند. این دوزخیان در گورهای قبرستانی پهناور خفته اند که پیوسته در آنها آتش شعله ور است، و در این گورستان، هر یک از طبقات مختلف این زندگه و بیروان آنان ، قسمتی خاص خود دارند. عذاب زندیقانی که در این طبقه هستند ، مثل همه طبقات جهنم طبق قانون کلی « تاوان » صورت میگیرد، یعنی چون اینان در این دنیا منکر ابدیت روح شده اند، در آن دنیا محکوم بدانند که روحشان الی الابد در دوزخ گوری خاموش جای داشته باشد ، که در آن شعله های آتش یعنی قهر و خشم خداوندی زبانه میکشد .

مورد نهم

این رنگی که زبونی من، بدیدار باز گشت راهنمایم بر چهره من نقش زد، باعث آمد که او زودتر تغییر رنگ خویش را از من پنهان دارد.^۱ همچون کسی که گوش بسخنی فرا داده باشد هشیارانه بر جای ایستاد، زیرا دیدگان او در این فضای تاریک و از خلال این مه غلیظ چیزی نمیتوانستند دید.

باصدای بلند گفت: «بهر حال ما باید در این مبارزه پیروز شویم، و گرنه ... کسی بما وعده یاری داد که یقین دارم فرستاده اش هر چه زودتر بیاریمان خواهد آمد! ۲»

۱ - اشاره بدانکه ویرژیل خود از بیم رنگ از رخ داده است، اما چون پریدگی رنگ دانته را می بیند، نگرانی خود را پنهان میدارد تا بدو قوت قلب بخشیده باشد. - واضح است که این ترس ویرژیل و انتظار بیصبرانه او در اینکه کمک غیبی برسد و آنها را از این مخصصه نجات دهد مفهوم استعاری دارد، و کنایه از این است که حدود قدرت عقل و منطق بشری محدود است و در خیلی موارد این عامل از حل مشکلات عاجز میماند، و درین موارد فقط کمک الهی میتواند نجاتش دهد. اضطراب ویرژیل در اینجا، در حقیقت نگرانی عقل و تدبیر انسانی است که بی بضعف و ناتوانی خود برده است و منتظر است که: «دستی از غیب برون آید و کاری بکند». - این صحنه را، تمام مفسرین دانته و استادان ادب، یکی از عالیترین صحنه های کمدی الهی و یکی از بهترین صفحات ادبیات غرب دانسته اند، زیرا در آن کلیه حالات تردید، اضطراب، امید، انتظار، بیم، ضعف و قدرت با مفهوم تمثیلی آن در طی جملاتی معدود و کوتاه، با مهارت فراوان تشریح شده است. غالباً اظهار داشته اند که این فصل، یکی از نمونه های کمال شعر دراماتیک در ادبیات اروپاست.

۲ - ویرژیل جمله اول خود را نیمه کاره میگذارد، تا بیم دانته را بدل به امید کرده باشد. مراد از «آن کسی که بما وعده پشتیبانی داد» بئاتریس یعنی حقیقت الهی است که او را فرستاده است. درست معلوم نیست پایان آن جمله ای که نیمه تمام مانده چیست، شاید ویرژیل خواسته است بگوید: «... و گرنه مجبور بیازگشت خواهیم شد».

دوزخ

خوب دریافتیم که وی چگونه آغاز سخن خویش را با کلماتی که پس از آن گفت تعدیل کرد، زیرا مفهوم این کلمات با آنچه قبلاً گفته شده بود فرق داشت.

با اینهمه، لحن گفتار او بهر اسامی افکند، شاید از آن رو که برای جمله نیمه تمام مفهومی بدتر از آنچه او خود در نظر داشت، قائل شده بودم.

« آیا هر گز کسی از افراد حلقهٔ اول که تنها کیفرش از کف دادن امید است، بدین درک سفالی این ورطه هولناک فرود آمده است؟ » این را پرسیدم^۱، و او بمن پاسخ داد: « بسیار کم اتفاق افتاده که کسی از جمع ما این راهی را که من در پیش گرفته‌ام پیموده باشد. هر چند من خود باری دیگر با جادوی این اریتون^۲ سنگدل^۳ که اشباح را بدرون کالبد هایشان فرا میخواند، در این راه قدم گذاشتیم. تازه قالب تهی کرده بودم که وی داخل این حصارم کرد تا در آن،

۱- داتنه، در اینکه ویرژیل راه خود را خوب می‌شناسد یا خیر بتردید افتاده است، اما نمیخواهد این تردید خود را که از آن بوی بی‌اعتمادی می‌آید مستقیماً با راهنمای خویش در میان نهاده باشد. بدین جهت در لغافه از او میپرسد که آیا پیش ازین نیز وی بدین جا آمده و با این مشکل مواجه شده است یا خیر. اما ویرژیل با پاسخ خود نشان میدهد که کاملاً به‌کنه اندیشهٔ وی پی برده است.

۲- Eritone؛ (به لاتینی «اریکتون» Erichon) زن جادوگری که بنا بر گفتهٔ لوکانوس شاعر رومی (در کتاب «فارسالیا» که داتنه با آن آشنائی کامل دارد) مرده‌ای را زنده میکند تا عاقبت کار پمپئوس را در جنگ معروف فارسال با ژول سزار از او بپرسد و برای پمپئوس بگوید.

سرود نهم

روحي را از حلقهٔ يهودا بيرون كشم^۱ .

اين حلقه پائين ترين و تاريخي ترين حلقات دوزخ و دور ترين طبقات آن از اين آسماني است كه همه چيز را در زير خويش دارد^۲ ؛ بنا بر اين مطمئن باش كه من راه را خوب ميشناسم

اين مرداب كه از آن بخاراتي چنين گند آلوده برميخيزد، از همه سو شهر آلام را كه براي ورود بدان مارا ديگر راهي بجز اعمال زور نماينده، در بر گرفته است .

چيز ديگري نيز گفت كه بيباد ندارم ، زيرا تمام توجه من از راهديدگانم معطوف به باروي قرمز فام برج بلند شده بود .

در آنجا ناگهان در نقطه اي ، سه شيطانهٔ دوزخي غرق در خون كه اندام و هيئت زنان داشتند قد بر افراشتند^۳ ؛
كمر بندهاي آنان ماران هفت سري برنگ سبز بسيار تند بودند^۴ ،

۱ - « روحي را از حلقهٔ يهودا بيرون كشم » ، يعنى روح يك دوزخي را از طبقهٔ نهم جهنم ، كه پائين ترين و بدترين طبقات آنست ، بيرون آورم و بنزد او ببرم . بايد متذكر شد كه جنگ فارسالوس ميان سزار و پمپه در سال ۴۸ پيش از مسيح اتفاق افتاد ، و درين وقت هنوز ويرژيل زنده بود . بنا بر اين يادآيه در حساب تاريخ اشتباه کرده ، يا اشاره او بواقعهٔ ديگري از اين قبيل است كه ممكن است پيش از مرگ ويرژيل ، توسط اريكتون جادوگر كه درين هنگام بسيار پير بوده صورت گرفته باشد .
۲ - مفهوم اين گفته در سرود بيست و هشتم « بهشت » بتفصيل توضيح داده شده است .

۳ - Furia ها ، كه درينجا « شيطانه ها » ترجمه شده اند ، در ميتولوژي يونان و روم ارواح شرير انتقامجو بودند . اينان سه ماده شيطان ، بصورت سه زن سنگدل و خون آشام بودند كه مرتكبين گناهان كبيره را با انواع شكجه ها و عذابها آزار ميدادند . دانه اين شيطانه ها را از انثيس ويرژيل بعبارت گرفته كه در آنجا نقشي بزرگ برعهده دارند . - از لحاظ استعاري ، اين سه شيطان نمايندهٔ وجدان هاي معذب گناهكارانند .

۴ - « مار هفت سر idra » (به لاتيني Hydrae) ازدهاي هفت سري كه بدست هر كول كشته شد - بطور عام به مار دريائي نيز اطلاق ميشود .

دوزخ

و گیسوانشان افعیان کوچک و مارانی که پیشانی های خشم آلوده آنها را زیر چنبره های خود گرفته بودند .

واو که بیدار ایشان مسکینان^۱ ملکه دیار اشکهای جاودان^۲ را شناخته بود ، بمن گفت : « ارینا های درنده خوی را بین :

آنکه در سمت چپ می بینی « مه جرا » است ؛ و آن که در سمت راست میگرید « آلتو » ، و آنکه در میان این دو است « تزیفونه » است^۳ . و چون این بگفت خاموش شد .

هریک ازین سه با ناخن سینه خویش را پاره میکرد و با کف دست بخویش سیلی میزد ، و هر سه چنان سخت فریاد میکشیدند که من خود را از پریشانی بشاعر چسباندم .

جملگی بپائین مینگریستند و میگفتند : « کاش « مدوزا » بیاید تا « تزئو » را سنگ کنیم^۴ . خطا کردیم که او را در حمله نخستینش گوشمالی ندادیم . »

۱ - یعنی : خدمتگذاران جزء - این کلمه « مسکینان » عیناً در اصل ایتالیائی آمده و ریشه عربی دارد : « Le Meschine » .

۲ - اشاره به هکاته Hecatae (به لاتینی پروزره پینا Proserpina ربه الذوع دوزخ در میتولوژی یونان و روم .

۳ - Tesifone ; Aletto ; Megeera اسامی سه شیطانۀ فوق الذکر است ، که در اصل لاتینی : « مه گرا » ، « الکتون » ، و « تزیفون » نام دارند .

۴ - Medusa در میتولوژی یونانی ، نام یکی از سه خواهران « کورگون Gorgone » بود که هر کس بدو نگاه میکرد سنک میشد ، و بالاخره « پرسئوس Perseus » یکی از نیمه خدایان که نسبش بخدای خدایان میرسید او را کشت و سرش را به اولمپ برد . - « تزئو Teseo » (به یونانی Theseos) قهرمان افسانه ای و نیمه خدای یونانی است که بروایت افسانۀ خدایان همراه با پیرتیئوس برای ربودن ملکه زیبای دوزخ (هکاته) که زن هادس (رب النوع جهنم) بود به دوزخ رفت ، ولی پیرتیئوس در راه بدست نفرات هادس کشته شد و تزئوس نیز باسارت در آمد و از طرف خدایان بقیه در صفحه ۲۰۵



... بمن گفت : « شیطان‌ها های درنده خوی را ببین ... » (صفحه ۲۰۲)

« پشت بدین جانب کن و دیدگان خویش را ببند؛ زیرا اگر
 « گورگون^۱ » خود را بنماید و تو او را ببینی، دیگر امکان بازگشت
 بدان بالا را نخواهی داشت^۲. »

استاد چنین گفت، و بادت خویش مرا بدور خودم چرخاند، و برای
 بستن دیدگان من نیز بدستهای خود من اعتماد نکرد، بلکه شخصاً دست
 بر چشمانم نهاد.

شما کسانی که دیده بصیرت دارید، حقیقتی را که در زیر حجاب
 این اشعار اسرار آمیز نهفته است دریابید^۳.

بقیه از صفحه ۲۰۲

و از طرف خدایان محکوم بدان شد که الی الابد بازنجیری به تخته سنگ عظیمی بسته بماند،
 ولی بالاخر هر کولزنجیر را گسست و او را نجات داد. — در اینجا سه شیطان که از نگاهبانان
 حصار جهنم هستند، بیاد میآوردند که سابقاً تزئوس را که برای ربودن ملکه زیبای دوزخ
 آمده بود اسیر کرده ولی نکشته اند، و این بار که دانته رامیبیند که زنده بدوزخ آمده،
 او را بجای تزئوس میگیرند و گمان میبرند که وی بازگشته است، بدین جهت است
 که فریاد میزنند: « کاش مدوزا بدینجا میآمد تا بدین تزئوی گستاخ مینگریست و او
 را سنگ میکرد، که دیگری جرئت زنده بدوزخ آمدن را نکند» — از لحاظ استعاری
 مفهوم این گفته است که او دیگر جرئت امیدواری به بخشش خداوندی را نداشته باشد،
 زیرا چنانکه قبلاً گفته شد شیطانهای سه گانه مظهر انتقام هستند و با هر گونه عفو و بخشش
 گناهکاران مخالفند،

۱- Gorgôn (e) : رجوع بشرح بالا.

۲- یعنی: با نگاه او سنگ خواهی شد و برای همیشه در همینجا خواهی ماند.

۳- دانته با این شعر که از اشعار معروف کمدی الهی است، تصریح میکند که
 وی در لباس این سخنان میخواهد مفهومی بزرگتر را بخواننده عرضه بدارد، یعنی این
 قهرمانها و شیطانها همه جنبه استعاری دارند. طرز قرار گرفتن شعر طوری است که میتوان
 این اشاره را هم شامل آنچه قبلاً گفته شده، و هم شامل سطور دیگری که بلافاصله بعد از
 آن گفته میشود دانست. چنانکه گفته شد قهرمانان این صحنه از دوزخ، هر کدام مفاهیم
 خاصی دارند که آنها را بدین صورت خلاصه میتوان کرد: دانته مظهر نوع انسان که
 ازوادی گناه بسوی بخشش و رحمت الهی میروود — ویرژیل مظهر عقل و استدلال بشری،
 که با همه قدرت و دانائی خود در اینجا عاجز مانده و احتیاج بکمکی یافته که از عقل
 بقیه در صفحه بعد

دوزخ

و درین هنگام ، از جانب آبهای متلاطم^۱ غریو گوشخراش و وحشتزائی بر خاست که هر دو ساخل از آن بلرزه افتاد ؛

صدائی همانند غرش بادی بود که از بیش و کمی درجات حرارت پدید آمده باشد و برس جنگلها یورش آورد و جمله مواعی را که در پیش خویش یابد از میان بردارد ،

شاخه‌ها را درهم شکند و بر زمین افکند و با خود همراه ببرد ، و چون کرد بادی مغرورانه براه خویش رود و ددان و شبانان را بفرار وا دارد .

دست از پیش دیدگان من برداشت و گفت : « اکنون همه دقت خویش را متوجه این امواج کف آلود کهن کن که در بالای آنها بخار را از هر جای دیگر غلیظتر می‌یابی . »

چونانکه غوکان در برابر مار بدانندیش در زیر آب پنهان میشوند و خویشان را یکایک بر زمین میچسبانند ،

بیش از هزار روح وحش‌نزده را دیدم که در برابر آن کسی که بی شتابندگی از « استیجه » میگذشت و پایش تر نمیشد ، راه گریز در پیش گرفتند .

بقیه از صفحه قبل
ساخته نیست - شیطان‌های سه‌مانه ، مظهر وجدان معذب گناهکاران ؛ «مدوزا» مظهر لذات دنیائی ، که قلب آدمی را در مقابل اخطارها و تحذیرات آسمانی تأثر ناپذیر یعنی تبدیل به «سنگ» میکند - **یاور غیبی** که برای نجات ویرزیدل ودانته میرسد ، مظهر لطف خداوندی که باید گره از مشکلی که عقل در آن درمانده بگشاید ، تا دانته بتواند بخاطر رستگاری روح خود ، به سیر خویش در جهنم ، یعنی دیدار گناهان مختلف و نتایج آنها ادامه دهد .

۱ - اشاره به امواج رودخانه « استیجه » .

سرود نهم

وی دست چپ خویش را تکان میداد تا بخار غلیظ را از گرد چهره اش دور کند ، و این ظاهرأ تنها چیزی بود که ناراحتش میکرد .

خوب دریافتم که او پیکنی از جانب آسمان بود ، و رو بسوی استاد کردم ، و وی بمن اشاره کرد که خاموش باشم و سر در برابر تازه وارد فرود آورم .

اه ! چه اندازه وی در نظرم بی اعتنا آمد ! بسوی دروازه رفت . و بی آنکه با کمترین اشکالی برخورد ، آنرا بایک اشاره چوبدستی که بردست داشت گشود ؟

آنگاه در آن آستانه موحش ایستاد و چنین گفت : « ای رانده شدگان در گاه الهی ، ای بد تخمگان ، این غرور فضولانه را از کجا آورده اید ؟ برای چه در برابر آن مشیتی که هیچ چیز سد راهش نمیتواند شد ، و تا کنون بارها عذاب شما را افزون کرده است ، گردنکشی میکنید ؟

چه سود دارد که با قدرت لایزال در آویزید ؟ مگر بیاد ندارید که هنوز « چربروی » شما ازین چنین گستاخی ، پوست از زنج و گلوی خویش کنده دارد ^۱ ؟

۱- « چربرو » Cerbero ، پاسدار طبقه چهارم دوزخ که قبلا وصف اورفت ، بروایت افسانه خدایان یونانی راه را در برابر هر کول که قصد دخول بدوزخ داشت بست ، و هر کول بخاطر این گستاخی زنجیر بگردن او انداخت و او را کشان کشان بروی زمین برد ، و از فشار این زنجیر چنان پوست از زنج و گلوی « کربروس » کنده شد که بقول فرشته هنوز اثر آن در وی باقی است ، و فرشته با این یادآوری شیطانها را متوجه میکند که در صورت ادامه عصیان چه سرنوشتی در انتظار آنان است ... با اینهمه قدری عجیب بنظر میرسد که فرشته ای که از جانب خداوند عالم مسیحیت بدوزخ آمده باشد ، برای تهدید شیاطین ، بماجری هر کول اشاره کند !

دوزخ

این بگفت و بی آنکه باما سخنی گفته باشد از راه پر گل ولای باز گشت. حال کسی را داشت که به گرفتاریهای جز آنچه در این دم دارد اسیر است،

و این گرفتاریها خاطرش را سخت مشغول داشته است؛ و ما که ازین سخنان مقدس قوت قلب یافته بودیم، بسوی شهر براه افتادیم.

بی جنگ و ستیزی وارد آنجا شدیم، و منکه دلم میخواست سر نوشت قلعه نشینان را ببینم،

نظر باطراف خویش افکندم، و از هر جانب دهکده ای بزرگ دیدم که از درد و عذابی جانگزا آکنده بود.

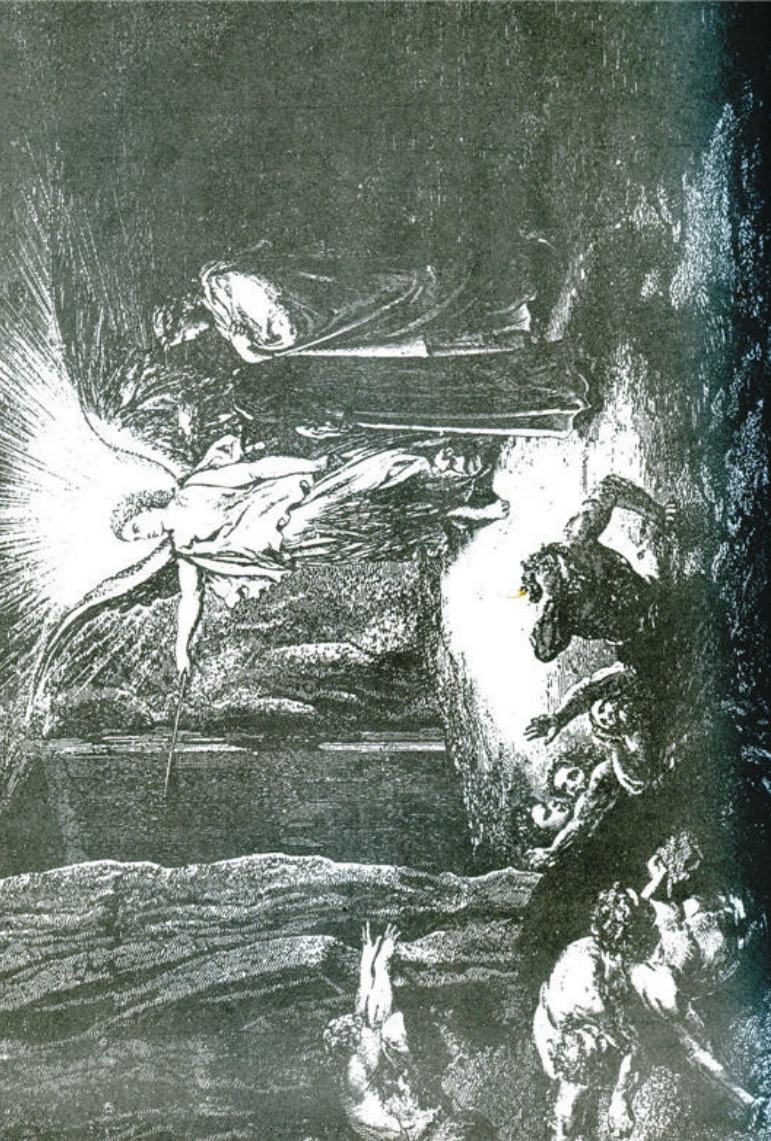
همچنانکه در «آرلی»، که در آن «زون» را کد میماند، و در «پولا»، نزدیک «کوارنارو»^۲ که آخر خاک ایتالیاست و حدود این کشور را مشروب میکند،

گورها سر تا سر زمین را پست و بلند کرده اند، اینجا نیز پراز گورهای بلند و پست بود، با این تفاوت که وضع آنها در اینجا با تلخی فروتر همراه بود،

زیرا، در میان این گورها همه جا شعله های آتش زبانه میکشید

۱ - «آرلی» Arli، شهر آرل (Arles) در ناحیه پروونس فرانسه. - Rhone رود معروف فرانسه (که تلفظ ایتالیائی آن Rodano است). - در دوران امپراتوری رم، نزدیک شهر آرل، «آنجا که رود زون را کد میماند» گورستان بزرگی بود بنام Alyscamp که در قرون وسطی نیز باقی و در سراسر اروپا مشهور بود و شاید بزرگترین قبرستانهای اروپا بشمار میرفت.

۲ - «پولا» Pola شهر معروفی در ایستریا «شمال شرقی ایتالیا» که در آنجا نیز گورستان مشهوری وجود داشت؛ «کوارنارو» Quarnero (در اصطلاح امروزی ایتالیا Quarnero) نام خلیجی در ایستریا، که شهر معروف فیومه Fiume (ریکا) در کنار آن واقع است.



بسوی دروازه رفت و آنرا بایک اشاره چو بدست خود بکشود (صفحه ۲۰۷)

و چنان آنها را در خود میکداخت که هیچ اهل حرفه‌ای^۱ به آهنی گذاخته
ترا از این احتیاج ندارد.

همه سنگها در روی گورها معلق بود و از زیر آنها ضجه‌هایی چنان
تلخ برمیخاست که پیدا بود که از دهان تیره روزان و عذاب‌دیدگان
بر می‌آید.

ومن گفتم: «ای استاد، این مردمانی که در درون این گورها
خفته‌اند و چنین دردناک مینالند، کیانند؟»

واو بمن گفت: «اینان زندیقانند، وبدعت گزاران دین، و پیروان‌شان،
و درین گورها عده‌ای بسیار فزونتر از آنچه می‌پنداری جای دارند.^۲»

در اینجا هم مسلکان باهم درخاک رفته‌اند، و گورهای جمله اینان
است که کم و بیش در آتش می‌سوزد^۳. و بعد از آنکه بدست راست
چرخید،^۳

بمنطقه میان گورهای بلاکشان و حصار بلند شهر قدم گذاشتیم

۱ - اهل حرفه: عنوان کلی آهنگران در قرون وسطی

۲ - یعنی: تعداد زندیق‌ها از آنچه دربدو امر بنظر میرسد فزونتر است،
زیرا بسیاری از ایشان را از روی ظاهر تشخیص نمی‌توان داد. باید توضیح داد که در نظر دانتی
اساس زندیق (Eresia) انکار ابدیت روح است، زیرا این انکار حکم انکار وجود
خداوند را دارد. بدین جهت غیر مسیحیانی که منکر بقای روح نبوده‌اند، در دوزخ در
طبقاتی بالاتر از زنداقه جای دارند و کمتر عذاب می‌بینند.

۳ - در سراسر «دوزخ»، دانه ویرزیدل برای رفتن از طبقه‌ای بطبقه دیگر،
و همچنین برای گذشتن از قسمتهای فرعی هر طبقه از جهنم، بسمت «چپ» می‌چرخند
(که راه خطاکاری و گناه است) و فقط دو استثنا درین قاعده کلی وجود دارد: یکی
در اینجا، که دانتی تصریح میکند که «بدست راست چرخیده‌اند»، و دیگر در سرود
هفدهم دوزخ، هنگامی که می‌خواهند سوار بردوش عفرتی بنام «جریو» شوند و
بطبقه هشتم بروند. - مسلم است که این تصریح که «بدست راست چرخیدیم»
مفهوم خاصی دارد، و لسی هنوز مفسرین نتوانسته‌اند نظر افقاع کننده‌ای درین باره
بدهند

سرود دوم

طبقه ششم دوزخ : زندان

قسمتی از زندیقان که این طبقه از دوزخ بدانان اختصاص یافته ، آنهایی هستند که دانته ایشان را « ایپکوری » میخواند. بدیهی است ایپکور خود زندیق و ملحد نبوده ، ولی این لقبی است که بطور کلی در قرون وسطی بکسانیکه منکر بقای روح زندگانی آن جهانی بودند داده شده بود ، و این ناشی از طبقه بندی خاصی بود که روحانی معروف قرون وسطی سن تماس داکن Saimt Thomas d'Aquin که گفته هایش حجت بود کرده بود . وی ایپکوری هارا دودسته شمرده بود که عبارت بودند از : ایپکوریهای رسوم و عادات ، و ایپکوریهای فلسفی . دسته اول خوشگذرانها و دسته دوم منکرین بقای روح بودند . در دوره دانته بطور کلی بسیاری از متفکرین و آزادفکران یعنی آنهایی را که درخفا با سختگیریهای مذهبی و جمود فکری موافق نبودند « ایپکوری » میشمردند و آنان را از مخالفین ابدیت روح و معاد ، یعنی از زندیقان و ملحدین میدانستند ؛ گفتگوی دانته با « فاریناتا » که یکی از معروفترین فصول کمدی الهی است در این سرود صورت میگیرد .



... و او بمن گفت : « اینان زندیقانند ریبعت گزاران دین و پیروان آنان ... » (صفحه ۲۱۱)

سرود دهم

اکنون استاد من^۱ از کوره راهی پنهان، میان حصارشهر و کوره‌های
دوزخیان در حرکت است، و من در دنبالش ره میسپرم.

چنین آغاز سخن کردم: «ای خرد اعلی که مرا از حلقه‌های
ناپاکان میگذرانی، هر آنگونه که مایلی با من سخن بگو و آتش کنجکاویم
را فرو نشان.

آیا میتوان این کسان را که در درون گورهایند بچشم دید؟ همه
سنگهای زوی گورها را برداشته‌اند و کسی نیز در اینجا پاسداری نمیکند.»
و او بمن گفت: «وقتی که اینان از درهٔ یهوشافاط^۲ با کالبدهای
خود که در آن بالا بر جای نهاده‌اند بدینجا باز گردند، همهٔ این گورها
بسته خواهند شد.

۱- Ora sen va ؛ در اینجا مستقیماً کلمهٔ استاد گفته نمیشود، ولی این اشاره
در آن مستتر است.

۲- Josafat ؛ درهٔ «یهوشافاط» در نزدیکی اورشلیم (بیت المقدس) قرار دارد،
و محلی است که بنا بر گفتهٔ تورات، در روز رستاخیز محکمهٔ الهی برای رسیدگی به گناهان
بشردر آنجا تشکیل میشود، و در حقیقت همان صحرای محشر است. این عقیده از تورات
(کتاب یوئیل نبی، باب سوم) گرفته شده: «... آنگاه جمیع امتها را جمع کرده به وادی
یهوشافاط فرو خواهم آورد، و در آنجا با ایشان در بارهٔ قوم خود و میراث خویش
اسرائیل محاکمه خواهم نمود» و: «... امتها بر انگیزخته شوند و به وادی یهوشافاط
بر آیند، زیرا که من در آنجا خواهم نشست تا بر همهٔ امتهایی که به اطراف آن
هستند داوری نمایم ... جماعتها، جماعتها، در وادی قضا، زیرا روز خداوند در
وادی قضا نزدیک است، آفتاب و ماه سیاه میشوند ستارگان تابش خود را باز میدارند، و
خداوند از صهیون نمره میزند، و آواز خود را از اورشلیم بلند میکند، و آسمان و زمین
متزلزل میشوند.»

دوزخ

گورستان «اپیکورو»^۱ و کلیه پیرامون او که روح را همراه جسم میمیرانند، در این جانب است.

لاجرم بزودی در همین جا خواهشی را که از من داری، و آن خواهش دیگر را نیز که بر زبانش نمیآوری، بر آورده خواهی یافت^۲ .
ومن گفتم: «ای راهبر مهربان، اگر میل درون را از تو پنهان میدارم برای آنست که پر حرفی نکرده باشم، و تو خود بودی که از من چنین خواستی.»

«ای توسکانی^۳ که زنده از شهر آتش میگذری و با چنین احترام و ادب سخن میگوئی، لطفاً اندکی در اینجا درنگ کن.
شیوه سخن گفتن تو، ترا زاده این وطن شریفی^۴ نشان میدهد که شاید من درباره اش فزون از حد سختگیری بخرج دادم.»

۱ - Epicuro؛ اپیکورس (اپیکورس) فیلسوف بزرگ یونانی (۳۴۱ - ۲۷۰ پیش از مسیح) ، یکی از بزرگترین متفکرین تاریخ جهان ، که فلسفه او را بنا حق تخطئه کرده اند . اساس این فلسفه را در قرون وسطی انکار ابدیت روح و حیات بعد از مرگ میسر کردند ، و با همین نظریه که دانته از اپیکور و شاگردان مکتب او نام میبرد .

۲ - تقریباً در تمام «دوزخ» دانته ، ویرژیل میتواند بی آنکه وی خود چیزی گفته باشد برمکنونات قلبی او واقف شود . در اینجا نیز ویرژیل متوجه شده است که دانته باطناً مایل است با یکی از دوزخیان اهل فلورانس که در آن زمان بسیاری از آنها «از شاگردان مکتب اپیکور» بودند ، در این منطقه که خاص اپیکوریها است ملاقات کند و از او درباره فلورانس و آینده آن اطلاعاتی بگیرد ، و این نظر او اندکی بعد با دیدن «فاریناتا» تأمین خواهد شد .

۳ - Toscano - توسکانا ناحیه معروف ایتالیا است که فلورانس جزو آنست ، و به همین دلیل ، این دوزخی دانته را «توسکانی» خطاب میکند . زبان توسکانی زیباترین و صحیحترین لهجه ایتالیائی است ، چنانکه در ایتالیا ضرب المثل است که «زبان توسکانی ، زبان خداست » و نیز رسم است که برای نمایاندن حد کمال ، میگویند : «زبان توسکانی دردهان رومی» ؛ بدین جهت آن دوزخی که در اینجا سخن میگوید ، از لهجه فصیح و سخن گفتن مؤدبانه دانته فوراً پی میبرد که وی اهل توسکانا است .

۴ - اشاره به فلورانس ، که آنرا «زیباترین و مشهورترین دختر روم» لقب داده اند .

این سخنان ، بنا گهان از درون گوری برخاست ؛ لاجرم من ترسیدم
و خود را اندکی به راهنمای خویش نزدیکتر کردم .
و او بمن گفت : « چه میکنی ؟ بر کرد و بین : این « فاریناتا »
است که بر پای خاسته است ^۱ ، و تو او را از کمر تا سر خوب میتوانی
دید . »

دیده به دیده شبح از گور بر آمده دوختم . وی سینه و پیشانی خود را
چنان برون آورده بود که گوئی دوزخ را با دیده تحقیر مینگریست ^۲
و راهنما ، بادستهای نیرومند و چالاک خود ، مرا از میان گورها بسوی
او راند ؛ و بمن گفت : « بصراحت سخن بگوی . »
چون بکنار گورش رسیدم اندکی درمن نگریست ، و آنگاه بالحنی
که بوی بی اعتنائی میداد پرسید : « نیاکان تو که بودند ؟ »
از آنرو که مایل باطاعتش بودم ، نام و نشان خویش را ازوی پنهان

۱- Farinata ، «فاریناتا دلیلی او برتی» ، یکی از اشراف برجسته فلورانس در قرن سیزدهم مسیحی بود . وی رئیس دسته « کیپلین ها » بود (به شرح صفحه ۱۶۵ مراجعه شود) که چند بار با دسته « گوتلف » ها جنگید و آنها را از شهر بیرون راند ، ولی آخر الامر خود در سال ۱۲۵۸ از فلورانس طرد شد . بدین جهت با پسر نامشروع فدریگوی دوم پیمان اتحاد بست و با کمک او در ۱۲۶۰ به فلورانس حمله برد و در جنگ خونین « مونتا پرتی » Montaparti که داتته از آن نام میبرد حریفان خود را شکست سختی داد و تمام توسکان را تحت استیلای خویش در آورد . وی در سال ۱۲۶۴ ، یکسال پیش از تولد داتته ، در فلورانس مرد و دو سال بعد از مرگ او دوباره گوتلفها بر شهر مسلط شدند و بموجب فرمانی خاندان او برتی را برای همیشه از مامداری و بسیار حقوق دیگر محروم کردند . در سال ۱۲۸۳ ، یعنی ۱۹ سال پس از مرگ فاریناتا ، از طرف کلیسا فتوی داده شد که وی زندیق بوده است .

۲- بقول بنو نوتو چلینی ، هنرمند و شاعر بزرگ ایتالیائی ، که یکی از برجسته ترین مفسرین کمدی الهی است و غالباً گفته اودرین مورد سندیت دارد ، «فاریناتا» مردی بسیار مغرور و سرکش بود ، چنانکه این غرور را حتی در دوزخ نیز نگاهداشته بود . چلینی مینویسد که در هیچ جای دیگر شرحی چنین استادانه در باره غروری مغلوب ناشدنی نخوانده است .

دوزخ

نداشتم - و با وضوح تمام پاسخش دادم. آنوقت وی اندکی ابرو بالا کشید، و گفت: «اینان حریفان سر سخت من و اجدادم و وطنم بودند، چنانکه دوبار بیرونشان راندم.»

بدو جواب دادم: «راست است که دوبار بیرون رانده شدند، اما هر دوبار از هر سو باز گشتند، و این هنری است که کسان شما خوب نیاموخته‌اند.^۱»

آنکاه در برابر نظرم شبیحی دیگر از زمین بر آمد که تنها تا ز نخش نمودار بود، و چنین می‌پندارم که بزانو نشسته بود. پیرامون من نگر بست تا ببیند که مگر کسی دیگر نیز با من همراه آمده است^۲، اما چون انتظارش بیحاصل ماند،

گریه کنان گفت: «اگر تو بر کت نبوغ خود ازین زندان تازیك گذرمیکنی، پس پسر من در کجاست^۳؟ و چرا او ترا همراه نیست؟»
و من بدو گفتم: «من بخودی خود نیامده‌ام؛ آنکس که در آنجا

۱- چنانکه گفته شد «فاریناتی» حریفان سیاسی خود را دوبار در سالهای ۱۲۴۸ و ۱۲۶۰ از فلورانس بیرون راند؛ و اینان دوبار، در ۱۲۵۱ و در ۱۲۶۶، بعد از مرگ فاریناتی بدین شهر باز گشتند و فرمانروای آن شدند. ولی افراد خانواده فاریناتی که در سال ۱۲۸۰ از شهر تبعید شده بودند، در سال ۱۳۰۰ که دانته با روح فاریناتی گفتگو میکند همچنان در تبعید بودند، و اشاره دانته که «کسان شما هنر بازگشت بوطن را خوب نیاموخته‌اند» بدین نکته است.

۲- این روح چنانکه اندکی بعد روشن میشود، روح يك فلورانسى معروف است که از مذاکره دانته با فاریناتی بهویت دانته پی برده و بدین ترتیب دریافته که وی دوست صمیمی فرزند اوست، بدین جهت امیدوار است که آن دورا با هم ببیند که زنده بدین سفر آمده‌اند و از این راه بیدار پسرش نائل شود.

۳- مقصود اینست که: اگر نبوغ هنری تو، ترا شایسته این امتیاز خاص کرده که بدین سفر بیائی، چرا پسر من که نبوغش کمتر از توست و چون توشا هست، بچنین افتخاری نائل نشده است؟

بانتظار ایستاده است راهنمای من است ، و شاید گویدوی شما در وی بچشم
حقارت نگر بسته بود^۱ ،

سخنان او ، و نوع عذاب وی^۲ نامش را بمن فهمانده بود ، ازینرو
بود که پاسخی بدین صراحتش دادم .

اما وی ناگهان بریاخت و فریاد زد: « چطور؟ گفتی که: نگر بسته
بود؟^۳ پس حالا دیگر پسر من زنده نیست ؟ دیگر فروغ دلپذیر^۴ بر
دیدگانش نمیتابد ؟ »

۱- Guido_ داتنه با ذکر این نام نشان میدهد که اونیز هویت مخاطب خود را
شناخته است . « گویدو کاوالکانتی » شاعر معروف فلورانس معاصر داتنه بود که همراه
داتنه مکتب ادبی Dolce stil nuovo را بنیاد نهاد ، و داتنه در کتاب زندگی نو او را
بهترین دوست خود نامیده است . کسی که در اینجا با داتنه گفتگو میکند ، کاوالکانتو کاوالکانتی
(پدر گویدو) است که پیش از سال ۱۲۸۰ مرده بود ، خود « گویدو » پانزده سال بزرگتر
از داتنه بود و در همان سال ۱۳۰۰ که داتنه بسفر خیالی دوزخ رفته بود مرد . منظور داتنه
از اینکه شاید گویدو در ویرژیل بدیده^۵ تحقیر نگر بسته و بدین جهت نتوانسته است بچنین
سفری آید ، اینست که تنها نبوغ و قریحه کافی نیست ، بلکه کمک ویرژیل و در حقیقت
کمک بثاتریس نیز برای چنین امری ضرورت دارد . شاید مفهوم تمثیلی این گفته باشد
که هم کمک عقل (ویرژیل) و علم الهی و مشیت خداوندی (بثاتریس) برای چنین سفری
لازم بوده ، در صورتیکه « گویدو » به قسمت دوم اعتقاد زیادی نداشته است .

۲- اشاره بدانکه « کاوالکانتی » در حلقه^۶ دوزخیانی است که بجرم « عقیده
اپیکوری » به دوزخ رفته اند ، و داتنه آگاه بوده که کاوالکانتی یکی از اپیکوری های مشهور
فلورانس بوده است .

۳- Egli ebbe?_ در این جا فعل ماضی بکار رفته ، و از این جا مخاطب او چنین
نتیجه گرفته که پسرش اکنون دیگر زنده نیست ، و گرنه داتنه بجای ماضی فعل حال استعمال
میکرد . ولی این تعبیر او با شتاب صورت گرفته ، زیرا پسرا تا چهار ماه بعد از آن نیز
زنده مانده است .

۴- dolce lome اشاره به نور خورشید .

دوزخ

وقتی که متوجه درنگ من در ادای پاسخ این سؤال شد^۱، از پشت بدرون گوزخویش افتاد و دیگر سر از آن بر نیاورد. اما آن روح عالیجاهی^۲ که من بتقاضایش در آنجا ایستاده بودم، حالت خویش را تغییر نداد^۳، و سر بر نگرداند، و خم نشد، و در دنبال گفتگوی قبلی ما گفت: «اگر راست باشد که کسان من این فن را^۴ بد آموخته‌اند، این مرا بیش ازین بستر آتشین می‌آزارد. اما پیش از آنکه چهره بانوی فرمانروای این دیار پنجاه بار روشن شده باشد^۵، تو خود در خواهی یافت که این فن، چه فن دشواری است^۶.

۱- تأمل داتته که علت آن اندکی بعد معلوم میشود، علامت تصدیق مرگ کویدو نیست، ولی پدر کویدو این تأمل را چنین معنی میکند، و بر اثر فرط رنج و درد از پای درمی‌آید، چنانکه نمیتواند خبر تندرستی فرزند خود را از زبان شاعر بشنود.

۲- اشاره به فاریناتا.

۳- کویدو کالاکانتی که داتته درباره او با پدرش صحبت کرده و طووری سخن گفته که تعبیر بمرگ او شده، داماد فاریناتا بود، بدین جهت قاعدتاً میبایست اطلاع بر این موضوع که ممکن است دخترش بیوه شده باشد، فاریناتا را ناراحت کند و «حالت قیافه او را تغییر دهد»؛ ولی چنین نشده، زیرا فاریناتا بیشتر بفکر سرنوشت حزب خود و فلورانس است که قبلاً در باره آن با داتته صحبت کرده و باز هم صحبت خواهد کرد.

۴- یعنی: باز گشتن بشهر خود را (رجوع بشرح صفحه ۱).

۵- مقصود پنجاه ماه قمری است، که پنجاه بار ماه را بصورت بدر درمی‌آورد. هکاته Hecatae (که رومیان بدو Proserpina میگفتند) در میتولوژی یونان ملکه دوزخ و زنی بسیار زیبا بود که در عین حال مظهر ماه بشمار میرفت، همچنانکه خدای خدایان مظهر مشتری، ربه النوع عشق مظهر طهره، رب النوع دریا مظهر زحل، «فیوس مظهر خورشید و رب النوع جنگ مظهر مریخ بودند. بنابراین معنی این جمله که «چهره آن بانویی که در اینجا حکومت میکند پنجاه بار روشن شود»، اینست که پنجاه ماه قمری بگذرد. این نوع ابهام و پیچیدگی، که در اینجا اختصاصاً از لحاظ اینکه پای غیبگویی در کار است مناسب بنظر میرسد بکرات در کمدهی الهی دیده میشود: و غالب ایماهای استعاری داتته از همین قبیل است.

۶- «تو خود در خواهی یافت». یعنی: تو خود از فلورانس تبعید خواهی شد و تمام کوششهایت برای بازگشت بدان بی نتیجه خواهد ماند.

و اگر بناست که تو بار دیگر بدنیای دلپذیر باز گردی^۱، بمن بگوی: برای چه این مردم^۲، در یکایک از قوانینی که وضع میکنند با کسان من چنین سر ناسازگاری دارند^۳.

بدو گفتم: «قتل عام و کشتار بزرگی که امواج رود «آربیا» را قرمز فام کرد^۴، این چنین دعاها را در عبادتگاه ما موجب آمده است.»^۵
آهی کشید و سر تکان داد و گفت: «من درین میان تنها نبودم، و یقیناً بی سببی نیز با دیگران دست بجدال نمی‌زدم؛

اما در آن هنگام که جملگی تصمیم گرفتند فلورانس را از بیخ و بن ویران کنند، من تنها ماندم. فقط من بودم که بی پرده‌پوشی ازین شهر

۱- این جمله در واقع این معنی را میدهد که: «وقتی که بازگشته باشی» زیرا کلمه Se در اینجا صورت شرطی ندارد.

۲- اشاره به فلورانسی ها، که فاریناتا از روی تحقیر از بردن نام آنها خود-داری میکند.

۳- قانونی که در ۱۲۸۶ وضع شده بود حاکی بود که: افراد خانواده اوبرتی برای همیشه از حق استفاده از قوانینی که ممکن است در آینده بنفع تبعیدشدگان سیاسی وضع شود محروم خواهند بود.

۴- کشتار بزرگ: اشاره به پیکار «مونتاپرتی» Montaperti که فاریناتا را پیروز و فرمانروای فلورانس کرد- Arbia رودخانه‌ای در نزدیک «سیهنا» Sienna در ایتالیا، که جنگ مونتاپرتی در ده کیلومتری آن روی داد.

۵- این جمله صورت استهزا آمیز دارد و مفهوم آنرا بدو نوع مختلف تفسیر کرده‌اند: بعضی آنرا مربوط بجمله‌ای دانسته‌اند که به آخر دعای روزهای یکشنبه کلیساهای این شهر اضافه شده بود و در آن بخانواده اوبرتی نفرین میشد، در صورتیکه شرع مسیحی اجازه نفرین نمیدهد؛ بعضی دیگر این گفته را اشاره بدان دانسته‌اند که در فلورانس تصمیمات دولتی همیشه در کلیسای معروف سن جوانی گرفته میشد و دانته تصمیم شدیدی را که علیه خاندان اوبرتی اتخاذ شده بود از جمله این «ادعیه عبادتگاه فلورانس» دانسته است.

دفاع کردم.^۱

بالحنی پر تمنا ، بدو گفتم : «کش خاندان شما عاقبت از صلح و آرایش بر خوردار آیند . اما لطفاً این مشکل را که درین باره بر من روی آورده است حل کنید :

اگر درست فهمیده باشم ، چنین مینماید که شما میتوانید بر آنچه آینده برای ما همراه دارد ، وقوف یابید ، اما ظاهراً در مورد حال چنین قدرتی ندارید.^۲

گفت : « ما ، آن چیزها را که از ما دورند ، چون کسانی که دید روشن ندارند تا حدی تشخیص میتوانیم داد ، و این نعمتی است که راهنمای مطلق درینجا از ما دریغ نکرده است .

اما چون این امور بما نزدیک شوند یا انجام پذیرند ، عقل و ادراک ما از کار باز میماند ، و اگر کسی دیگر ما را آگاه نکند خود از سر نوشت بشری شما هیچ در نمیتوانیم یافت.^۳

۱- بعد از فتح مونتپرتی، روسای کیبلین‌ها که تحت فرماندهی فاریناتا بودند در شورای نظامی و سیاسی ، تصمیم گرفتند که شهر فلورانس را بکلی درهم کوبند و ویران کنند . ولی فاریناتا شخصاً با این نظر مخالفت کرد و آنرا دیوانگی محض نامید ، و حتی اعلام کرد که خود تا جان دارد شمشیر بدست از فلورانس دفاع خواهد کرد .

۲- دانته با تعجب متوجه میشود که «فاریناتا» برای او در باره چندین سال بعد پیشگوئی دقیق کرده ، ولی چند لحظه پیش از آن «کالاکانتی» نتوانسته است بفهمد که پسرش زنده است یا نه ، و این امر برای او «تردیدی» را در پیش می‌آورد که برای رفع آن از فاریناتا کمک میطلبد .

۳- مفهوم این نظریه، اینست که این ارواح میتوانند آنچه را که در آینده‌ای نسبتاً دور اتفاق خواهد افتاد بطور مبهم ببینند ، ولی از درک آنچه باید بلافاصله روی دهد یا در حال روی دادن است عاجزند . دانته خود قبلانمونه‌ای خلاف این نظر ارائه داده (سرود هشتم دوزخ) بدین معنی که در آن زمان چیا کوحوادثی را پیش بینی میکند که بقیه در صفحه بعد

بنابراین میتوانی دریابی که علم و اطلاع ما ، در آن لحظه‌ای که دروازهٔ آینده بروی ما بسته شود^۱ یکسره پایان خواهد یافت . «
 آنوقت ، مثل اینکه قصد استغفار از خطای خویش داشته باشم^۲ ،
 گفتم : « درین صورت لطفاً بدانکس که لحظه‌ای پیش بر زمین افتاد
 خبر دهید که فرزندش هنوز در جمع زندگان است ؛
 و اگر من پیش از پاسخ گفتن بدو خاموش ماندم ، سبب اشتغال
 خاطر من بدان مشکلی بود که شما برایم حل کردید »
 استاد من بنزد خویشم میخواند . لاجرم باشتابی بیشتر ، ازین روح
 در خواستم که نام همراهان خویش را در اینجا بگوید .
 بمن گفت : « در اینجا با بیش از هزارتن خفته‌ام . در درون آن گور
 فر دریک و کاردینال بسر میبرند^۳ . در بارهٔ آن دیگران ، چیزی بتو
 نمیگویم . »

بقیه از صفحهٔ قبل

میبایست در اول ماه مه ۱۳۰۰ یعنی فقط چند روز پس از سفر شاعر بدوزخ رخ دهند ، و حتی اظهار میدارد که «هم اکنون» در فلورانس دونفر عادل وجود دارند ، این اختلاف ، مؤید نظریهٔ حاکی از اختلاف بین تاریخ سرودن هفت سرود اول دوزخ و بقیهٔ سرودهای آن است که قبلاً (شرح ۱، سرود هشتم) دربارهٔ آن توضیح داده شد .

۱- «دروازهٔ آینده بسته شود» : اشاره به فرارسیدن روز رستاخیز ، که پس از آن دیگر آینده ای وجود نخواهد داشت و علم آتیه بینی دوزخیان نیز بی اثر خواهد شد .

۲- اشاره بدین خطا که وی اندکی پیش خبر تندرستی پسر کالوآکانتی را فوراً بدون گفته و ویرا پریشان کرده است .

۳- فردریک دوم ، امپراتور معروف آلمان و روم ، بتلفظ ایتالیائی Federigo و دوزخ داتته Federico (۱۱۹۴-۱۲۵۰) در سال ۱۱۹۶ (دوسالگی) بسطنت روم ، در بقیه در صفحهٔ بعد

دوزخ

سپس از نظر پنهان شد؛ و من بجانب شاعر کهن بر گشتم، درحالی که بدین سخنان که بفال نامی نشان گرفته بودم میانداشیدم.

وی براه افتاد، و در رفتن بمن گفت: «برای چه چنین پریشان خاطری؟»
و من حال خود و ماجرا را با او در میان نهادم.

رهنمای خردمند بمن گفت: «آنچه را که بزبان خودت شنیدی در خاطر نگاهدار، اما اکنون خوب بدانچه میگویم هشدار»، (و انگشت خود را بجانب من بلند کرد):

«چون در برابر فروغ دلپذیر آن بانوئی رسیده باشی که دیدگان زیبایش همه چیز را میتوانند دید^۱، ماجرای واقعی سفر زندگانی خود را از زبان او خواهی شنید^۲.»

بقیه از صفحه قبل

۱۱۹۷ (سه سالگی) سلطنت سیسیل، و در ۱۲۱۶ (۲۰ سالگی) سلطنت آلمان بر گزیده شد، و در ۱۲۲۰ سمت «امیر اتور مغرب» یافت. وی در تمام مدت حکومت خود با پاپ و قدرت او در جنگ بود و بالاخره نیز از طرف پاپ تکفیر و تحریم شد. مردی ایپیکوری و از لحاظ فکری نسبت بدوره خود خیلی جلو بود، زیرا طرفدار اصل آزادی عقیده مذهبی بود که فقط چندین قرن بعد از او مورد قبول قرار گرفت. فردریک دستور داده بود عده‌ای از دانشمندان از کتابهای مقدس تورات و انجیل دلائلی بر اثبات این نظر که روح آدمی پس از مرگ باقی نماند استخراج کنند.

Il Cardinale - اشاره به کاردینال «اوتاوینو دلی اوبالدینی»، که پاپ اینوچنتوی چهارم او را در سال ۱۲۴۴ بدین سمت منصوب کرد و وی تا ۱۲۷۳ که مرد، زندگی پر ماجرائی گذراند که جنبه سیاسی آن بر جنبه روحانیتش میچربید. معروف است که یکبار وی گفته بود: «اگر روحی داشتم، آنرا در راه گیبیلین ها از دست دادم.»
و این کلمه «اگر»، او را در اینجا جزو زنداقه و ایپیکوری‌ها در آورده است: همچنانکه برای حافظ ما که گفته بود: «اگر» از بس امروز بود فردائی، قهها چماق تکفیر بلند کردند.

۱- «آن بانوئی»... بثاتریرس - فروغ دلپذیر Dolce raggio: فروغی که از چشمان زیبای بثاتریرس بر میآید - اشاره به بخشش الهی و فروغ آن.

۲- در سرود هفدهم بهشت، بجای بثاتریرس، یکی از نیاکان دانتی «ماجرای زندگانی آینده او را» بدو میگوید. بدین ترتیب یا ویرژیل مصلحتاً این حرف را گفته، یا دانتی بعداً طرح اولیه خود را تغییر داده است.

این بگفت و بدست چپ چرخید؛ من واو حصار را ترك گفتیم^۱ و بجانب قسمت وسطای آن رفتیم. مسیرمان کوره راهی بود که بدره‌ای منتهی میشد،

و این همان دره بود که بوی ناخوشایندش تا آن بالا بمشام میرسید^۲.

۱- « از حصار گذشتیم » : اشاره بدانکه تا آن هنگام در کنار حصار ای که گرداگرد شهر دیته را فرا گرفته بود راه میرفته و از پای همان حصار بادوزخیان گفتگو میکرده‌اند، و درین موقع حصار را ترك گفته و وارد کوره راهی شده‌اند تا بقسمتهای داخلی تر سرکشی کنند، و بعد نیز از آنجا بطبقات پائین تر دوزخ روند.

۲- دره مخصوص زندیق‌هایی که جرمی بیشتر از جرم پیروان ایدکورد دارند.

سرود یازدهم

طبقه ششم (بقیه) : زنادقه

ویرژیل ودانته بقسمت آخر طبقه ششم میرسند که از آن میتوان بطبقه هفتم فرود آمد . فاصله این دو طبقه صخره بلندی است که هنگام مرگ مسیح، بر اثر زلزله ای که پدید آمد ، فرو ریخته است .

تقریباً در سراسر این سرود ، ویرژیل طبقه بندیهای مختلف دوزخ، و انواع محکومین را که در آن بسر میبرند برای دانته شرح میدهد . توضیحات او بر اصول کتابهای «اخلاق» و «فیزیک» ارسطو متکی است ، و در حقیقت میتوان آنرا طبقه بندی خطاهای انسانی از نظر عقل و منطق بشری دانست . طبق این اصول مرتکبین گناهان : آدمکشی، راهزنی، زور گوئی، خودکشی، کفر گوئی، لواط ، رباخواری از یک دسته معین ، یعنی از دسته متعدیان و متجاوزین ، و مرتکبین گناهان : ریا کاری ، چاپلوسی ، دزدی ، قوادی ، غیبگوئی ، کیمیاگری ، جادوگری ، نفاق افکنی ، خیانت ، نا جوانمردی و میهمان کشی از یک دسته دیگر ، یعنی دسته حيله گران و غدارانند ، و ویرژیل علل این طبقه بندی را بتفصیل شرح می دهد .

سرود یازدهم

در منتهالیه صخره‌ای بلند که دایره وار از تخته سنگهای بزرگ و
درهم شکسته پدید آمده بود^۱، بالای سر جمعی رسیدیم که سخت تر از
دیگران عقاب میدیدند،

و در آنجا، بوی کند وحشت زائی که از ژرفنای تیره بر میخواست^۲
مارا واداشت که به پشت سنگ گوری پناه بریم.

بر روی این سنگ، چنین نوشته شده بود: «من نگاهدار پاپ
آناستازیو هستم که بادست فوتینو از صراط‌المستقیم بدررفت.^۳»

۱- اشاره به زلزله‌ای که بر اثر مرگ عیسی دسر اسرجهنم روی داده و طبقات
مختلف آن آسیب رسانده بود (رجوع شود به سرود بیست و دوم دوزخ).
۲- این عفونت که غالباً درد دوزخ بدان اشاره میشود، مفهوم ناپاکی دوزخ و
گناهی را که در آن نهفته شده، یعنی مفهوم طبیعت «گناه» را دارد. دوری گرفتن
دو شاعر از این بو در پشت پناهگاه، اشاره به انزجاری است که از توجه به ماهیت گناه
پدید می‌آید.

۳- Anastasio، پاپ آناستازیوی دوم که ۴۹۶ تا ۴۹۸ مسیحی این سمت را
عهده دار بود، و این سالها مقارن با زمانی بود که میان دو کلیسای یونان و روم اختلاف
افتاده بود. یکی از موارد اساسی این اختلاف، ظهور فرقه مذهبی معروفی در یونان بود
که منکر آن بود که عیسی پسر خداوند است، و عقیده داشت که وی نیز مانند سایر
مردم بدنیا آمده است. از زمره هواداران برجسته این عقیده که کلیسای کاتولیک آنرا
«بدعت» بزرگی در دین محسوب داشت، فوتینو Fottino اسقف کلیسای ناحیه معروف
«تسالونیکا» Tessalonica در یونان بود، که پاپ آناستازیو، طبق منابعی که ظاهر آدانته
دردست داشته، او را مورد تأیید خود قرارداد و بدین جهت این پاپ را متهم به زندقه
و ارتداد کردند. - بطور یقین معلوم شده که پاپ آناستازیو بیجهت مورد این اتهام قرار
گرفته، و ظاهراً دانته نیز او را با امپراتور بیزانس، آناستازیوس اول، که از ۴۹۱ تا ۵۱۸
سلطنت میکرد اشتباه کرده است، زیرا این آناستازیوس امپراتور بیزانس بود که فوتین
و عقیده او را مورد تأیید خود قرارداد.

دوزخ

« پیش از آنکه راه سرازیری را در پیش گیریم ، درنگ کنیم تا شامه ما اندکی بسالین بوی بد خو گیرد . از آن پس دیگر توجهی بدان نخواهیم داشت . »

استاد چنین گفت ، و من بدو گفتم : « پس راهی بیاب تا وقت خود را بیهوده تلف نکرده باشیم . » و او جواب داد : « می بینی که خود بهمین فکر هستم . »

سپس چنین آغاز سخن کرد : « پسر جان ، درون این تخته سنگها سه حلقه کوچک تقسیم شده است که همچون حلقه هائی که از آنها گذر کردی ، درجات مختلف دارد . »

این حلقه ها جملگی پراز ارواح ملعونند ، اما برای چه اینان در چنین جائی در هم فشرده شده اند .

هر بدی وزشتکاری که کینه آسمان را برانگیزد ، کاری است که به بیداد گری میانجامد ، و چنین کاری همیشه یا از راه زور ، یا از راه دغلی ، بدیگری زیان میرساند .

اما دغلی ، از آن رو که خطائی است که خاص آدمیان است ، خداوند

۱- سه «حلقه کوچک» (Tre Cerchiotti) اشاره به سه طبقه هفتم و هشتم ونهم دوزخ ، که طبق طرح کلی دوزخ داتته ، چون بمرکز زمین نزدیکترند از طبقات پیشین کوچکتر هستند ، ولی تقسیم بندی های داخلی آنها بسیار پیچیده تر و مفصلتر از شش طبقه اول است . از لحاظ تمثیلی ، اشاره بدین است که هر گناه از گناه پیشین عمیق تر و پیچیده تر است . مقصود از «درجات مختلف» اینست که هر طبقه از طبقات پیش کوچکتر میشود .



... به پشت سنگ کوری پناه بردیم... (صفحه ۲۲۷)

سرود یازدهم

را ناخوشایند تر است^۱؛ و لاجرم دغلان در طبقه‌ای پائین تر بسر می‌برند و عذابی بیشتر می‌بینند.

نخستین این دایره‌ها، آکنده از متعديان است^۲؛ و چون این تعدی علیه سه نفر مختلف بکار می‌تواند رفت، این دایره را نیز به سه محوطه تقسیم کرده و بهمان صورتش ساخته‌اند.

میتوان به خداوند تعدی کرد، و به خویشان، و به دیگران، یعنی به نفس اینان یا باموال و حقوقشان، چنانکه خود بصیرانه در می‌توانی یافت.

با زور، میتوان دیگری را کشت یا بدوزخ‌های منکر زد. میتوان خراب کرد یا آتش زد یا مال کسی را بعنف ستاند، بدین جهت است که آدمکشان و کسانیکه بدخواهانه دیگران را

۱ - «دائنه» در اینجا مکرور یا زور صریحاً بدتر از زور گوئی و خشونت تلقی کرده است. اصل این فکر از سیرون (چیپرو) Ciceron خطیب معروف رومی گرفته شده: «بی‌عدالتی از دوزخ حاصل میشود، یا از راه زور گوئی، یا از راه مکر و حيله؛ آن اولی کار شیر و این دومی کار روباه است، و هیچکدام کار آدمی نیستند، منتها مکر و تزویر نفرت‌انگیزتر و زشت‌تر است». دائنه حيله و غدر را گناهی خاص انسان شمرده، زیرا حس اعمال زور و خشونت در انسان و حیوان مشترك است.

۲- دائره اول از حلقه هفتم. این طبقه خاص زور گویان و خشونت پیشگان است که از راه ستمگری مرتکب بی‌عدالتی و بیدادگری شده‌اند: این طبقه چنانکه بعداً در متن بطور خلاصه توضیح داده میشود، شامل سه دائره است که دسته مختلف زور گویان در آن بسر می‌برند. متجاوزین نسبت بدیگران، نسبت بخود، نسبت بخداوند؛ اما هر يك از این سه دسته گناه نیز شامل دونوع فرعی است که عبارت است: از تجاوز نسبت بنفس آن کس که مورد تعدی قرار گرفته، و تجاوز به اموال او، بنابراین طبقه باید قاعدتاً شش قسمت فرعی داشته باشد. اما عملاً دائنه آنرا بهفت قسمت فرعی تقسیم کرده، زیرا تجاوز نسبت بخداوند به سه قسمت تقسیم شده است. تمام این طبقه بندیها طبق تقسیم بندی خاص ارسطو صورت گرفته، که در اینجا نظریات مسیحی با آن در آمیخته است.

دوزخ

زخم ززند ، وغارتگران و راهزنان ، جملگی در درون حصار نخستین ، بصورت دسته‌هایی مجزا عذاب می‌بینند^۱

میتوان دست تعدی به‌خود یا به اموال خویش دراز کرد ، بدین سبب حق است که در درون حصار دومین^۲

هر کس که خود را بدست خویش از زندگی در دنیای شما محروم کند ، یا ارضیه خود را مایه قمار کند و ببازد ، یا آنجا که باید شادمان باشد بگرید^۳ ، از کرده نادم آید و پشیمانی سودش ندهد .

و میتوان نسبت بمقام الوهیت تعدی کرد ، یعنی دردل منکر خداوند بود ، وبدو کفر گفت ، وطبیعت ، و لطف الهی را با دیده حقارت نگریست ؛ و از اینرو است که مهر کوچکترین این حلقه‌ها^۴ بر «سدوم»^۵

۱- این‌عهده ، محکومین دائره اول حلقه هفتم را تشکیل میدهند که منطقه متجاوزین نسبت بنفس دیگران ، و متجاوزین نسبت باموال آنهاست .

۲- این‌عهده ، محکومین دائره دوم حلقه هفتمند : متجاوزین نسبت بخود (انتحار کنندگان) ، متجاوزین نسبت باموال خود (میزین وحیف ومیل کنندگان) .

۳- «در آنجا که میبایست حقاً شادمان باشد ، بگرید» زیرا خود را محکوم به بینوائی و تنگدستی کرده است .

۴- محکومین دائره سوم حلقه هفتم : متجاوزین بخداوند : کفرگویان - متجاوزین بدانچه مال خداوند است : الف : آنها که خلاف طبیعت رفتار می‌کنند : لواط کنندگان ؛ ب : آنها که به‌فن خداوند تجاوز میکنند : رباخواران - وضع این طبقات بترتیب در سروده‌های ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۱۷ ، توصیف شده است .

۵- Sodoma ، سدوم شهر باستانی فلسطین که در تورات (سفر پیدایش ، باب نوزدهم) از آن بعنوان مرکز فساد یاد شده است . در این شهر لوط پیغمبر ساکن بود ، و چون مردان شهر همه اهل لواط بودند ، خداوند بدانان خشم گرفت و دوفرشته را بنزد لوط فرستاد تا او زن و دخترانش را از شهر بیرون برد ، آنگاه بر شهر باران گوگرد و آتش فروربارید . زن لوط نیز که پشت سر نگر است تبدیل بستون نمک شد . در ادبیات اروپائی کلمه « سدومی » معنی « لواط » را میدهد .

و « کائورسا ^۱ » و بر هر کسی که خدا را در دل خود یا بر زبان خویش تحقیر کند زده شده است .

دغلی را که مایه آزرده گی هر وجدانی است ^۲ ، میتوان در باره آن کس بکار برد که بما ابراز اعتماد میکند ، و آن کس که نمیکند .

این خوی دغل پیشگی پیوند محبتی را که بدست طبیعت استوار آمده میگسلاند ، و از اینرو است که در دایره دومین

دوروی ، چاپلوسی ، جادو گری ، نادرستی ، دزدی ، وقف خواری ، قوادی و اختلاس و کتافات دیگری ازین قبیل آشیان دارند ^۳

نوع دیگری از دغلی ، مایه از یاد بردن آن مهری میشود که طبیعت پدید میآورد ، و از یاد بردن آن کسی که بدین محبت پیوسته و اعتماد کامل بدان بسته است ، ^۴

بدین جهت است که آخرین حلقه دوزخ که مرکز ثقل عالم آفرینش است ^۵ و « دیته » در آن جای دارد ، عذابگاه ابدی آن کسی است که مرتکب گناه خیانت شده باشد .

۱ - Caorsa نام ایتالیائی « کاهور » Cahors ، شهری در جنوب فرانسه ، که مردم آن در قرون وسطی به ربا خواری شهرت داشتند . « سدوم » و « کاهور » در اینجا مظهر دونوع « تجاوز » نسبت باصول طبیعت هستند که دانه از آنها نام میبرد : لواط و ربا خواری .

۲ - یعنی : غدر و حيله همیشه وجدان را مورد تخطی قرار میدهد ، در صورتیکه خشونت گاهی از اوقات بجا و مشروع است .

۳ - این طبقه بندی ، اساس تقسیمات حلقه های هشتم و نهم دوزخ است که شامل حيله گران طبقه هشتم و خیانتکاران طبقه نهم میشود .

۴ - مقصود فراموش کردن حق نعمت و پشت پازدن بمحبتی است که خویشاوندان و ارباب حقوق را بیکدیگر پیوند میدهد .

۵ - مرکز ثقل عالم آفرینش : طبق نظریه معروف « بظلمیوس » ، زمین مرکز بقیه در صفحه بعد

دوزخ

و من گفتم: «ای استاد، منطقت بسیار روشن است، و تقسیمات این ورطه هولناک و مردمی را که در آن بسر میبرند چنانکه باید، نشان میدهد؛

اما بمن بگو: آنها که در مرداب پرلای و لجن بسر میبرند، و آنها که دستخوش تند بادند، و آنها که پیوسته در معرض باران قرار دارند، و آنها که باسخنانی چنین ناخوشایند با یکدیگر میستیزند،^۱ اگر جملگی مورد قهر خداوندند، پس چرا در داخل شهر آتشین^۲ کيفر نمی بینند؟ و اگر مورد این قهر نیستند، پس چرا در دوزخ بسر میبرند؟»
واو بمن گفت: «برای چه قدرت تعقل تو، برخلاف شیوه دیرین، راه گم کرده؟ یا شاید فکر درجائی دیگر مشغول است؟

مگر گفته‌های کتاب اخلاق خود را^۳ در باره آن سه خوی رذیله

بقیه از صفحه قبل

دنیاست و تمام سیارات و ثوابت بدور آن در گردشند. در «دوزخ» دانه نیز نهمین طبقه جهنم که کوچکترین و ظلمانی‌ترین این طبقات است در پائین‌ترین قسمت جهنم قرار دارد؛ بطوریکه نقطه نهائی و مرکز آن که شیطان اعظم در آن جای دارد، نقطه مرکزی کره زمین است و شهر دیته، که قلمرو اصلی شیطان در دوزخ است، و طبقات هفتم و هشتم و نهم جهنم در آن محصورند؛ بر این مرکز بنیاد شده است. بنابراین نقطه مرکزی طبقه نهم دوزخ، مرکز نقل کره زمین است که خود مرکز جهان آفرینش بشمار میرود.

۱- اشاره بدوزخیان طبقات اول تا هفتم.

۲- شهر آتشین Citta roggia، اشاره به «دیته» که در آن گناهکاران با شعله های آتش عذاب می بینند.

۳- Etica کتاب معروف ارسطو: «اتیکابه نیکوماکوس» Etica Nicomachea در این کتاب که دانه در کمدی الهی و سایر آثار خود بکرات بدان اشاره میکند ذکر شده است (کتاب هفتم، فصل اول) که فساد سه درجه دارد: عدم اعتدال (شکم پرستی، حرص و خست و غیره)، بدخواهی (دروغگوئی و حيله گری و غیره)؛ بهیمنیت (Bestialitá) (لواط، آدمخواری و غیره) «کتاب اخلاق تو» یعنی: در کتاب اخلاق ارسطو که با آن خوب آشنا هستی.»

که خداوند را سخت ناخوشایندند، از یاد بدر برده‌ای؟
که عبارتند از: ناپرهیز کاری، و زشت طینتی، و درنده خوئی؟ و
چگونه ممکن است که گناه ناپرهیز کاری خدای را کمتر ناپسندافتد و قهری
ناچیز تر را از جانب او موجب آید؟

اگر نیک بدین تعلیم اندیشی، و اگر بخاطر آری که آنان که بالاتر
از این حلقه کيفر می‌بینند چه کسانی،

خوب در خواهی یافت که چرا آنان ازین نادرستان جدا شده‌اند
و چرا عدالت الهی باخشم و قهری کمتر سر کوبشان میکند.

گفتم: «ای آفتابی که هر ضعف و فتور بینائی ما را چاره‌ای، شنیدن
منطق تو چندان مایه رضایت من است که برایم تردید همان لطف یقین را دارد،^۱

اما باز هم اندکی واپس روودر باره اینکه گفتمی که ربا خواری را
با رحمت خدائی ناسازگاری است گره از مشکلم بگشا.»

بمن گفت: «علم فلسفه، بشرط آنکه تنها از یک جانب خاص
مورد نظر قرار نگیرد، بدان کس که اهل ادراک باشد، می‌آموزد که
چسان طبیعت از عقل الهی و از هنرش ناشی شده؛ و اگر تو «فیزیک»^۲
خودت را بدقت بخوانی، بی آنکه صفحات بسیار از آن خوانده باشی

در خواهی یافت که هنر و صنعت بشری، همچنانکه شاگرد بدنبال
استاد خود میرود، تا آنجا که برایش امکان داشته باشد طبیعت را پیروی
میکند، چنانکه هنر شما تقریباً حکم نواده خداوند را دارد.

۱ - یعنی: منطق تو چنان قوی و شیرین است که همانقدر که خواستار «یقین»
هستم، خواهان «تردیدم» تا برای رفع آن سخنان ترا بشنوم.

۲ - فیزیک خودت: Fisica، اثر معروف ارسطو که در آغاز آن (کتاب
دوم، فصل دوم) همین نکته‌ای که دانته از زبان ویرژیل نقل میکند، بتفصیل شرح
داده شده است.

دوزخ

و همراه این دو ، اگر آغاز سفر تکوین را بخاطر آری^۱ ، خواهی دانست که آدمیان باید آنچه را که برای زیست و رفاه خود لازم دارند ، ازینراه بدست آرند .

و رباخوار چون راهی دیگر درپیش میگیرد ، هم طبیعت را تحقیر میکند ، وهم هنر و صنعت را که بدنبال آن میآید نادیده میگیرد ، زیرا خود امید بچیزی غیر از آن می بندد

اما اکنون بدنبال من بیا ، زیرا باید براه خویش رویم . بنگر که ماهیان شناور از افق روبالا آورده اند و گردونه بزرگ سراپا بر بستر باد شمال غربی خفته است^۲

و برای پائین رفتن از صخره ، باید مقداری ازین دورتر رفت .

۱ - اشاره به تورات ، سفر پیدایش (باب های دوم و سوم) : « پس خداوند آدم را گرفت و او را در باغ عدن گذاشت تا کار آنرا بکند و آنرا محافظت نماید ، و پس فرمود که از همه درختان باغ بی ممانعت بخور » و : « .. بمرق پیشانیت نشان خواهی خورد تا بفاک راجع گردی که از آن گرفته شدی . » .

۲ - ماهی ها شناگران در افق بالا میآیند .. الی آخر . - مجموعه حوت (ماهی) در آسمان بلافاصله پیش از مجموعه «حمل» قرار داد که در هنگام سفر دانه به دوزخ ، که در شب آدینه مقدس یعنی در اواخر ماه اول بهار (برج حمل) صورت میگیرد ، خورشید در آن واقع است . بنابراین ، درین فصل این مجموعه حوت (ماهیان شناگر) در اواخر شب و اندکی پیش از طلوع آفتاب در افق پیدا میشود . - گردونه (Il Carro) نام عامیانه مجموعه « دب اکبر » (بنات النعش) است که شکل گردونه ای را دارد که با سه اسب رانده شود . - Coro نام ایتالیائی « کاوروس » Caurus ربه النوعی است که در میتولوژی یونان مظهر « باد شمال غربی » بود . - بنابراین از این ترکیب چنین نتیجه میشود که : « درین ساعت ، مجموعه حوت در افق ظاهر شده ، و مجموعه دب اکبر بسمت شمال غربی آسمان چرخیده است » و این هر دو امر ، در حدود دوساعت پیش از طلوع آفتاب روی میدهد که در شب آدینه مقدس ، یعنی در اواخر فروردین ماه ، مطابق با چهار ساعت پس از نیمه شب باشد کی بعد از آن است . - در اصل کتاب ، دانه این تعبیر را با جناس لفظی خاصی در شعر توأم کرده است : « e il Carro tutto sova il Coro giace » .. بدیبهی است دانه دوزخ شخصاً ستارگان را نمی بیند ، اما ویرژیل باینائی خاص خود میتواند بدو بگوید که در این لحظه اختران در آسمان چه وضعی دارند .

سرود و واروتم

طبقه هفتم دوزخ: تجاوز کاران

منطقه اول: متجاوزین به دیگران

درین طبقه ازدوزخ، شاعران که تازه از راه رسیده اند بادوزخیانی مواجه میشوند که بجرم تجاوزکاری بجهنم رفته اند. این منطقه از طبقه هفتم خاص دسته‌ای ازین متجاوزین است که بنحوی از انحاء بدیگران تعدی کرده‌اند، یعنی یا زندگی آنانرا (با آدمکشی) و یا اموال و حقوق آنان را (بادزدی و راهزنی) مورد تجاوز قرار داده‌اند. جنگجویان و غارتگران بزرگ گذشته، وزمامداران ستمگر و خون‌آشام که در زمره آنها از اسکندر و آتیلای پادشاه معروف هیاطله نام برده میشود ازین دسته دوزخیانند.

در سراسر این منطقه از طبقه هفتم، رودخانه‌ای جوشان جاری است که در آن بجای آب خون جریان دارد، و ارواح کسانی که در زندگانی خود از خونخواری سیر نشدند در اینجا برای ابد در درون امواج خون بسمیرند. « سنتورها » یعنی حیوانات افسانه‌ای نیمه اسب و نیمه انسان، که مظهر درنده خوئی و سنگدلی این دوزخیان در دوران زندگانیند، مراقبند که هر کدام ازین محکومین را که لحظه‌ای سر از امواج جوشان خون بیرون آورند آماج تیرهای جانکشگر خود کنند.

سرود دوازدهم

مکانی که میبایست در آن از صخره فرود آئیم کوهستانی بود ، و بر اثر وجود آنکس که در آن بسر میبرد^۱ ، وضع خاصی داشت که نظر هر کس را در بدو امر بجانبی دیگر معطوف میکرد.^۲

همچنانکه در پائین دست «ترنتو» ، در آن جانب که رود «آدیچه» جاری میشود ، خواه بر اثر زلزله ای و خواه بخاطر فقدان تکیه گاه استواری ، قسمتی از کوه ریزش کرده^۳

و صخره فرود آمده ، از قلّه کوهستان که جایگاه اصلی آن بوده تا سطح زمین بشکلی فرو ریخته که هر کسی باسانی از روی آن راه فرود آمدن میتواند جست ،

راهی که بدون ورطه میرفت نیز راهی سر اشیب بود که چنین شکلی داشت ، و بر نوك صخره فروریخته ، غول کرت^۴

۱ - اشاره به «مینوتاورو» Minotauro غول جزیره کرت ، که در سطور بعد از او سخن میرود .

۲ - یعنی : از ترس این غول کسی جرئت ایستادن و راه پیدا کردن نداشت .

۳ - اشاره به فروریختگی کوهستانی معروف به « Siavini di Marco » که در ایالت ونیز ایتالیا بین دو شهر «راونا» و «ترنتو» واقع است . بعضی از مفسرین «کمدی الهی» درباره اینکه اشاره دانه قطعاً بدین ریزش بوده ، تردید کرده اند .

۴ - infamia di Creti (ننگ کرت) اشاره به «مینوتاورو» یکی از قهرمانان افسانه خدایان یونان - چنانکه در میتولوژی یونان نقل شده ، «مینوس» Minos پادشاه جزیره کرت (رجوع بصفحه - شرح ۳) زنی بنام «پاسیفائو» Pasiphae داشت . این زن عاشق گاو وحشی سفیدی شد و عاقبت در داخل بدن گوساله ای جوبین با این گاو در آمیخت ، و از این همخوابگی فرزندی بدنیا آمد که Minotauros

بقیه در صفحه ۲۴۱



... برنوك صخره فرو ريخته ، غول جزيره كرت بر زمين خفته بود . . . (صفحه ۲۳۸)

سرود دوازدهم

که نطفه‌اش در درون ماده گاو دروغین بسته شد بر زمین خفته بود ،
و بدیدار ما چون آنکس که درونش مقهور خشم باشد خویشتن را
بدندان کزید .

راهنمای خردمند من رو بدو کرد و فریاد زد : « شاید کمان میبری
که فرمانروای « آتن »^۱ که در آن جهان بدست مرگت سپرد ، بدینجا
آمده است ؟

برو ، حیوان نذیر این کس که می‌بینی بدستور خواهر تو بدینجا نیامده^۲
بلکه آمده است تا ناظر عذابهای شما باشد . »

همچون گاو وحشی که با اصابت ضربت مهلك زنجیرها

بقیه از صفحه ۲۳۸

نام داشت و نیمی از بدنش انسان و نیم دیگر آن حیوان بود . مینوس ، برای اینکه
این مولود عجیب الخلقه از نظر مردمان پنهان ماند او را در لایبرنت پرپیچ و خمی جای
داد که فرار از آن امکان نداشت . اندکی بعد مردم آتن که تحت تسلط پادشاه
جزیره کرت بودند شوریدند و پسر پادشاه را کشتند ، و مینوس برای تنبیه ایشان
فرمان داد که آتنی‌ها از آن‌س هرسال هفت دختر زیبا و هفت پسر جوان را به کرت
بفرستند تا غذای « مینوتاور » شوند . — بالاخره « تزئوس » Teseus قهرمان افسانه‌ای
آتن ، با کمک « آریانا » Arianae دختر پادشاه کرت که در حقیقت خواهر ناتنی مینوتاور و
بود ، و به تزئوس عشق میورزید ، این غول را کشت ، بدین ترتیب که « آریانا » بدو
ریسمانی داد که وی آنرا در راهروهای پیچاپیچ لایبرنت بر زمین گسترانید تا راه را کم
نکند « واز آن پس اصطلاح ریسمان آریان بعنوان حلال مشکلات ضرب المثل شده
است) . — در افسانه خدایان یونان آمده که تولد این غول از راه آمیختگی غیر
طبیعی گاو وحشی با ملکه کرت ، یعنی از راه لواط صورت گرفته بود ، بدین جهت جنبه
حیوانی این غول بر جنبه انسانی میچربید ، و مایه شهرت او نیز همین درنده خویش بود .
قطعا از همین نظر است که وی در « دوزخ » پاسدار قسمتی شده که گناهکاران « درنده‌خو »
در آن بسر میبرند .

۱ — il duca d' Atene اشاره به « تزئوس » .

۲ — اشاره بدانکه « تزئوس » بر اهنمائی و دستور آریانا خواهر مینوتاور وروس
به لایبرنت راه یافته بود .

دوزخ

را میگسلاند، اما نمیداند بکجا رود و فقط سراسیمه بدینسو و آن سو می جهد ،

« مینوتاورو » را دیدم که بهمین سان از جای جست ، و راهنمای من که مراقب او بود بانگ زد : « تاخشمش فرو ننشسته است بگذرگاه بشتاب و فرصت را برای پائین رفتن غنیمت شمار . »

بدینسان از روی این تخته سنگهای فرو ریخته که بر اثر سنگینی ناها نوس من غالباً در زیر پاهایم میغلطیدند^۱ ، براه خویش رفتیم .
من غرق در فکر بودم ، و او بمن گفت : « شاید بدین فرو ریختگی کوه ، که تحت حراست این غضب بهیمی است که دمی پیش مقهورش کردم می اندیشی ؟

میل دارم بدانی که آن بار پیشین که من بدین دوزخ سفلی فرود آمدم ، هنوز این صخره فرو ریخته بود^۲
اما اگر درست تمیز توانم داد ، اندکی پیش از آمدن آن کس که طعمه بزرگ حلقه علیا را از چنگ شیطان بیرون کشید ،
این گنهزار ، ازهرسو چنان بلرزه افتاد که من با خود اندیشیدم که

۱ - مقصود اینست که برای نخستین بار يك آدم زنده ازین جا گذر میکند.
۲ - این صخره ، چنانکه درسطوربعده گفته میشود ، بر اثر مرگ عیسی و زلزله ای که در نتیجه آن در سراسر دوزخ روی داد فرو ریخته بود ، بنابراین فرو ریختگی در سفر گذشته ویرزیل به دوزخ که اندکی پس از مرگ ویرزیل ، یعنی پیش از آنکه عیسی بصلیب کشیده شود روی داده بود ، وجود نداشته است . - مأخذ اشاره بدین زلزله ، انجیل است (انجیل متی ، باب بیست و هفتم) که در آن چنین تصریح شده است :
« ... عیسی باز با وازبلند صیحه زده روح را تسلیم نمود - که ناگاه پرده هیکل از سر تا پا دوباره شد و زمین متزلزل و سنگها شکافته گردید - و قبرها گشاده شد و بسیاری از بدنهای مقدسین که آرامیده بودند برخاستند » . - این زلزله ، جهنم را نیز که دشمنان شخص عیسی در دو طبقه آخر آن بسر میبرند بلرزه در آورده و بسیاری از قسمتهای آنرا ویران کرده است .

مگر کائنات، از کشش آن عشقی که بنا بعقیده برخی کسان تا کنون چندین بار عالم آفرینش را باشفتگی نخستین بازگردانده است^۱ بخویش میلرزد؛ و در آن هنگام بود که این صخره‌های کهنسال در اینجا و جاهای دیگر، بدینصورت فروریختند.

اما کنون نظر بدرون دره افکن، زیرا نزدیک بهرود خون شده‌ایم^۲ که جوششگاه آن کسانی است که از راه تعدی بدیگران آسیب رسانند. تفویرتو، ای آزمندی نابخردانه وای خشم جنون‌آمیز که ما را در دوران کوتاه زندگی چنین سخت درزیر مهمیز خویش داری، و از آن پس نیز، در حیات جاودان باچنین رنجی دمسازمان میکنی!

گودالی ژرف و کمائی شکل دیدم که بر اثر این وضع خاص خود، چنانکه راهنمایم بمن گفته بود، همه دشت را در برابر خویش داشت و در فاصله میان صخره و گودال، «چنتائورو» های مسلح به تیرو کمان^۳، همچو آن روز گاران که در روی زمین به شکار میرفتند، در

۱ - اشاره به فرضیه فلسفی Empedocles فیلسوف معروف یونانی، که معتقد بود که عناصر اربعه جهان (آب، آتش، باد، خاک) بر اثر جدائی ذرات و دوری متقابل آنها از یکدیگر بصورت کنونی خود درآمده اند، و اگر روزی این ذرات دست از این جدائی بردارند، یعنی عشق و جاذبه نخستین را بازگیرند، دوباره همه بیکدیگر روی خواهند آورد و باهم درخواهند آمیخت، و بدین ترتیب جهان از نوبه یکنواختی و بی شکلی اولیه بازخواهد گشت. ویرژیل کمان برده که چنین واقعه‌ای روی داده که دوزخ را چنین بلرزه افکنده است.

۲ - اشاره به رود خونین «فلجتوتته» Flegetonte که درسرود چهاردهم بتفصیل از آن سخن خواهد رفت.

۳ - Centauri - چنتائوروها (به لاتینی سنتوروس Centaurus) درمیتولوژی یونان موجوداتی بودند که ازسر تا کمر شکل انسان و از کمر بیائین صورت اسب داشتند، و صفت مشخصه آنها تندخویی و طغیان امیال و غرائز بود. بدین جهت اینان نیز در اینجا مانند مینوتاوروها، مأموریت آزارگناهکارانی را دارند که بخاطر همین نوع گناهان به دوزخ رفته‌اند.

دنبال هم میدویدند .

چون ما را دیدند که فرود می‌آمدیم ، جملگی برجای ایستادند و سه تن از ایشان با زوبین‌ها و تیرهایی که پیشاپیش از ترکش بر آورده بودند از جمع جدا شدند .

و یکی از آنان از دور بانگ برداشت : « شما که از این کناره فرود می‌آئید ، محکوم بکدام عذابید و از کجا آمده اید ؟ بگوئید و گرنه کمانرا میکشم . »

استاد من گفت : « پاسخی را که لازم باشد در آن پائین تر ، و از نزدیک ، به کیرونه خواهیم داد ^۱ . تو از دیرباز چندان شتابندگی کرده‌ای که به بیماری شتابزدگی دچار آمده‌ای . »

آنگاه بازوی مرا گرفت و گفت : « این «نسو» است که بخاطر «دیانیرا»ی زیبا مرد ، و خود انتقام هرک خویش را گرفت ^۲

۱ - Chiron(e) - کیرونه ، در افسانهٔ خدایان یونان فهمیده ترین و درست‌کار ترین « سنتور » ها بود . وی زادهٔ عشقبازی زحل بایکی از پریان بود و یونانیان معتقد بودند که او آموزگار و مربی اشیل پهلوان افسانه‌ای یونان و بسیاری از دیگر قهرمانان بوده و بدیشان فنون تیر افکنی و شکار و طب و اختر شناسی و موسیقی و تغال آموخته است .

۲ - Nesso (به لاتینی Nessus) ، یکی از سنتورهای معروف میتولوژی یونان بود . - نسوس ، طبق روایتی که یکی از شاعرانه ترین فصول افسانهٔ خدایان یونان بشمار میرود ، بجرم گناهان گوناگون خود محکوم بدان شده بود که مردمان را بردوش خود بنشانند و از رود عریض « اونوس » بگذرانند . یکروز وی « دیانیرا » Dejanirae زن زیبایی هر کول پهلوان نامی یونان را بر پشت خود نشانند تا بدان سوی رود برد ، اما همینکه بجزیرهٔ کوچکی در وسط رودخانه رسید زیبایی « دیانیرا » او را بوسوسه انداخت و پایش را سست کرد ؛ ولی وقتی که میخواست بتاموس زن زیبا دست درازی کند هر کول که در ساحل رود بود تیری زهر آلود بدو افکند و ویرا کشت . نسوس در وقت مردن مشتتی از خون خود را بجامهٔ خویش آلود و آنرا به دیانیرا داد و بدو گفت که چون هر کول این جامه را بر تن کند ، از جانب او برنش خیانتی سرنخواهد

بقیه در صفحهٔ بعد

سرود دوازدهم

و آن نفر میانین که بسینه خود مینگرد «کیرونه» کبیر است که
«اکیله» را پرورید، و آن دیگری «فولو»^۱ است که در زندگی طبیعی
آکنده از غضب داشت.

اینان هزاران هزار در پیرامون گودال روانند و هر روحی را که
بیش از حد اجازت خویش سر از غرقاب خون برآرد، آماج تیر میکنند^۲.
بدین ددان چالاک نزدیک شدیم و کیرونه را دیدیم که تیری برداشت
و با چوب نشانه ریش خود را بیشت فکین خویش افکند،

و چون دهان فراخش هویدا شد بهمراهان خویش گفت: «آیا
توجه بدان دارید که آنکس که از عقب میآید، هر چه را که باتنش در تماس
آید بحرکت میآورد؟

پاهای مردگان چنین نمیتوانند کرد.» و راهنمای مهربان
من که درین هنگام بکنار آن قسمتی از سینه او رسیده و ایستاده بود که

بقیه از صفحه قبل

زد، زیرا خون سنتورها اکسیرعشق است. چندی بعد، یکروز هر کول که فصدجنک
داشت کسی را برای آوردن زره خود نزد زنتش فرستاد و دیانیرا چون میدانست که
شوهرش تازگیها دل بعشق «یولای» زیبا روی پسته، جامه سنتور را که با خون او
آلوده شده بود برایش فرستاد. هر کول بمحض بر تن کردن این جامه، که از راه
آن قطره‌ای از خون سنتور وارد بدنش شده بود، در درون خود آتشی شعله ور
یافت و آنقدر این سوزندگی رنجش داد که طاقت نیاورد و پس از تحمل زجری
طولانی عربده کنان جنگلی را که در آن بود آتش زد و خود را در آن سوخت تا از این
عذاب آسوده شود. اشاره ویرزیل که «نسوس خودش انتقام مرگ خویش را کشید»
بدین موضوع است.

۱- Folo (به لائینی pholus)، یکی دیگر از سنتورها در افسانه خدایان
یونان است که یکبار باتفاق همراهان خود در صدد ربودن زنان زیبای لاپیت‌ها بر-
آمد که در بزم عروسی پیرتوتوس و ایپودامیا، پادشاه و ملکه یکی از ایالات یونان شرکت
جسته بودند.

۲- منظور از این تیراندازی جلوگیری از دوزخیانی است که قصد خروج از
درون امواج رود را دارند، و اندکی بعد بدانها اشاره خواهد شد.

دوزخ

در آن دو طبع مختلف بهم می‌پیوندند ،^۱

پاسخ داد : « آری ، او زنده است ، و من وظیفه دارم که بیکه و تنها درهٔ ظلمات را بوی نشان دهم ، و آنچه مرا بدین وامیدارد میل من نیست ، الزام است .

کسی^۲ سرود « هلولویاه » خویش را^۳ ناتمام گذاشته است تا بنزد من آید و این مأموریت تازه را بمن وا گذارد . این کس که می بینی راهزنی نیست ، من نیز روح دزدی نیستم .

اما ترا سوگند بدان فضیلتی که مرا به طی راهی چنین صعب‌العبور واداشته ، که یکی ازین کسان خویش را که در کنارشان ایستاده‌ایم در اختیار ما نهد

تا گذار این رودخانه را بما نشان دهد ، و رفیق مرا بر پشت خود نشاند ، زیرا وی روحی مجرد نیست تا در فضا پرواز تواند کرد^۴ .

کیرونه بجانب سینهٔ خود چرخید و به‌نسو گفت : « بر کرد و آنهارا چنانکه وی میخواهد راهنمایی کن ، و مراقب باش که از دسته های دیگر که ممکن است مزاحم باشند ، دوری گزینی .

۱- یعنی : آنجا که نیمهٔ اسب ، و نیمهٔ انسان ، بهم متصل میشوند .

۲- اشاره بئاتریس .

۳- Alleluia! «هلولویاه» ، کلمهٔ عبری بمعنای «خداوند را بستائید» که غالباً در تورات آمده ، و بسیاری از سرودهای مذهبی مسیحیان و یهودان با آنان شروع میشود . در مزامیرداود (تورات، کتاب زبور) این کلمه در آغاز چندین مزمور نقل شده: «هلولویاه ، خداوند را حمد بگوئید» (مزمور ۱۰۶) ، «هلولویاه ، خداوند را بتامی دل حمد خواهم گفت» (مزمور ۱۱۱) ، «هلولویاه، خوشبحال کسیکه از خداوند می‌ترسد» (مزمور ۱۱۲) ، «هلولویاه ، ای بندگان خداوند تسبیح بخوانید (مزمور ۱۱۳) . جملهٔ «کسی سرود هلولویای خود را قطع کرده» اشاره بدین است که این بانو از آسمان فرود آمده است تا چنین ماموریتی را بمن بدهد .

۴- یعنی : چون اونمیتواند مثل من پرواز کند ، در صورت پیاده رفتن بناچار پاهایش در آب جوشان خواهد سوخت .



بدین ددان چالاک نزدیک شدیم . (صفحه ۲۴۵)

سرود دوازدهم

آنگاه ما همراه محافظی معتمد در طول کناره رود جوشان قرمز فامی که در آن جوشیدگان فریادهای گوشخراش بر میکشیدند براه افتادیم. کسانی را دیدم که تماثرگان خویش در آن غوطه ور بودند، و چنتائوری کبیر گفت: « اینان آن زمامداران ستمکارند که دست به جان و مال دیگران گشودند.

و در اینجا بخاطر جنایات و ستمگریهای خویش میگریزند. اسکندر^۱، و « دیونیزیوی^۲ » ستمکار^۲ که سیسیل را سالیان دراز اسیر زنج کرد، در این جمعند.

و این سری که موهائی چنین سیاه دارد، از آن « آتسولینو^۳ » است،
و این دیگری که گیسوانی بور دارد « اوبیتسوداستی^۴ » است که بحقیقت

۱- اسکندر مقدونی- برخی نیز این اشاره را به الکسندر فرس پادشاه تسالونیای یونان دانسته‌اند که دشمنان خود را زنده زنده خاک میکرد یا آنها را با پوست حیوانات بمیان شیران می‌افکند. ولی احتمال « اسکندر » خیلی قوی‌تر بنظر میرسد.

۲ - Dionisio - دیونیزیوس اول Dionysins پادشاه سیراکوز (جزیره سیسیل) که در ۳۶۷ پیش از مسیح مرد . این پادشاه و پسرش دیونیزیوس دوم ، در تاریخ مظهر ستمگری و جباری شناخته شده‌اند .

۳ - Azzolino - « اتسولینو دا رومانو » یکی از اشراف معروف ایتالیا در قرن سیزدهم مسیحی (۱۱۹۴ - ۱۲۵۹) که از طرف امپراتور فردریک دوم حاکم ایالت « پادوا » Padova در ایتالیا شد ، و در دوره حکومت خود قساوت قلب فراوان بخرج‌داد و بالاخره نیز خود در زندان جان سپرد .

۴ - Obizzo da Esti - « اوبیتسو دسته » d' Este ملقب به مارکزه دی فرارا (مازکی فرارا) یکی دیگر از اشراف ایتالیائی قرن سیزدهم مسیحی است که در ۲۹ سالگی مرد (۱۲۶۴ - ۱۲۹۳) و اطلاع زیادی از خصوصیات زندگی او در دست نیست ، جز آنکه بنا بر گفته دانته بدست فرزند نامشروع خود بقتل رسید ، بدین ترتیب که طبق تحقیقات مورخین او را در بستر خواب خفه کرد ، و ظاهراً کسی در آن موقع بر این امر اطلاع کامل نداشته ، زیرا دانته درین جا از قول نسوس به‌رازی تقریباً ناگفته اشاره میکند .

دوزخ

در روی زمین بدست فرزند حرامزاه خود کشته شد.^۱ «
آنوقت رو بشاعر کردم و وی گفت: «بہتر است کہ اکنون او ترا
راہنما باشد، و من از پشت سرتان آیم» .
اندکی دورتر، چنتائورودر برابر کسانی ایستاد کہ تا گلو گاہ خویش
را ازین غرقاب خروشان بیرون آورده بودند .
وروحی را کہ در کناری تنها بود^۲ نشانمان داد و گفت: «این کسی
است کہ در قدمگاہ خداوند، دلی را کہ هنوز در بالای تایمز مورد تقدیس
است سوراخ کرد^۳ .
آنگاہ کسانی را دیدم کہ سر خود و تمامی نیمهٔ بدنشان را از رودخانہ
بیرون آورده بود، و از میان ایشان نیز بسیاری را شناختم .
بدین ترتیب، سطح خون بیش از پیش پائین میآمد، تا جائیکہ فقط
تا بپاها میرسید، و در آنجا بود کہ ما از گودال گذشتیم .

۱ - فرزند حرامزادہ « *figliastro* » . شاید مفہوم واقعی این کلمہ در
اینجا « پسر بد نهاد » یعنی پسری باشد کہ خوی انسانی خود را از دست دادہ است
تا پدر کشی کند .

۲ - یعنی: گناہ او بقدرتی بزرگ بود کہ حتی دوزخیان نیز از وی دوری جسته
و او را تنها گذاشته بودند .

۳ - اشارہ بہ گی دو مونفور *Cuy de Monfort*، حاکم فرانسوی ایالت
توسکانای ایتالیا (کہ در ایتالیائی « گویدودی مونفورته » *Guido di Monforte*
خواندہ میشود) وی کہ از طرف شارل دانثو (شارل اول) بدین سمت منصوب شدہ
بود، در سال ۱۲۷۲ هنگام اجرای مراسم مذہبی مخصوص یکشنبہ در کلیسا، هنری
پسر ریچارد پادشاہ انگلستان را کہ مشغول انجام فریضۂ مذہبی بود بخونخواہی پدر
خود بقتل رسانید، و ادوارد اول برادر مقتول، قلب برادر خویش را بیرون آورد و
آنرا در صندوقچہای بلندن فرستاد، و در آنجا این قلب را در داخل ستونی اوبروایتی
در داخل دست مجسمہای) درزوی یکی از پلہای رود تایمز جای دادند و نسبت بدان
احترامات رسمی فراوان بجای آوردند . - بعضی از مفسرین دانته این گفته را کہ «هنوز
مورد تقدیس قرار دارد» بدینصورت معنی کردہ اند کہ «هنوز از آن خون میچکد»،
یعنی هنوز این تہککاری را بہموظنان خود یادآوری میکند .

سرود دوازدهم

چنتائورو گفت : « همچنانکه درین جانب عمق رود جوشان پیوسته روبکاهش میرود ، از من بپذیر که در آن جانب دیگر این عمق فروتر و فزونتر میشود ، تا بدان محلی رسد که بحق باید ستمکاران بزرگ در آن بنالند .

در آنجاست که عدالت الهی « آتیلا » را که تازیانه روی زمین بود^۱ ، و « پیرو »^۲ و « سستو »^۳ را بدست مکافات سپرده است .
و شدت جوشش ، الی الابد از چشمان « رنیردار کورتنو » و « رینیر پاتسو » که اینهمه در شاهراه ها جنگ و جدال کردند ، قطرات اشک بر میآورد^۴ .

سپس بعقب باز گشت و از گذار گذشت .

۱- Attila پادشاه معروف هون ها (هیاطله) در قرن پنجم مسیحی، که اصلا از آسیای شرقی بود و قسمت اعظم از اروپا را بدست ویرانی و قتل و غارت و وحشتزائی سپرد ، چنانکه او را تازیانه خدا لقب دادند و نامش ضرب المثل خرابی و توحش شده است معروف است که وی گفته بود : « هر جا که اسب من پامیگذارد، نباید علف بروید ».

۲- pirro - «پوروس» pyrrhus ، اشاره بیکی از دو «پوروس» معروف تاریخ : پسر «اشیل» قهرمان افسانه ای یونان که در جنگهای ترویا و غارت آن سنگدلی بسیار بخرج داد ، یا پادشاه نامی یونان (۳۰۹-۳۷۲) که مدتی دراز با رومیان جنگید و در دفاع از سرزمین خود دلاوری بسیار بخرج داد ، و در عین حال با رومیان به سختی و قساوت رفتار کرد .

۳- Sesto - سکستوس پمپئوس پسر سردار و کنسول معروف روم و حریف بزرگ سزار - سکستوس در جنگهای دریائی راهزنی های بسیار کرد که با آدمکشی توأم بود . برخی نیز اشاره داتنه را به «سکستوس تارکینوس» پسر تارکینوس آخرین پادشاه روم دانسته اند .

۴- Rinier da Corneto ، راهزن معروفی در ناحیه «مارما» در ایتالیا ، که دامنه راهزنیهای او تا دروازه های روم توسعه یافت . - Rinier pazzo یا «رینه ری» دبی پاتسی» راهزن معروف دیگر ایتالیائی در ناحیه وال دارنو، که در ۱۲۲۸ بفرمان پاپ کلمنتوی چهارم باتهام قتل نفس و دزدی مورد تعقیب و محاکمه قرار گرفت .

سرود سیزدهم

طبقه هفتم دوزخ : تجاوزکاران

منطقه دوم : متعدیان به نفسی

ویرژیل ودانته از رودخانه خون جوشان میگذرند و به منطقه دوم طبقه هفتم میرسند که در آن دومین دسته از تجاوزکاران ، یعنی آنها که به نفس خود تعدی کرده اند کیفر میبینند .

اینان خود بدو گروه تقسیم میشوند : کسانی که به هستی خود متجاوز بوده یعنی خود کشتی کرده اند ، و کسانی که وسیله زندگی خود یعنی دارائی خویش را از راه تفریط و حیف و میل از میان برده اند . این عده را نباید با مبذرین طبقه چهارم دوزخ یکی دانست ، زیرا آنان فقط از راه تعادل خارج شده و ولخرجی کرده اند ، در صورتیکه اینان کسانی هستند که با حیف و میل دارائی خویش زندگی خود را یکسر تباہ کرده و خویش را « به روز سیاه نشانده اند »

ارواح انتحار کنندگان در جنگلی بنام « جنگل خود کشتی » بسر میبرند که در آن هر کدام از این ارواح بصورت درختی خشک در آمده اند ، و جز در یک مورد دیگر این تنها موردی در دوزخ است که ارواح بشکلی غیر از شکل زمینی خود جلوه میکنند . این درختها در معرض تطاول پرندگان شوم آدمی روئی قرار دارند که شاخه های آنها را میشکنند ، و چون هر شاخه در حقیقت عضوی از اعضای تن این دوزخیان است از جای شکستگی خون برمی آید . و این ارواح فقط وقتی سخن میتوانند گفت که از جای زخم آنها همراه هر کلام خون از بدنشان روان باشد .

در این جنگل ، « سمبولیسم » دانته بصورت بارزی جلوه گراست : اینان چون خود را کشته و در حقیقت شکل و صورت انسانی خود را بدست خویش از میان برده اند ، در دوزخ این شکل بشری از ایشان گرفته شده است . و چون بالاترین کاری که در زندگی کرده اند انهدام خودشان بوده ، درین جا اظهار وجود (سخن گفتن) برای ایشان جز با انهدام تدریجی آنها صورت پذیر نیست ، یعنی صدایشان باید با خون بدن که مایه هستی و وجودشان است درآمیزد . از طرف دیگر این درختان بدست تطاول پرندگان شومی سپرده شده اند که بنا به افسانه خدایان یونان بال و پنجه آنان بهر غذائی که میخورده باعث فساد آن میشده است ، و چنین پرندگان موظفند که دائماً زخم این محکومین را تازه کنند .

دسته دوم از دوزخیان این منطقه ، یعنی آنها که دارائی خود را تفریط کرده و بقرص و مسکنت نشسته اند ، صورت آدمی خویش را حفظ کرده اند ولی دائماً در معرض حمله ماده سگانی سیاه قرار دارند . این سگان مظهر آن پریشان فکری و ناراحتی دائمی هستند که آنان برای خود پدید آورده اند .

سرود میزد هم

پیش از آنکه «نسو» بدان سوی رود رسیده باشد قدم بجنگلی نهادیم که در آن هیچ کوره راهی دیده نمیشد.

بر گها رنگ سبز نداشتند، بلکه رنگی تیره داشتند؛ و شاخه ها نرم و صاف نبودند، بلکه همه پر گره و بهم پیچیده بودند؛ سیبی نیز^۱ بر درختی نبود، زیرا همه جا پر از خارهای زهر آگین بود.

حتی آن ددان که در میان «چچینا» و «کورتو»^۲ از آبادیها گریزانند درخارستانهایی چنین صعب العبور مسکن ندارند.

در اینجا «آربی» های ناهنجار که ترویائیان را با پیشگوئی شوم مصائب آینده آنان از «استروفاده» بیرون راندند، آشیان کرده اند^۳.

- ۱- «سیب» در اینجا مفهوم کلی میوه را دارد.
- ۲- بین Cecina (چچینا) و Corneto (کورتو)، یعنی منطقه ای در ناحیه «مارما» Maremma واقع در ایالت معروف «توسکانا» در ایتالیا، که از شمال به چچینا و از جنوب به رود مارتا که شهر «کورتو» در کنار آن قرار دارد محدود میشود، و منطقه ای ناسالم و سنگلاخ و بخصوص مالاریا خیز است.
- ۳- Arpia - در میتولوژی یونان «هاریها» پرندگان بودند که صورت دختران جوانی را داشتند و بعدها آنانرا با شیطانهای سه گانه (Furia) که قبلاً کیشان رفت در آمیختند. وظیفه اصلی آنان این بود که بفرمان خدایان روح مردمان را از تن ایشان بیرون آورند و همراه خود ببرند، و تدریجاً مأموریت آنها فاسد کردن اغذیه و بطور کلی هر چیزی شد که با بدنشان تماس مییافت. بطوریکه در «اثیس» و پرژیل نقل شده، «اثا» و همراهانش پس از عزیمت از ترویا، ضمن سفر خود به جزیره استروفادس Strophades که مسکن این پرندگان بود رسیدند و در آنجا هاریها به سفره ایشان هجوم آوردند و همه غذاها را آلوده کردند؛ اثا و کسانش با خشم بتعقیب و شکار آنها پرداختند، اما نتیجه نگرفتند، و در این موقع سلاطین یکی ازین پرندگان بدیشان خبر داد که بزودی دچار قحطی موحشی خواهند شد و این همان پیشگوئی شوم است که دانه بدان اشاره میکند.

دوزخ

اینان بالهائی پهن و سروگردنی آدمی شکل و پنجه‌هائی چنگالدار و شکمی بزرگ و پوشیده از پر دارند و از بالای درختانی عجیب ناله میکشند .

و استاد مهربان بمن چنین گفت : « پیش از آنکه فراتر رفته باشی ، بدان که اکنون دردایرهٔ دومین این حلقه‌ای ، و تا آندم که به شنزار موخش رسی ^۱ ، در همین جا خواهی بود : لاجرم نیک بنگر ، زیرا چیزهائی را خواهی دید که شاید اگر پیشاپیش از آنها سخن گویم گفته‌هایم را باور نتوانی کرد . »
از هر سو تاله‌هائی دردناک میشنیدم و ناله کنان را نمیدیدم . بناچار پریشان و آشفته حال بر جای ایستادم .

پندارم وی چنین پنداشت که من پنداشته‌ام ^۲ جملهٔ این صداها از جانب کسانی می‌آید که خود را در میان درختان از دیدهٔ ما پنهان کرده‌اند . لاجرم بمن گفت : « اگر شاخه‌ای کوچک از یکی از این درختان را بشکنی ، آن توهمی که اکنون داری از میان خواهد رفت . »
دست دراز کردم و شاخه‌ای کوچک از بوتهٔ بزرگ خاری چیدم ؛ و درخت فریاد برآورد : « چرا ناقص میکنی ؟ »

و چون مدتی از جای این شکستگی خونی تیره بر آمد ،

۱- منطقهٔ شن‌های سوزان : سومین دایرهٔ حلقهٔ هفتم .

۲- cred'io ch'ei credette ch'io credesse - این مصرع که با ریزم -

کاری لفظی ظریفی در آمیخته است ، بنا بشیوهٔ فصاحت خاص قرون وسطائی مکتب‌شعری معروفی بنام مکتب سیسیل سروده شده . دانته اصولاً این طریقهٔ پر استعاره را در « کمدی الهی » خود کنار گذاشته و فقط در دوسه مورد استثنائی منجمله در مصرع دیگری در این سرود ، آنرا بعنوان نمونه آورده است .



بوته از نو بانگ برداشت: « برای چه مرا میشکنی؟ مگر مروت نداری؟

ما همه آدمیانی بودیم که اکنون بوته های خاری شده ایم؛ و بفرض آن هم که ارواح مارانی بوده باشیم، دست تو باید بیش ازین جانب انصاف را نگهدارد.»

همچون چوب تر نیم سوخته ای که از سوئی بسوزد و از سوئی دگر بر اثر خروج هوا بنالد و بخروشد،

از این چوب شکسته هم سخن و هم خون بر میآمد؛ لاجرم شاخه را رها کردم و هراسان بر جای ایستادم.

و پیر دانای من پاسخ داد: « ای روح مجروح، اگر وی پیش ازین آنچه را که فقط در اشعار من خوانده بود^۱ بتصور در آورده و باور داشته بود

چنین دست بسویت دراز نمی کرد. اما این امر باور نکردنی، او را بتشویق من وادار بکاری کرد که اکنون خود از آن تأسف دارم.

ولی بدو بگویی که تو که بودی، تا وی بجبران خطای خود خاطره ترا در روی زمین که بازگشت بدان را اجازتش داده اند تازه کند.»

و درخت گفت: « مرا با سخنانی چنان شیرین اغوا میکنی که

۱- ویرژیل در آغاز سرود سوم «انثیس» نقل میکند که اثنا هنگام ورود به مراکیه نهال موردی را شکست تا با شاخ وبرگ آن عبادتگاهی را بیاراید؛ اما با شکستی بسیار دید که از جای شکستگی شاخه ها خونی سیاه رنگ بیرون جست و در سومین باری که وی این کار را کرد، صدای « پولیدوروس» پسر مقتول پریام پادشاه ترویا را که دژست صمیمی او بود شنید که وی را از شکستن اعضای تن خود ملامت میکرد.

دوزخ

بناچار خاموش نمیتوانم ماند؛ ولی ناراحت میشوید اگر در میان گفتار خود گاه بگاه مکتبی کنم^۱.

من آن کسم که هر دو کلید دل «فدریکو» را در اختیار خویش گرفتم^۲ و آنها را با چنان ملایمت چرخاندم و بستم و کشودم

که تقریباً جمله دیگر کسان را از نهانخانه دلش بیرون راندم؛ و چندان بدین وظیفه پر افتخار خویش وفادار بودم که درین راه هم خواب و هم توان از کف دادم.

اما آن روسپی که هرگز دیدگان بی آزمون خویش را از کاخ قیصر^۳ بر نگرفت، آن مایه فنانی نوع و فساددربارها^۴،

۱- اشاره بدانکه باید میان هردو نفس از جای شکستگی شاخه خون بیرون آید.
۲- روحی که سخن میگوید پیردلاوینیا Pier della Vigna صدر اعظم مقتدر امپراتور فردریک دوم است (رجوع شود به صفحه ۲۲۳ شرح ۳). وی در ۱۱۹۰ متولد شد، و مدت بیست سال از ۱۲۷۷ تا ۱۲۴۷ با اقتدار تمام حکومت کرد و در همه این مدت مورد اعتماد امپراتور بود، ولی درین سال ناگهان مغضوب شد و به تهمت خیانت بزندان افتاد و اندکی بعد بفرمان^۱ «نوزاد و چشم کور شد و دو سال پس از آن برای اینکه بیش از آن عذاب نیند خود کشی بُرد» پیردلاوینیا از حامیان مکتب شعر سیسیل بود که از طریقه ای پر استعاره و پیچیده نظیر آنچه در اشعار فارسی بسبک هندی معروف است پیروی میکرد. بدین جهت قسمت اول گفته او در اینجا با همان روش مقلق ادبی بیان شده، ولی پس از آن، یعنی وقتی که وی از زبان دل خود حرف میزند، بسبک سخن گفتش ناگهان ساده و بی پیرایه میشود.

اصطلاح «کلیددار» عادتاً درباره پاپ که بنماینده کی عیسی کلید دار بهشت در روی زمین است بکار میرود، و مفهوم این عبارت اینست که «من نسبت به فردریک همان وضعی را داشتم که پاپ نسبت بخداوند دارد».

۳- قیصر: اشاره به فردریک دوم که رسماً عنوان قیصر امپراتوری مقدس ژرمن را داشت. این عنوان بطور کلی شامل هردو پادشاه و امپراتوری میشود که بخوانند او را «بزرگ» بشمارند.

۴- روسپی. هر گز نوع بشر. مایه فساددربارها: تعبیرات مختلفی است که از «حسد» شده است.



و درخت فریاد برآورد : « چرا مرا میشکنی ؟ » (صفحه ۲۶۴)

دلها را علیه من بر افروخت؛ و بر افروختگان شاه را^۱ چنان
بر افروختند که شیرینی جلال من جای خود را بتلخی سوگواری سپرد.
روح من در عالم مناعت خویش، بدین پندار که با دست مرگ از
سرافکندگی خواهد رست مرا که آدمی دادگستر بودم به بیدادگری
بخویش واداشت^۲.

اما بدین ریشه‌های نورسته^۳ سوگند که هرگز دست از آن ایمانی
که میبایست بخداوند کار بزرگوار خود داشته باشم، برنداشتم.
و اگر یکی از شما دو تن بروی زمین باز گردد، بیاد داشته باشد
که از نام نکوی من که هنوز سر از ضربت حسد بر نداشته است
جانبداری کند.

شاعر لحظه‌ای درنگ کرد و آنگاه مرا گفت: «اکنون که وی
خاموش شده وقت را بیهوده تلف مکن، اما اگر مایل باشی، باز باوی سخن
بگوی و هر چه میخواهی بپرس.»

و من بدو گفتم: «تو خود هر چه را که مطبوع طبع من میپنداری
از وی بخواه، زیرا خود چنان برحم آمده‌ام که یارای پرسش ندارم.»
آنگاه، وی از نو چنین آغاز کرد: «ای روح زندانی، که بحق

۱ - اشاره به فردریک دوم. در متن بجای شاه «اوگوستو» آورده شده که در
حقیقت لقبی برای شاه است.

۲ - یعنی: باعث شد که خودم را بکشم

۳ - ریشه‌های نورسته: *Nuove radici*؛ اشاره بدانکه بیش از مدت کمی
روئیدن آنها نمیکنند، زیرا در این تاریخ فقط پنجاه و یکسال از مرگ پیرو دلاوینیا
میگذشته است. این اصطلاح را میتوان «ریشه‌های نوین» نیز معنی کرد و آنرا
اشاره به غرابت این ریشه‌ها، یعنی به نوع خاص آنها دانست که در جنگلهای دیگر
دیده نمیشود.

دوزخ

باید آنچه را که خواستی از صمیم دل بتو دهند ، لطف کن
و بما بگویی که چسان روح آدمی با این ساقه‌های پر گره در میتواند
آمیخت ، و اگر میتوانی گفت بما بگویی که آیا هر گز روحی توانسته است
خود را از قید چنین اعضائی برهاند ؟ »

ساقهٔ درخت نفسی سخت بر کشید ، و هوائی که ازین راه وزید
بصورت این گفته در آمد : « در پاسخ شما سخن کوتاه خواهم کرد .

چون روح شریر آن قالب خاکین را که با دست خویش از آن جدائی
گزیده ترک گفته باشد ، « مینوس » بگودال هقتمینش میفرستد ،

و این روح درین جنگل فرود می‌افتد ، اما پیمشا پیش جائی خاص
برایش معین نمیشود ^۱ . لاجرم در همانجا که تصادفاً بر زمین افتاده است چون
دانهٔ گندمی تند روی ، از دل خاک میروید »

و رشد کنان ساقه‌ای و بعد درختی وحشی میشود ؛ « آری‌ها » از
بر گهای آن تغذیه میکنند تا هم او را بدرد آرند و هم دریچه‌ای بر روی
این درد بگشایند ^۲ .

ما نیز چون دیگران بجستجوی کالبدهای خویش باز خواهیم آمد ،
اما هیچیک دوباره بقالب خود باز نخواهیم گشت ، زیرا معقول نیست که
آدمی آنچه را که خود از خویش گرفته است باز ستاند .

۱ - یعنی : چون روح آدمی که خود کشی کرده از قبول مقررات خداوندی در
روی زمین سرپیچی کرده و خود را بدست بی‌قانونی سپرده است ، درینجا این روح
محکوم بدان است که هیچ قانونی از او حمایت نکند و سرنوشتش صرفاً تابع اتفاق و
تصادف باشد .

۲ - یعنی : روح میتواند از راه این زخمی که باعث رنج اوست زبان بگشاید
و ناله کند و راه تسلائی بیابد . در واقع اشاره بدانست که خود کشی هم باعث رنج است ،
و هم راهی برای پایان رنج ها بدست میدهد .

بناچار این کالبدها را بدین جا خواهیم کشانید تا درین جنگل محنت
 زا، هریک از آنها از درختی که روح دشمن او در آن خانه دارد فرو آویزد.^۱ «
 همچنان نظر بدرخت دوخته بودیم و می‌پنداشتیم که باز با ما سخن
 دارد، اما بناگهان غوغائی بر خاست که سخت بشگفتمان افکند،
 چنان بود که کسی صدای نزدیک شدن گرازی را که شکارچیان
 سر در دنبالش نهاده‌اند بشنود و از جای خود گوش به سر و صدای حیوان
 و ساقه‌های درخت دهد.

و دو تن از آنان را دیدیم که از جانب چپ ما سر بر آوردند. سراپا
 برهنه بودند و تنی مجروح داشتند، و چنان سخت می‌گریختند که شاخه-
 های بهم پیچیده درختان را در هم میشکستند.

آنکه جلوتر بود نعره میزد که: «ای مرگ، بشتاب، بشتاب و
 بیا!» و آن دیگری، که گویی می‌پنداشت که بسیار عقب مانده است،
 بانگ میزد:

«لانو، در زور آزمائی های «توپو» چنین چالاک نمیدویدی!»^۲

۱- یعنی در روز رستاخیز همه ارواح بدرون قالبهای زمینی خود باز میگردند،
 بجز ارواح کسانیکه خود کشی کرده‌اند، و این کالبدها فقط به شاخه های درختان این
 جنگل آویخته خواهند شد. - «روح دشمن» یعنی روحی که دشمن جسم خود بوده
 و آنرا نابود کرده است

۲ - Lano. لانو، معروف به لانوداسیه‌نا (اهل Sienna) که در جنگ توپو
 Toppo (که دانتته بدان اشاره میکند) میان سیه‌نی‌ها و آرتینی‌ها (در سال ۱۲۸۷)
 خود را بمیان دشمنان افکند تا با استقبال مرگی محترّم رفته باشد، و گفته آنکس که او
 را دنبال میکند این معنی را میدهد که: پس چرا در میدان جنگ توپو فرار نمی‌کردی؟
 برخی از مفسرین بالعکس معتقدند که وی در آن میدان راه فرار درپیش گرفته. درین
 صورت گفته فوق این معنی را میدهد که: تو حتی از آنوقت هم تندتر فرار می‌کنی. ظاهراً
 نظر اول بحقیقت نزدیکتر است.

دوزخ

و شاید چون نفسش بند آمده بود، خود را با بوته‌ خاری در آمیخت،
پشت سر آن دو، جنگل پر از ماده‌ سگانی سیه فام بود که چون
تازیهای از بند رسته، حریصانه میدویدند.^۱

سگان دندان در تن آن کس که بر زمین نشسته بود فرو بردند و
تکه تکه اش کردند و آنگاه این قطعات درد کش را بدنشان گرفتند
و رفتند.

وراهنمای من دستمرا گرفت و بنزد بوته‌ خار که از راه شکستگیهای
خونین خود گریه‌ بیحاصل سر داده بود، برد.

بوته میگفت: «ای جا کومودا سنت آندرئا، چه سودت کرد که
پشت من پناه جستی؟ مگر مرا سهمی در زندگانی تبهکارانه‌ تو بود؟»
استاد من کنارش ایستاد و گفت: «تو کیستی که با خون خود،
و از راه این همه شکستگیها که بر تن داری چنین دردمندانه سخن میگوئی؟»
و او بما گفت: «ای ارواحی که بدینجا آمده‌اید تا شاهد آن رفتار
ناشیستی شوید که مرا از برگهای خود عاری کرد^۲،

این برگها را در پای این بوته‌ بینوا گرد آرید، زیرا من اهل آن

۱ - ماده‌ سگان سیاه، اشاره به طلبکاران که پیوسته درد نبال بدهکارند. در
معنی، اشاره به پریشان خیالی واضطرابیکه دائماً اینان را نگران میدارد.

۲ - Giacomo da Sant' Andrea، یکی از اهالی شهر پادوا Padova
که به‌ولخرجی فراوان شهرت داشت، چنانکه یکبار که عده‌ای از بزرگان شهر بعنوان
میهمان بخانه‌ بیلاقی او وارد میشدند، تمام خانه‌های روستائیان و کارگران ده خود را
بعنوان چراغانی آتش زد. وی در سال ۱۲۳۹ بدست مخالفین بقتل رسید.

۳ - هویت این روحی که بگناه خود کشتی بدینجا آمده صریحاً ذکر نمیشود،
ولسی غالب مفسرین دوزخ این اشاره را مربوط به قاضی معروفی بنام لوتودیلی آیلی
Lotto degli Agli دانسته اند.

شهری بودم که مقام حامی اولین خویش را به «معهد» سپرد^۱، و لاجرم آن سرپرست نخستین با فنی که خاص اوست پیوسته این شهر را اسیر فلاکت خواهد داشت، و اگر بخاطر بقایای چندی که هنوز دریل آرنو^۲ از او بر جای مانده نبود، مردمان این شهر که آنرا از نو بر فراز ویرانه های باز مانده از آتیلا پی افکندند کاری عبث کرده بودند^۳.
من آن کسم که خانه خود را برای خویش داری کردم^۴.

۱ - اشاره به شهر فلورانس. شهرهای اروپائی، عموماً یکی از مقدسین را حامی و سرپرست خود می شمارند. حامی اولیه فلورانس در دورانی که هنوز این شهر آئین مسیح را نپذیرفته بود مریخ خدای جنگ بود، ولی پس از استقرار مسیحیت شهر فلورانس خود را تحت حمایت یحیی معمد (San Giovanni Battista) قرارداد. این همان پیشوای مقدسی است که مردمان رادر رود ارن تمعید داد و اعلام کرد که ظهور مسیح نزدیک است؛ وی پیغمبر قبیله معروف صبی است که در بین النهرین و جنوب ایران بزمیبرند.

۲ - پل آرنو Arno، نام قدیمی پونته و کیو Ponte Vecchio در فلورانس است. در زمان رومیان مجسمه بزرگی از خدای جنگ در مدخل این پل برپا بود که در دوران حمله توتیلا، سردار وحشی استروکت، خراب شد و برودخانه آرنو افتاد. در دوره مسیحیت مردم بجای معبد مریخ کلیسائی برای یحیی معمد ساختند. ولی چون غیبگویان گفته بودند که تا وقتی که مجسمه مریخ بر جای نخستین خود قرار نگرفته باشد فلورانس آباد نخواهد شد، این مجسمه را از رودخانه بیرون آوردند و در محل اولیه آن نصب کردند، تا آنکه در سیل بزرگ سال ۱۳۳۳ بکلی از میان رفت.

۳ - ظاهر آ دانته آتیلا سردار و پادشاه معروف هون هارا با توتیلا Totila سردار استروکت ها که قبیله ای آریائی بودند و از اسکندیناوی بجانب امپراطوری روم سرآزیر شده بودند عوضی گرفته است، زیرا شهر فلورانس بدست توتیلا ویران شد، نه آتیلا، که بسیار شهرهای دیگر شمال ایتالیا را خراب کرد. عقیده خرافی مردم این بود که مریخ بان مقام آنکه او را از سرپرستی شهر فلورانس خلع کرده اند این شهر را برای همیشه بدست جنگهای داخلی و خارجی سپرده است.

۴ - یعنی: خودم را در خانه خویش بدار و بیختم. یقین است که اشاره واقعی دانته در اینجا به اختلافات داخلی احزاب و دسته های سیاسی فلورانس در نیمه دوم قرن سیزدهم است.

سر و چهارم

طبقه هفتم دوزخ : تجاوز کاران

منطقه سوم : متجاوزین به خداوند

گروه اول : کفر گویان *

قسمت سوم از طبقه هفتم، خاص دوزخیانی است که بجرم تعدی بخداوند و حقوق او بدین حلقه آمده اند. این محکومین بطور کلی به سه دسته مختلف تقسیم میشوند : متعدیان به ذات خداوند (کفر گویان) ؛ متعدیان به «طبیعت» که یکی از مظاهر ذات خداوندی است (لواط - کنندگان) ؛ متعدیان به فن و صنعت که ویرژیل آنرا قبلا زاده طبیعت و نواده خداوند نامیده است (رباخواران). درباره هر یک از این سه در نامه حواشی این سرود و سرودهای بعد توضیحات کافی داده شده است. عذابگاه این هر سه دسته دشت سوزان و خشکی است که دائماً بارانی آتشین بر آن فرومیبارد. در زیر این باران آتش، و در روی شنبای سوزان، دسته کفر گویان خفته و دستة رباخواران نشسته اند و دستة لواط کنندگان باشتاب در حرکتند. بدیهی است این دشت سوزان و باران آتش مثل همیشه در اینجا جنبه تمثیلی دارد؛ دشت خشک مظهر بیحاصلی و عمیق است که وجه مشترک زندگانی این هر سه دسته است، زیرا این زندگی صرف اموری شده که هیچکدام بر کتی نداشته و حاصلی نداده اند.

اهل لواط از تولید مثل خود داری کرده اند، اهل ربا پول را در راهی که جنبه تولیدی نداشته بکار انداخته اند، کفر گویان نیز وقت خویش را صرف کار منفی و تخریبی کرده و آنرا علیه سرچشمه برکت و تولید صرف کرده اند. باران آتش که مظهر خشم الهی است عکس العمل روش ایشان بشمار میرود، زیرا باران که قاعدتاً باید مایه باروری و برکت باشد، در اینجا خشکی و بی برکتی همراه میآورد.

در قسمتی از این سرود اشاره به پیرمرد چزیره کرت میشود که برجسته ترین قیافه سمبولیک دوزخ است و وجود او حیات بشر را، از عصر طلائی معصومیت و صفا تا دوران قرون وسطائی تجسم میدهد. در باره این پیرمرد که هر چهار ودخانه دوزخ از اشکهای او سرچشمه گرفته اند، در حواشی این سرود توضیحات کافی داده شده است.

سرود چهاردهم

علاقهٔ من به زادگاهم مرا بتأثر در آورد^۱ و واداشت تا بر کهای
پراکنده را گرد آرم و آنها را بدان کس که زبان در کشیده بود بازدهم .
سپس بدان حدی رسیدیم که منطقهٔ دومین را از سومین جدا میکند ،
و در آنجا خود را با طریقهٔ موحشی از اجرای عدالت مواجه یافتیم .

برای آنکه این مشهودات تازه را چنانکه باید شرح دهیم ، میگویم
که ما بزمینی بایر رسیدیم که هر گونه روینده‌ای را از بستر خود طرد
کرده بود .

جنگل محنت‌زا این زمین را چون تاجی در میان گرفته بود ،
همچنانکه کودال شوم ، خود جنگل را در میان داشت : آنجا کناری
رفتیم و ایستادیم^۲

این منطقه شنزاری خشک و در هم فشرده بود که با آن شنزاری که
پیش ازین «کاتن» در نور دیده بود تفاوتی نداشت^۳ .
ای انتقام الهی ! چقدر در نظر آن کس که بخواند که در آن وقت

۱ - اشاره بدانکه روح دوزخی ساکن این درخت روح يك فلورانسى
بوده است .
۲ - a randa a randa ، یعنی : بطوریکه نه در جنگل بودیم و نه
در شنزار .

۳ - Cato (به لاتینی کاتون Caton) سردار رومی که در سال ۴۷ پیش از میلاد مسیح
بازماندهٔ سپاهیان پمپئوس کنسول و سردار معروف روم را که از سزار شکست خورده بودند
بافریقا برد و از صحرای لیبی گذرانید و بر زمین مراکش (نومیدیا) که تحت فرمانروائی
یوبا Juba بود رسانید. بنا بر این مفهوم این گفته اینست که این منطقه از دوزخ بی‌شبهت
به شنزار خشک و وحشی شمال افریقا نبود .

دوزخ

من باچشمان خود چه ها دیدم ، رعب انگیز خواهی آمد !
کله هائی بیشمار از ارواح برهنه تن را دیدم که با تلخی بسیار
میگریستند و هر جمعی از آنان پیرو قانونی خاص مینمودند :
برخی از پشت بر زمین افتاده بودند و برخی چند کک زده بودند ؛
بعضی نیز بی وقفه و آرامشی راه میرفتند .

آنها که بدور حلقه در گردش بودند تعدادی بیش داشتند ، و آن
عذاب کشانی که نشسته یا خفته بودند از لحاظ شمارش کمتر بودند ، اما
از فرط رنج ناله هائی سخت تر بر میکشیدند .

بر سراسر این شنزار اخگرهای درشت آتشین همچون برفی که
بی وزش بادی بر کوهستان^۱ ببارد آرام آرام فرو میریخت^۲ .

همچنانکه اسکندر در نواحی گرم هندوستان بارانی از شعله های
آتش دید که بر سر سپاهیان^۳ فرو بارید و این شعله ها تاروی زمین کشیده
شد^۳

و لاجرم سربازان خود را فرمود که زمین را لگد کنند تا این
اخگر ها از هم جدا آیند و بهتر خاموش شوند ،

۱- دراصل چنین است : « که بر آلپ ببارد »- ولی آلپ درین جا بعنوان اسم
خاص نیامده است و معنی کلی کوهستان را دارد .
۲- داتته دراین مورد از تورات الهام گرفته است که در آنجا مردم دو شهر
سدوم و عموره بجرم لواط بهمین صورت در معرض باران آتش قرار گرفتند (تورات ،
سفر پیدایش ، باب نوزدهم) : « آنوقت خداوند باران گوگرد و آتش بر سدوم و عموره
فروبارید . »

۳- اشاره بنامه ای که اسکندر از هندوستان به ارسطو نوشته بود . منتها دراصل
این نامه نوشته شده که سپاهان او از روی برف گذشته اند نه از روی آتش ، و ظاهراً
اشتباه اصلی از آلبرتوس ماگنوس معروف است که این نامه را در کتاب بدین
صورت نقل کرده ، و قطعاً منبع داتته همین نوشته آلبرت کبیر بوده است .

سرود چهاردهم

این آتش جاودان نیز ، بهمین سان فرو میریخت ودانه های شن را چون فتیله‌ای که باچخماق آشنا شده باشد آتش میزد تا درد و رنج این دوزخیان را افزون کرده باشد .

دستهای مضطرب که پیوسته میکوشیدند تا راه را بر سوختگیهای تازه ببندند، سر گرم رقصی شوم بودند که با اندک وقفه‌ای همراه نبود .
چنین آغاز سخن کردم : « ای استاد ، تو که بر هرمانعی جز بر آن شیاطین سر سخت که راه دروازه شهر را بر ما بستند فائق آمدی ، بگو :

این بزرگ مردی که پنداری آتش سوزان را بچیزی نمیگیرد و چنان بی‌اعتنا و سرکش بر زمین خفته است که باران آتشین مقهورش نمیکند ^۱ ، کیست ؟

و آن مرد، که دریافت که احوال او را از راهنمای خویش میپرسم ، خود بانگ زد : « در زندگانی چنین بودم ، در مرگ نیز چنینم .
« جووه »^۲ را بگوی که هر چه بخواهد آهنگر خویش را ، که وی درعالم خشم خود از او صاعقه‌ای هستی سوز گرفت و در واپسین روز

۱ - اشاره به Capaneo که نام او از دکی بعد خواهد آمد . کاپائوس در افسانه خدایان یونان یکی از هفت پادشاهی بود که شهرت را در محاصره گرفتند . درین پیکار وی بخدای خدایان کفر گفت و نسبت بدو خیره سری کرد ، و خدای خدایان ویرا پیش از آنکه کفر گویش بپایان رسیده باشد در صاعقه خشم خود بسوخت و خاکستر کرد .

۲ - Giove ، نام ایتالیائی ژوپیتر (زئوس Zeus یونانیان و یوپیتر Jupiter رومیان) : خدای خدایان .

زندگانی من بر سرم فرود آورد، از کار بفرساید! «
 و دیگر کارگران خویش را یکایک در «مونجیلو» در کوره سیاه
 آهنگری بکار کشد و همچون کرما کرما پیکار «فلگرا»^۲ نعره بردارد که: -
 ای وولکانوی مهربان، بکمکم بیا! بکمکم بیا!
 و با تمام نیروئی که دارد مرا آماج تیرهای خویش کند، اما بهر
 حال شاد از آن نمیتواند شد که انتقام خویش را از من ستانده است. «
 زخمه در پاشخ او راهنمای من با چنان حرارتی به سخن پرداخت که هرگز
 نظیرش را در او ندیده بودم؛ و گفت: «ای «کاپانتو»، بهمین جهت که
 غرور تو سر فرود نمی آورد، ...
 تو در معرض کیفری سخت تر قرار داری، زیرا هیچ عذابی بیش از
 همین خشم تو رنجی شایسته سر سختی تو نمیتواند بود.»

۱ - بنا به میتولوژی یونان، هفائستوس (وولکانوی Vulcano رومیان)،
 خدای صنعت و آهنگری، کارگاه خود را کوه اتنا Etna در جزیره سیسیل قرار داده بود
 و در آنجا کارگران بشمار زیر فرمان خود داشت که کوکلوپس ها Cyclopus خوانده
 میشدند. مرکز ایشان در این کوه، جایی بنام مونجیلو Mongibello بود (این نام
 که بعدها بدین کوه داده شده از کلمه عربی جبل گرفته شده است). خدای خدایان
 هنگامیکه میخواست انسان یا خدا یا گول گستاخی را در آتش خشم خود بسوزاند، یکی
 از صاعقه های خدای صنعت را از او میگرفت، و اشاره دانه بدین نکته است.

۲ - در میتولوژی یونان، تیتان ها Tianos یعنی غولان افسانه ای که نخستین
 فرمانروایان جهان بودند و بدست زئوس خدای خدایان مغلوب شده بودند، یکبار
 در دره فلگراس Flegras در ناحیه Tessalonia تسالونیای یونان گرد آمدند و از آنجا
 بکوه المپ مقرر حکمروائی خدای خدایان و ارباب انواع دوازدهم گانه حمله ور شدند.
 درین نبرد، خدای خدایان صاعقه های بسیار را که رب النوع صنعت بدو داد بر سر ایشان
 فروراید و آنها را تارومار کرد. دانه در دوزخ این افسانه یونانی را با ماجرای عصیان
 شیطان بخواند و رنده شدن او از آسمان در آمیخته و از لحاظ تمثیلی این هر دو را
 مظهر عصیان گناه و شکست آن شمرده است.



کلهائی بی‌شمار از ارواح برهنه تن را دیدم که بر سر آنها اشک‌های دشت آتشین فرو میریخت . (صفحه ۲۸۱)

سرود چهاردهم

سپس باحالتی آرامتر بسوی من برگشت و گفت: «وی یکی از هفت پادشاهی است که شهر «تبه» را در محاصره گرفتند؛ و او در آنوقت نشان داد، و همچنان نشان میدهد

که خدای را تحقیر میکند و چنین مینماید که او را از ارجی چندان نمیگذارد؛ اما چنانکه وی را گفتم، غیظ و خشم او خود زیورزی شایسته دل اوست.

اکنون در پی من آی، و هشدار که پای بر شن سوزان مگذاری و هر دوپا را پیوسته در جانب جنگل داشته باشی.»

خاموش، بمکانی رسیدیم که در آن جووباری بسیار کوچک از دل جنگل بر میآمد که هنوز یاد رنگ خونینش مرا بلرزه میآورد.

و چنان از میان شنها سرازیر میشد، که گوئی آن جوئی بود که از «بولیکامه» بر میآید و روسپیان هر يك حصه‌ای از آبش را بر میگیرند.^۲

بستر این جوی، و هر دو جدارش، و نیز دولبه بیرون آن سنگ شده بود، و این بمن فهمانید که باید آنجا را برای گذر بر گزینم.^۳

۱ - این محاصره از طرف پولونیکس صورت گرفت که میخواست شهر را از تصرف برادرش ائوکلس خارج کند (رحوع شود به سرود ۲۶ دوزخ).

۲ - بولیکامه Bulicame چشمه آب معدنی معروفی در نزدیکی ویتربو Viterbo در ایتالیا. آب این چشمه بعلت آنکه منطقه اطراف آن گوگردی است در بیرون آمدن از زمین جوشان است، و ترکیب املاح معدنی که در آن است بدان رنگی قرمز میدهد. در روم قدیم طبق قانون یکربع ازین آب به فواحش تعلق داشت، زیرا اینان اجازه استحمام در حمامهای عمومی شهر را نداشتند. مجسمه معروف وینریو که در سال ۱۴۶۹ ساخته شده از این رسم کهن حکایت میکند.

۳ - اشاره بدانکه بیرون از این دو کناره جوی، همه جا پوشیده از شن سوزنده

است؛

دوزخ

« از هنگام عبور ما از آن دری که بر روی هیچکس بسته نیست^۱ ،
میان جمله آن چیز ها که نشانت دادم ،

هنوز دیدگان تو چیزی جالب تر از این جوینار که جمله شراره‌ها
و اخگرها را در خود خاموش میکنند ندیده‌اند .

چنین بود سخنان راهنمای من ؛ و لاجرم از او خواستم که آن

مائده^۱ که خود میل خوردنش را در من پدید آورده بود از من دریغ
مدارد .

پس وی گفت : « در میان دریا^۳ ، سر زمینی است ویران که « کرتا »
نام دارد و روزی کاری جهان در زیر نگین پادشاه آن دریا کی صیفا میزیست ؟

در این جزیره کوهستانی است بنام « ایدا »^۵ که پیش از این رودخانه‌ها

و درختان ، خرمی بخش آن بودند و اکنون متروک مکانی بی آب و
دزخت است .

زمانی « رآ » این کورستان را بر گزید تا کهواره ایمنی برای
پسرش شود ؛ و برای اینکه این پسر را نکوتر پنهان کرده باشد ،

۱ - دروازه جهنم (رجوع شود به صفحه ۱۵۹) - درین جا ویرژیل سخن
میکوید .

۲ - یعنی : مشکلی را که خود برایم پیش آورده بود ، حل کند !

۳ - دریای مدیترانه .

۴ - کرت Creta جزیره معروف مدیترانه ، در جنوب یونان - پادشاه کرت :
Zelus Cronos که طبق میتولوژی یونان ، پیش از آنکه خدایان بد دنیا آیند یعنی در
« عصر طلائی » پادشاه جزیره کرت بود .

۵ - ایدا Ida کوهستان معروف جزیره کرت .

سرود چهاردهم

فرمان داد که بهنگام گریهٔ کودک سروصدای بسیار کنند .
در دل این کوهستان، پیر مردی ستبر ایستاده که پشت به «دمیاط»
دارد و چنان به روم مینگرد که گوئی این شهر آئینهٔ اوست^۱ ،
سرش از زرناب^۲ ساخته شده و بازوان و سینه‌اش از سیم خالص ، و
بقیهٔ بدنش ، تا آنجا که تن بدوشاخه میشود از مفرغ^۳ ،
واز آن جا بیائین او را از آهن بی غش ساخته‌اند ، بجز کف
پای راستش که از گل پخته است ، و او بدین پا بیش از آن پای دیگر
تکیه میکند^۴ .

۱- رئا Rea ، در افسانهٔ خدایان زُن «کرونوس» و مادر ژوپیتر (ژئوس)
خدای خدایان بود . کرونوس (زحل) میدانست که یکی از فرزندانش بر او حسیان
خواهد کرد و جایش را خواهد گرفت ، بدین جهت تمام بچه‌های خویش را بمحض
تولد آنها می‌بلعید . هنگام تولد ژئوس Zeus مادرش^۲ «رآ» سنگی را بشکل بچه
در آورد و قنداقش کرد ، و کرونوس سنک را خورد . آنگاه «رآ» کودک نوزاد را در
کوه «ایدا» پنهان کرد و جمعی از ندیمه‌های خود را که Coryantes نام داشتند
و اداشت که هر وقت بچه خواست گریه کند سروصدا براه اندازند تا کرونوس متوجه
وجود کودک نشود و بدین ترتیب بود که ژئوس بزرگ شد و پدرش را از تخت خدائی
فرود آورد . در یونان کهن رقص مذهبی معروفی بنام «کورواتاها» وجود داشت که
در آن حرکات مختلف این ندیمه‌ها برای جلوگیری از رسیدن صدای بچه بگوش
پدر او نمایش داده میشد .

۲- دامیاتا «Damiata» . بندر «دمیاط» در شمال مصر نزدیک اسکندریه ،
که از لحاظ جغرافیائی در مشرق جزیرهٔ کرت واقع شده - بنابراین مفهوم این جمله
اینست که این مرد پشت بمشرق و رو به مغرب (روم) کرده است (چنانکه گوئی روم
آئینهٔ اوست) .

۳- این «پیر مرد قوی هیكل» برجسته ترین قیافهٔ «سمبوليك» در دوزخ
دانته است و مظهر کلی بشریت بشمار میرود . اصل فکر ، یقین از تورات گرفته شده
(کتاب دانیال نبی ، باب دوم) که در آن نبوکدنصر پادشاه آشور خواب عجیبی
می‌بیند و تعبیر آنرا از معبرین کلدان و آشور خوانستار میشود و بالاخره دانیال لنبی مشکل
اورا حل میکند . درین باره در تورات عیناً چنین آمده است : « . . . تو ای پادشاه
میدیدی ، و اینک تمثال عظیمی بود ، و این تمثال بزرگ که درخشندگی آن بینهایت و
منظرهٔ آن هولناک بود پیش روی تو برپا شد - سر این تمثال از طلای خالص و سینه و
بقیه در صفحهٔ بعد

دوزخ

هریک از اعضای تنش، بجز آن قسمت زرین، شکافی دارد که از آن قطره های اشک بر می آید، و همین اشکها بند که این مغاره را پدید آورده اند.

درین دره، اشکها از سنگی سنگی سرازیر میشوند، و رودخانه های «آکرونته» و «استیجه» و «فلجتونتا» را تشکیل میدهند^۱، و آنگاه این رودها از مجرائی باریک براه می افتند. تا بدان نقطه ای رسند که دیگر مسیرشان سرایش نیست^۲، و در

بقیه از صفحه قبل بازوهایش از نقره و شکم و رانهایش از برنج بود - و ساقهایش از آهن و پدیهایش قدری از آهن و قدری از گل بود « بنا بر این دانه این صورت را از تورات گرفته، و با تغییر مختصری در این جا آورده، ولی برای آن مفهوم و تعبیری غیر از آنچه در تورات آمده قائل شده است - این « پیرمرد درشت اندام » در اینجا مظهر بشریت و اجزاء مختلف بدن او هر یک نماینده یک دوره از تاریخ جهانند. سر وی که از زر ناب ساخته شده، مظهر عصر طلائی گذشته، یعنی دوره ای است که هنوز بشر مرتکب گناهی نشده بود و « عصر بیگناهی » بشمار میرفت (این لقبی است که اویدئوس در کتاب معروف خود « استحالات » بدان دوره داده است). قسمت نقره ای و قسمت مفرغین نماینده دوره های تدریجی انحطاط و سقوط بشریتند. دو پای راست و چپ پیرمرد، نماینده « امپراطوری مقدس روم و ژرمن » (پای آهنین) و « کلیسای کاتولیک روم » (پای سفالین) هستند. این پای دومی، پایه ای سست تر دارد، و با وجود این « پیرمرد » بیشتر بر روی آن تکیه کرده است. - اشکهای پیرمرد مظهر خطاها و گناهان بشرند، بدین جهت است که این قطرات اشک از تمام قسمت های بدن او جریان دارد، بجز از قسمت سرش که نماینده عصر طلائی یعنی دوره ایست که هنوز گناهی در آن صورت نگرفته بوده است. این اشکها از کوهستان سرازیر میشوند (اشاره به سقوط و انحطاط) و آنگاه بصورت جویباری در می آیند تا بعد تشکیل رودخانه های دوزخ (رودهای گناه) بدهند. قرارگاه این پیرمرد و طرز ایستادن او نیز مفهوم « سمبولیک » خاص دارد: وی در جزیره کورت، یعنی در محلی که تقریباً نقطه اتصال هر سه قاره آسیا و اروپا و افریقا بشمار میرود (و در این جا مفهوم مرکزیت زمانی را دارد) ایستاده، پشت به مشرق (مظهر « گذشته » از نظر زمان و زادگان اولیه مذاهب از نظر مکان) و رو به مغرب (مظهر « آینده » از نظر زمان، و کلیسای کاتولیک از نظر مکان) کرده است. علت آنکه پائی که مظهر حکومت پاپ است از گل و خاک ساخته شده، اینست که بنظر دانه دستگاه پاپ استحکام و قدرت کافی برای حکومت جهانی ندارد.

۱ - سه رودخانه دوزخ.
۲ - یعنی: به طبقه آخر دوزخ میروند که در آن سرایشی جهنم پایان میرسد.

سرود چهاردهم

آنجاست که «کوچیتو»^۱ را پدید می‌آورند، و تو خود خواهی دید که این چگونه مردابی است، لاجرم اکنون از آن سخنی نگوئیم.

ومن بدو گفتم: «اگر این جویبار بدین صورت که گفتی از دنیای ما سر چشمه گرفته باشد، برای چه تنها در اینجا بس بچشم میتوان دید؟»
و او بمن گفت: «میدانی که این مکان شکلی مدور دارد، و تو با آنکه در سیر نزولی خویش، پیوسته رو بجانب چپ راهی بس دراز پیموده ای،

- با این همه، هنوز محیط حلقه را سراسر در نور دیده‌ای؛ لاجرم اگر چیزی تازه بینی نباید که شکفتت آید».

و من باز گفتم: «استاد، پس «فله جتونتتا»^۲ و «لته» کجایند؛ که تو از یکی اصلا سخن نگفتی، و از آن دیگری گفتی که از این باران اشک پدید آمده است.»

جوابم داد: «شک‌مدار که جمله پرسشهای ترا با گوش دل میشنوم، اما قاعدتاً باید دیدار این آب جوشان قرمز فام یکی از این دواشکال ترا حل کرده باشد»^۳؛

۱- کوچیتو Cocito - (به لاتینی کوسیتوس Cocythus)، پائین‌ترین رودخانه-های دوزخ، که شیطان اعظم در وسط آن جای دارد (رجوع شود به سرود های ۳۲، ۳۳، ۳۴ دوزخ)

۲- Flegetonta، بمعنای رودخانه جوشان یا جوش آب قرمزرنک. نام این رود که دانته آنرا یکی از رودهای چهارگانه دوزخ دانسته از کلمه یونانی فلکوس گرفته شده، بدین جهت برخی از مفسرین دانته ویرا بخطا آشنا بزبان یونانی دانسته‌اند.

۳- یعنی: این رود: فله جتونتتا یکی از آن دو رودخانه‌ایست که مورد

دوزخ

لته^۱ را نیز بچشم خواهی دید ، ولی آنرا بیرون از این غرقاب
د. آنجا خواهی یافت که ارواح ، پس از تطهیر از آلائش گناهی که از
آن توبه کرده اند ، برای غسل بدان خواهند رفت . «

آنگاه گفت : « اکنون وقت است که از جنگل دور شویم . هس دار
که درست در پی من قدم برداری ، زیرا در راه ما از حاشیه های باریک
و آتش نگرفته ، راهی پدید می آید که بر بالای آن جمله شراره ها
خاموش میشوند . «

۱ - Letè نام رودخانه ای در میتولوژی یونان ، که هر کس جرعه ای از آب
آنرا بخورد گذشته را فراموش میکند. در کمدی الهی رود لته همین مفهوم ره فراموشی
را دارد ، بهمین جهت است که در دوزخ کسی حق فراموش کردن گذشته را ندارد .
گفته ویرژیل که بعدها رود را خواهی دید اشاره بدان وقتی است که ابن دو نفر از
دوزخ گذشته و وارد برزخ شده باشند که در آن باید خطاهای گذشته فراموش شود .

دوپا دهم

سبقت هفتم دوزخ : تجاوز کاران

منطقه سوم : متجاوزین بخداوند

گروه دوم : اهل لواط

در طول کناره رود « فلجتوته » ، دانه وویرژیل آن قسمت را که خاص کفر گویان است در پشت سر میگذارند وبقسمتی دیگر میرسند که « اهل لواط » د. آنجا در حرکتند . اینان در راه خود حق توقف ندارند، زیرا جریمهٔ يك لحظه توقف آنها صد سال خفتن در روی ریگهای سوزان است. بدین ترتیب این دسته رامیتوان سرگردانان و آوارگان جاوید دوزخ خوانند .

غالب این دوزخیان مردمانی هنرمند و مشهورند که در بین آنها شاعر، حکیم ، سیاستمدار، فیلسوف و اسقف میتوان یافت، ودانته باتعجب و ناراحتی یکی از استادان عزیز خویش رانیز در این جمع میابد. اینان کسانی هستند که با همهٔ خردمندی مرتکب گناه لواط شده و از این راه خود را مستحق دوزخ کرده اند ، وشاید جای تعجب باشد که در آن زمان ، یعنی در دوران جنگهای صلیبی و طغیان احساسات مذهبی د. اروپا این اندازه اهل لواط وجود داشته باشد .

سرود پانزدهم

اکنون در طول یکی از دو کناره سخت جویبار روانیم ، و بخاری
که از جوی بر میخیزد بر فراز آن سایه‌ای پدید می‌آورد که هم امواج
جوی وهم کرانه‌های آنرا از آتش مصون میدارد .

همچنانکه فلاماند ها ، میان « کویتسانته » و « بروجا » از بیم
دراز دستی امواج سدهائی میسازند تا دربارا دور کنند^۱ ،

و همچنانکه مردم « پادووا » در طول رود « برنتا » برای حفظ شهر ها
و کاخهای خویش ، پیش از آنکه « کیارنتانا » احساس گرما کرده باشد
آهنک سد سازی میکنند^۲

دزاین رودخانه نیز چنین کرده بودند ، با این تفاوت که استاد این

۱ - Fiamminghi تلفظ ایتالیائی « فلاماندها » ، مردم ناحیه فلاندر (نیمه
شمالی بلژیک) ، که خود را فلمینگک میخوانند - کویتسانته Guizzante نام ایتالیائی
ویسنت Wissant بندر معروف ساحل دریای شمال ، نزدیک بندر فرانسوی « کاله » ،
که در قرون وسطی بندر گاه مهم ویر رفت و آمدی بود - بروجا Bruggia ، تلفظ
ایتالیائی بروژ Bruges شهر معروف بلژیک ، که در زمان دانه از امروز بدریانزدیکتر
بود - « بین ویسنت و بروژ » یعنی منطقه‌ای که میان دوحد غربی و شرقی فلاندر
فراز دارد ، و طبعاً اشاره بخود ناحیه فلاندر است که در ایتالیائی Eiandre خوانده
میشود .

۲ - Padovani ، پادوئی ها ، اهالی شهر معروف پادووا Padova در ایتالیا ،
در ایالت ونیز . برنتا Brenta رودخانه‌ای در شمال ایتالیا ، که از پادووا میگذرد
و بدریای آدریاتیک میریزد . - کیارنتانا Chiarentana (به لاتینی کلارنتانا
Clarentana) ، دوک نشین معروف ایتالیائی قرون وسطی که رود برنتا از اراضی آن
سرچشمه میگرفت و امروزه کارینتسیا Carinzia نام دارد . - « پیش از آنکه کیارنتانا
احساس گرما کند » ، اشاره بدین است که بر اثر گرما برفهای کوهستانهای این ناحیه
ذوب میشود و باذوب آنها رود خانه برنتا طغیان میکند و بدین جهت مردم پادووا قبلا
در کنار اینرود سد میسازند تا علاج واقعه را قبل از وقوع کرده باشند .

سرود پانزدهم

بنا، هر که باشد^۱، سدها را نه بدان بلندا و نه بدان پهنا ساخته بود.
کم کم چنان از جنگل دو شده بودیم که دیگر، حتی اگر پشت
سر مینگریستم، آنجا نمیتوانستم دید.

ودرین هنگام صفی از ارواح را دیدیم که در طول حاشیه رود بسوی
ما میآمدند، و هر يك از ایشان مارا بدان سان مینگریست که مردمان
در هلال نو،

یکدیگر را در تاریک روشن شامگاهان مینگرند^۲، و جملگی
همچو خیاطی سالخورده که بسوراخ سوزن خود نظر دوزد، بدیدن ما
مژگان بهم میزدند.

درین جمع که چنین بر اندازم میکردند^۳ یکی مرا بشناخت
ودامنم را گرفت و بانگ برداشت: «چه اعجازی!»

ومن، چون وی دست بسویم آورد، بدقت بچهره بریان شده اش
نگریستم، و سوختگی صورتش مانع از آن نشد
که وی را بفرست بشناسم. لاجرم دست بسوی چهره اش پائین
آوردم و پاسخ دادم: «سر برون تو، شمائید که اینجائید؟»^۴

۱ - یعنی: یا خداوند یا شیطان.

۲ - اشاره بدانکه در هنگام هلال (اول ماه قمری) شب تاریک است و مردم
تا کزیرند برای دیدن یکدیگر نزدیکتر شوند و بادقتی بیشتر بهم نگاه کنند.

۳ - در متن چنین است: da cotal famiglia (در چنین خانواده‌ای).

۴ - Ser Brunetto Latini سربروتولائینی دانشمند و سیاستمدار فلورانس
قرن سیزدهم مسیحی (۱۲۱۰ تا ۱۲۳۰ - ۱۲۹۴) که چندین سال سفیر فلورانس در
دربارهای مختلف بود و یکبار در ۱۲۹۰ بر اثر پیروزی کبیلین هایمنی رقبای سیاسی خود
مجبور بفرار از فلورانس شد، اما در ۱۲۶۶ پس از پیروزی مجدد گوئلف ها بشهر
خویش بازگشت و مقامات بلند یافت. وی مؤلف چندین کتاب مشهور است که از جمله
بقیه در صفحه بعد

والو گفت «پسرم، بدت نیاید اگر «برونتو، لایتینو» قدمی چند همراه تو و پس آید و در گریز از ایش را برام خویش گذارد».

بدو گفتم: «تا آنجا که در اختیار من است خود این را از شما بخواهانم؛ و اگر مایل باشید که در کنار تان نشینم چنین خواهم کرد. بشرط آنکه مصاحب من با چنین کاری موافق باشد، زیرا من در اختیار اویم».

وی گفت: «پسرجان، هر کس از جمیع ما که دمی بز جای ایستد ناگزیر باید صدسال پس از آن بر روی زمین خفته ماند، و در زیر باران آتش از جای نجنبد».

تا آنکه لاجرم تو همچنان براه خویش زو، و من در کنارت خواهم آمد و خواهم کوشید تا دست بز جامهات داشته باشم، و آنگاه دوباره به یاران خویش خواهم پیوست که میروند و بر عذاب جاودان خود میگریزند».

دل آن نداشتم که پای از کناره جویبار بیرون نهم تا دوشادوش او زوم؛ اما سر بزیر افکنده بودم و حال آن کس را داشتم که با فروتنی در کنار کسی دیگر زوان است.

و وی چنین آغاز کرد: «چه طالعی یا سر نوشتی ترا پیش از

بقیه از صفحه بعد

آنها (Treor) (بزبان فرانسه) و Tesoretto (به زبان ایتالیائی) را باید نام برد که در حقیقت نوعی دائره المعارف علوم آن دوره بشمار میرود. غالباً بدلیل آنکه دایره ویرا استاد خطاب کرده او را معلم دانته شمرده اند، اما ظاهراً این خطاب ابتدای بیشتر صورت تکریم ویرا دارد. در تمام دوزخ، دانته فقط بدو نفر از دوزخیان بجای تو (Tu)، شما (Voi) خطاب میکند، که یکی از آنها همین سربرونتو، و دیگری فارتینانا است (رجوع شود به سرود دهم دوزخ، صفحه ۲۱۸)



« . . . سرزیره تو . شما بید که اینجائید ؟ » (صنحه ۲۸۱)

سرود پانزدهم

روز باز پسینت بدینجا کشانده؟ و این مردی که ترا رهنمون است ، کیست ؟ »

پاسخش گفتم : « در آن جهان بالا ، در زندگانی شیرین ، پیش از آنکه ایام عمرم بکمال رشد رسیده باشد راه را در دره‌ای کم کردم^۱ دیروز بامداد پشت بدین دره کردم ، ولی درست در آن هنگام که از نو بدان باز می‌گشتم با این مرد روبرو شدم و اکنون او ازین راه به‌خانه^۲ خویشم باز می‌گرداند . »

واو بمن گفت: «اگر راست باشد که من در دوران زندگانی خود پیشگوئی‌هایی بجا کردم ، درینصورت آگه باش که چون بدنبال ستاره^۳ خویش روی ، بیقین بساحل رستگاری خواهی رسید ؛

و اگر من زودتر از آنچه باید نمرده بودم^۴ ، ترا مشمول لطف آسمان میدیدم و درانجام مهمی که درپیش داری قویدلت می‌کردم . اما این ناسپاسان زشت نهاد که در روزگاران پیشین^۵ از فیزوله

۱ - بعقیده دانته کمال رشد در نیمه زندگی (۳۵ سالگی) حاصل میشود که در آن منحنی شخصیت ببلندترین نقطه خود میرسد و از آن پس این منحنی روبه نزول میرود (آغاز سرود اول دوزخ)

۲ - *riducemi a ca* در اینجا کلمه خانه *Casa* بصورت مخفف آن *Ca* که نشانه صمیمیت وصفای خاص است بکار رفته ، زیرا مراد ازخانه یا کانون خانوادگی در اینجا خانه واقعی نیست ، بلکه بهشت است که آدمی در آن خوشبختی و آرامش واقعی خانه را احساس میکند ، ودانته بمخاطب خود میفهماند که اکنون بدنبال خانه گمشده خود میگردد .

۳ - هنگام *مرك* سربروننو لاتینی ، دانته ۲۹ سال داشت .

۴ - *ab antica* کلمه لاتینی ، بمعنی سابقاً ، که در اینجا بهمان صورت لاتینی آن آورده شده است ،

دوزخ

سرازیر شدند و هنوز هم بدین کوهستانه صخره آن پیوسته اند^۱ ،
بخاطر فضائل تو با تو دشمنی پیشه خواهند کرد ، باید
هم که چنین کنند ، زیرا انجیر شبد آگین را میان غبیراهای تلخ
جای نیست .

اینان از دیر باز به کور باطنی شهره اند^۲ . مردمی هستند خسیس
وحسادت پیشه و مغرور : هشدار که از این کسان بهره‌ی
طالع تو آن اندازه افتخارت ذخیره دارد که هر دو دسته این شهر
ترا دشمن جان خواهند بود^۳ ، اما از خواستن تا توانستن راهی
دراز است^۴

۱ - Fiesole - فیزوله شهری بود که اتروسک‌ها در دورانی که بر قسمت
اعظم ازیتالیا تسلط داشتند ، در دامنه تپه‌ای در چهار کیلومتری شمال فلورانس کنونی
ساخته بودند .

مردم این شهر در پیکاری که میان سزار و کاتیلینا در گرفت جانب کاتیلینا
گرفتند ، در نتیجه سزار پس از پیروزی خود این شهر را با خاک یکسان کرد و شهری
دیگر در نزدیک آن کنار رود آرنه ساخت که آنرا فلورانس نامید ، و بازماندگان شهر
فیزوله و عده‌ای از رومیان تازه نفس را بدانجا کوچ داد . در شهر جدید ، رومیان طبقه
اشرف را تشکیل می‌دادند ولی تعداد فیزولی‌ها بیشتر بود ، بدین جهت حیات اجتماعی
و سیاسی شهر فلورانس پیوسته دستخوش اختلافات و مبارزات داخلی بود . دانه خود
را از اعقاب رومیانی میدانند که درین شهر متوطن شدند .

۲ - هنوز هم در ایتالیا ضرب‌المثل است که : « مثل فلورانسی‌ها کور است » ،
یعنی زود فریب میخورد ، یا دیده بصیرت ندارد . ظاهراً منبع مثل افسانه‌ای قدیمی
است که طبق آن مردم شهر پیزا دوستون کهنه سنگ سماق را بجای دوستون نو و تازه
ساز به فلورانسی‌ها قبولانند و بقول ما بدانها قالب کردند ، و نیز این افسانه که مردم
فلورانس فریب توتیلا سردار استروگت را خوردند و دروازه‌های شهر را بهی او
گشودند ، و در نتیجه وی شهر را بباد غارت داد .

۳ - در اصل چنین است : *Avranno fame di te* (گرسنه تو خواهند
بود) ، یعنی : دسته سیاه‌ها که دشمنان تو اند ترا محکوم به تبعید و مرگ خواهند
کرد ، و دسته سفیدها نیز به پندهایت واقعی نخواهند گذاشت ، و این هر دو مایه افتخارست .

۴ - در اصل این ضرب‌المثل آورده شده که در فارسی نامأنوس است :
ma lungi fia dal becco l'erba « از منقار تلف راهی دراز است » .

سرود پانزدهم

این ددان فیزولی^۱ را بگذا. تا خویشتن را بچنگک و دندان بدرند،
اما حق دست درازی بدان کس را نداشته باشند که شاید پشای بر تخته
پهن ایشان گذا.د

ود. خون خود بقایای نطفه مقدس آن رومیانی را داشته باشد که
پس از پیدایش آشیان این همه فساد و بد نهادی، همچنان در آن شهر
باقی ماندند.»

۱ پاسخش دادم: «اگر جمله دعاهاى من اجابت پذیر بودند، شما
تا کنون از جرگه زندگان بیرون نرفته بودید،

زیرا هنوز چهره پدائه محبوب و عزیز شما را، در آن روزگاران
که در روی زمین در هر فرصتی مساعدم میاموختید

که چگونه آدمی خویشتن را حیات جاودان میتواند داد، بر لوح
خاطر دادم و پیوسته یادش افسرده ام میکند، و بسیار بجاست که
تا زنده ام از زبان خود من بشنوید که تا چه اندازه از این بابت
امدارشمام.

آنچه را که در باره سر نوشت من گفتید، مینویسم و محفوظش
میدام تا در باره آن، و نیز در باره سخنی دیگر که بمن گفته اند^۲،
از بانویی که بر حقیقت امر آگاهست پرسش کنم، بدین شرط که بنزد
این بانو توانم سید^۳

۱ - ددان فیزولی، اشاره به اهالی فیزوله که بعد از انهدام شهر خود به
فلوانس آمدند و دانتیه از ایشان با تحقیر نام میبرد، زیرا چنانکه گفته شد، وی خود را از
رومیانی میدانند که بدین شهر آمدند - بخت پهن ایشان، یعنی آنکه همدیگر را
بدرند و از کشتگان بهتری برای زندگان بسازند.

۲ - اشاره به فته فاربنانا (به صفحه ۲۲۵ شرح ۶ مراجعه شود)

۳ - اشاره به بشایر بس.

فقط مایلم بر این نکته نیک آگاه باشید که من تا آنجا که از وجدان خویش ملامتی نشنوم، آماده‌آم که اراده‌تقدیر را کردن نهم. این پیشگوئی نیز در گوش من تازگی ندارد^۱؛ درین صورت بگذا ید فرشته اقبال هر آنسان که میخواهد چرخ خویش را بگرداند و روستائی کج بیل خویش را^۲!

و استاد من که این بشنید در جانب راست خویش بیشت سر بر کشت و در من نگریست و گفت: «کسی خوب میشنود که خوب بخاطر سپارد»^۳.

و من همچنان با «سربروتو» سخن میگفتم و راه میرفتم، و پرسیدم که سرشناسترین و برجسته ترین همراهانش کیانند: و او بمن گفت: «شایسته است که تنی چند از ایشان را بشناسی، اما در باره دیگران سخن ناگفتن اولی است، زیرا وقت برای شمارشی چنین دراز، تنگ است.

همین اندازه بدان که اینان جملگی کیشیانی بودند، و نام آورانی، که جملگی در آن جهان با گناهی واحد آلوده شدند^۴. «پرشیانو»^۵ در جمع این تیره روزانست، و نیز «فرانچسکو»

۱ - اشاره به پیشگوئیهای جیاکو (سرود ششم) و فاریناتا (سرود دهم).
 ۱ - ضرب المثل ایتالیائی *Giri Fortuna la sua ruota coma la piace e il villan la sua marra!* که مفهوم آن اینست: بگذار هر کسی مشغول کار خودش باشد.

۳ - اصطلاح دیگر ایتالیائی *Bene ascolta chi la nota* که مفسرین دانته تعبیر مفهوم واقعی آن اختلاف نظر دارند.

۴ - یعنی همه اهل لواط بودند.

۵ - *Priscian (o)* شاعر ونحوی معروف لاتینی، که در نیمه اول قرن ششم میلادی در آسیای صغیر میزیست.

سرود پانزدهم

دا کورسو^۱؛ و اگر باز خواهان شناسائی درد کشانی چینی،
آن کس را در این جمع میتوانی دید که بدست خدمتگزار
خدمتگزاران خداوند^۲ از «آرنو» به «باکیلیونه» رفت تا کک و پی
هرزه خوی خویش^۳ در آنجا بدست خاک سپارد.

دل میخواست سخن درازتر کنم، اما فزون از این با تو همراهی
نتوانم کرد، زیرا ازدور دودی تازه در شنزار می بینم.

کسانی دیگر بجانب ما می آیند که مرا حق در آمیختن با آنان
نیست. لاجرم گنجینه خویش را که هنوز مایه زندگانی منست^۴ بدست
تو میسپارم و میروم و بیش ازین چیزی از تو نمیطلبم.

آنگاه عقب باز گشت و بصورت یکی از آن کسان در آمد که در

۱ - Francesco d'Accorso حقوق دان معروف ایتالیائی در قرن سیزدهم
میلادی که در بولونیا (ایتالیا) میزیست و از ۱۲۸۳ تا ۱۲۸۰ در Oxford انگلستان
تدریس کرد و در ۱۲۹۴ در بولونیا مرد.

۲ - خدمتگزار خدمتگزاران خداوند: یکی از القاب رسمی پاپ است که
همیشه به لاتینی گفته میشود (Servus servorum Dei)، و در اینجا دانته آنرا
با استهزا در مورد پاپ بونیفاتسیوی هشتم بکار برده است. - Arno، آرنو رودخانه ای
است که از فلورانس میگذرد و شرح آن قبلا داده شد - Bacchiglione باکیلیونه
رودخانه ای است در شمال ایتالیا، که از کنار شهر ویچنتسا Vicenza میگذرد و
بدریای آدریاتیک میریزد. - اشاره دانته در اینجا به شخصی است بنام آندرتا دئی موتسی
Andrea dei Mozzi که اسقف فلورانس بود و پاپ اورا باغواي برادر این اسقف که
میخواست جای اورا بگیرد و ویرا متهم به لواط کرده بود، از آرنو به باکیلیونه
انتقال داد، یعنی از شهر فلورانس در کنار رود آرنو به شهر Vicenza در کنار رود
باکیلیونه فرستاد، و وی اندکی بعد در آن شهر مرد.

۳ - li mal protesi nervi؛ این ترکیب راهم میتوان اعصاب هرزه خو و
فاسد معنی کرد و هم نموظ در غیر مورد مجاز، و شاید این تعبیر اخیر، باتوجه به
اتهام لواط که به اسقف مورد بحث وارد آمده مناسب تر باشد.

۴ - اشاره به کتاب Tresor (گنجینه) بروتو لاتینی، که قبلا ذکر
آن رفت.

دوزخ

روستای « ورونه » بدنبال پرچم سبز میدوند ، وی دین میان
آن کس بنظر میرسید که برنده است ، نه آنکه بازنده است^۱

۱ - در شهر Verona (شمال ایتالیا) سالی بکروز در دشتی در حومه شهر که
سنتا لوجیا Santa Lucia نام داشت میان جوانان شهر مسابقه دو برقرار میشد ، و
جایزه برنده این مسابقه یک پرچم سبز بود که وی حق داشت در همه سال آنرا همراه
داشته باشد . اشاه دانتیه به تند دویدن سربرونه ازین روستا که وی برای همراهی
بادانته وسخن گفتن با او راه زیادی را بقرآ آمده و ناچار برای رسیدن بسایر همدردان
خود میبایست مسافتی راه را بدود .

دوشا دم

طبقه هفتم : تجاوزکاران

منطقه سوم : متجاوزین به خداوند

گروه دوم : اهل لواط

ویژگی و دایره همچنان به راه خود میروند و در این مسیر با دسته ای دیگر از اهل لواط مواجه میشوند . اینان نیز غالباً از بزرگان معاصر دایره یا بزرگان گذشته هستند، که سه تن از رجال برجسته قرن سیزدهم را در میان آنها میتوان یافت . درباره برخی از ایشان اطلاعات تاریخی که حاکی از صحت این اتهام باشد در دست هست، ولی برخی دیگر هستند که جز ادعای دایره هیچ دلیلی بر این نوع انحراف آنان وجود ندارد . اهل لواط سرود پیش بیشتر اهل علم و هنر بودند ، و در این سرود بیشتر اهل سیاست هستند . در آخر سرود یعنی هنگامی که شاعران به بالای پرتگاهی میرسند که مشرف به طبقه هشتم دوزخ است ، دایره بدستور ویژگی طنابی را که بجای کمر بند بر کمر دارد باز میکند و به ویژگی میدهد درباره مفهوم این طناب بحث های بسیار شده که رئوس آن در حاشیه مربوطه آمده است .

سرود شانزدهم

بجائی رسیده بودم که در آن صدای ریزش آبی که بحلقهٔ
دیگر فرو میریخت، همانند صدائی که از کندوی زنبوران بر خیزد
بگوش ما میرسید؛

و ناگهان سه شبخ را دیدم که از جمع دوزخیانی که زیر باران
شکنجه زاروان بودند جدا شدند

و دوان دوان بسوی ما آمدند، و هر يك از ایشان بانگ میزد:
« تو که از روی جامعهات یکی از زادگان شهر فساد آلودهٔ ما مینمائی،
بر جای بایست. »

آوخ که در تن آنان چه بسیار زخمها و شکافهای تازه و کپنه دیدم
که از شعله‌های آتش پدید آمده بود، و تنها یادشان بس است که هنوز هم
دلم را بدر آرد.

مرشد من که فریاد آنان را بشنید بر جای ایستاد و نظر بجانب
من کرداند و گفت: « درنگ کن، که شایسته است با ایشان بنزاکت
رفتار کنی؛

و اگر این آتش طاقت فرسای سوزان درکار نبود، بیقین میگفتمت
که شتابندگی در گفته‌گو با این چنین کسان بیش از آنکه آنانرا مفید
افتد ترا سودمند است. »

سرود شانزدهم

بر جای ایستادیم و آنان ضجه کهن از سر گرفتند ، و چون بکنار ما ، سیدند هر سه گرداگرد هم بچرخ در آمدند^۱ ،

و چون کشتی گیران برهنه و تن به روغن آلوده که پیش از آنکه باحریف دست بگریبان آیند دیری برای آماده کردن خود بدور خویش میچرخند ، از گردش خود حلقه‌ای ساختند

و چرخ زنان پیوسته روی بجانب من داشتند ، چنانکه گردنهای آنان همواره در جهتی خلاف حرکت پاهایشان در سفر بود .

و یکی از ایشان سخن چنین آغاز کرد : « هر چند سختی این شنزار و سروروی سیاه شده و در آتش سوخته ما بناچار بی‌اعتنائی کسان را بما و خواهشهای ما بر میانگیزد ،

تو لاقلاً بخاطر نام آوری ما با ما از در مدارا ، دای و بگو : که هستی که با قدمهایی استوار چنین آسوده خاطر از دوزخ گذر میکنی ؟
این کس که مرا در دنبالش روان می‌بینی ، با همه برهنه تنی و پوست کندگی که اکنون دارد در آن جهان مقامی بالاتر از آن داشت که میتوانی پنداشت .

وی نواده^۲ « گوالدرادای » نیکنهاد و « گویدو کوئرا » نام داشت

۱ - در سرود پیش گفته شد که دوزخیان این قسمت حق ندارند حتی لحظه‌ای بر جای خود آرام گیرند ، و گرنه بجرم هر لحظه توقف صد سال تمام بر روی زمین سوزان خفته خواهند ماند . مفهوم این بند و دوبند بعد ، اینست که این سه نفر مجبورند در حین گفتگو با دانتی پیوسته بدور خود بگردند و از خویشتن چرخ بی‌سازند و دانتی در حال دائماً نگاه خود را متوجه شاعر کنند تا بدین ترتیب هم با او صحبت کرده و هم متوقف نشده باشند .

دوزخ

و در دوران زندگی، از راه خردمندی و از راه شمشیر زنی، کارهایی بزرگ کرد^۱

آن دیگری که در پشت سر من بر وی شنها روان است «تگیایه آلدو براندی» است که حق بود سخنش در آن جهان بالا مسموع افتاده باشد^۲

و من که همراه ایشان بدین عذاب گرفتارم، «یا کوپو، وستیکوچی» هستم که زن تر شرویم بیش از هر کس دیگرم آزار سازید^۳.

اگر از آتش در امان بودم، بیقین خویش را بیائین میافکندم تا

۱ - Gualdrada گوالدرادا دختر یکی از اشراف ایتالیایی اهل راونا بود. این زن زیبا را افسانه‌ای قرون وسطایی در سراسر اروپا مشهور کرد طبق این افسانه، اوتون Otton چهارم امپراتور آلمان و ایتالیا، یک روز وی را در حین اجرای مراسم مذهبی در کلیسا دید و از پدر دختر که در کنارش ایستاده بود پرسید که این دختر زیبا کیست؟ پدرش گفت: وی دختر کسی است که مفتخر خواهد بود اگر امپراتور زوی دخترش را ببوسد. گوالدرادا که این حرف را شنید با اعتراض گفت: هیچکس، حتی امپراتور، حق بوسیدن مرا ندارد مگر اینکه شوهرم باشد. اوتون بقدری این گفته را پسندید که دختر را بیکی از اشراف بزرگ کشورش بزنی داد و ناحیه‌ای آباد را تیول او کرد. از این ازدواج کنت‌های گیدی ناحیه مه‌دیلیانو پدید آمدند که یکی از آنها گویدو گوئرا Guido Guerra است که در این‌جا نام برده شده است. این کنت سردار معروفی بود که فرماندهی دسته گونلف‌ها را در فلورانس داشت و لقب گوئرا (جنک) بخاطر دلاوریهای او بوی داده شده بود.

دائمه تنها کسی است که او را اهل له‌اط شمرده است.

۲ - Tegghiaio Aldobrandi تگیایو آلدوبراندی از خاندان اشرافی معروف فلورانس «آدیما» بود، و در حدود سال ۱۲۶۶ مرد. مردی بود هم شجاع و هم باتدبیر، چنانکه پیش از جنک مشهور مه‌تاپرتی (رجوع شود به سرود دهم و حواشی آن) میان فلورانس و اوسینه‌ها، مردم فلورانس توصیه کرد که از این جنک اجتناب کنند، اما فلورانس‌ها پند وی را نشنیدند و شلستی‌خوبین خوردند اشاره‌دائمه باینکه میبایست پند او مورد قبول قرار گرفته باشد بدین موضوع است. وی نیز از کسانی است که فقط از طرف دانه متهم بلواط شده است.

۳ - Iacopo Rusticucci یکی از نجبای فلورانس، که از زندگی او اطلاعات زیادی در دست نیست. وی در قرن سیزدهم مسیحی‌میزبست و در سال ۱۲۵۴ بنمایندگی این شهر مأمور مذاکره با شهرهای ایالت تاسکانا شد و بعد از ۱۲۶۶ مرد. زن او زنی ترشروی و بدخلق بود، بطوریکه شه‌رش از نوع زن بیزار کرده و بعشقبازی با امردان واداشته بود.

سرود شانزدهم

بمیان اینان روم، و پندام که . اهنمای خردمند من نیز چنین کاری را
اجازتم میداد .

آنگاه چنین آغاز کردم : « آنچه بدیدار شما احساس میکنم ،
حس بی اعتنائی نیست ، نج و غمی چنان سخت است که دیری خواهد
گذشت تا آنرا یکسره از دل بیرون توانم برد .
و این ، نج گران را از همان هنگام . . . خود یافتم که این مرشد
من با سخنان خویش بمن فهماند که نزدیک شوندگان کسانی چون
شما یند .

من نیز از شهر شما هستم و همواره نامهای پر افتخار شما و داستانهای
هنر نمائیهایتان را با علاقه بسیار شنیده و باز گو کرده ام .
اکنون از حظل دوری میگزینم تا در پی آن سیبهای شهد آگینی
روم که راهنمای حقیقت گوی من وعده آنها را بمن داده است ^۱ . اما برای
اینکار باید نخست تا نقطه مرکزی پائین روم ^۲ . »

آنگاه مخاطب من پاسخ داد : « کاش دیر زمانی روح تو نت را
. اهنمون باشد ، و پس از مرگ نیز نام بلندت بر جای بماند ؛
اما ، بگوی که آیا هنوز هم نزاکت و ارزندگی در شهر ما بشیوه
دیرین مقامی دارند یا برای همیشه از آن رخت بر بسته اند ؟

۱ - حظل : اشاره به گناه - سیبهای شیرین : اشاره برستگاری و بعش
خداوندی .

۲ - یعنی : باید قبلا تا آخرین نقطه جهنم که نقطه مرکزی زمین است بروم
تا بعد از آن بتوانم راه عالم رستگاری را در پیش گیرم .

زیرا «کولیمویر سیره»^۱ که دیر زمانی نیست که همراه ما بفقان برخاسته است، و هم اکنون نیز در آن کنارش با سایر یاران ما روان می بینی، باسخنان خود ما را درین باره، سخت پریشان کرده است .
 « تازه بدوران رسیدگان^۲ و نوکیسگان^۳، ترا، ای فلورانس، آکنده از آن افراطکاری و غروری کرده اند که امروز از دستش بفقان آمده ای.»

این کلمات را با بانگی بلند و باسری افراشته گفتم، و آن هر سه که این پاسخ مرا شنیدند بیکدیگر نگریستند، بدانسان که بر چهره حقیقت بنگرند؛

وجملگی پاسخ دادند: «اگر همواره کسان را چنین ازان راضی توانی کرد^۴، بسی نیکبختی که اندیشه را با گفتار یکی دازی!
 درین صورت، اگر این ظلمتکده را ترک گوئی و بدانجائی باز گردی که در آن جلوه ستارگان زیبا را میتوان دید، در آنوقت که با تردماغی بگوئی که - آنجا بودم...»^۴

۱ - Guglielmo Borsiere؛ درباره این شخص نیز اطلاعات زیادی در دست نیست. چون نامش معنی سکه ساز میدهد، تصور می رود که وی بصرفی اشتغال داشته و بنا بگفته دانته اندکی پیش از سال ۱۳۰۰ مرده است. در کتاب معروف «دکامرونه» بوکاچو Boccaccio (روز اول - داستان هشتم) بسو اشاره شده، و در آنجا از وی با احترام یاد شده است. ظاهراً وی مردی بی آزار بوده که بیشتر بدلالی محبت و شوهر- دادن دخترهای اعیان اشتغال داشته است.

۲ - La gente nuova - برخی از مفسرین دانته این اشاره را شامل اهالی دهات اطراف فلورانس دانسته اند که در اواخر قرن سیزدهم بشهر روی آوردند و در آن سکنی گرفتند و دانته در سرودهای پانزدهم و شانزدهم بهشت مهاجرت آنها را یکی از عوامل انحطاط فلورانس شمرده است. درین صورت باید این کلمه را تازه آمدگان معنی کرد.

۳ - یعنی: اگر بهمین آسانی بتوانی مشکل دیگران را حل کنی

۴ - یعنی: آنوقت که از دوزخ میگذشتم ...

کاری کن که مردمان ما را نیز بیاد آرند « آنگاه ایشان چرخ خود را گسستند و پاهایشان با چنان چالاکی راه گریز در پیش گرفت که گوئی بالهائی بود که بر تنشان رسته بود .

و در چنان کوتاه زمانی از نظر پنهان شدند که حتی گفتن « آمینی » را بس نبود . و درین هنگام بود که استاد من صلاح ما را در عزیمت دید .

و دنبالش براه افتادم ، و چون اندکی رفتیم صدای آب ، چنان نزدیک یافتیم که بدشواری سخنان یکدیگر را میتوانستیم شنید . همچو آن رودخانه‌ای که بسترش نخست در « مونت‌هوزو » ، دامنه چپ « آپنینو » بجانب مشرق گسترده است ،

و در بالادست کوه ، پیش از آنکه به بستر سفالی خود فرود آید و در « فورلی » نام خویش را از کف دهد « آکواکتا » نام دارد ، و در بالای « سن بنه‌دتو » از فراز « آلپ » در محلی که حقاً هزار رهبان در آن سکنی میتوانند جست به پرتگاهی عمیق فرو میریزد و میخروشد^۱

این آب تیره را نیز در پای صخره‌ای پر شیب چنان خروشان یافتیم

۱- اشاره به رود Montone (مونتونه) ، که از کوهستان وزو Monte Yeso (در اصطلاح امروزی مونویزو Monviso) در شمال ایتالیا سرچشمه میگردد و تا پیش از رسیدن به شهر معروف فورلی Forli ، آکواکتا Acquacheta نام دارد - آپنینو Appennino نام رشته جبال معروف ایتالیاست که از شمال بجنوب قسمت‌شبه جزیره‌ای ایسن کشور کشیده میشود - سن بنه دتو San Benedetto نام دیر مشهور فرقه مذهبی بندیتینی (بندیکتن) است که اندکی بالاتراز شهر فورلی ، در دامنه جبال آپنین فراز دارد- آلپه Alpe رشته جبال معروف آلپ در شمال ایتالیاست که در ادبیات ایتالیائی بطور اعم نیز بمعنی کوه بکار میرود .

که چیزی نمانده بود غریب آن پرده گوش ما را بدرد .
طنابی بجای کمر بند همراه داشتیم که یلباز در صدد بر آمده بودم
با آن پلنگی را که پوست لکه لکه داشت اسیر کنم^۱
بفرمان اهنمای خویش این طناب را از کمر باز کردم و تابش دادم
به صورت کلافی در آوردم و بدویش سپردم .
آنگاه وی بجانب راست چرخید و طناب را اندکی دورتر از کناره
در داخل ورطه بلند بیابان افکند .

در دل منتم : « بناچار این کار تازه استاد من نتیجه ای تازه در پی
داد که دیدگان وی با چنین دقت نگران آن است »
اها! چه اندازه باید جانب احتیاط را در کنار آن کسان نگاه داشت
که نه تنها کارهای ما را می بینند ، بلکه اندیشه های پنهان ما نیز از دیده
بصیرتشان پوشیده نمی ماند^۲ !

و او بمن گفت : زود باشد که آنچه^۱ که من در انتظار آنم و تو در
اندیشه اش هستی ببینی ، زود باشد که او خویشتن^۱ را بتو بنماید .
آدمی را باید که دهان از گفتن حقیقتی دروغ نما بر بندد تا

۱ - این طناب که در اینجا بطور ناگهانی از آن گفتگو میشود ، و نیز دانه
برای اولین بار اظهار میدارد که در جنگل تاریک خواسته است پلنگ را با آن اسیر کند
و موفق نشده است ، تاکنون باعث بحث های بسیار شده است . تردیدی نیست که چنین
طنابی مفهوم سمبولیک دارد ، ولی مقصود از آن واقعا چیست ؟ خیلی ها آنرا مظهر پاکی
و برخی مظهر ناپاکی دانسته اند . آنچه بحقیقت نزدیکتر می نماید اینست که این طناب ،
مظهر از خود گذشته گی و ریاضت نفس است که اساس آئین فرانسیسکن بشمار می رود
دانه در هنگام جوانی عضو این فرقه معروف فرانسیسکن بود که علامت مشخصه آنها
طنابی است که بر کمر دارند ، ولی رسماً جزو این فرقه در نیامده بود .
۲ - اشاره بدانکه ویرژیل این اندیشه پنهان او را بلافاصله دریافته است .

سرود شانزدهم

بی سببی خویشتن را بد نام نکرده باشد ،

اما من در اینجا خاموش نمیتوانم ماند ؛ و برای تو ، ای خواننده ،
بد اشعار این « کمدی » که کاش دیرزمانی پسند خاطر کسان مانند سو گند
میخوم .

کد از خلال فضائی غلیظ و تیره ، هیکل را که دیدارش هراس در
ببیاک ترین دلها می افکنند دیدم که شنا کنان بالا آمد ،

و حال آن کسی را داشت که برای آزاد کردن لنگری کد بصخره ای
یا چیز دیگری در زیر دریا قلاب شده باشد ، در آب فرو رود و هنگام
بر آمدن بازوان را ببالا بگشاید و پاهای خود ، ا بجانب خویش کشد .

۱ - بجز در اهداء نامه کتاب (رجوع شود بصفحه) این تنها موردی است که
دانته نام اثر خود را ذکر کرده و آنرا کمدی *Commedia* نامیده است . در تلفظ ایتالیائی
این کلمه ، باید تکیه کلام را روی حرف *e* گذاشت ، ولی در شعر دانته این کلمه طوری
آورده شده که باید تکیه کلام ، وی حرف *i* گذاشته شود ، ، این طرز تلفظ ، تلفظ یونانی
است . در یک جای دیگر این اثر ، (بهشت ، سرود بیست و پنجم ، بند اول) دانته کتاب
خود را شعر مقدس *Il Poema sacro* نامیده است

دوہفتم

طبقه ہفتم دوزخ : تجاوز کاران

منطقه سوم : متجاوزین بخداوند

گروه سوم : رباخواران

دانتہ بہ آخرین قسمت طبقه ہفتم دوزخ رسیدہ است کہ قلمرو دومین دستہ از دستہ بندیہای سہ گانہ دوزخ یعنی دستہ تجاوز کاران در آنجا بیابان میرسد و سومین طبقہ کہ خاص اہل غدر و حیلہ است آغاز میشود .

قسمت آخر از طبقه ہفتم را کہ در آن رباخواران مسکن دارند دانتہ بتنہائی بازدید میکند ، زیرا در این ضمن ویرژیل مشغول چانہ زدن با عفریتی است کہ باید این دورا ہربال خود نشانند و بطبقه ہشتم برود . دانتہ این عفریت را کہ از چہرہ ہای برجستہ دوزخ است مظهر ناہنجار غدر و شنت مینامد، بنا بر این وی تجسم خیانت و نادرستی است کہ وجہ مشخص گناہکاران دو طبقه آخر دوزخ است .

در جمع رباخواران کہ چہارزانو در روی شن ہای سوزان وزیر باران آتش بر زمین نشسته و دائماً دیدہ بہ کیسہ ہای پول خود دوخته اند دانتہ کسی را شخصاً نمیشناسد ، ولی علائم روی این کیسہ ہا نشان میدہد کہ بزرگترین صرافان عصر ہجرم رباخواری بدین صحرائی سوزانی آمدہ اند کہ مثل کار خدہ آنها در روی زمین بیحاصل و بی برکت است .

سرود هفدهم

« اینست آن عفریت تیز دم که کوه‌ها را در مینوردد و حصارها و
جوشن‌ها را میشکند و جهان را پر بلا میکند !
راهنمای من با من چنین سخن ساز کرد ؛ و با اشارتی عفریت را
بکنار صخره‌ای خواند که ما بر آن روان بودیم .
و آن مظهر ناهنجار غدر و شنعت پیش آمد و سر و سینه خویش را
بالا آورد ، اما دم خود را به کرانه نیاورد^۲

۱ - Gerion (e) (جریونه) ، این حیوان عجیب الخلقه، یکی از معروفترین ساخته‌های دانته در کم‌دی الهی است - گرون Geryon دراصل یکی از قهرمانان افسانه‌ خدایان یونان است که پادشاه Iberia (اسپانیا و پرتغال) بود و سه سر و سه بدن داشت و صاحب گاوهای قرمز رنگ معروفی بود که هر کول پهلوان داستانی یونان برای تصاحب آنها بسرزمین ایبریا رفت و پس از ماجراهای بسیار گرون را که عادت داشت هر بیگانه را که با قلمرو وی گذارد بعنوان پذیرائی بکاخ خود برد و نزد گاوان وحشی افکند، کشت. شاید بدلیل همین غدر و دورویی گرون باشد که دانته این غول افسانه‌ای را در دوزخ پاسدار خاص حیلہ کران و خیانتکاران کرده است . يك قسمت از ترکیب این عفریت، بیقین از انجیل گرفته شده (مکاشفه یوحنا رسول باب نهم) : « . . . و صدای بالهای ایشان مثل صدای ازابه‌های اسبهای بسیار بود که بجنک همی تازند ، و دمها چون دم عقربها بانیشها داشتند ، و در دم آنها قدرت بود که تا مدت پنج ماه مردم را اذیت نمایند . . . و در رؤیا دیدیم که جوشنهای آتشین دارند . . . و از دهانشان آتش و دود بیرون می‌آید . . . قدرت آنها در دهان دم ایشان است، زیرا که دمهای آنها چون مارها است که سرها دارد و آنها اذیت میکنند». ولی ترکیب کلی این عفریت پرداخته خود دانته است . این ترکیب ، مخلوطی است از پلنگ و شیر و انسان ، یعنی مظاهر مختلف حیلہ و خشونت و تدبیر . دانته خود در بند سوم این سرود ، صریحاً ویرا مظهر زشتروی حیلہ‌گری نامیده است ، بنابراین در مفهوم تمثیلی عفریت جای تردید نیست .

توصیفی که در اینجا از عفریت شده در واقع توصیف کلی است که از مفهوم مکر و حیلہ شده است .

۲- یعنی : حیلہ کر همیشه قسمتی از آنچه را که در چنجه دارد پنهان نگاه میدارد .

دوزخ

از آراسته ظاهری ، چهرهٔ آدمی درستکار را داشت ، اما بقیهٔ تنش تن ماری بود .

دوپائی پشم آلود داشت که تا زیر بغلش آمده بود ، پشت و سینه و هر دو پهلویش نقش و نگاری بسیار از گره‌ها و لکه‌های مدور داشت . هرگز تاتاران و ترکان پارچه‌هایی رنگارنگ تر و پر نقش تر و برجسته تر از این نساختند ، و هرگز «آراکنه»^۱ تاروپودی چنین در آمیخته نبافت . همچنانکه گاه زورق با نان زورقهای کوچک را چنان بر ساحل میکشند که نیمی از آنها در آب و نیمی در خشکی میماند ، و همچنانکه در سرزمین آلمانیهای شکم پرست^۲

سک آبی در گوشه‌ای چمباتمه میزند و در انتظار شکار می‌نشیند ، این حیوان نفرت زان نیز چنان در کنارهٔ تخته سنگ محصور در شنزار جای گرفته بود

که دمش در فضا تاب میخورد و چنگک زهر آلودهٔ نوک این دم که شکل دم عقربی را داشت رو به بالا بود .

راهنمای من گفت: « اکنون باید در راه خود کمی پیچ بخوریم تا بکنار

۱ - Aragne - آراکنه (Aracnae) دختری بود که طبق روایات میتولوژی یونان ، در فن بافندگی و فلابدوزی چنان تیره دست بود که با آتنا Athena ربهٔ النوع خرد که خدای بافندگی نیز بود لاف برابری زد . آتنا بخشم درآمد و او را بمسابقه باخورد خواند ، و چون هیچ ایرادی به کار آراکنه وارد نیامد ، از زوی حسد ویرا بصورت عنکبوتی در آورد (آراکنه در یونانی معنی عنکبوت میدهد) تا همیشه مشغول تارتنیدن باشد .

۲ - Li Tedschi lurchi - شکم پرستی و میخوارگی آلمانها از قدیم معروف بود ، و در دوران رومیان نیز مانند قرون وسطی بصورت ضرب المثل در آمده بودند «در سرزمین آلمانها» یعنی در ساحل دریای شمال .

سک آبی . . . اشاره بدانکه این حیوان نیز نیمی از تن خود را از آب بیرون می‌آورد و نیم دیگر را در آب نگاه میدارد .



« اینست آن عفریت تیزدم که جهان را پر بلا میکند . . . » (صفحه ۳۰۱)

این حیوان شرور که در انتظار ما نشسته است برسیم .
 بجانب راست خود سرازیر شدیم^۱ و ده قدم در طول لبه پرتگاه^۲
 پیش رفتیم تا از شن‌ها و شراره‌های آتش در امان باشیم .
 استاد بمن گفت : « برای اینکه این حصا را با وقوف کامل ترك
 گفته باشی ، برو و ببین که اینان چگونه روزگار میگذرانند .
 اما با ایشان سخن کوتاه کن ؛ من نیز تا بازگشت تو با این غفرت
 گفتگو خواهم کرد ، مگر بدو بقولانم که ما را بر شانه‌های نیرومند
 خویش نشانند . »

و من یکه و تنها مسافتی دیگر درحد نهائی این حلقه هفتمین^۳ پیش
 رفتم و پربشان روزگارانی را در آنجا بر زمین نشسته دیدم
 که رنج نهانشان از راه دیدگان برون می‌آمد ؛ و پیوسته دست فرا
 وی خویش داشتند تا خویشتن را گاه از شراره‌های آتش و گاه از زمین
 سوزنده در امان دارند ،

۱- این دومین و آخرین باری است که دوشاهرد، دوزخ بسمت راست میچرخند،
 زیرا بقیه کردن آنان بی‌استثنا بطرف چپ صورت میگیرد. این هردو گردش بطرف
 راست در دوموقی اتفاق می‌افتد که طبقه بندی تازه‌ای از طبقه‌بندی‌های سه‌گانه اصلی
 دوزخ آغاز میشود. باراول ، موقی که پنج طبقه اول جهنم (طبقات آزمندان و افراط-
 کاران) تمام شده و طبقات مخصوص زورگویان و متجاوزین شروع شده است ، و این
 بار موقی است که سه طبقه مخصوص دسته دوم تمام شده و نوبت دو طبقه آخر که
 مخصوص مکاران و حيله‌گران است رسیده است . در مفهوم این دو استثناء که قطعاً دانه
 در ذکر آنها تعدد داشته ، میان مفسرین اختلاف نظر بسیار است . در این مورد اخیر
 غالباً این مفهوم را چنین تعبیر کرده اند که بهترین راه مبارزه باغدر و حيله‌گری راه
 صداقت و درستی (راه راست) است . يك نظر دیگر نیز این است که مکر و حيله
 همیشه ظاهر خود را غیر از باطن جلوه میدهد ، و بدین جهت است که غفرت که همیشه
 رو به چپ (خطا و گناه) دارد ، بسمت راست آنان آمده است

۲- اشاره با آخرین قسمت طبقه هفتم، در کنار پرتگاهی که طبقه هشتم می‌رود.

دوزخ

و این همان کاری است که سگان در تابستان ، هنگامیکه در معرض گزش شیشان و مگسان و خر مگسانند با پوزه و چنگال خود می‌کنند . بدقت بچهرهٔ برخی از این کسان که آتش دردناک بر سرشان فرو میریخت نگریستم و هیچکدام ، نشاختم ، اما دیدم که هر يك از آنان کیسهای با رنگی خاص و منقش به نشانی خاص بر گردن خویش آویخته داشت و چنین مینمود که سخت دیده بدان ده خته است^۱ ؛

چون نظاره کنان از میان ایشان گذشتم ، بر روی کیسه‌ای زرد رنگ نقشی لاجوردین دیدم که نمودار صورت و اندام شیری بود^۲ سپس ، بدو زتر نگریستم و کیسه‌ای دیگر را برنگی قرمز دیدم که بر آن تصویر غازی سپید تراز کره منقش بود^۳ و یکی از اینان که کیسهٔ کوچک سپید رنگش نقش مادهٔ خوک لاجوردین و فربه داشت^۴ ، بمن گفت : « در این گودال چه می‌کنی ؟

۱- دانهٔ بادستهٔ رباخواران و صرافان روبرو شده است . کیسه‌هایی که بر گردن هر کدام از اینان آویخته ، علامت مشخصهٔ هر يك از این صرافان و رباخواران است ، زیرا در قرون وسطی هر خانهٔ دارای نشان خاصی بود که وجه ممیز آن بشمار میرفت .
۲- نقش شیر لاجوردی رنگ در زمینهٔ طلائی ، نشان خانوادگی خاندان معروف فلورانس جانیفلیاتسی Gianfigliuzzi بود که غالب افراد آن صرافانی سرشناس بودند . معروفترین این عده کاتلودی ، و سه جانیفلیاتسی بود که دستگاه صرافی خود را در فرانسه دائر کرده بود و طهاراً وی همان دوزخی است که در اینجا بادانته روبرو شده است

۳- نقش غاز سفید در زمینهٔ قرمز ، نشان خاندان اوبریاتی Ubriacchi در فلورانس بود که از بران دستهٔ سیاسی کیپلین‌ها و صرافانی بنام بودند . کسیکه بادانته برخهٔ د کرده ، طهاراً چیپو اوبریاتی ، رئیس این خاندان است .

۴- نقش مادهٔ خوک فربه لاجوردین در زمینهٔ سفید ، نشان خاندان اسکروونی Scrovegni در پادووا بود کسی که در اینجا بادانته روبرو شده طهاراً رچینالدو اسکروونی صراف مشهوری است که پسرش جیوتو بانی نقاشی عالی محراب معروفی در ایتالیا شد .

بیدرننگ برآه خود رو ، و حالا که هنوز زنده‌ای ، بدان که بزودی همشهری من « ویتالیانو »^۱ بدینجا خواهد آمد و در جانب چپ من خواهد نشست .

با این فلورانس‌ی ها ، من پاده‌ائی^۲ هستم . اینان پیوسته گوش مرا می‌آزارند و بانگ می‌زنند که : بکش هرچه زودتر شوالیه بزرگ کیسه‌ای را که نقش سه بزدارند بدینجا آرد^۳ . -

این بگفت و دهان به‌پیچ و تاب آورد و زبانش را چون گاو‌ی که منخزین خویش را بلیسد از آن بیرون کشید .

و من از بیم آنکه بافزون ایستادن خود آنکس را که بمن فرمان شتابندگی داده بود خشمگین کنم ، بترك این خسته دلان گفتم و از همان راه که آمده بودم باز گشتم .

راه‌نمایم را دیدم که بر پشت غفرت نشسته بود ، بمن گفت : « اکنون دل قوی دار و دلیر باش ؛

ازین پس ما همواره با این چنین نردبان‌ها پائین خواهیم رفت : جلو بنشین ، زیرا می‌خواهم خود در میان باشم تادم حیوان گزندت نرساند . »

۱ - Vitaliano ، ویتالیانو دل دتته ، یا ویتالیانو دی یا کوپو ویتالیانی ، یکی دیگر از صرافان برجسته پادووا بود که د. باره او اطلاعات زیادی در دست نیست . د. متن د. باره وی اصطلاح il mio vicini(o) (همسایه من) بکار رفته که اشاره بدین است که هر دو از یک شهر هستند .

۲ - یعنی ا: همشهری بودن با آنها بیزارم .

۳ - این لقب تمسخرآمیز در باره جوانی دی بویا مونته Giovanni di Buiamonte بکار رفته که اوزاد رفله رانس پیش کسوت صرافان و رباخواران می‌شمرده‌اند : بویامونته که سیاستمدار معروفی بعد از خانواده بکی Becchi بود که نشان آن سه بزسیاه د. زمینه‌ای طلائی بود . (بکی خود در ایتالیائی معنی بزهارا میدهد) .

دوزخ

همچو آن بیمار نوبه‌ای که با نزدیکی لرز تب ربع^۱، پیشاپیش ناخنهایش از بیم کبود میشود و دیدار هر سایه‌ای نیم‌رنگ سرپایش را بلرزه می‌آورد^۲

من نیز بشنیدن این سخنان بلرزه درآمدم، اما حس آزرم که همیشه خادم را در برابر آقای مهربانش دلگرمی میبخشد، مرا از ابراز بیم مانع آمد.

بر شانه‌های رعب آورعفریت نشستم، و خواستم بگویم، اما زبانم چنانکه میخواستم یاری نکرد، که: «مرا همچنان در بازوان خویش داشته باش.»

ولی او که باردیگر از خطری دیگرم درامان داشته بود، در آن دم که سوارشدم خودبازوان خویش را بر تنم حلقه کرد و برجای نگاهم داشت. و گفت: «جریونه، اکنون براه افت، و در مسیر خود دورهای بزرگ بزن تا با شیبی ملایم فرود آئی؛ هس دار که باری نسا مانوس بر پشت داری.»

عفریت همچو زورقی که عقب عقب^۳ از بندرگاه بیرون رود، دمی چند بقهقرا رفت تا آنزمان که احساس آزادی عمل کرد، آنگاه دم خویش را بدان جانب که قبلا جایگاه سینه او بود چرخاند

۱ - Quartana، تب ربع (با کسراء) نوع خاصی از تب نوبه است که هر چهار روز یکبار بروز میکند و بالرزی بسیار شدید همراه است.

۲ - یعنی: بیمار چون میلرزد احساس سرما میکند، بدین جهت از سایه که برای اوسردی بیشتری همراه می‌آورد میترسد.

۳ - این اصطلاح عیناً در اصل آمده است: in dietro in dietro

و آنرا گشود و چون دم مار ماهی بحر کت در آورد، وبا پنجه های خویش
 هوا را بسوی خود راند؛

پندام که «فتونه» هنگام فرو هشتن عنان گردونه‌ای که آن
 آتش‌ریای بر جارا در آسمان افکند، هر اسی فزونتر ازین احساس کرده بود،
 و نه «ایکارو» وحشتی ازین بیش، در آن هنگام که با ذوب موم‌ها
 دریافت که پرها از تهی گاهش جدا شده‌اند، و پدرش را شب‌د که بانگ میزد:
 «براه خطا میروی!»!

حیوان شناوران و آرام آرام بر اه خود میرفت و چرخ زنان فرود
 می‌آمد، اما من حرکت خودمان را جز از جهت وزش باد که از جانب یائین
 بچهره من میخورد در نمی‌یافتم.

و مرا چه بیمی عارض شد، هنگامیکه خویشتن را از هر جانب در
 میان فضا دیدم و همه چیز را بجز عفریت از دیدگان خویش پنهان یافتم!

۱- Feton(e) (بیونانی فائتون Phaeton)؛ در افسانه خدایان یونان فائتون
 پسر فبوس Phoebus خدای خورشید بود. وی از پدرش اجازه گرفت که یکروز بجای
 او گردونه داز خورشید در آسمان شود و او این خواهش را پذیرفت، اما فائتون از عهده
 اداره اسبهای شرور این گردونه بر نیامد و با جموشی آنها از بالا بزمین پرتاب شد،
 و اسب‌ها که خود را آزاد یافتند بیش از حد با آسمان نزدیک شدند، چنانکه حرارت
 خورشید قسمتی از آسمان را سوزاند تا بالاخره خدای خدایان ساعقه خشم خود را بسوی
 آنها فرستاد و همه را بسوخت خط سقید کهکشانی یادگاری است که از پیشروی این
 گردونه در آسمان بر جای مانده است، و این همان آتش‌پا برجائی است که دانه بدان
 اشاره میکند.

۲- ایکارو Icaro (به لاتینی Icaros) (ایکاروس)؛ در میتولوژی یونان آمده
 که ددالوس Dedalos، پدر ایکاروس، برای خود و پسرش بال‌پری ساخت تا با کمک
 آن از جزیره کرت با آسمان روند، و آنرا با موم ببدن خود واچسباند. اما ایکاروس
 که گوش به راهنمایی پدر نداده بود فزون از اندازه به خورشید نزدیک شد، چنانکه
 حرارت آفتاب موم را برتنش آب کرد و ایکاروس که بی‌بال شده بود بدریای اژه فرود
 افتاد. در کتاب استحالات اووید، ناله پدر ایکاروس بصورت بی‌تی نقل شده که از ایبات
 معروف زبان لاتین است: «ایکاروس، ایکاروس، کجائی؟ کجا دنبالت بگردم؛
 ایکاروس؟»

دوزخ

عاقبت از جانب ، است غریو گوشخراش آبخاری ،^۱ در زیر پای خود شنیدم ، ، این صدا مرا واداشت که سر فرود آرم و نظر بیائین افندم .
و آنوقت بیش از پیش احتمال سقوط خویش بترس افتادم ، زیرا در زیر پای خودمان آتش هائی را دیدم و ناله هائی را شنیدم ، و لاجرم ترسان و لرزان بخویش پیچیدم .

و در آندم آنچه را که تا بدان هنگام ندیده بودم دیدم . از غوغای شگفتی که از هرسو بما نزدیک میشد به سیر نزولی و دور های مار پیچی خودمان پی بردم .

چون شاهینی که دیری در پرواز گذرانیده و پرنده ای و جفتی در راه خود ندیده باشد ، و شاهین بان را بگفتن آن وا دارد که : « دریغا ! فرود می آئی ! »

و خود خسته و فرسوده بدانجا که سبکپا از آن براه افتاده بود باز گردد ، و پس از صد دور چرخیدن ، بی اعتنا و خشمگین درجائی دور از صاحب خویش فرو نشیند ،

« جریونه » ما را در پائین پرتگاه ، درست در پای صخره عمودی بر زمین نشاند ، و چون پشت خویش را از بار ما دو تن آزاد یافت ، چون تیری که از چله کمان بدر آید^۱ نا پدید شد .

۱- این اصطلاح معروف زبان فاسی ، تقریباً عین همان است که در اصل آ، رده شده است : Come da corda cocca



خویش را اهرجانب در میان فضا دیدم و همه چیز را بجز عفریت از دیدگان خود پنهان یافتم. (صفحة ۳۵۹)

دوازدهم

طبقة هشتم دوزخ: حبله گران

گروه اول: قوادان و دزدان ناموسی

گروه دوم: چابلو ن

ازین سرود، طبقة هشتم دوزخ آغاز میشود که از لحاظ شرح بسط کاملترین طبقات دوزخ است. این طبقة بتنهائی سبزه سرود از سرودهای سی و چهارگانه دوزخ، یعنی بیش از نلت از تمام دوزخ دانته را شامل میشود، در صورتی که بهشش طبقة اول رویهم رفته فقط شش سرود تخصیص یافته است.

برای درک ماهیت آنچه در این طبقة میگذرد باندووضع «جنرانی» این طبقة هشتم از دوزخ را، آنطور که دانته فرض کرده است، با توجهی خاص تکریم.

طبقة هشتم، و طبقة نهم دوزخ، دو طبقه ای هستند که بدترین نوع گناهکاران یعنی حبله گران و خیانتکاران در آنها کیفر می بینند. طبقة هشتم مثل تمام طبقات دیگر دوزخ دایره ای شکل است و منطقه مدور عظیمی را شامل میشود که گرداگرد آنرا صخره ای عمودی و غیر قابل عبور فرا گرفته است. در وسط این منطقه، یعنی در مرکز دایره، چاهی بزرگ وجود دارد که از آن طبقة نهم دوزخ میروند. منطقه حلقه ای شکل و سببی که در میان دیواره خارجی و چاه مرکزی دیده میشود، منطقه ای است که سراسر طبقة هشتم دوزخ در آن قرار گرفته است. این منطقه شامل ده ردیف فرورفتگی است که تمام آنها شکل شیارهای مدوری را دارند و در حقیقت دواتری هستند که باشعاع های مختلف گرداگرد مرکز دایره ترسیم شده باشند. هر یک از این گودالها یا دره های ده گانه، که یک دسته از دوزخیان در آنها بسر میبرند، خورجین (bolgia) نام دارد؛ این کلمه «بولجیا» تقریباً در تمام ترجمه های دوزخ، بزبانهای مختلف بهمان صورت ایتالیائی آن نقل شده، ما نیز در ترجمه فارسی همین صورت را بکار برده ایم.

ویرزیدل ودانته برای مشاهده دوزخیان این گودالها مستقیماً وارد هر گودال نمیشوند، بلکه از روی پلهائی میگذرند که بر بالای این گودالها جای دارند. هر یک از این پلهای قسمتی از پل سراسری بزرگی

است که از کنار صخره خارجی شروع میشود و در مسیر خود از روی تمام گودالهای ده گانه میگذرد و به چاه مرکزی میرسد ، و فقط تمام این پلها بعلتی که بعداً معلوم خواهد شد در آن قسمت که از روی گودال ششمین میگذرد شکسته اند ، و ناچار برای گذشتن از این گودال باید داخل آن شد و از جانب دیگر بیرون آمد .

آنچه گفته شد نموداری کلی از وضع « جغرافیائی » این طبقه هشتم دوزخ بود که بسیاری از صحنه های جالب جهنم در آن میگذرد . در گودال های ده گانه این طبقه هشتم ، ده دسته مختلف از دوزخیان بر میبرند که هر یک از آنان گناهی خاص دارند ، ولی وجه مشترك همه این گناه ها غدر و حيله گری است . دسته ای دیگر از این اهل غدر که گناهشان سنگین تر است در طبقه بعدی (طبقه نهم) جای دارند .

در بالای نخستین بلجیا (گودال اول) که این سرود مربوط بدان است ، دانه و ویرژیل روی پل میایستند و بدرون آن نظر میدوزند . کف این گودال بطور عرضی بدو قسمت شده که در يك قسمت آن دوزخیان بصورت صفي دراز روبه يك جانب و در قسمت دیگر در حرکتند ، و بدین ترتیب اصطکاکي باهم پیدا نمیکنند . دسته ای از این گودال نشینان که به بیرون یعنی بدیواره خارجی گودال نزدیکترند ، دسته قوادان هستند که زنان را برای خاطر لذت دیگران از راه بدر برده اند ، و دسته دیگر که در سمت دیوار درونی گودال روانند ، دزدان ناموسند که زنان را بر سرای خاطر لذت شخصی خود فریفته اند . در تمام مسیر این دوزخیان شیاطینی تازیانه بردست آنان را بحرکت وامیدارند ، و این تاوان ایشان است ، زیرا در دوران زندگی ، آنها بوده اند که دیگران را (زنان را) بخاطر خود بکار واداشته اند . شیطانهای تازیانه دار مظهر طبیعت فاسد این عده اند ، و شلاق های آنها نماینده عذاب وجدانی است که بدیشان تازیانه میزند . دوشاخه این تازیانه ها چنانکه برخی از مفسرین تفسیر کرده اند ، نشانه دوسوع مختلف فحشای اینان ، یعنی هم آغوشی با زنان هر جائی و زنا با زنان شوهردار است .

در اواخر سرود ویرژیل و دانه از روی پل اول میگذرند و بداخل گودال دوم مینگرند که خاص چاپلوسان است . این چاپلوسان درون نجاسات و کثافات خود غوطه ورنند ، و طبعاً این نجاست مظهر تملق های دزوغین و آلوده آنان در روی زمین است .

در تمام دوزخ ، این تنها موردی است که بدو دسته مختلف از دوزخیان تنها يك سرود اختصاص داده شده ، و شاید مفهوم آن این باشد که دانه این دسته اخیر از گناهکاران ، بخصوص دسته چاپلوسان را شایسته توجهی بیش از این نشده است ، در صورتیکه قبلاً بیش از دوسرود کامل به اهل لواط تخصیص یافته بود .

سرود هیچدهم

در جهنم ، جائی است بنام «ماله بولجه»^۱ که سراسر ازسنگ ساخته شده و همچون صخره‌هائی که آنرا حلقه وارد در میان گرفته‌اند رنگی بسان آهن دارد .

درست در میان این محوطه شوم ، چاهی است پهن و بسیار گود که در جای خود^۲ شرح آنرا خواهم داد .

بنا بر این محلی که چاه و دیواره سخت و بلند بر جای میماند ، شکلی مدور دارد ، و این مکان به ده دره تقسیم شده است .

شکل این دره ها شبیه آن خندقهای متعددی است که گردا کرد قلعه‌های جنگی را فرا گرفته‌اند تا حصارهای آنها را در حراست خویش آرند ؛ و همچنانکه این قلعه ها را جسر هائی است که از دروازه های دژ تا ساحل بیرونین خندق کشیده میشود ،

در اینجا نیز از پای دیواره بلند تخته سنگهائی بر آمده که از فراز سدها و گودالها میگذرد و تا چاه مرکزی که آنها را میبرد و در خود فرو میبرد ، امتداد مییابد .

در چنین مکانی بود که ما از پشت «جریونه» فرود آمدیم . آنجا شاعر راه سمت چپ را در پیش گرفت و من در دنبالش براه افتادم .

۱ - Malebolge - این کلمه ساخته خود دانته است ، و از دو کلمه Mala (بد) و Bolgia (خورجین ، توبره) ترکیب شده است (به مقدمه این سرود رجوع شود)

۲ - Suo loco ، اصطلاح لاتینی، که بهمان صورت اصلی در متن آورده شده .

دوزخ

در دست راست ، مناظر اندوهزائی تازه و عذابهایی تازه و دژخیمانی تازه دیدم که « بلجیای » اولین از آنها آکنده بود .
در ته این گودال گناهکاران برهنه تن جای داشتند : در نیمه‌ای از عرض گودال که در جانب ما بود ایشان از رو برو بسوی ما می‌آمدند . و در آن نیمهٔ دیگر در جهت ما منتها با قدم‌هایی تند تر از ماراه می‌پیموندند .

این همان طریقه‌ای است که رومیان برای سالهای « یوبیل »^۱ وضع کرده‌اند تا سپاه فراوان مؤمنین .
که از يك سو بقلعه مینگرند و راه « سنتوییترو » را در پیش دارند ، و از سوی دیگر بجانب کوه میروند ، باسانی از پل بتوانند گذشت^۲ .

۱ - Jubilee (عیدالیوبیل) سال مقدس مسیحیان در آئین کاتولیک ، که مراسم آن در آغاز و نیمهٔ هر قرن مسیحی و نیز در موارد دیگری که پاپ اختصاصاً تعیین کند ، برپا میشود . در سال یوبیله مسیحیان از همهٔ نواحی دنیای کاتولیک ، مانند مسلمانان که در ایام حج اسلامی بمکه میروند ، بشهر مقدس روم روی می‌آورند تا در مراسم مذهبی عفو و بخشش عمومی که توسط پاپ صورت میگیرد شرکت جویند . این رسم برای اولین بار در سال ۱۳۰۰ مسیحی بفرمان پاپ بونیفاتیسوی (بونیفاس) هشتم بنیاد نهاده شد . نخستین یوبیله در همان سال صورت گرفت که دانتته سفر خیالی خود را بدوزخ انجام داد . با احتمال قوی او خود نیز درین سفر یوبیله به روم شرکت جسته و این جریان را که نقل میکند از نزدیک دیده بود ، و نیز تقریباً مسلم است که وی بهمین سبب سال ۱۳۰۰ ، یعنی سالی را که سال بخشش خاص الهی اعلام شده بود برای این سفر خیالی خود بدنیای دیگر که بمنظور تمثیل مردمان وارانتهٔ طریق آمرزش الهی بدیشان صورت گرفته انتخاب کرده است .

۲ - Castello ، اشاره به قلعهٔ معروف Castel sant'Angelo در کنار رود Tevere (تیبر) رود مشهور روم . - سن‌پیترۆ San Pietro ، بزرگترین کلیسای روم ، که اجرای مراسم مذهبی از طرف پاپ در آن صورت میگیرد . - در متن کتاب ، این کلمه بصورت Santo Pietro آورده شده که تلفظ قدیمی نام این کلیسا است . کوه (il monte) ، اشاره بکوه جوردانو Monte Giordano است که نسبت به پل سنت آنجلو در طرف مقابل واتیکان و کلیسای سن‌پیتر قرار دارد .

اینجا و آنجا، بر روی سنگهای تیره شیاطینی شاخ دار را با تازیانه های بزرگ دیدم که این گناهکاران را از پشت سر سخت شلاق میزدند و با نخستین ضربات خود ایشانرا و امیداشتند که پاشنه ها را بلند کنند، چنانکه هیچیک از اینان انتظار ضربت های دومین و سومین را نمیبرد^۱.

چون میرفتم، چشمم بچشم یکی از ایشان افتاد، و بیدرنگ گفتم: «این بار اول نیست که اورا می بینم».

لاجرم برجای ایستادم تا نیک در او بنگرم؛ و راهنمای مهربان من کنارم ایستاد و اجازه داد که کمی واپس روم.

آن تازیانه خورده پنداشت که اگر سر بزیر افکند خویش را از من پنهان خواهد داشت، اما این تدبیر سودش نکرد، و من بدو گفتم: «تو که دیده بر زمین دوخته ای،

اگر پای شباهتی فریبنده در کار نباشد، بیقین «وندیکو کاجانیمیکو» هستی^۲؛ اما چه باعث شده که بعدابی چنین جانکاه گرفتار آمده ای؟^۳»

۱ - یعنی: همان ضربت اول آنانرا از پای درمی افکند. این طرز تعبیر کمی نامأنوس است.

۲ - Venedico Caccianimico، یکی از نجیبای شهر بولونیا Bolonia در ایتالیا که سردهسته کوئلف های این ناحیه بود. وی در فاصله سالهای ۱۲۷۳ و ۱۲۸۳ مأموزیت های سیاسی برجسته بهنده گرفت، ولی مردی جاه طلب بود که برای پیشرفت کار خود از هیچ چیز ابا نداشت، بدین جهت کوشید تا خواهرزبای خود را با غوش مار کی-دی فرارا بیفکند. درسطور بعد در این باره با تفصیل بیشتر صحبت شده است.

۳ - دراصل چنین است: چه چیز ترا بدین چنین سالسه ها آورده؟ Che ti amena a si pungenti Salse? سالسه نام خندق متریکی بود در نزدیک بولونیا، که عادتاً نمش اعدام شدگان را در آن می افکندند، بدین جهت مفهومی شوم و نامیمون داشت. در اینجا Salse بعنوان مظهر مرگ و عذاب آورده شده است.

دوزخ

و او بمن گفت: « آنچه را که می‌خواهی دانست علیرغم خویشتن بتو می‌گویم، زیرا صراحت گفتار تو مرا بباد دنیای کهن می‌افکند و بسخن گفتن وادارم میکند.

من آن کسم که « گیزولابلا » را و داشتم تا تسلیم هوای مار کی^۱ شود، هر چند دیگران این ماجرای ننگین را باشکال گوناگون حکایت کنند.

اما من درینجا تنها بولونی نیستم که بر حال زار خویش می‌گیریم، زیرا تعداد این چنین کسان که در اینجایند از تعداد « Sipa » گویان میان « ساونا » و « رنو » بیشتر است^۲؛ و اگر درین باره دلیلی یا گواهی می‌خواهی، گرسنه چشمی دل‌های ما را بیاد آر.

چون چنین می‌گفت، شیطانی بر او تازیانه نواخت و گفت: « برو، جا کش^۳! اینجا زن فروختنی نمیتوان یافت. »

۱ - Ghisolabella خواهر و ندیکو کاچانیمیکو. این کلمه از ترکیب Ghiso

که نام اصلی این دختر است و la Bella (زیبا) پدید آمده است - Marchese (مازکی) مورد بحث با احتمال قوی مازکزه اویستو دسته Oblzzo d'Este است که از اشراف بزرگ ناحیه فرازا Ferrara بود و مشهور بود که وندیکو برای جلب توجه او خواهر زیبای خود را باغوش وی افکنده است.

۲ - Savena (ساونا) و Reno (رنو)، دو رود خانه در ایتالیا هستند که از

مشرق و مغرب بولونیا می‌گذرند.

Sipa کلمه ایست که اهالی بولونیا بالهجه محلی خاص خود بجای کلمه sia

(باشد، بلی) می‌گویند، و نظر دانته از « گویندگان سپیا » اشاره بمردم بولونیاست. بطور کلی مفهوم گفته این دوزخی اینست که تعداد بولونی‌هایی که بجرم قوادی درین طبقه از دوزخ جای دارند از تعداد زندگان این شهر یعنی از تمام جمعیت آن بیشتر است. شاید تذکر این نکته بی مورد نباشد که مردم بولونیا از قدیم در ایتالیا بدین صفت شهرت داشته‌اند و هنوز هم دارند.

۳ - از متن کتاب: Via, ruffian!

سرود هیجدهم

به راهنمای خویش پیوستم ، و پس از گامی چند بمکانی رسیدیم که در آن پلی سنگی از صخره جدا شده بود .

بآسانی بر سر پل بالا رفتیم ، و در طول دامنه آن بسوی راست چرخیدیم و این حلقه های سرمدی^۱ را ترك گفتیم .

چون بدان جا رسیدیم که این پل فضائی خالی در زیر خود دارد تا تازیانه خوران را راه عبوری باشد ، راهنما بمن گفت : « بر جای ایست و هش دار

تا این بد زادگان دگر را از روبروی بنگری ، که چون در همان جانب ما روان بوده اند هنوز چهره هایشان را ندیده‌ای . »

از پل کهن بصف دراز، آن دسته دیگر که بسوی ما می‌آمدند و همچنان تازیانه می‌خوردند نظر دوختیم .

و استاد نیکدل ، بی آنکه از او پرسشی کرده باشم بمن گفت : « این بزرگ مردی را که بجانب ما می‌آید و با آنکه رنجی گران دارد گریبان

نمینماید ،» بین

که هنوز چه جلوه‌ای شاهانه دارد ! وی «جازونه» است که بنیروی دلیری و تدبیر ، قوچ زرین پشم را از کولکی‌ها ربود^۲ .

۱- اشاره به قوادان و ناموس دزدان ، که بطور ابدی حلقه‌وار در درون کودال اول در حر کنند .

۲- Giasone ، تلفظ ایتالیائی Jason (یاسون) - بنا بافسانه خدایان یونان، وی پسر پادشاه تسالیا ایالت معروف یونان بود ، و میخواست به قیمت شده پشم زرین قوچ‌های مخصوصی را که در سرزمین کلکی‌ها بودند بدست آورد ، اما پاسبان کله این قوچها اژدهائی بود که هرگز بخواب نمی‌رفت . عاقبت مدئا Medea دختر پادشاه این سرزمین که عاشق یاسون شده بود راز در خواب کردن اژدهارا بدو آموخت و یاسون از این راه توانست قوچ‌ها را بدزدد . اما چندی بعد مدئا را بخاطر عشق دختر دیگری بنام Creusa بحال خود رها کرد و بکشور خویش بازگشت . در راه گذارش به جزیرهٔ بقیه در صفحهٔ بعد

دوزخ

و از آن پس که زنان دلاور و سنگدل جزیره « لنو » جمله مردان خود را بدست مرگ سپرده بودند ، ازین جزیره گذر کرد و در آنجا با ظاهر آرائی و چرب زبانی ، « ایریفیله » آن دختر کی را که پیش از آن جمله دیگر زنان را فریب داده بود ، بفریفت .
و پس وی را باز دار و بیکس بحال خود رها کرد : چنین خطائی است که او را بچنین عذابی دچار کرده ، و از این راه انتقام «مدئا» نیز ستانده شده است

اینگونه فریبکاران جمله‌گی در این جا همراه وی روانند . اما درباره کودال اولین و آنها که در آن عذاب می بینند همین اندازه شناسائی ترا بس است .

در راه خود بدانجا رسیده بودیم که کوره راه باریک پل با دیواره دومین تقاطع میکند و آنرا پایه‌ای برای پلی تازه قرار میدهد .

بقیه از صفحه قبل

لمنوس Lemnos (بایتالیائی لنو Lenno) افتاد که در این هنگام دوران بحران آمیزی را میگذرانید ، زیرا چندی پیش از آن زهره ربه النوع عشق بر زنان جزیره خشم گرفته و مردان جزیره را ازهم آغوشی با ایشان بیزار کرده بود ، و زنان که از بی اعتنائی ممتد شوهران و عشاق خود بخشم آمده بودند ، پس از شور بایکدیگر درغذای مردان زهر ریخته و جمله را کشته بودند . در این میان فقط Isifile (به یونانی Hypsipylae دختر توانته Thoas) پادشاه جزیره) بدروغ خبر قتل پدر خود را بسایر زنان جزیره داده و بدینوسیله او را از مرگ نجات داده بود . - یاسون هنگام گذشتن از جزیره کرت از مرگ مصون ماند ، زیرا راهگذری بیش نبود . اما در دوره اقامت خود در آنجا دختر پادشاه را بدام عشق خویش افکند و چون وی از مردان جزیره نبود و مشمول نفرین زهره نمیشد ازهم آغوشی با دختر پادشاه دوزی نجست ؛ در نتیجه این دختر از او باردار شد ، ولی یاسون اندکی بعد این معشوقه تازه را نیز ترک گفت و رفت . اشارات مختلف این بند و چهاربند بعد تماماً به قسمتهای مختلف این داستان که نقل شد ، مربوط است .

از آنجا صدای مردمانی را شنیدم که در آن « بلجیای » دیگر ندبه
میکردند و نفسهای سخت بر میکشیدند و با کفهای دست بخویشتن سیلی
میزدند.

جدا، ها پوشیده از قشر کپکی بود که زاده بخارات ته گودال بود،
و این بخارها در آنجا بشکل خمیری در میآمد که چشم و بینی را آزار میداد.
و ته این دره چنان تاریک بود که جز با رفتن بر روی برآمده ترین
نقطه پل، از هیچ جانب چیزی در آن دیده نمیشد.

بدین نقطه بالا رفتیم، و من از آنجا به گودال نگرستم و مردمانی را
غوطه ور در مدفوعی دیدم که گوئی از مبالهای انسانی برآمده بود.

و چون بدقت در آن پائین نگرستم، کسی را با سری چنان گه آلوده^۱
دیدم که معلوم نمیشد کیشی است یا عامی^۲؛

و وی بالحنی عتاب آلوده بمن گفت: « برای چه مرا با چنین سماجت،
بیش از این زشتخویان دگر بر انداز میکنی؟ » و من بدو گفتم: « برای
اینکه، اگر حافظه ام خطا نکند،

ترا ازین پیش نیز با موهای نیالوده دیده ام^۳؛ تو « آلسیوا اینتر مینی^۴ »
لوکائی هستی^۴ و ازین رو است که ترا بیش از آن جمله دیگر نگاه میکنم».

۱ - نقل از متن : di merde lordo . . .

۲ - کشیهای مسیحی، چنانکه قبلاً نیز گفته شد، غالباً وسط سرخود را
میتراشند و این وجه مشخص آنها است. مقصود شاعر در اینجا اینست که بر اثر آلودگی
سرهای این دوزخیان نمیتوان دانست که اینان مو برس دارند یا فرق تراشیده اند.

۳ - یعنی: وقتیکه روی زمین بودی و موهایت چنین آلوده نبود.

۴ - Alessio Interminei این شخص که نام صحیحش اینتر مینیلی است از
اشراف شهر لوکا Lucca و تقریباً معاصر بادانته بوده است؛ مسلم است که در ۱۲۹۵
وی هنوز زنده بوده ولی اطلاعات دیگری درباره او در دست نیست، همچنانکه معلوم
نیست بجرم چه نوع تعلق گوئی بدین طبقه از دوزخ آمده است.

دوزخ

و آنوقت او دست به کله خود زد و گفت: « مرا چاپلوسیهای
که هرگز زبانم از آنها باز نایستاد بدین درك افکند » .
پس از این گفتگو ، راهنما بمن گفت : « بکوش تا اندکی دوزتر
نگری ، و زوی دز زوی بچهره این ضعیفه کثیف ژولیده موی نظر افکنی
که در آن گوشه باناخنهای که آلوده برتن خویش چنک میزند ، و گاه چندك
مینشینند و گاه نیز برپای میایستند .
وی «تائیده» ، آن روسپی است که چون فاسقش از او پرسید که
« آیا حق عشقبازی را با توبجا میآوردم؟ » جوابش داد: « اعجاز میکنی ^۱ !
و دیگر بس است آنچه در اینجا دیدیم . »

۱ - دراصل : دست به کدوی خود زد . اطلاق صفت کدو (la zucca) به سر
در فارسی نیز معمول است ، ولی در نزد ما اصطلاح کله کدو (تهی از مو) مفهوم
ایتالیائی آنرا (تهی مغز) ندارد
۲ - Taide (به یونانی تائیس Thais) یکی از فواحش معروف آتن بود
(باتائیس دیگری که بدست اسکندر تخت جمشید را آتش زد اشتباه نشود) . این
روسپی آتنی قهرمان اصلی کمدی خواجه Eunuclus اثر منظوم Terentius (ترنسیوس)
شاعر لاتین قرن دوم پیش از مسیح است ، ولی این گفتگو که در اینجا بین تائیس و فاسق
اوصورت میگیرد ، در اصل پیش میان این فاسق و کسی که دلال محبت تائیس است رد
و بدل میشود ، بدین ترتیب که ترازینون کنیز زیبایی به معشوقه خود تائیس هدیه میدهد ،
و چند روز بعد از آن از گنااتون که برای تائیس دلالی عشق میکند میپرسد که تائیس این
کنیز را پسندیده یاخیر ، و او جواب میدهد : Ingentes - این کلمه لاتینی را که دانه
به anzi meravigliose بدل کرده ، سیرون خطیب معروف رومی ، نمونه حداعلای
تملق کوئی و چاپلوسی شمرده است (کتاب De Amicitia) و طاهر آ دانه این گفتگو
را با اشتباهی که در نام یکی از طرفین آن شده ، از همین کتاب نقل کرده است .



دوازدهم

طبقه هشتم دوزخ : حيله گران

گروه سوم : فروشندگان اموال و مناصب روحانی

سومین بولجیا (گودال سوم) از طبقه هشتم خاص کسانیست که مرتکب خرید و فروش اموال و مناصب کلیسا شده اند و قاعدتاً باید مال وقف خواران ما نیز در آن جای داشته باشند. این عده در جمع حيله گران مسکن گرفته اند ، زیرا اموال خدا را بنام خود در معرض بیع و شری گذاشته اند . در زمان دانته عده این قبیل کسان بسیار زیاد بود ، زیرا کلیسا مرکز اصلی ثروت بود و غالب مؤمنین کما بیش اموال خود را بدان هدیه میکردند .

در گودال سوم این طبقه ، این دوزخیان هر کدام در درون حفره ای جای دارند که در داخل دیوار حفره شده است ، بدین ترتیب که از سر تا ساقهای ایشان در این حفره فرورفته و فقط دو پایشان از آن بیرون است ، و چون کف هر کدام ازین پاهای بروغن اندوده و شعله ور است ، این دوزخیان از سوزش آتش دائماً پاهای خود را تکان میدهند و فریاد میکشند .

دانته اختصاصاً بحفره ای توجه میکند که مخصوص پاپ ها است و یکی از پاپ ها را در آن می بیند که فریاد کشان در انتظار پاپ بعدی است تا بیاید و او را از آنجا برهاند ، زیرا قانون کلی این قسمت از دوزخ اینست که چون دوزخی بعدی بدانجا آید ، آنکه قبلاً در حفره بود با عمق آن فرو خواهد رفت و برای ابد ناپدید خواهد شد ، و قتیکه روزی ستاخیز فرارسد . برای این حفره دانته از سه پاپ بعنوان داوطلب مسلم نام برده است .

در اینجا نیز ، مثل همه قسمت های دیگر دوزخ دانته ، مجازات متناسب با جرم است : حفره ای که این دوزخیان در آن بسر میبرند کاملاً شباهت با حفره هائی دارد که در کلیساهای قدیم می ساخته اند و در متن و حواشی این سرود از آنها سخن رفته است . همچنانکه اینان مقررات کلیسا را بمسخره گرفته بودند ، در اینجا خود در درون حفره بمسخره گرفته شده اند ، و چون آب مقدس تعمیر را در زندگی مورد ریشخند قرار داده بودند در اینجا با آتش تعمیر داده میشوند . روغن مقدس مخصوص تبرک اموات نیز در اینجا بهای آنان آلوده شده است تا آنرا شعله ور کند . در تمام این سرود لحن دانته نیشدار و زننده است و چندین جا نیز عمداً اصطلاحات عامیانه در آن بکار رفته است .

صورت نوزدهم

ای شمعون ساحر^۱، و شما ای پیروان و از گون بخت او، شما از باب طمع که اموال خداوند را که باید فقط با خیر و صفا عقد زناشویی بندد بهای زر و سیم ببازار زنا میآورید^۲، اکنون وقت آن رسیده که شیپور برای شما نواخته شود، زیرا شما باید که در « بلجیای » سومین جای دارید.

در مسیر خویش بگور بعدی^۳ بالا رفته و در آن قسمت از پل سنگی

۱- Simone mago (سیمونه جادوگر) یهودی معروفی بود که به حواریون مسیح پیشنهاد کرد پولی بدیشان بدهد و در مقابل آن این امتیاز را خریداری کند که روح القدس بهر کس که وی دست بر سرش گذارد نازل شود؛ کلمه سیمونیا Simonis که به عمل خرید و فروش اموال و مناصب مذهبی اطلاق میشود؛ و سیمونیا کو Simoniaco که به عمل چنین کاری گفته میشود، از اسم این شخص آمده است. اصل این ماجرا بتفصیل در انجیل آمده (کتاب اعمال رسولان، باب هشتم) : «... اما مردی شمعون نام قبل از آن در آن قریه بود که جادوگری نمود و اهل سامره را متحیر میساخت ... بعدی که خورد و بزرگ گوش داده میگفتند اینست قوت عظیم خدا... لیکن چون بشارت فیلیپس که بملکوت خدا و نام عیسی مسیح میداد ایمان آوردند مردان و زنان تعمیم یافتند و شمعون خود نیز ایمان آورد و چون تعمیم یافت همواره با فیلیپس میبود ... اما رسولان که در اورشلیم بودند چون شنیدند که اهل سامره کلام خدا را پذیرفته اند پطرس و یوحنا را نزد ایشان فرستادند. و ایشان آمده و بجهت ایشان دعا کردند تا روح القدس را بیابند... پس دستها بر ایشان گذارده روح القدس را یافتند. اما شمعون چون دید که محض گذاردن دستهای رسولان روح القدس عطا میشود مبلغی پیش ایشان آورده گفت مرا نیز این قدرت دهید که بهر کس دست گذارم روح القدس را بیاید - پطرس بدو گفت زرت باتو هلاک باد چونکه پنداشتی که عطای خدا به زر حاصل میشود.»

۲ - یعنی : باید منحصرأ در اختیار کلیسا که خانه خداست بماند، نه آنکه چون زنان هر جائی بهای پول بتمک این و آن درآید.

۳ - گور بعدی: بولجیای سوم - مراد از گور اینست که همچنانکه گور مظهر مرگ موقتی است این ورطه دوزخ مظهر مرگ دائمی بشمار است.

سرود نوزدهم

که درست بر بالای میانه گودال جای دارد ایستاده بودیم .
ای حکمت متعال ، چه مقتدرانه در آسمان و در روی زمین و در
جهان شرا هنر نمائی میکنی ، و احکام قدرت قاهره ات چه عادلانه
صادر میشود !

در روی دیواره ها و در ته گودال ، همه جا دیواره سنگی کبود فام
را پر از سوراخهای مدور دیدم که همه قطری یکسان داشتند :
و بنظر من نه کوچکتر و نه بزرگتر از آن حفره ها آمدند که در
«سن جوانی» زیبای من برای جای دادن تعمیر دهندگان ساخته شده اند^۱ .
همین چند سال پیش بود که من یکی از آنها را شکستم ، زیرا در
آن کسی در حال غرق شدن بود، و این تذکر من مدرکی باشد که هر کسی
را درین باره از خطا بیرون آورد^۲ .

۱ - دوزخ .

۲ - San Giovanni کلیسای معروف فلورانس که در قرن یازدهم مسیحی
ساخته شده بود و در دوره دانته در اوج شهرت خود بود و هنوز هم از کلیساهای بزرگ
ایتالیا بشمار است . در قرون وسطی رسم بود که فقط در روزهای شنبه مقدس و عید پاک
مراسم تبرک و تقدیس مؤمنین انجام میشد ، و طبعاً در این روزها تعداد جمعیت بسیار
زیاد بود ، بطوریکه فشار آنها برای کشیشان تبرک کننده خطر جانی داشت . بدین جهت
در این کلیسا حفره های در داخل سنگ مرمر ساخته بودند تا کشیشان برای اجرای مراسم
در آنها جای گیرند . امروزه نیز تبرک گاه کلیسای سن جوانی بهمان حال چند قرن
پیش خود باقی است و فقط این حفره ها را برداشته اند ، ولی در کلیسای پیزا هنوز این
حفره ها را میتوان دید . «سن جوانی زیبای من» ، یعنی : سن جوانی زیبا که در شهر
من ساخته شده .

۳ - دانته در اینجا بکسانی پاسخ میدهد که در آن زمان او را محکوم به توهین
بمقدسات مذهبی کرده بودند ، زیرا یکروز وی یکی از این حفره ها را شکسته بود ، ولی
در اینجا خود توضیح میدهد که اینکار را بخاطر نجات پسری کرده بود که تصادفاً در
آن حفره افتاده و در حال خفه شدن بوده است . چنانکه تحقیق کرده اند ، این پسر «آنتونیو
بالاچوودکا ویجیولی» نام داشته است .

دوزخ

از دهانه هر جفره پاها و ساقهای گناهکاری تا ماهیچه بیرون آمده بود و مابقی تنش در درون جفره پنهان بود .

در کف پاهای جمله اینان آتش شعله میکشید ، و لاجرم گناهکار چنان تکان میخورد که حرکت او هر طناب مه‌ئین و علفینی را پاره میتوانست کرد .

همچنانکه در روی اشیاء آغشته بچربی ، شعله آتش تنها بطور سطحی میلغزد و پیش میرود ، در اینجا نیز آتش از پاشنه‌ها تا نوک انگشتان پای آنان، میلغزید و میرفت .

گفتم: «استاد. این کس که در عالم خشم خود بیش ازدگر همدردانش در تقلاست و درشعله‌ای قرمزتر ازشعله‌های دیگران میسوزد ، کیست ؟»
و او بمن گفت : « اگر مایل باشی که ازراه این دیواره‌ای که شبی کمتر دارد بدرون گودالت برم ، از زبان خود او خواهی شنید که کیست و چه گناه دارد . »

و من گفتم : « هر آنچه را که تو خواهی بجان پذیرایم ؛ تو شمر شد منی ، و نیک میدانی که از اراده‌ات سر نمی‌تابم ، و نیز خود بر اندیشه‌های نا گفته‌ام وقوف داری . »

آنگاه بروی دیواره چهارمین رفتیم و بهشت سرخود چرخیدیم و در دست چپ بگودال تنک و پرحفزه سرازیر شدیم .

استاد مهربان در آنجا نیز مرا از کمر گاه خود فرو نکذاشت ، و یکسره تا جایگاه آن کسم برد که با ساق‌های خود میگریست^۱ ، و من چنین آغاز کردم :

۱ - یعنی : چون صورتش پیدا نبود گریه‌اش از حرکات شدید پاهایش معلوم میشد .



در کف پاهای اینان آتش شعله میکشید (صفحه ۳۶۸)

سرود نوزدهم

«ای روح بلاکش که چون میخی بدین حفره فرو شده‌ای و سر در جای پای‌داری، هر که هستی اگر سخن میتوانی گفت بامن سخن بگوی. « در کنار او حال کشیشی را بهنگام شنیدن اعترافات آدمکشی نابکار داشتم که با آنکه سر بر زمین نهاده است، مرد خدای را بنزد خویش میخواند تا مگر دمی چند مرگ خود را بتأخیر افکنده باشد».

و وی بانگ برداشت که: «شگفتا! این توئی که بدین زودی بدینجا آمده‌ای؟ توئی که بدین زودی بدینجا آمده‌ای، بونیفاتسیو^۲؟ پس کتاب تقدیر چندین سال دروغ گفته بود^۳؟

چسان بدین زودی از آن همه دینار و درم که بخاطر آنها بانوی

زیبا را مکارانه بچنگ آوردی و پاره پاره‌اش کردی، سیر شدی^۴؟»

۱ - در قرون وسطی، کسانی را که اجیر دیگران میشدند و بدستور آنها کسی‌را میکشند، و نیز پدر کشان‌را، بدین ترتیب اعدام میکردند که گودالی در زمین میکشند و ایشانرا از سر در آن مینهادند و گودال را از خاک می‌انباشند و بقیه بدنشان را از آن بیرون میگذاشتند. درین موارد غالباً شخص محکوم تقاضا میکرد که کشیشی بر بالینش حاضر شود تا وی اعتراف به گناهان خود کند، و منظورش آن بود که بدینوسیله لحظه‌ای چند مرگ خویش را بتعویق اندازد.

۲ - گوینده، پاپ نیکلای سوم (نیکولو Niccolo) « جوانی کائانو دیلی اورسینی» است که از ۱۲۷۷ تا ۱۲۸۰ پاپ بود. وی در اینجا در انتظار است که جانشین او پاپ بونیفاتسیوی Bonifazio هشتم بدوزخ آید و جای او را بگیرد، تا ویرا از این شکنجه خلاص کند. اما خود این پاپ هم باید اندکی بعد از آمدن بدوزخ، جای خود را با پاپ بعدی (کلمنتوی پنجم) Clemento بدهد که حتی از بونیفاتسیو فاسدتر است.

دائمه این هر سه پاپ‌را بی‌محافظه کاری و احتیاط در درکات اسفل‌جهنم جای داده‌است. ۳ - کتاب تقدیر: lo scritto ترجمه تحت‌اللفظی این کلمه «مکتوب» است و این تعبیری است که در ایران و عالم اسلامی غالباً بکار رفته است و میرود. آن دوزخی که صحبت میکند (پاپ نیکلای سوم) در کتاب تقدیر خوانده‌است که جانشین او (بونیفاس هشتم) باید در سال ۱۳۰۳ بدوزخ آید، در صورتیکه دائمه در ۱۳۰۰ بدوزخ سفر کرده، و وی چون دائمه را با جانشین خویش عوضی گرفته تصور کرده که در کتاب تقدیر اشتباه شده‌است.

۴ - La bella donna خانم زیبا؛ اشاره بکلیسا (la chiesa) که در زبان ایتالیائی کلمه‌ای مؤنث است. منظور گوینده این است که بونیفاتسیوی هشتم مقام پاپی را با حیل و صاحب کرده (رجوع شود بسرود سوم دوزخ) و با ارتشاء و حیف و میل اموال روحانی سلامت کلیسارا از بین برده‌است.

حال آنانرا یافتم که بهت زده بر جای میمانند ، زیرا از پاسخی که شنیده اند چیزی در نیافته اند وهم نمیدانند که خود چه پاسخ گویند .
 آنوقت ویرجیلیو گفت : «بیدرنگ بدوبگوی: من آن کس نیستم ، آن کس نیستم که تو پنداشته ای .» و من جوابی چنانکه او فرموده بود دادم .
 و دوزخی که این بشنید ، پاهارا سخت به پیچ و تاب آورد ، آنگاه آهی کشید و دردمندانه بمن گفت : « درین صورت از من چه میخواهی ؟
 اگر دانستن نام و نشان من ترا چندان ضرور است که بخاطر آن از این دیواره سخت فرود آمده ای ، پس بدان که من در جهان بالا رداى فخیم را در بر داشتم^۱ .

و براستی که ماده خرس زاده ای بودم^۲ ، و برای آنکه مالی بیش به خرس بچگان خویش رسانم ، چنان دست آزمندی گشودم که در آنجا^۳ نقدینه ها را در کیسه انباشتم ، و در اینجا خویشتن را در کیسه کردم .
 آن دیگران که پیش از من دست بفروش اموال خدا گشوده بودند ، اکنون در زیر سر من در شکافهای صخره جای دارند ،
 و چون آن کس بدینجا آید که در پرشش عجلانۀ خود ترا بجای

۱ - رداى فخیم : رداى پایی .

۲ - نام خانوادگی این پاپ (نیکلای سوم) چنانکه گفته شد اورسینی Orsini بوده ، که در ایتالیاىی جمع « بچه خرس» است ، ووی تذکر میدهد که روحاً نیز خوی خرسی داشته ، و سعی میکرده است فرزندان و کسان خودرا از هر راه که ممکن است بمال و منال برساند (زیرا محبت خرس باولادش ضرب المثل است) . در این بند دانته ظرافت لفظی خاصی نیز بکار برده که نقل آن بفارسی ممکن نیست ، و صورت تقریبی آن اینست که : برای انباشتن کیسه کسان خودم در روی زمین گناہانی کردم که بکیفر آنها اکنون خود در اینجا در کیسه رفته ام (اشاره به حفره ای که در دوزخ بدو تخصیص داده اند) .

۳ - در روی زمین

سرود نوزدهم

او گرفته بودم ، من نیز بنوبت خود بدین کودال نشینان جاوید خواهم پیوست^۱ .

اما دورانی که من چنین واژگون تن و سوخته پا در این جا گذرانده‌ام ، هم اکنون درازتر از آن زمانی شده که وی با پاهای بریان در آن بس خواهد برد^۲ ،

زیرا پس از او کشیشی خدا نا شناس از جانب مغرب بدینجا خواهد آمد که درنامه اعمالش سیئاتی بسیار فزونتر از ما خواهد داشت. چندانکه من و او را رو سفید خواهد کرد^۳ .

وی آن « جاسون » تازه خواهد بود که در « سفر مکابیین » از او سخن رفته^۴ ، و همچنانکه پادشاه جاسون در برابر وی ضعف نفس نشان

۱ - یعنی : پس از آمدن پاپ بعدی بدوزخ ، وی پائین تر از آنجا که اکنون هست (درشکافهای زیرین) جای خواهد گرفت و بکلی ناپدید خواهد شد .

۲- پاپ نیکلای سوم تا این تاریخ بیست سال دردوزخ بسر برده ، زیرا مرگ وی در ۱۲۸۰ اتفاق افتاده است ؛ ولی مدتی که مقدر است جانشین او در این حال بگذرانند کمتر از این است، زیرا پاپ بونیفاتسیوی هشتم در ۱۳۰۳ وفات خواهد یافت و جانشین او دردوزخ (پاپ کلمنتوی پنجم) در ۱۳۱۴ خواهد مرد ، یعنی پاپ بونیفاتسیو بیش از ۱۱ سال درین کودال بسر نخواهد برد .

۳ - اشاره به پاپ کلمنت پنجم ، که اصلا فرانسوی بوده و از سمت مغرب (بر دو) آمده بود. وی در ۱۳۰۵ به پای رسید ، و مقر خود را از واتیکان به آوینیون Avignon در جنوب فرانسه انتقال داد .

۴ - جاسون شیخ بنی اسرائیل بود که از آنتیوخوس پادشاه سیصد و شصت قنطار نقره گرفت و اجازه داد که در اجرای مراسم دین بدعت های شرک آمیز گذاشته شود و در تورات (سفر المکابین) از او سخن رفته است. دانتی رفتار آنتیوخوس را نسبت به جاسون بارفتار فیلیپ لوبل پادشاه فرانسه تشبیه میکند که او نیز این پاپ را با پول خرید و وادارش کرد که مقر خود را بخاک فرانسه منتقل کند و نفوذ خویش را در راه تأمین مقاصد سیاسی فیلیپ لوبل بکاربرد . بعد از مرگ پاپ بونیفاتسیوی هشتم و پیش از روی کار آمدن پاپ کلمنتوی پنجم ، پاپ دیگری بنام بندتوی یازدهم Benedetto (بندیکتوس) انتخاب شد که یکسال بیش (۱۳۰۳ - ۱۳۰۴) درین سمت نماند و مرد ، و چون پاپ درستکاری بود در اینجا بدوزخ آورده نشده است . در فاصله مرگ پاپ نیکلای سوم و سفر دانتی بدوزخ نیز چهار پاپ روی کار آمدند که هیچکدام دوزخی نشدند ، بدین جهت پاپ نیکلو همچنان در انتظار پاپ بونیفاتسیو باقی مانده است .

دوزخ

داد ، آن کس که بر فرانسه حکم میراند با این جاسون نو چنین خواهد کرد .»

شاید پاسخ تندی که در آن دم بدو دادم ، سخت بی پروایانه بود که : « شگفتا ! مگر خداوند ما پیش از آنکه کلید های قدرت خود را بدست پطرس مقدس سپارد از او چه گنجینه ای توقع کرد ؟ بجز آنکه گفت : بدنبال من بیا^۱ .

و پطرس ، و دیگر حواریون ، هنگامیکه « متی » بحسب قرعه بجانشینی آن کس برگزیده شد که روحی خطا پیشه بدست مرگش سپرده بود ، از وی سیم و زری نستاندند^۲ .

۱ پس تن بقضاه ، زیرا بجاست که بادافرهی چنین بینی ؛ آن سکه نا مشروع بدست آمده را نیز که چنین گستاخانه با « کارلو » بستیزت

۱- نقل از انجیل متی (باب چهارم) : «ومسیح بدیشان گفت: ازپی من آئید تا شما را صیاد مردم گردانم».

۲ - بعد از آنکه یهودا با خیانت خود عیسی را بدشمنان سپرد، و خود نیز بدین گناه بصورتی فبیح جان سپرد، حواریون برای تعیین جانشین وی قرعه افکندند و متیاس انتخاب شد ، (انجیل - کتاب اعمال رسولان - باب اول) : «... و در آن ایام پطرس در میان برادران که عدد اسامی ایشان جمله قریب بصد و بیست بود برخاسته و گفت : ای برادران میبایست آن نوشته تمام شود که روح القدس از زبان داود پیش گفت درباره یهودا که راهنما شد برای آنانکه عیسی را گرفتند ... الحال می باید از آن مردمانیکه همراهان ما بودند در تمام آن مدتیکه عیسی خداوند با ما آمد و رفت میکرد از زمان تعمید یحیی تاروزیکه از نزد ما بالا برده شد یکی از ایشان با ما شاهد برخاستن او بشود - آنگاه دونفر یعنی یوسف مسمی ببریسیا که بیوستس ملقب بود و متیاس را برپا داشتند و دعا کرده گفتند توای خداوند که عارف قلوب همه هستی، بنما کدامیک از ایندو را برگزیده ای تا قسمت این خدمت و رسالت را بیابد که یهودا از آن باز افتاده بمکان خود پیوست. پس قرعه بنام ایشان افکندند و قرعه بنام متیاس بر آمد و او با یازده رسول محسوب گشت.»

روح گناهکار ، اشاره بیهودا است که در بدترین منطقه طبقه آخر جهنم جای دارد (سرود سی و دوم دوزخ) .

سرود نوزدهم

وا داشت برای خویش نگاهدار^۱ .
وا کرا احترام آن کلیدهای حاکی^۲ که تو در زندگانی روی زمین^۳
نگهدارشان بودی مرا مانع نمیآمد ،
سخنان سخت تر از ینت میگفتم ، زیرا تنک نظری شماست که
جهانی را اسیر رنج میکند ، نکوکاران را از نکوئی مانع میشود و بدان را
ببدی میخواند .
بحقیقت ، ای کشیش ، این شما بودید که بنظر «انجیلی» آمدید^۴ ،
در آنوقت که وی آن روسپی آب نشین را دید که ناموس خویش را
پادشاهان عرضه میداشت^۵ ،
همان زنی را که با هفت سر برزاد و تا آن زمان که شوهرش خواهان

۱ - Carlo تلفظ ایتالیائی شارل Charles ، اشاره به شارل داترو d'Anjou
پسر لوئی هشتم پادشاه فرانسه ، که سلطنت سیسیل را داشت ، و روابطش با پاپ اوربینوی
چهارم و کلمنتوی چهارم حسنه بود ولی پاپ نیکلای سوم با او از در ناسازگاری در آمد
و این اختلاف بکشمکشها و خونریزیهای بسیار منجر شد . منظور دانه از سکه نامشروع
بدست آمده این است که وی از راه تصرف نامشروع در اموال و اوقاف کلیسا تحصیل پول
کرده تا آنرا در راه دسته بندی علیه شارل داترو بکاربرد .

۲ - اشاره بمقام پاپ که کلید دار بهشت در روی زمین است .

۳ - در اصل Vita lieta : زندگانی خندان .

۴ - il Vangelista یوحنا ی انجیلی با یوحنا ی رسول ، از حواریون مسیح ،
که یکی ز انجیل اربعه از اوست . وی علاوه بر انجیل یوحنا ، کتاب معروف دیگری بنام
مکاشفه یوحنا ی رسول Apocalypse دارد که آخرین قسمت انجیل بشمار میرود و شامل
مکاشفات خوفناک وی و پیشگوئیهای است که درباره آخر الزمان کرده است .

۵ - نقل از انجیل (مکاشفه یوحنا ی رسول ، باب هفدهم) : «...ویکی از آن هفت
فرشته که هفت پیاله را داشتند آمد و بمن خطاب کرده گفت : بیاناتضای آن فاحشه بزرگ
را که بر آب های بسیار نشسته است بتو نشان دهم ، که پادشاهان جهان با او زنا کردند
بقیه در صفحه بعد

پارسائی او بود ، از هر ده شاخ خویش نیرو گرفت^۱ .
 شما از زر و سیم برای خود خدائی ساختید ، و چه فرق است میان
 شما و بت پرست ، بجز آنکه وی يك بت میپرستد و شما صد بت را ؟
 ای کستانتینو^۲ ، نه تشریف تو بدین مطهر ، بلکه این جهیزیه ایکه
 نخستین پاپ توانگر از تو ستاند ، زایندهء چه تباهی ها شد !
 و چون با او چنین میگفتم ، وی یا از روی خشم و یا از عذاب وجدانی
 که او را سخت می آزد ، با پای خود در تلاش بود .
 پندارم که آنچه گفتم راهنمایم را پسند افتاد ، زیرا وی تا پایان
 گفتار من با خرسندی فراوان گوش بسخنان پر حقیقتم فرا داد ،
 و چون کلامم بی پایان رسید ، مرا در دو بازوی خویش گرفت و
 بر سینه خویشم فشرد و از راهی که فرود آمده بود بالا رفت .

بقیه از صفحه قبل

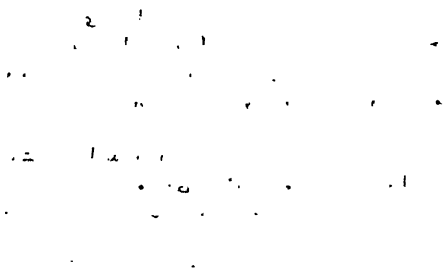
وساکنان زمین از خمر زنای اومست شدند ، پس مرا در روح به بیابان برد وزنی را
 دیدم بر وحش قرمزی سوار شده که از نامهای کفر پر بود و هفت سر و ده شاخ داشت و آن
 زن به ارغوانی و قرمز مجلس بود و بطلا و جواهر و مروارید مزین و بیالیه زرین بدست خود
 یزاز خبائث و نجاسات زنای خود داشت و بیبشانش این اسم مرقوم بود : سرو بابل عظیم
 و مادر فواحش و خبائث دنیا ، و آن زنها دیدم مست از خون مقدسین و از خون شهدا ...
 و فرشته مرا گفت زنی که دیدی آن شهر عظیم است که بر پادشاهان جهان سلطنت میکند .
 اشاره یوحنا ی رسول در اینجا بشهر روم است که پایتخت امپراتوری روم بود ، اما
 دانته این مکاشفه معروف را تعمداً با روم پاپها تطبیق داده و آنرا وصف پاپ و حکومت
 او شمرده است .

۱ - شوهر او : پاپ . شاخهای ده گانه : الواح عشره (قوانین ده گانه موسی).
 ۲ - Costantin(o) ، کستانتینوس کبیر (قسطنطین) امپراتور روم (۲۷۴-۳۳۷)
 که آئین مسیح را مذهب رسمی امپراتوری روم اعلام کرد و پایتخت خود را شهر بیزانس
 قرارداد که بنام او قسطنطنیه نامیده شد ، روایتی تاریخی حاکی ازین بود که کستانتینوس
 مرکز امپراتوری خود را به نیمه شرقی امپراتوری روم انتقال داده بود تا نیمه غربی
 آنرا تیمول پاپ معاصر خود سیلوستر و جانشینان او کرده باشد . بدین ترتیب وی اولین
 کسی بود که پاپها را که تا آن زمان از مال و منال دنیا بکلی بی بهره بودند فقط شخصیت
 و عنوان روحانی داشتند صاحب ضیاع و عقار کرد . تحقیقات تاریخی ثابت کرده که چنین
 بخشی واقعی ندارد ، اما نظر دانته کاملاً صحیح است که مال و منال دنیائی دستگاه
 روحانیت را فاسد کرده است .

سرود نوزدهم

و آنجا نیز از فشردن من در آغوش خویش باز نایستاد تا آن دم که
بر بالای آن پل مقوسم رسانید که راه عبور از دیواره چهارمین بدیواره
پنجمین است .

در آنجا یار مطبوع خود را بآرامی بر روی تخته سنگی سخت و
پر پست و بلند نهاد که حتی بزهای کوهی دشوار از آن گذر می‌توانند کرد:
و در آن مکان ، دره‌ای تازه در برابر من هویدا شد .



سُورَةُ هِشْتَمِ

طَبَقَةُ هِشْتَمِ دُوزَخِ : حَبَلَةُ كِرَانِ گروه چهارم : فیب گویان

از بالای پل بولجیای چهارم، ویرزیل ودانته بدرون کودالزیرپای خود مینگرند و در آن کسانی را می بینند که سرشان بدور گردن چرخیده و رو پشت قرار گرفته است ، چنانکه در حین راه رفتن ناگزیرند پشت سرخویش بنگرند . اینان که بدینصورت تغییر شکل داده اند مدعیان غیبگوئی و پیش بینی هستند ، که بجرم آنکه خواسته اند قوانین کلی جهان را باشناسائی آینده پنهان برهم زده و تغییر شکل داده باشند ، خود در دوزخ تغییر شکل داده و روی بگذشته کرده اند ، و چون خواسته اند پیش از حدمجاز پیشروی خود را ببینند در اینجا حتی از دیدن پیش پای خویش محروم شده اند و باید پشت سر خود بنگرند. دیدگان ایشان نیز دائماً از آشک پوشیده است ، زیرا خواسته اند با این دیدگان آنچه را که راز خداوند است ببینند .

سرود بیستم

اکنون باید داستان عذابی تازه را به نظم آرم و آنرا زمینه بیستمین سرود این کتاب نخستین^۱ قرار دهم که وقف دوزخیان^۲ شده است .

بادقت به ته کودالی که در برابرم هویدا شده بود و باشکهای پریشانی سیراب میشد نگرستم ،

و در آن درهٔ مدور کسانی را دیدم که خاموش و گریان بجانب ما میآمدند و راه رفتنشان راه رفتن آنان بود که روی زمین تسبیح خوانان در حرکت باشند^۳ .

چون نگاهم بسوی ایشان فروتر آمد ، این نکتهٔ شگفت را دریافتم که تن هر يك از آنان ، از زنج تا بالای سینه بگرد خود تابیده بود ،

چنانکه جملگی چهره در جانب سرین داشتند ، و ناگزیر میبایست باز پس راه روند ، زیرا روبروی خویش را نمیتوانستند دید .

شاید پیش ازین کسانی بر اثر فلج بچنین حالی گرفتار آمده باشند ،

۱ - *la prima canzon(e)* - این نامی است که داتته بر روی سه قسمت مجزای کمدی الهی خود : دوزخ ، برزخ ، بهشت نهاده ، یعنی هر کدام از آنها را يك Canzone (سرود بزرگ) نامیده است . در دوجای دیگر (مطلع کتاب ، و سرود سی و سوم بهشت) وی کلمهٔ *Cantica* (آواز و سرود مذهبی) را بدین منظور بکار برده است .

۲ - در اصل : *Sommersi* (غرق شدگان) ، اشاره به مغروقین دریای ظلمت ورنج .

۳ - اشاره به دسته های روحانی که برای خواندن سرود های مذهبی کاتولیک بصورت صفی دراز حرکت میکنند و بسیار آهسته راه میروند .

دوزخ

اما من خود این چنین کسان را ندیده‌ام ، وهم نپندارم که بتوانشان دید .
ای خواننده ، خدایت عنایت کناد تا بتوانی از خواننده خویش ثمر
برگیری ! وا کنون خود بیندیش که چگونه میتوانستم چهره را به اشک
دیده نیالایم ،

آنوقت که از نزدیک این همرویان خودمان^۱ را چنان بدورخویش
تاییده یافتم که اشکهای آنان را دیدم که از تهیگاهشان جاری بود و
سریشان را مشروب میکرد .

بیکی از تخته سنگهای صخره استوار تکیه کرده بودم و بیگمان
سخت میگریستم ، زیرا راهنمایم را شنیدم که بمن گفت : « مگر تو نیز
از جمله این مخبطانی ؟

در اینجا ترحم وقتی زنده است که کاهلا مرده باشد^۲ ، زیرا تبهکارتر از
آن کس کیست که چون خدا قضاوت خود را کرده باشد ، با گنهکار
از در همدردی درآید ؟

سربردار ، و آن کس را ببین که در برابر نظر مردم شهر « تبه »
زمین در پیش پایش دهان گشود ، چنانکه تبیان فریاد بر آوردند :
- انفیاراتو ، کجا می‌افتمی ؟ چرا دست از جنگ بر میداری ؟

۱ - یعنی : این کسانرا که شکلی نظیر شکل انسانی ما دارند .

۲ - Qui viva la pietà, quand è ben morta یکی از معروفترین شعر

های کمدی الهی ، که مفهوم آن اینست که : ترحم واقعی درجهنم نداشتن ترحم است ،
زیرا رحم به گناهکاران که موردخشم خداوند قرار گرفته‌اند خودظلم به نکوئی و نکوکاران
است . ویرژیل درینجا تندتر از موارد دیگر بادانته سخن میگوید ، و مفسرین کمدی
الهی این را مربوط بدان دانسته‌اند که چون وی مظهر عقل و منطق بشری است ، با
این دسته از دوزخیان ، یعنی غیبه‌گویان و آنان که از راهی جز منطق و استدلال بسراغ
درك آینده رفته‌اند ، دشمنی خاص دارد .

ووی از غلطیدن در آن ورطه باز نایستاد تا سر انجام به مینوس رسید که گناهکاران را از او گریزی نیست^۱.

بنگر که وی چسان شانه ها را سینۀ خویش کرده است^۲، و این از آن است که میخواست فزون از اندازه فرا روی خود بنگرد، لاجرم اکنون باز پس مینکرد و باز پس نیز براه خویش میرود.

«تیرزیا» را ببین که مردی بودوزنی شد، و همه اعضای تنش بشکلی دیگر در آمد^۳،

و آنگاه ناگزیر شد که از نوتر که ای بدو مارد هم پیچیده زند تا بال و پر مردانه خویش را باز ستاند.

و این کس که مماس با شکم او روان است، «آرونتا»^۴ است که

۱ - Anfiraáo (به یونانی امفیرائوس Amphiraus)، یکی از هفت پادشاهی که به شهر تب حمله بردند تا پادشاه آنجا را از سلطنت خلع کنند و برادرش را بجایش بنشانند. در افسانۀ خدایان یونان آمده که امفیرائوس قبلاً از زبان غیبگوئی شنیده بود که وی در این جنگ خواهد مرد و لاجرم کوشید تا خود را در کنار حصار شهر پنهان کند، ولی دژست در موقعیکه میخواست پنهان شود زمین بفرمان خدای خدایان بازلزله ای دهان باز کرد و او را در کام خود کشید، و درین هنگام بود که مردم تب فریاد زدند: «آمفیرائوس، کجا می افتی؟ کجا میروی؟»

۲ - یعنی: آنجائی که قاعدتاً باید محل سینۀ او باشد اکنون محل پشت و شانه های اوست.

۳ - Tiresia (یونانی تیرزیاس Tiresias) غیبگو و جادوگر شهر تب در دورۀ جنگهای ترویا. چنانکه او ویدیوس شاعر بزرگ لاتین حکایت میکند (استحالات، کتاب سوم) یک روز وی دوما را که بایکدیگر هم خوابه شده بودند با تر که ای از هم جدا کرد و بجرم این کار بدل به زنی شد و محکوم بدان شد که هفت سال تمام بدین حال بماند تا پس از آن مدت، ضربتی دیگر به دوماز هم بستر بزند و شکل اولیه خویش را بازگیرد و بقول دانته صاحب بال و پر مردانه خود شود، یعنی باز ریش بر صورتش برآید.

۴ - Aronta (بلا تینی ارونس Arons)، غیبگوی اتروسکه که در غاری در کوهستان لونی مسکن داشت و جنگ بین سزار و پمپه را پیشگوئی کرده و در لفافه از پیروزی سزار خبر داده بود (لوکانوس، کتاب فارسیایا، سرود اول).

دوزخ

در کوهستان «لونی» دروجین گاه «کاراری» که خود در پائین دست خانه دارد^۱، در درون مغاره‌ای میان مرمرهای سپید میزیست که در آنجا هیچ چیز او را از دیدار دریا و ستاره‌گان مانع نمیشد.

و این زن که با کیسوان بر افشاندۀ خویش دوستانش را که تو بچشم نمیتوانی دید^۲ فرو پوشیده و موهای تنش جمله در آن جانب دیگر روئیده است، «مانتو»^۳ است که سرزمینهای بسیار را در نور دید و عاقبت رخت بدانجا افکند که زادگاه من شد. ازین رو ما یلم که لختی گوش بسختم فرا داری:

چون پدر او از جهان زندگان بیرون رفت و شهر «باکو»^۴ باسارت در آمد، این زن دیر زمانی آواره شهرها و دیارها شد. در قسمت علیای ایتالیای زیبا، در پای کوهستانی که حد نهائی سرزمین آلمان است^۵، در باچه‌ای است در کنار «تیرالی» که «بناکو»

۱- Luni لونی، نام قدیمی کوهستان «اپوا» Apua که شهر کهنسال لونی، یادگار دوران حکومت اتروسک‌ها در ایتالیا، در دامنه آن ساخته شده بود و بدان Lunigiane می‌گفتند. Carrarese، «کاراری»، یعنی اهل کارارا Carrara، دره خرمی در پای کوهستان لونی، که مرمر سفید آن شهرت جهانی دارد و مرمر «کارارا» خوانده میشود.

۲- یعنی: سینه و پستان او در آن جانب دیگر بدن اوست که ازین طرف پیدا نیست،

۳- Manto، دختر تیرزیاس (به شرح ۳ صفحه قبل رجوع شود)، که پس از مرگ پدر شهرت را ترک گفت و با ایتالیا رفت و «مانتوا» را در آنجا بنیاد نهاد. داستان وی بتفصیل در متن این سرود آمده است.

۴- la città di Baco، شهر باکوس (Bacchus، خدای شراب و میخوارگی در میتولوژی یونان)، اشاره به شهر «تب» که تحت حمایت معنوی «باکوس» بود.

۵- «باسارت افتاد» یعنی فرمانروای مطلق العنان این شهر (کرتونتوس Creontos) آزادی مردمان آنرا از دستشان گرفت. La Magna، آلمان.

نام دارد^۱.

پندارم که هزار چشمه ، وهم فزون از آن ، در میان « گاردا » و « وال کامونیکا » کوهستان « آپنینو » را با آبهای که بدین دریاچه فرو میریزد ، سیراب میکنند^۲.

در میان این دریاچه جایی است که اسقف « ترتی » ، واسقف « برشیا » واسقف « ورونی » ، در صورت طی چنین راهی ، در کنار یکدیگر نماز جماعت اقامه میتوانند کرد^۳.

در محلی از آن که کرانه دریاچه از هر جای دیگرش فرو تراست ، شهر مستحکم و زیبای « پسکیرا » سر بر افراشته است تا مهاجمین « برشیائی » و « برگامائی » را بر جای خویش نشاند^۴.

و باید تمام آبی که « بناکو » توانائی جای دادن آنرا در میان دو

۱ - Tiralli نام قلعه‌ای در کنار رود آدیجه علیا ، که اسم ناحیه معروف « تیرویل » (Tyrol) از آن آمده است . - Benaco ، « بناکوس » ، نام قدیمی دریاچه « گاردا » Garda در شمال ایتالیا .

۲ - Val Camonica دره بزرگ و خرمی در ناحیه معروف « لمباردیا » در شمال ایتالیا . - Apennino ، رشته کوههای « پنین » که غیر از رشته معروف آپنین است ، و میان دریاچه گاردا و واله کامونیکا قرار دارد.

۳ - Trenta ترنتا ، شهر معروف ایالت ونیز ایتالیا - Brescia (برشیا) ، شهر و مرکز صنعتی ایتالیا در ایالت لمباردیا - Verona (ورونا) شهر معروف و باستانی ایتالیا در کنار رود آدیجه - هر یک ازین سه شهر مرکز اسقف نشین مهمی بود که ناحیه وسیعی را شامل میشد ، و معنی این شهر اینست که : در وسط این دریاچه محلی است که نقطه اتصال این سه اسقف نشین بشمار میرود ، چنانکه اسقف های این هر سه ناحیه میتوانند در آن نقطه جمع شوند و در کنار هم اقامه نماز جماعت کنند ، بی آنکه از قلمرو روحانی خود خارج شده باشند. ظاهراً منظور دانته ازین محل ، جزیره فراتی Frati (ایزولادئی فراتی) است که امروزه لکی Lecchi نام دارد .

۴ - Peschiera (پسکیرا) ، شهر نظامی شمال ایتالیا ، در منتها الیه جنوب شرقی دریاچه گاردا . - Bergamaschi ، مردم شهر برماگا در ناحیه لمباردیا ، ایتالیای شمالی .

دوزخ

کرانه خود ندارد ، درین جا روان شود تا در دست پائین رودخانه ای را در میان چمنزارهای سر سبز پدید آرد .

از آن دم که این رودخانه شتابان، براه می افتد، دیگر نام آن «بناکو» نیست ، « منچیو » است ، تا آن زمان که به « گوورنو ، رُسد و برود » پو فروریزد .

هنوز این رود راهی دراز نرفته است که پا بجلگه ای پست میگذارد و در آنجا بر اطراف پراکنده میشود و مردابی را تشکیل میدهد که گاه در تابستانها بسی نا سالم است .

دوشیزه وحشی خوی^۲، در عبور از آنجا زمینی را در میان این مرداب دید که بایر بود و در آن خانه کسی نداشت .

برای گریز از آدمیان ،^۱ ابا خدمتکاران خود در آنجا رخت اقامت افکند و بکار خویش پرداخت ، و در آن زیست و عاقبت نیز تن بی جان خود را در همانجا گذاشت

از آن پس مردمی که در اطراف پیراکنده بودند درین مکان که مرداب اهر سویس در میان گرفته بود و از خطر تهاجم مصونش میداشت ، کرد آمدند .

بر روی استخوانهای این زن شهری پی افکندند و آنجا را بنام آنکس که نخستین بار این مکان را بر گزیده بود « مانتوا » نامیدند و

۱ - Governo ، گوورنو ، نام قدیمی شهر کوچکی که امروزه Governolo خوانده میشود ، و در ساحل راست رود مین چیو Mincio در لمباردیا واقع است (که در اینجا Mencio آورده شده) - Po پو معروفترین رودخانه ایتالیا ، که در جلگه پو در شمال این کشور جاری است - نام اولیه رود : Benaco
۲ - اشاره به مانتو .

برای این نامگذاری دست به تفال و تطیری زدند^۱.
پیش از آنکه «کازالودی» دیوانگی کند و فریب «پینامونته» را بخورد،
شماره ساکنان این شهر بسیار فزونتر بود^۲.
لاجرم، هشیارت میکنم که اگر وقتی برای زادگاه من اصلی و
مبدائی بجز این شنوی، سخن دروغ فریبت ندهد.^۳
و من گفتم: «استاد، گفته های تو مرا چنان حجتند و من چندان
بدانها ایمان دارم که هرچه جز این گفته شود مرا در حکم ذغالی خاموش
خواهد بود»^۳؛

اما بگوی که آیا در جمع این کسان که بسوی ما میآیند کسی
را می بینی که شایسته توجه باشد؟ زیرا خیال من پیوسته روی بدین
نکته دارد.

پس وی بمن گفت: «آن کس که ریشی از گونه ها تا شانه های
کندمگون آویخته دارد، در آن زمان که یونان زمین چنان از مردمان تهی شد
که جز تنی چند در کهواره ها برجای نماندند، غیبگوئی پیشه

۱ - رسم کهنی که طبق آن میبایست مراسم نام گذاری يك شهر یا محل با
اجرای تشریفات خاص مذهبی توأم باشد.

۲ - Casalodi کنت آلبرتودا کازالودی، حاکم شهر ماتتو و رئیس گوئلف
های این منطقه بود. پینا مونته بونا کورسی Pinamonte یکی از مشاورین او بود که
ریاست کیپلین های این منطقه را داشت، و مغرضانه بوی توصیه کرد که اشراف را از شهر
بیرون کند تا خود را با طبقات دوم و سوم نزدیک کرده باشد، و وی همین کار را کرد، و
در نتیجه پینه مونته خود با کمک طبقات پائین و بی نگرانی از نجبا که طرفداران کازالودی
بودند، شهر را بتصرف در آورد (۲۶۷) و تا سال ۱۲۱۹ بر آنجا حکومت کرد

۳ - یعنی هیچ اثری درمن ندارد - این تعبیر از يك اصطلاح متعارف ایتالیائی
گرفته شده.

دوزخ

داشت، و همزیان با «کالکانتا» نظر داد که نخستین بار در «آولیده» لنگر بردارند^۱.

نامش «اورپیلو» بود، و ماجرای او بهمین سان در فصلی از تراژدی والای من سروده شده^۲؛ تو آنرا سرپا خوانده ای بر این نکته نیک آگاهی.

و آن دیگری که تهیگاهی چنین لاغر دارد، «میکله اسکوتو» است که با حيله گریهای سحر و جادو نیک آشنا بود^۳.

۱ - یونانیان عادت داشتند که پیش از هر سفر، مخصوصاً سفرهای جنگی، باغیگویی مشورت کنند تاوی ساعتی سعد برای سفر تعیین کند و اصولاً خبر دهد که این سفر ساعت دارد یا خیر. بنا به افسانه های یونانی، در آن هنگام که مردم یونان برای جنگیدن با مردم ترویا وطن را ترک گفتند و براه افتادند (چنانکه دریونان زمین جز در درون گهواره ها کسی باقی نمانده) دو غیگویی معروف یونان بنام اورپیلوس Eurypilos (بایتالیائی اورپیلو Euripilo) و کالکس Chalcas (بایتالیائی کالکانتا Calcanta) بنا بتقاضای اگامنون Agamemnon سردار یونانی که قوایش در بندر اولیس Aulis (بایتالیائی Aulide) بر اثر عدم وزش باد مساعدی که میبایست کشتیها را بحر کت آرد مجبور بتوقف طولانی شده بود، ازخدایان کمک خواستند و تفأل زدند، و اعلام داشتند که برای آنکه باد مساعد بوزد باید يك دختر زیبای یونانی بدرگاه خدایان قربانی شود. ویرژیل خود در انثیت این داستان را باندرکی تفاوت نقل کرده است.

۲ - l'altamia tragedia: این لقبی است که ویرژیل خود در سرود دوم انثیس بدین اثر خویش داده، و داتته آنرا بانظر موافق نقل کرده است. خود دانته میگوید که عنوان تراژدی را فقط بر اثر حماسی چون انثیس اطلاق میتوان کرد، بهمین جهت است که خود نام اثر خویش را کمدی نهاده است (رجوع شود به مقدمه این کتاب).

۳ - Michele Scotto - میچل اسکات Michel Scott، پزشک اخترشناس اسکاتلندی که در نیمه قرن سیزدهم مسیحی در دربار امپراطور آلمان فردرریک دوم خدمت میکرد و چندین کتاب ارسطو را از عربی بزبان لاتینی ترجمه کرده بود. وی شخصاً نیز تألیفات متعدد در باره ماوراء الطبیعه و علم جفر دارد.

«گویدوبوناتی» را بین^۱، و «آسدنته» را^۲ که اکنون درینا گوی
چرم و نخ خویش است، و درینا که بس دیر بیاد توبه افتاده است.
و این زنان بلاکش را بنگر که سوزن و دوک و چرخ خیاطی را
هشتند و بغیگوئی پرداختند، تا با علف ها و نقش و نگارها عزائم
بسازند.

اما اکنون براه خود رویم، زیرا «قابیل» و پشتۀ خارش بسرحد
دو نیمکره رسیده و در پائین «سیبیلیا» همتراز دریا شده‌اند^۳،

۱ - Guido Bonatti، اختر شناس ایتالیائی اهل فورلی Forli در قرن
سیزدهم-میسی، که دردربار گوید و دامونته فلتر و خدمت میکرد (به سرود ۲۷ دوزخ
مراجعه شود) و ساعات سعدونحس را برای شروع سفرهای جنگی او بوی اطلاع میداد.
وی کتاب هیئت معروفی بزبان لاتینی بنام *Decem tractatus astronomiae* دارد که
از آثار علمی برجستۀ قرون وسطی بشمار میرود.
۲ - Asdente آسدنته، کفاشی از اهالی پارما parma بود که هوس طالع بینی و
غیگوئی کرد و دست از کسب و کار خود برداشت. وی در نیمۀ دوم قرن سیزدهم میسی
میزیست.

۳ - قابیل Caino و پشتۀ خار او: اشاره به ماه - عقیدۀ مردم قرون وسطی
که هنوز هم در بسیاری از نقاط اروپا، بخصوص اروپای جنوبی، باقیمانده است این
بود که لکه های ماه صورت قابیل پسر برادرکش آدم ابولبشراست که بکیفر این تبهکاری
خود الی الابد پشتۀ خاری بردوش دارد.

سویلا Sevilla (بایتالیائی سیبیلیا و به عربی اشبیلیه) شهر معروف اسپانیا است
که ظاهراً از نظر دانتته مفهوم تمام اسپانیا را دارد و در قرون وسطی سرحد غربی دنیا محسوب
میشد (رجوع شود به سرود ۲۶ دوزخ)، زیرا طبق نقشه ای که در آن هنگام مورد قبول
عامه بود دانتته نیز آنرا اساس کمندی الهی خود قرار داده، شهر بیت المقدس (اورشلیم)
مرکز دنیا و رود گنگ در هندوستان حد شرقی آن و سویلا در اسپانیا حد غربی آن بود؛
بنابر این گفته ویرژیل که قابیل و پشتۀ بار او در پائین دست سویلا به دریا رسیده‌اند
چنین معنی میدهد که درین ساعت ماه در افق غربی در حال فرورفتن است، و چون قبلا
تصریح شده که شب پیش ماه صورت بدر داشته بنابر این این موقع باید ساعت شش بامداد
شنبه مقدس سال ۱۳۰۰ باشد.

دوزخ

در صورتیکه شب دوشین ماه صورت بدر تمام داشت ؛ تو باید این
نکته رانیک بیاد داشته باشی ، زیرا در آن جنگل تیره چندین بار نور ابن
ماه بیاریت شتافت . «
با من چنین میگفت ، و همچنان براه خویش میرفتیم .

دوبست و کیم

طبقه هشتم دوزخ : حيله گران

گروه پنجم : سوداگران نادرست و مختلسين

درين «بوليجا» ارواح كسانى بسر ميبرند كه در زندگاني خود از هيچ نادرستی در معامله رو كردان نبوده اند تا سودی بیشتر اندوزند. سوداگران نادرست و رشوه خواران و مختلسين و امثال آنها در اين كودال جای دارند . اين سود جويان كه درزندگي چیزی جز نفع خویش نجسته و همیشه از هر راه مشروع یا نامشروع در پی مال جوئی بوده اند ، در اینجا در درون قطرانی كداخته و چسبنده كه نماينده علاقه شدید و سماجت آمیز ایشان بپول و منفعت است غوطه ورنند ، و هر زمان كه برای هوا خوردن سراز آن بیرون ميكنند چنگكهای تيز شیطانهائیکه مأمور عذاب ایشانند بر تنشان فرو ميروند . اين چنگكها علامت آند كه انگشتان ایشان در زندگي همیشه برای چنگ انداختن بروی پول و گرفتن رشوه و اختلاس مال آماده بوده است .

سرود بیست و پنجم

بدین سان از پلی پبلی گذشتیم و از چیزهائی دگر سخن گفتیم
که کمدی مرا سرسرو نشان نیست ، و چون بنیمه پل رسیدیم
بر جای ایستادیم تا کودال دیگری از « ماله بولچه » را ببینیم و
ناظر اشکهای بیحاصل تازه‌ای باشیم ؛ و این کودال را معجزه آسا
تاریک یافتیم .

همچنانکه در زرادخانه^۱ ونیزیان در سراسر زمستان قطرانی
چسبناک در جوشش است تا بکار قیراندودن کشتیهائی رود که نیازمند
تعمیرند ؛

و چون امکان بحریمائی نمیرود ، بجای خروج از بندر ، یکی
از دریانوردان کشتی خویش را مرمت میکند و دیگری درزهای آن کشتی
دگر را که سفرهای بسیار کرده است میندد ،

ویکی بجلو کشتی چکش میزند و دیگری بعقب آن ، و آن دیگری
پارو میسازد ، و آن یکی دیگر طنابها را بهم تاب میدهد ، و یکی بادبان
دکل مقدم را وصله میکند ، و یکی بادبان دکل عقبی را ؛

بهمین سان ، نه با گرمی آتش ، بلکه با قدرت نمائی الهی ، در ته

۱- «arzana» ، زرادخانه در زبان محلی ونیزی (در اصل ایتالیائی arsenale) -

در اینجا طبعاً معنی غیر نظامی این کلمه مراد است .

سرود بیست و یکم

این گودال قطرانی غلیظ میجوشید که دیواره‌ها را از هر سو چسبناک
میکرد .

من این مایع جوشان را میدیدم ، اما در آن مراقب چیزی بجز
جبابهائی که بر اثر غلیان بالامی‌مدند و آماس میگردند و آنگاه میترکیدند
و فرومیافتادند ، نبودم .

چون خیره خیره بیاین مینگریستم ، راهنمای من از آنجائی که
ایستاده بودم بسوی خویشم کشاند و گفت : - هش‌دار ! هش‌دار !
و آنگاه من چون مردی که نگران دیدار آن چیزی است که باید
از آن بگریزد و ترس ناگهانی قدرت حرکتش را سلب میکند ،
و با این همه بخاطر نگاه کردن عزیزمتش را بتأخیر نمیافکند ،
پشت سرخویش برکشتم و شیطانی سیاه را دیدم که دوان دوان بسوی
دل بالا می‌آمد .

چه بد هیبت بود ، و در آن هنگام که گشوده بال و سبکیا پیش
می‌آمد چه اندازه ترشو و سنگدلش یافتم !
برشانه نوك تیز و برآمده‌اش گناهکاری را دیدیم که روی دو جانب
تهیگاه خود نشسته بود و شیطان پی‌های دوپایش را سخت درهم میفشرد .
چون ببالای دل رسید ، گفت : «ای بدچنگالان ! ، یکی از قدیمی‌های

۱- Malebranche ترکیب دیگری که دانه ازدو کلمه Mala (بد) و Branca (چنگال در زبان قدیم ایتالیائی) ساخته است (رجوع شود به سرود ۱۸ دوزخ) و میتوان آنرا «بد چنگال» معنی کرد . این کلمه لقب شیطان‌های پاسدار این قسمت از طبقه هشتم دوزخ است .

دوزخ

سنتاستیتا را آورده‌ام^۱ ! او را در گودال جای دهید تا من دوباره بدان شهری^۲ که ازین کسان فراوان دارد باز گردم : در این شهر همه ، بجز بوتورو ، مشغول سوداگری هستند^۳ ، و با پول از « نه » « بلی » میسازند^۴ .

ویرا بیائین پرتاب کرد و خود شتابان از راه صخره سخت بازگشت ، چنانکه هر گز سگک پاسبانی با چنین شتاب دزدی را دنبال نکرده است . و آن دورخی غوطه‌ای خورد و بسطح قطران باز آمد ؛ اما شیاطینی که در زیر پل بودند بدو فریاد زدند : « اینجا دیگر یاری جستن از سنتولتو سودت نمیتواند کرد^۵ ،

۱- Santa Zita « سنتاستیتا » قدیسه معروفی است که حامی معنوی شهر لوکا Luccai در ایتالیا است . - « قدیمی ها » anziani عنوان يك هیئت ده نفری از پیرمردان بود که درحقیقت مقام سناتورها را داشتند و بانفاق نماینده پاپ و فرمانده سپاه ، امورشهر را اداره میکردند . بنابراین جمله « یکی از قدیمی‌های سنتاستیتا » این معنی را میدهد که . « روح یکی از سناتورهای ده گانه شهر لوکارا بدینجا آورده‌ام » چون طبق تحقیقات مفسرین داتته در روز آدینه مقدس سال ۱۳۰۰ یکی از این سناتورها بنام « مارتینو بوتایو » مرده بود ، اینطور تعبیر شده که اشاره داتته بدین شخص است ، ولی بیشتر احتمال میرود که وی شخصی معینی را در نظر نداشته است .

۲- شهر لوکا

۳- Bonturo ، « بوتورو داتی » سیاستمدار « لوکا »ئی که از معامله گران بی-انصاف شهر بود ، و طبعاً این اشاره داتته بدو صورت استهزا آمیز دارد .

۴- Del no per il denar vi si fa ita ، یکی از اشعار معروف کمدی الهی ؛ « ita » کلمه لاتینی بمعنای « بلی » است و مفهوم این جمله اینست که در این شهر بارشوه هر « نه » را « آری » میتوان کرد .

۵- Santo Volto مجسمه معروفی بود که از تصویر عیسی باچوب تراشیده بودند و در کلیسای بزرگ شهر « لوکا » نگاهداری میشد . این مجسمه در ایتالیای قرون وسطی بسیار مقدس بود ، چنانکه نه فقط مردم لوکا آنرا مایه افتخار شهر خود میشمردند بلکه زائرین بیشمار نیز در راه رم در این شهر توقف میکردند تا بزیارت آن روند . - گفته شیاطین در اینجا این معنی را میدهد که : « اینجا دیگر توسل جستن به عیسی فایده ندارد » .

سرود بیست و یکم

زیرا در اینجا شیوه شناوری با «سرکیو»^۱ فرق بسیار دارد!
پس اگر هوای آن نداری که سر و کارت با چنگالهای ما افتد، روی
در سطح قطران منمای!»

سپس بیش از صد قلاب در تنش فرو بردند و بدو گفتند: «در
اینجا باید پوشیده روی پای کوبی، تا بتوانی اگر ممکن آید طعمه ابرا
بدندان گیری»^۲.

کار ایشان چون کار طبّاخان بود که بدست شاگردان خود گوشت
را با چنگک‌ها دردیگ فرو میبرند تا بسطح آب باز نیاید.

استاد مهربان بمن گفت: «برای اینکه در اینجا بت نبینند، خم
شو و خویشتن را در پس تخته سنگی که ترا پناهگاهی شود، پنهان کن؛
و از هیچ توهینی که نسبت بمن بینی بیم مدار، زیرا من بر جمله
این اوضاع واقفم و باری دگر دچار کشمکش چینی بوده‌ام»^۳.

سپس بدان سوی پل رفت و چون بروی دیواره ششمین رسید، کوشید
تا خویش را قوی دل نشان دهد.

شیطانها، با خشم وحدت طوفانی سگان در حمله بدان بینوائی که
در طلب صدقه میایستد،

آز زیر پل کوچک بیرون آمدند و قلابهای خود را بسوی او گرداندند.
اما وی بانگ برداشت: «شرارت بیجا میکنید!

۱ - Serchjo سرکیو، رودخانه کوچکی در نزدیکی شهر لوکا.

۲ - accaffi - این کلمه صورت عامیانه دارد، و تقریباً مرادف با اصطلاح
«قاپ زدن» است که در فارسی بکار میرود.

۳ - اشاره به باز گذشته‌ای که ویرژیل بجهنم رفته است (رجوع شود به صفحه

۲۰۲، شرح ۱).

دوزخ

پیش از آنکه چنگک های خود را بمن افکنید ، یکی از شما پیش آید و سخنمرا بشنود ، سپس جملگی برای قلاب افکنی بمن شورائی کنید و رای زنید .»

همه فریاد زدند : « بددم^۱ برود !» و آنگاه یکی از ایشان پیش آمد و سایرین بیحرکت بر جای ماندند ، آنکه بجانب او رفته بود گفت : «از این کار چه سود؟»

و استاد من گفت : « بددم ، گمان میبری که اگر مشیت الهی و تقدیر مساعد در کار نبود ، میتوانستم علیرغم دامگسترتهای شما ، چنانکه می بینی ، صحیح و سالم تا بدینجا رسم ؟

بگذار برویم ، زیرا خواست آسمانی چنین است که من کسی دیگر را در این راه ناهموار راهنمون باشم .

شیطان که این بشنید چنان از گردن فرازی فرود آمد که چنگک را در پای خود افکند و بدیگران گفت : « دست از وی بدارید .»

و راهنمای من بمن گفت : « تو که آرام آرام^۲ میان تخته سنگهای دل نشسته ای ، اکنون دیگر آسوده خاطر بسوی من باز آی .»

چون این بشنیدم برخاستم و شتابان بسوی او رفتم ؛ شیطانها را دیدم که جمله پیش آمدند ، و من از آن بیمناک شدم که اینان بیمان شکنی کنند . پیش از این ، سربازانی را که با اعتماد به پیمان حریف از کاپرونا

۱- Malacoda ، ترکیب دیگری که داتته ساخته و از Mala (بد) و Coda

(دم) دیدید آمده است و میتوان آنرا « بددم» معنی کرد . این نام یکی از شیاطین طبقه هشتم دوزخ است .

۲- quatto quatto ؛ اصطلاح «خودمانی» ایتالیائی .



... سپس بیش از صد قلاب درگوش فرو بردند ... (سرود بیست و یکم) صفحه ۳۵۳

سرود بیست و یکم

برون میآمدند و خویشتر را در میان دشمنان مییافتند، دیدم که اینچنین میلرزیدند^۱
سراپای خویش را براهنمایم چسبانده بودم، و همچنان نگران
رفتار ایشان بودم که بس اضطراب انگیز مینمود.
دیدم که قلابهای خود را فرود آورده بودند و هر يك از ایشان بدیگری
میگفت: «بتهیگاهش افکنم؟» و جملگی پاسخ میدادند: «آری،
بکوش تا او را بچنگ بگیري!»
اما آن شیطانی که با راهنمای من سخن گفته بود بتندی بر گشت
و گفت: «آرام بگیر، اسکار میلیونه^۲. آرام بگیر!»
و بما گفت: «از راه این پل دورتر از این نمیتوانید رفت، زیرا
پل ششمین درهم شکسته و در گودال فروریخته است.
و اگر با اینوصف بخواهید که دورتر از این روید، راه خود را
در روی همین صخره ها باز گیرید؛ نزدیک اینجا پل دیگری است که از آن
میتوان گذشت^۳».

۱ - Caprona نام قلعه نظامی مستحکمی در نزدیک شهر «پیزا» در مغرب
ایتالیا. در سال ۱۲۸۹ نیروی نظامی ایالت توسکانا بدین قلعه حمله برد و مدافعین
دو پس از پافشاری ممتد حاضر بتسلیم شدند بشرط آنکه دشمن بدیشان امان دهد و
جانشان در خطر نباشد. فلورانسها و متحدینشان که نیروی توسکانیهارا تشکیل میدادند
این شرط را پذیرفتند، و دانته چون ظاهراً در این نیرو خدمت میکرده خود بیرون
آمدن مدافعین را از قلعه و شتاب آنها را در دور شدن از آنجا بچشم دیده است.
چنین پیداست که پس از خروج مدافعین، فلورانسها پیمان شکنی کرده و ایشان را
بقتل رسانده اند، و این کاری است که در تاریخ ایتالیا نظایر بسیار دارد.

۲ - Scarmiglione نام یکی از شیطانها این کلمه بایتالیائی تقریباً معنی
«مردم آزار» یا جنجال گر و بهمزنده نظم و آرامش میدهد
۳ - اندکی بعد معلوم میشود که پلی که بر روی گودال ششمین این طبقه بوده
بر اثر زلزله ای که بامرك مسیح و سفرا و طبقه اول دوزخ روی داده درهم شکسته است...
شیطان در اینجا نیز دست از خبث طینت خود برنمیدارد، زیرا به ویرزید و دانته می
گوید که در اینجا پل شکسته، ولی پل دیگری که اندکی دورتر از آن در روی همین
گودال ششم وجود دارد برپاست و ایشان میتوانند از آن بگذرند، در صورتیکه آنجا
نیز پل شکسته است، و شیطان ایشان را باصطلاح «بدنبال نخود سیاه میفرستد».

دوزخ

دیروز ، ساعتی پنج دیرتر از این ساعت ، هزار و دوویست و شصت و شش سال از آنهنگام که این راه بریده شده بود^۱ .

هم اکنون باید چند تنی از نفرات خویش بدانجانب فرستم تا مراقب آن باشند که دوزخیی سر از قطران بیرون نیاورد . همراه اینان روید و از شیطننتشان بیم مدارید^۲ .

و بدانان چنین گفت : « آلیکینو و کالکبرینا ، و تو ، کانیاتسو ، براه افتید ؛ و بارباریچا این گروه ده نفری را راهنما باشد .

لیبیکو کوودرا کینیاتسو و چیریاتوی گرازدندان ، و گرافیاکانه ، و فارفارلو ، و روبیکانتته^۳ بیمخ نیز بروند^۴ .

۱- این محاسبه شیطان ، معروفترین محاسبه « دوزخ » دانته است ، زیرا مفسرین کمدی الهی از روی آن توانسته اند روز و ساعت سفر خیالی دانته را بدقت تعیین کنند . - بنا بگفته انجیل ، عیسی در روز آدینه مقدس درسی و چهار سالگی بشهادت رسید و در آن هنگام ساعت بین شش و نه از آفتاب برآمده بود (انجیل لوقا باب بیست و سوم) : « و تخمیناً از ساعت ششم تا ساعت نهم ظلمت تمام روی زمین را گرفت ، و خورشید تاریک گشت و پرده قدس از میان بشکافت ، و عیسی بصدای بلند صدا زده گفت ای پدر بدستهای تو روح خود را میسپارم . این بگفت و جان را تسلیم نمود . » طبق این حساب ساعتی که شیطان باویرژیل و دانته سخن میگوید ، ساعت هفت صبح روز شنبه مقدس سال ۱۳۰۰ مسیحی است ، زیرا بسیاری از مفسرین انجیل عقیده دارند که عیسی درست در ظهر جمعه مقدس وفات یافته است . از طرف دیگر ، در سه انجیل دیگر : انجیل متی ، انجیل مرقس ، انجیل لوقا ، جریان مرگ عیسی طوری ذکر شده که ساعت مرگ او با سه بعد از ظهر تطبیق میکند ، در اینصورت این موقع باید ساعت ۱۰ صبح روز شنبه مقدس باشد .

۲- این اسامی عجیب و غریب ، نام هائی است که دانته بروی شیطانها گذاشته است . هر چند برای غالب این اسامی میتوان معنی هائی تقریبی در ایتالیائی پیدا کرد ، ولی معلوم نیست که گوینده واقعا اصرار داشته است که نام هائی بامعنی آورده باشد . املائی اصلی این اسامی ، و معنی های تقریبی آنها چنین است : الیکینو Alichino (بال بسته) ؛ کالکبرینا Calcabrina (منگنه یخی) ؛ کانیاتسو Cagnazzo (پاچه گیر) ؛ بارباریچا Barbariccia (بدریش) ؛ لیبی کو کو Libicocco (افریقائی) ؛ درا کینیاتسو Draghignazzo (اژدهای غضبناک) ؛ چیریاتو Cirjatto (خوک) ؛ گرافیاکانه Graffiacane (سک چنگال) ؛ فارفارلو Farfarello (مردم آزار) ؛ روبیکانتته Rubicante (سرخرو).

گردد کرد محوطه قطران کداخته را خوب بکاوید ، و این دو تن را
بسلامت تا آن پل سرتاسری دیگر که از روی مفاره‌ها میگذرد برسانید .
گفتم : «وای ، ای استاد من ، این چه وضع است که می بینم؟
اگر راه را می شناسی ، بیاتا تنها و بی اینچنین هم‌هان بدانسو رویم ، زیرا
من مایل بهمراهی اینان نیستم .

اگر تو دقت دیرینه خویش را داشته باشی ، چسان نمی بینی که
اینان دندان برهم میسایند و با اشاره ابروان تهدیدمان میکنند؟»
و او بمن گفت : « نمیخواهم هراسانت بینم . بگذار اینان
هرچه میخواهند دندان برهم ساینند ، زیرا اینکار را برای ما نمیکنند ،
برای این کداختگان بلاکش میکنند .»

ابلیسان در روی سد بجانب چپ چرخیدند ، اما پیش از عزیمت ،
هر يك از آنان زبان از میان دندانهای خود بیرون آورد و برئیس خویش
علامتی داد

و او نیز مقعد خود را بدل بشیپوری کرد^۱ .

۱- چون شیطانها تشکیلات شبه نظامی دارند ، «بارباریچا» فرمانده این
دسته ده نفری باین علامت آمادگی خودشان را برای اجرای فرمان اهلام میدارد ،
و فرمانده کل ، در جواب او با «شیپورنظامی» شیاطین دستور حرکت میدهد . کلمه ای که
دانه در اینجا بکار برده (il cul) معنی صریح و بی ابهامی دارد .

سرود بیست و دوم

طبقه هشتم دوزخ : حيله گران

گروه پنجم : سوداگران نادرست و مختلسين

این سرود نیز همچنان وقف سوداگران و مختلسين شده است ولی آنچه در آن گفته شده ، از لحاظ ارزش باهيچيك از سرودهای ديگر «دوزخ» برابری نمیکنند ، زیرا قسمت اعظم از آن وقف کشمکشها و بازیهای «قایم باشک» بین دوزخیان و شیطانها میشود که بالاخره با افتادن دوشيطان در قطران گذاخته و سوختن قسمتی از بدن آنها پایان میپذیرد. چنین بنظر میرسد که دانته تماماً خواسته است این سرود را صورتی استهزا آمیز دهد و قهرمانان آنرا بشکل دلک های دوزخ در آورد ، و از این راه میتوان نتیجه خاصی گرفت که شاید در این مورد منظور اصلی دانته بوده ، منتها وی مثل همیشه آنرا در لفافه و بطور مبهم عرضه داشته است ، و آن اینست که بگوید : «ببینید مرا در ردیف چه کسانی قلمداد کرده اند» ، زیرا ، چنانکه در شرح حال دانته ذکر شد ، مخالفین سیاسی وی برای لجن مال کردن او ، ویرا با اتهام سیاسی از فلورانس تبعید نکردند ، بلکه بدو تهمت اختلاس بستند .

سرود بیست و دوم

پیش ازین سوارانی را دیدم که از اردو گاه خود برآه افتادند، و
بپیکار برخاستند، و سان دادند، و گاه نیز از میدان گریختند تا جان خویش
را نجات داده باشند؛

و دوندگانی را در سرزمین شما، ای آرتیان^۱، دیدم، و دسته‌های
زورآزمایان را، که گاه با صدای شیور و گاه با بانگ ناقوس،
همراه با طبلها و با علامتهای دژها، بشیوۀ ما یا با آئین بیگانگان، برای
شرکت در مسابقه‌های نظامی یا نیزه‌بازی‌ها برآه افتادند^۲؛

اما هرگز نه سوارانی را دیدم، نه پیادگانی را، و نه کشتیهائی
را بر اهنمائی علائم ساحلی یا ستارگان، که با بانگ چنین قره‌نی عجیبی
برآه افتاده باشند.

و ما همراه این ده شیطان رهسپار بودیم: چه یاران ناهنجاری!
اما بکلیسا با پارسایان باید رفت، و بمیخانه با باده نوشان^۳!

۱ - Aretini، اهالی شهر و ناحیه «آرتسو» Arezzo. - در سال ۱۲۸۹
دسته «کونلف» های فلورانس و لوکا دسته کیبلین های این شهر را در نبردی که
کامپالدینو Campaldino نام گرفت شکست دادند. داتته در این زد و خورد شرکت
داشت، ولی احتمال میرود که وی مستقیماً نچنگیده باشد.

۲ - دزفرون وسطی رسم بر این بود که هریک از طرفین متخاصم ارا به ای آراسته
بپرچمها و نشانهای بسیار در پیشاپیش صفوف خود داشت که حامل زنگ اعلام جنگ
بود، و صدای این زنگ در تمام طول متخاصمه ادامه مییافت:

۳ - ضرب المثل ایتالیائی: 'Nella chiesa co' santi, e in taverna co'
ghjorroni ترجمه تحت اللفظی جمله آخر این ضرب المثل چنین است: «بهمیخانه
باشکمپرستان».

درین میان توجه من یکسره. معطوف بقطران گذاخته بود ، تا جمله آنچه را که در این بولجیا بود و آن کسان را که در آن میگذاختند ببینم .

همچنانکه گراز ماهیان باخمدگی کرده خود دریانوردانرا هشیار میکنند که برای نجات کشتی خود دست بکار آیند^۱ ،

گاه بگاه یکی از گناهکاران برای کاهش رنج خود پشت خویش را در مدت زمانی کوتاهتر از آن ماهی ، بیرون میآورد و بازپنهان میکرد. و همچنانکه غوکان در کنار گودال آبی پوزه خود را بیرون میآورند، ولی هر دو پا و بیشترین قسمت از تنشانرا در آب پنهان میدارند ، این گناهکاران نیز در گوشه و کنار سرازطران بیرون آورده بودند ، اما بمحض نزدیکی «بارباریچا» بهمان تندی غوکان بدرون قطران گذاخته فرومیرفتند .

یکی از ایشان را دیدم ، و هنوز دلم از آنچه دیدم میلرزد ، که چون غوکی که دهی از غوکان دگر عقب ماند ، در فرو رفتن درنگ کرد ،

و «گرافیاکانه» که از دیگر شیطانها بدو نزدیکتر بود ، قلاب در کیسوان قیرآلوده اش افکند و بر هوا بلندش کرد ، چنانکه پنداشتم که سموری را در فضا معلق می بینم .

نام جمله این شیطانها را میدانستم ، زیرا این اسامی را در آن هنگام که ایشان بدین مأموریت خوانده شده بودند بخاطر سپرده بودم

۱- اشاره بدانکه این ماهی در وقت نزدیکی طوفان روی آب میآید ، و دریانوردان بدیدن او متوجه میشوند که بزودی دریاطوفانی خواهد شد .

و بعد از آن نیز که اینان همدیگر را صدامی کردند بدین اسامی توجه داشتم .

ابلیسان همه فریاد میزدند : « ای رویکانتِه ، چنگکهای خود را چنان در گوشش فرو بر که پوستش را یکسره بکنی » .

و من گفتم : « استاد من ، اگر میتوانی ، بکوش تا این واژگون - بختی را که چنین بدست حریفان خویش افتاده است بشناسی » .

این بگفتم ، و راهنمای من بدو نزدیک شد ، و از وی پرسید که اهل کجاست ، و او پاسخ داد که : « در قلمرو ناوارا^۱ بدنیا آمدم ؛ مادرم مرا از فاسد مردی که تبه کننده خود و دارائی خویش بود بزاد و در خدمت بزرگی بکارم گماشت^۲ .

سپس در حلقه نزدیکان شاه تبالدوی نیکدل در آمدم^۳ و در آنجا دست بنادرستیهای زدم که اکنون بتقص آنها در این آتش گرفتارم » .

و « چیریاتو » که در هر جانب از دهانش دندانی چون دندان گراز برآمده بود ، بوی فهماند که هر يك از این دندانها چسان پاره میتواند کرد .

۱- Navarra سابقاً کشور نیمه مستقلی بود که در جنوب فرانسه و شمال اسپانیا در دوسوی رشته کوههای پیرنه قرار داشت ، و هانری چهارم پادشاه معروف فرانسه از آنجا آمده بود .

۲- « بنونوتودی ملا » یکی از معروفترین مفسرین کمدی الهی مینویسد : «... این بینوا یکنفر اسپانیائی اهل قلمرو ناوارا بود که از مادری نجیب زاده و اسی پدری از طبقات بسیاریاين بدنیا آمده بود . وی تمام دارائی خود را حیف و میل کرد و آخر کار چنان تنگدست شد که خود را از فرط نومیدی بدار آویخت... اسمش چامپولو Ciampolo (با اسپانیائی سیامپلو) بود . »

۳- Tebaldo (در اصل فرانسه « تیبو » Thibaud) : تیموی دوم ، کنت دوشامپانی و پادشاه ناوار (از ۱۲۵۳ تا ۱۲۷۰) ، که در سفر جنگی صلیبی سن لوئی پادشاه فرانسه بتونس شرکت جست و ظاهرأ لقب « شاه خوب » (buon re) در اینجا از آن جهت بدو داده شده که وی نسبت بشعرا و اهل هنر خیلی خوب رفتار میکرد .

دوزخ

موش بمیان گربه های سنگدل افتاده بود^۱. اما «بارباریچا» ویرا در بازوان خویش گرفت و گفت: «تا او در چنگ من است، جملگی بر جای خود آرام گیرید».

وروسوی استاد من کرد و گفت: «آنچه را که میخواهی بررسی، پیش از آنکه تکه تکه اش کرده باشند بپرس».

راهنمای من که این بشنید، گفت: «باری، بگوی که از میان دیگر تباهاکارانی که در درون قطر آن گداخته بسر میبرند، کسی رامیشناسی که ایتالیائی^۲ باشد؟» وی گفت:

«دمی پیش بود که از یکی از اینان جدا شدم، و کاش چنین نکرده بودم، زیرا اگر همانجا مانده بودم اکنون از ناخن و قلاب بیمی نداشتم!»

لیبیکو کو گفت: «حوصله ما بسر رفت» و قلاب بر بازویش افکند، چنانکه چون قلاب را بیرون کشید تکه ای از گوشت بر سر آن مانده بود.

«در اگینیاتسو» نیز خواست قلاب به پاهایش افکند، اما فرمانده این دسته^۳ بدانان نگاهى تهدید آمیز کرد و گردها کرد آن دوزخی بچرخ زدن پرداخت^۴،

۱- ضرب المثل ایتالیائی: Tra male gatte era venuto il sorco

۲- Latino: لاتینی - این کلمه در این کتاب غالباً بمعنی ایتالیائی بکار میرود.
۳- Decurio (در اصل لاتینی Decurion)؛ این کلمه در دوره امپراتوری روم یک اصطلاح نظامی بود و معنی فرماندهی یکدسته ده نفری از سربازان را میداد. بطوریکه در سرود ۲۱ دوزخ اشاره شده، «بارباریچا» در اینجا فرماندهی دسته ای مرکب از ده شیطان را دارد.

۴- یعنی: او را هرجانب در حمایت خویش گرفت تا شیطانهای دیگر بوی آزاری نرسانند.

و چون آنان اندکی آزام گرفتند ، راهنمای من بیدرنگ از آن دوزخی که هنوز بزخم خویش مینگریست ، پرسید :

« آن کس که ترك گفتش را برای آمدن بدینجا کاری خطا شمردی

کیست ؟ » و او پاسخ داد : « وی برادر روحانی کومیتا است^۱

که در گالورا ، کانون جمله نادرستیها مقدرات دشمنان آقای خویش را در اختیار داشت ، و چنان جانب ایشان را گرفت که اینان قضاوت او را برای خود فوزی عظیم شمردند ،

زیرا وی پولشانرا بستاند و خودشانرا بقول خویش از دادرسی معاف کرد . و در دیگر مأموریتهای خود نیز نه باختلاسهای کوچک ، بلکه به دزدیهای کلان پرداخت .

اکنون « دونومیکل تسانکه » که اهل « لوگودورو » است با او سرگرم صحبت است ، زیرا چون گفتگو از سادینیا بمیان آید زبان این دو ، از گفتار باز نمیایستد^۲ .

۱- Frate Gomita در سال ۱۳۰۰ که سال «دوزخ» داتنه است، جزیره ساردنی یکی از متصرفات جمهوری «پیزا» در مغرب ایتالیا بود ، و به چهار ناحیه مجزا تقسیم میشد که ناحیه شمال شرقی آن «کارلوریا» نام داشت . «کومیتادی کارلویا» ، برادر روحانی، از طرف فرمانده کل ساردینیا حکومت این ناحیه گالوریا را داشت و در مدت حکومت خود سوء استفاده فراوان کرد، و بالاخره بجرم آنکه پول گرفته وزندانین را محرمانه فرار داده بود مغموب فرماندار کل فرار گرفت و بفرمانوی بدار آویخته شد .

۲- Michel Zanche di Logodoro - «لوگودورو» یکی دیگر از مناطق فضائی چهار گانه جزیره ساردنی بود. شخصی که درینجا نام برده میشود از طرف انتسو Enzo پادشاه ساردنی که پسر امپراتور فردریک دوم بود بحکومت «لوگودورو» منصوب شد، و بعد از آنکه انتسو در يك سفر جنگی باسارت درآمد و دیگر باز نگشت ، وی بالطایف الحیل طلاق ملکه را از شوهرش گرفت و خود با وی زناشویی کرد و از این راه پادشاه ساردنی شد ، ولی در سال ۱۲۹۰ بدست «برانکادوریا» داماد خود بقتل رسید . شرح این قتل خائنه در سرود ۳۳ دوزخ داده شده است .

دوزخ

اما، وای بر من! این شیطان را ببینید که چسان دندان برهم میساید؛ دلم می‌خواهد خیلی چیزهای دیگر بگویم، ولی از آن میترسم که وی ناگهان بلائی بر سرم آرد^۱.

و سر فرمانده به «فارفارلو» که چپ چپ بدوزخی مینگریست تا مگر بدو ضربتی زند، زوی کرد و گفت: «گمشو، پرندۀ منحوس!»^۲ آنگاه دوزخی هر اسان سخن از سر گرفت و گفت: «اگر میخواهید توسکانی‌ها یا لمباردی‌ها را ببینید و با آنان سخن گوئید، بدینجایشان خواهم آورد،

بدین شرط که «بد چنگالان» اندکی دورتر ایستند تا اینان از انتقامشان نهراسند. اگر چنین کنند، از همین جا که نشسته‌ام یک تنه هفت تن از ایشانرا با صغیری بنزد خویش خواهم خواند، زیرا این شیوه ماست که چون یکی از ما برون باشد او را با صغیر خود فرا میخوانیم.

کانیاتسو که این بشنید پوزه بالا آورد و سر تکان داد و گفت: «بشنوید که چه نقشه‌ای خبیثانه دارد تا مگر ازین راه فرصتی بدست آرد و خویشتن را پائین پرتاب کند!»

و آن دوزخی که حیلۀهای بسیار در چنته داشت، پاسخ داد: «اگر خبیث نبودم بیفین در راه یاران خویش دام نمیگسترده‌م.»

۱ - a grattarmi la tigna، اصطلاح ایتالیائی، که معنی تحت‌اللفظی آن اینست: «سرطاسم را بخارانند»
۲ - «پرندۀ» لقبی است که بمناسبت بال‌داشتن شیطان‌ها در چند جای «کمدی» بدیشان داده شده‌است.

اینبار الکینیو طاقث نیارود و بخلاف دیگران بدو گفت : « اگر خود را بیائین فکنی ، زنهار که بدنبال نخوادم تاخت ،

بلکه پرواز کنان تا سطح قطران فرود خواهم آمد ؛ اکنون از کناره دورشویم و دیواره را در پناهگاه تو گذاریم ، تابیینیم که چسان یک تنه از همه ما بیش توانی ارزید . »

ای خواننده ، اینک داستان بازی ناشنیده ای را خواهی شنید : هر یک از ابلیمان نظر بجانب دیگر دیوار کردند و آنکه در این میان بیشتر سنگین دلی کرده بود ، پیش از آن دیگران چنین کرد .

و آن روح ناواری فرصت غنیمت شمرد و هر دو پا را بر زمین استوار کرد و ناکهان فرو جست ، و بدین سان خویش را از گزند آنان دور داشت .

ابلیمان از خطای خود پشیمان شدند ، اما آن که این شکست را باعث آمده بود بیش از همه بخشم در آمد . لاجرم براه افتاد و بانک برداشت که : « گرفتمت ! »

اما این کار سودش نبخشید ، زیرا سرعت بالهای او بر ترس آن دیگری پیشی نتوانست گرفت . دوزخی غوطه ای خورد و فرود رفت و شيطان دوباره سینه خود را بلند کرد پرواز ادامه داد ؛

درست بدان میمانست که مرغایی بدیدار نزدیکی شاهین در آب فرو رود ، و شاهین سرخورده و خشمگین ببالا باز گردد .

کالابرنا که ازین فریب سخت بخشم آمده بود پرواز کنان بدنبال او رفت ، بدین امید که دوزخی بگریزد و او بهانه ای برای ستیزه بدست آرد .

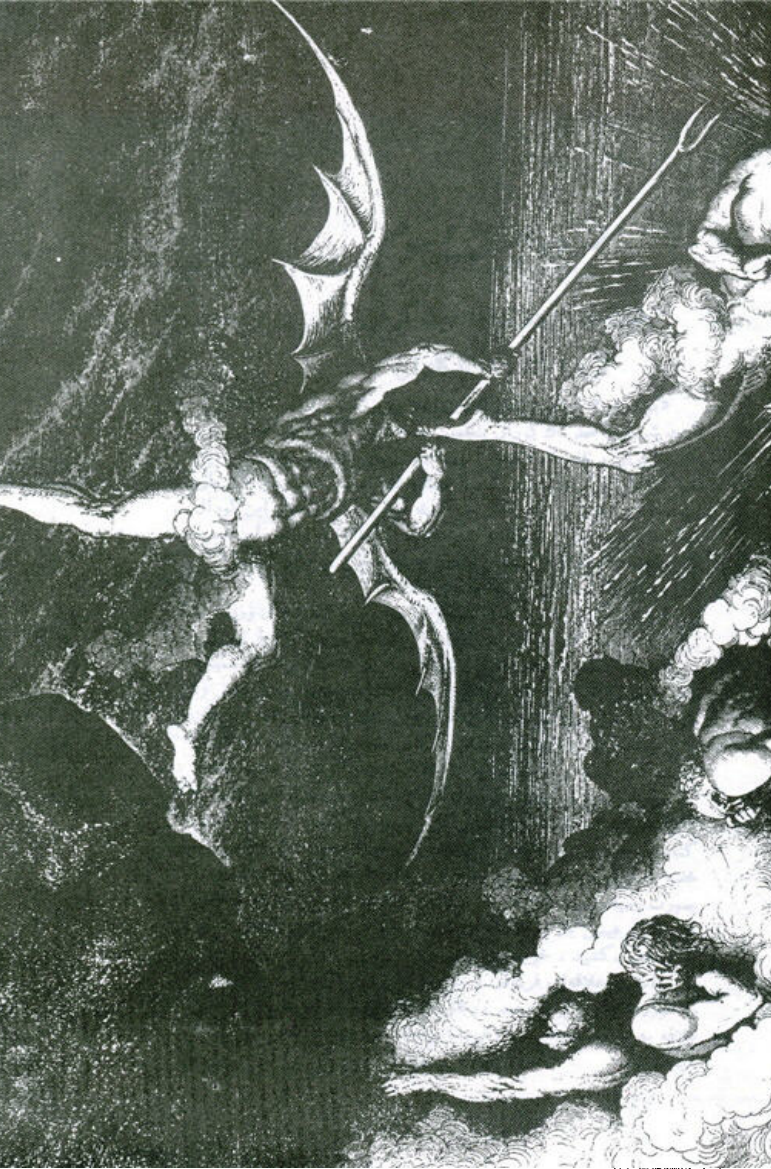
دوزخ

و چون سودا گرفتار ناپدید شد، وی چنگال بسوی همکار خود دراز کرد و در بالای گودال با او دست بگریبان شد. اما آن دیگری همچون تدروی تیزبین ویراسخت در چنگ گرفت، و هر دو بمیان بر که جوشان فرو افتادند.

گرمای سوزنده ناگهان از هم جدایشان کرد؛ اما درین میان بالهایشان چنان قیر اندوده شده بود که دیگر یارای برخاستنشان نبود. « بارباریچا » که چون دیگر یارانش از این بابت پریشان شده بود، چهارتن از ابلیمان را واداشت که همه قلاب‌های خود را بر گیرند و بدان کناره دیگر پرواز کنند؛

و اینان از اینجا و آنجا بمأموریتگاه خود فرود آمدند و چنگک‌های خویش را بسوی قیر اندودگان که تا بدان هنگام در قشر سوزان برشته شده بودند دراز کردند؛

و ما آنها را در این گرفتاری گذاشتیم و گذشتیم.



شیطان در دنبال او بال کشود و فریادزد : « گرفتت ! » (صفحه ۳۶۷)

سرود بیت و سوم

طبقه هشتم دوزخ: حيله گران

گروه ششم: ریاکاران

«بولجیای» ششمین که اکنون دانته و ویرژیل ، پس از خلاصی از دست شیاطین خطرناک کودال پنجمین بدان فرود آمده‌اند ، محلی است که ریاکاران و ظاهرالصلاحان آلوده دامان در آن بسر میبرند . این تنها کودالی از کودالهای ده گانه طبقه هشتم است که بر روی آن پلی نیست ، زیرا این پل در زمان مرگ عیسی در تمام طول این کودال شکسته و فرو ریخته است ، و شاید علت اینکه اختصاصاً در این قسمت فرو ریخته ، اینست که دشمنان واقعی مسیح ، یعنی روحانی نمایانی که او را محکوم کردند در این جا مسکن دارند .

این دوزخیان زدائی بسیار سنگین برتن دارند که تحمل وزن آن برای ایشان بزرگترین عذابها است . این ردا از بیرون پرزرق و برق ، ولی از درون سیاه و نا صاف است ، زیرا ریاکاران عادت دارند که همیشه ظاهر خود را غیر از آنچه در باطن دارند جلوه دهند ، و این ظاهر را هر قدر ممکن است بصورتی آراسته تر و فریبنده تر در آورند . سنگین وزنی ردهای فلزی ایشان ، نشان سنگینی دو روئی و ریاست که اینان نمایندگان آتند و در اینجا باید الی الابد این بار گران را بدوش کشند . در زیر پای این جمع که ناله کنان و نفس زنان براه خود میروند ، «قیافا» رئیس شورای روحانیان برگزیده یهود که گفت : «هر چند عیسی گناه ندارد ، ولی مصلحت در اینست که او را محکوم کنیم» بر زمین خفته . و محکوم بدان است که تا ابد تمام سنگینی بار ریا و تزویر را بصورت ردیف دوزخیانی که بلا انقطاع از روی او میگذرند تحمل کند ، همچنانکه عیسی بار تمام گناهان بشریت را با مرگ خود ورنجی که بر بالای صلیب کشید ، خریداری کرد .

دانته با علاقه‌ای فراوان وضع دوزخیان این «خانه تزویر و ریا» را مورد مطالعه قرار میدهد ، و کاش حافظ ما نیز با او بود تا با همین علاقه به سرنوشت «توبه فرمایانی که خود توبه کمتر میکنند» مینگریست .

سرود بیست و سوم

خاموش و تنها و بی هم‌رهی، چونانکه «برادران کهنتر»^۱ راه می‌یابند،
یکی از پیش و دیگری از پس روان بودیم .
این کشمکش قصه‌ای از «ایروپو» را بیاد من آورده بود که در آن
از وزغ و موش سخن رفته است.^۲

۱ - Frati Minor(i) اعضاء دسته مذهبی معروف «فرانسیسکن» (از فرق بزرگ آئین کاتولیک، که پیروان سن فرانسواداسیز (بایتالیائی سن فرانچسکوداسیزه) هستند و آنانرا درایتالیا فرانچسکانی Francescani مینامند. افراد این فرقه طرفدار فقر و ریاضت و دوری از جاه و جلال دنیویند و بدینجهت خود را «فقیران حقیر خداوند» مینامند که عنوان برادران کهنتر (برادران روحانی فقیر) از این جا آمده است، و در حقیقت این کلمه minore مفهوم «الاحقر» مارا دارد. در شرح حال سن فرانسوا آمده که روزی او و برادر کهنتری بنام «لئون» مدتی با هم راه رفتند و وی اصول طریقه مذهبی خود را بتفصیل برای این برادر روحانی شرح داد، و در تمام این مدت لئون با قدری فاصله، و از کنار، پیشا پیش سن فرانسوا راه میرفت. این آن طرز راه رفتن خیلی آهسته است که در این سرود بدان اشاره میکند.

۲- قورباغه و موش، یکی از افسانه‌های قدیمی یونانی است که آنرا منسوب به ازوپوس EsoPus شاعر و افسانه‌نویس بزرگ یونان (قرن ششم پیش از مسیح) دانسته‌اند و لافوتتن شاعر معروف فرانسوی قسمت اعظم از افسانه‌های خود را از او گرفته است. و لئو این شاعر راهمان «لئمان حکیم» معروف شمرده و متولد در ایران دانسته است. این قصه «موش و وزغ» توسط لافوتتن به شعر فرانسه در آمده (قصه‌های لافوتتن، کتاب چهارم، قصه دوم)، ولی تقریباً مسلم است که این قصه بخصوص از ازوپوس (به ایتالیائی ایروپو Isopo) نیست.

در این داستان، روزی موشی برای عبور از برکه‌ای چاره جوئی میکند. قورباغه‌ای بدو پیشنهاد میکند که او را بر دوش خود نشاند و بدان سوی برکه برود، با این نیت که موش را در میان آب غرق کند، و چون می‌بیند که موش بدو اعتماد ندارد بوی پیشنهاد میکند که دم‌خودش را بیکی از پایهای قورباغه‌گره بزند تا قورباغه نتواند بقیه در صفحه بعد

سرود یست و سوم

زیرا نزدیکی mo و issa بیقین بیش از نزدیکی ایندو ماجرا نیست^۱، بشرط آنکه آغاز و انجام هر دو را موشکافانه بسنجند. و چون از اندیشه‌های اندیشه‌های دیگر میزاید، از این خیال من نیز خیالی دیگر پدید آمد که بیم نخستینم را دوچندان کرد.

با خود اندیشیدم که: «این ابلیسان بخاطر ما فریب خورده و آبروی خود را از کف داده اند، و چنان ریشخند شده اند که به بی گمان اکنون سخت درخشمند.

و اگر خشم ایشان بابد خواهی درآمیزد، اینان ستمگرانه تراز آن تازی که خرگوشی را بدنندان گیرد، ما را دنبال خواهند کرد.»

دریافتم که از فرط بیم مو بر تنم ایستاده است، و چون در پشت سر راهنمایم میرفتم سخت نگران خطر بودم. لاجرم گفتم: «استاد، اگر بیدرنک خود و مرا پنهان نکنی، سخت از گزند بدچنگالان میترسم، زیرا هم اکنون ایشانرا چنان در دنبال خویش داریم که پنداری وجودشانرا احساس می کنم.»

و او بمن گفت اگر مرا از شیشه سرب اندوده ساخته بودند^۲

بقیه از صفحه قبل

اورا در میان امواج رها کند. موش چنین میکند، ولی در وسط آب قورباغه در آب فرو میرود و چون دم موش باو گره خورده، موش را نیز با خود بدرون آب میکشد، اما در همان ضمن که موش برای جلوگیری از غرق خود دست و پا میزند بازی که در هوا سراغ طعمه میگیرد اورا می بیند و بمنقار میگیرد و بالامیبرد، و چون پای قورباغه بدم او گره خورده بود قورباغه نیز همراه موش طعمه قوش میشود، یعنی این گره زنی که برای هلاک موش صورت گرفته بود باعث هلاک خودش میشود و جاه کن بجاه می افتد.

۱ - Mo و Issa هر دو درایتالیائی معنی « اکنون » میدهند.

۲ - مقصود « آئینه » است. در قرون وسطی برای اندودن پشت آئینه ها

سرب گذاخته بکار میبردند.

چهره خارجی ترا سر بعتراز چهره روح تو منعکس نمیتوانستم کرد ،
 زیرا درین دم اندیشه های تو چنان از حیث صورت و معنی با اندیشه های
 من هماهنگند که از این هر دو طرحی واحد ساخته ام .

اگر سر اشیبی دیواره راست چنان باشد که به بولجیای بعدی فرود
 توانیم آمد ، از آن تعاقبی که نگرانت میدارد در امان خواهیم بود . «
 هنوز از توضیح این نقشه فراغت نیافته بود که آنها را در فاصله ای
 نه چندان دور ، دیدم که گشوده بال بجانب ما می آمدند تا مگر بچنگال
 خویشان گیرند .

و راهنمای من همچون آن مادری که با صدائی بیدار شود و شعله های
 آتش را در نزدیک خویش افروخته بیند .

و پسرش را بردارد و بگریزد و از پای نایستد ، و چندان خاطرش
 را عزیز تر از خود دارد که یکتا پیرهن راه فراز گیرد ، مرا شتابان در
 آغوش گرفت ،

و خود را از بالای دیواره سخت در سر اشیبی صخره ای که یکی از
 دوجدار آن بولجیای دیگر بود ، فروافکند و لغزیدن آغاز کرد .

هرگز آب در دزون مجرائی ، در آن دم که بیش از هر هنگام دگر
 به سر ازیری آسیا کنار نزدیک می شود تا چرخهای آسیا را بگرداند ،

شتابانتر از استاد من که مرا همچون پسری ، و نه چون همسفری ،
 در آغوش گرفته بود براه خود نرفته است .

تازه وی پای بر بستر این گودال نهاده بود که سر و کله ابلیسان



هنوز یار کف این گودال تنهاده بودیم که ابلیسان را کشوده بال بالا سرخویش یافتیم.

در بلندی بالای سر ما پیدا شد ، اما ما را دیگر جای هراسی نبود ،
 زیرا مشیت اعلی که اینانرا حا کمان گودال پنجمین قرار داده ،
 قدرت برون رفتن از گودال را از ایشان ستانده است .
 در آنجا مردمانی رنگ شده را دیدیم^۱ که با قدمهایی بسیار آهسته
 گرداگرد گودال راه می‌پیمودند و فرسوده و کوفته ، میگریستند .
 همه ردهائی بر تن داشتند که با شلقهایشان تا روی دیدگان آنها
 فرود آمده بود ، و دوختشان دوخت لباده هائی بود که در کلنیا^۲ برای
 کشیشان میدوزند .
 از بیرون این ردها چنان زر اندودند که چشم را خیره میکنند ،
 اما از درون همه از سرب ساخته شده اند و چندان سنگینند که ردهای
 فدريگو در برابرشان پرکاهی بیش نمی‌نماید^۳ .

۱ - gente dipinta : اشاره برنگ طلا که بر جامه‌های این دوزخیان زده‌اند
 و شرح آن درسطور بعد خواهد آمد .

۲ - معلوم نیست اشاره دانه به شهر Köln در آلمان است ، یا شهر Cologna
 در ایتالیا (ایالت زرونا) ، که هر دوی آنها در ایتالیائی « کولونیا » خوانده میشوند . بیشتر
 احتمال می‌رود که مراد شهر اخیر باشد ، زیرا دانه خود آنجا را دیده بود ولی این
 دوشهر هیچکدام از لحاظ مذهبی اهمیت خاصی نداشته‌اند ، بدین جهت بعضی از مفسرین
 قدیم عقیده داشته اند که در املاء این کلمه اشتباهی روی داده و منظور شاعر ، بجای
 « گولونیا » (Cologna) « کلونیا » Clunia بوده است (باصطلاح فرانسوی آن
 کلونی Cluny کلونی) شهری در فرانسه است که صاحب صومعه معروفی بود بنام صومعه
 « بندیکتن‌های کلونی » (از فرقه مذهبی Benedictin و راهبان این صومعه لباسهائی
 بسیار بلند و فاخر بتن داشتند ، چنانکه سن برنار روحانی مقدس معروف مسیحی ، در
 نامه‌ای به برادر زاده خود درباره ایشان نوشته است : « اگر طول ردا و عرض باشلق
 پروانه و رود به بهشت باشد لطفاً مرا نیز از پیروان حقیر خود محسوب دارید » .

۳ - چنانکه نقل کرده‌اند فرد در ریک دوم ، امپراتور آلمان و ایتالیا ، کسانی
 را که بشاهسوء قصد میکردند یا شریک خیانت بوطن میشدند ، محکوم بدان میکرد که
 در درون ردائی از سربشان گذارند و آنها را در آتش نهند ، و آنقدر بهمین حال نگاهشان
 دارند تا سرب از فرط حرارت آب شود ، و اینان نیز در درون آن بسوزند . معلوم نیست این
 اتهام تا چه اندازه وارد باشد .

دوزخ

چه جامه خسته کننده ای که برای ابد بر تنشان کرده اند ! ما نیز همراه اینان بدست چپ چرخیدیم و بزاری و ندبه دردناکشان گوش فرا دادیم .

اما سنگینی باز ، قدمهای این فرسودگان را چنان کند میکرد که ما در هر قدم یارانی تازه می یافتیم^۱

براهنمای خود گفتم : « بکوش تا در این جمع کسی را بیابی که با کارهای او یا بانامش آشنا باشیم ، و چون براه خود میروی نظر پیرامون خویش افکن . »

و یکی از دوزخیان که لهجه توسکانی مرا شنید ، از پشت سر بانگ زد : « شما که در این ظلمات روانید ، آهسته تر روید ،

شاید مطلب خویش را از من بر آورده بینید . » آنگاه راهمرا پشت سر برگشت و بمن گفت : « درنگ کن ، و پس خویش را همگام اوساز . »

ایستادم ، و دو تن از دوزخیان را دیدم که رخسارشان حاکی از اشتیاق فراوان آنان بشناسائی من بود ، اما سنگینی باز و باریکی راه پایشانرا مست میکرد .

چون بما رسیدند ، بی سخنی دیری همچو احولان بر اندازم کردند و آنگاه بجانب یکدیگر گشتند و بهم گفتند :

« این یکی از طرزحراکت دهانش زنده مینماید ، و اگر ایشان

۱ - یعنی : یکدسته را در پشت سر میگذاشتیم و بکنار دسته ای که پیشاپیش آن میرفت می رسیدیم .

مرده‌اند ، چه امتیازی از کشیدن بارجامه سنگین معافشان دارد؟
 آنگاه بمن گفتند : « ای تسکانی که پای بمجمع ریا کاران ترشرو^۱
 نهاده‌ای ، بر ما بچشم حقارت منگر و نامت را بما بگوی.»
 و من بدانان گفتم : « مرا در نزدیک رود زیبایی آرنو ، در آن شهر
 بزرگ زانند و پروردند^۲ ، و در اینجا همراه با آن بدن آآمده‌ام که پیوسته
 باخود داشته‌ام .

اما شما که هستید ، که چنانکه می‌بینم از گرانی درداشک فراوان
 بر روی روان دارید ؟ و کدام کیفر است که شمارا چنین میدرخشاند^۳ ؟
 یکی از آنها پاسخ داد : « رداهای طلا را از سرب چنان سنگین
 ساخته‌اند که بار آنها ، چنانکه می‌بینی ، جمله ترازوها را بفغان آورده است
 ما اخوان « گودنتی » هستیم ، و اهل بولونیا بودیم ؛ نام من کاتالانو
 و نام رفیقم لودریگو بود^۴ .

۱ - اصل اصطلاح از انجیل گرفته شده (انجیل متی ، باب ششم) : « .. اما چون
 روزه دارید مانند ریاکاران ، ترشرو مباشید ، زیرا که صورت خویش را تغییر میدهند تا
 در نظر مردم روزه دار نمایند» .

۲ - Arno ، چنانکه قبلاً نیز گفته شد ، رودخانه ای در ایتالیا است که از
 فلورانس میگذرد . - شهر بزرگ : فلورانس .

۳ - اشاره بدرخشندگی رداهای فلزی این طبقه از دوزخیان .

۴ - Frati Godenti ، « بردران گودنتی » عنوان شوالیه‌های مذهبی فرقه «مریم
 باکره » بود که تشکیلات روحانی آنها در سال ۱۲۶۱ در شهر بولونیا پدید آمد و
 نامی مرادف با « اخوان الصفا » داشت . اعضای این دسته خود را « سربازان مریم قدیسه »
 مینامیدند و هدف این سازمان مذهبی از میان بردن اختلافات اجتماعی و سیاسی و
 حمایت از ضعیف بود که غالباً قربانیان اصلی این اختلافات بودند ، ولی این تشکیلات
 روحانی خیلی زود دستخوش فساد شد ، بطوریکه مردم افراد آنرا برادران خوشگذران
 لقب دادند (Godenti : خوشحال و خوش گذران) ، و اندکی بعد پاپ این تشکیلات
 ۱۰ منحل کرد . - دوبرادری که داتته در اینجا بدیشان اشاره میکند ، دوفراز افراد
 بقیه در صفحه بعد

و درجائیکه میبایست تنها يك تن را بر گزینند ما هر دو از جانب شهر تو بر گزیده شدیم تا نگهبان صلح و صفا باشیم، اما چنان رفتاری کردیم که هنوز آثار آنرا در پیرامون گاردینگو بچشم میتوان دید.»

سخن چنین آغاز کردم: «ای اخوان، رنجهای شما...»، اما فروتر ازین نگفتم، زیرا چشم بیک دوزخی افتاد که با سه میخ بزرگ بر روی زمین مصلوب شده بود،

بدیدن من، وی سراپای خویش را به پیچ و تاب در آورد و آه کشان بدرون ریش خود دهید، و برادر روحانی «کاتالانو»^۱ که چنین دید بمن گفت:

«این میخ شده، فریسیان را گفت که صلاح قومی را شکنجه و شهادت مردی روا است»^۲.

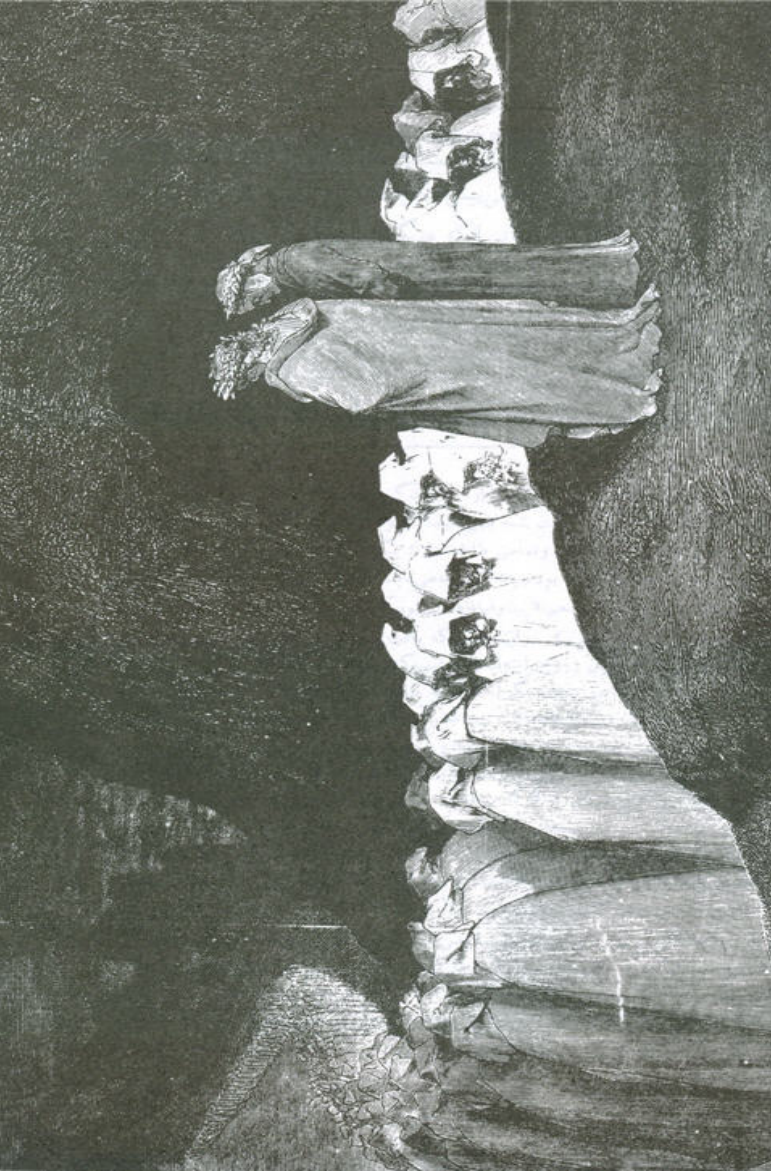
بقیه از صفحه قبل

این سازمان مذهبی بودند که یکی از آنها از خاندان کاتالانی و عضو دسته سیاسی گوتلف و دیگری از خاندان اندالو و عضو دسته سیاسی کیمیلین بود، و در سال ۱۱۶۶، پس از جنگ بنوته و شکست کیمیلین ها مردم فلورانس و چند شهر دیگر فرمانروائی مدنی و روحانی را که باید فقط یک نفر مسئول آن باشد بدین دو نفر واگذار کردند تا از این راه تعادل و سازشی میان دو دسته سیاسی بزرگ این شهر پدید آورده باشند، اما این هر دو بجای حفظ مصالح مردم فقط جیب خود را انباشتند و فکر مصالح خویش را کردند درین موقع بود که کیمیلین ها از فلورانس رانده شدند و مردم شهر خانه کاخ خاندان «اوبرتی» را در نزدیک گاردینگو (Gardingo) آتش زدند؛ این جمله که «هنوز آثار آن در نزدیک گاردینگو دیده میشود» اشاره بدین واقعه است.

۱ - Frate Catalan(o) ؛ رجوع بشرح بالا شود.

۲ - اشاره به یکی از کهنه یهود، موسوم به « قیفا » Caifas، که فریسیان را (دسته ای از متعصبین ظاهر الصلاح یهود که ادعای پارسائی فراوان میکردند و در انجیل بکرات مورد حمله قرار گرفته اند) علیه عیسی برانگیخت. در این باره در انجیل چنین آورده شده (انجیل یوحنا، باب بازدهم): «پس روسای کهنه و فریسیان شوری نموده گفتند چه کنیم، زیرا که این مرد (عیسی) معجزات بسیاری نماید. اگر او را چنین وا گذریم همه باو ایمان

بقیه در صفحه ۳۸۳



... «ای آنکه پای بمجمع ریاکاران ترشرو نهاده ای ...» (صفحه ۳۷۹)

سرود یست و سوم

و اکنون ، چنانکه می بینی ، برهنه تنش در پهنای جاده نهاده اند
تا سنگینی باز تمام آن کسانیرا که میگذرند دریابد .

و همین عذاب را پدر زن او درین کودال دارد^۱ ، و نیز سایر اعضای
آن شورائی که یهودان را بنذر لعنت افشاند^۲ .

آنوقت ویرجیلیو را دیدم که باشگفتی بدین مردی که با صورتی
چنین ننگین درین تبعید گاه ابدی بر زمین مصلوب شده بود مینگریست^۳ .

بقیه از صفحه ۳۸۰

خواهند آورد و در میان آمده جا و قوم ما را خواهند گرفت - یکی از ایشان قیفا نام در آن سال
رئیس کهنه بود ، بدیشان گفت شما هیچ نمیدانید و فکر نمیکنید که بجهت مامفیداست که
یک شخص در راه قوم بمیرد و تمامی طایفه هلاک نگردد . و این را از خود نگفت ، بلکه
چون در آن سال رئیس کهنه بود نبوت کرد که میبایست عیسی در راه آن طایفه بمیرد - و نیز
در انجیل یوحنا، باب هیجدهم: «... و قیافا همان بود که بیموده اشاره کرده بود که بهتر است
یک شخص در راه قوم بمیرد» - در اینجا قیفا که باعث شد عیسی را بصلیب کشند خود طبق
قانون «تاوان» که قانون دوزخ دانت است بصلیب کشیده شده، و چون او دیگران را همراه خود
در این راه کشانیده در اینجا دیگرانند که پا بر او، میگذارند .

۱ - «پدرزن او»: «حنا» - وی عضو آن شورائی بود که علیه عیسی تصمیم گرفت .
در انجیل (انجیل یوحنا، باب هیجدهم) چنین آمده است: «... عیسی به پطرس گفت شمشیر
خود را غلاف کن - آنگاه سربازان و سرتیپان و خادم یهود عیسی را گرفته او را بستند و
اول او را نزد حنا پدرزن قیفا که در همان سال رئیس کهنه بود آوردند» .

۲ - اشاره به جمله ای از انجیل ، که طبق آن یهودان خون عیسی را بگردن خود
و فرزندان خویش گرفتند تا «پونس پیلانوس» فرماندار رومی اورشلیم را بسد دور فرمان مرگ
عیسی راضی کنند (انجیل متی، باب بیست و هفتم): «پیلاتس بدیشان گفت با عیسی مشهور
بمسیح چکنم؟ جمعا گفتند مصلوب شود - والی گفت چرا؟ چه بدی کرده است؟ - ایشان بیشتر
فریاد زده گفتند مصلوب شود - چون پیلاتس دید که ثمره ای ندارد بلکه آشوب زیاد میگرد
آب طلبیده پیش مردم دست خود را شسته گفت من بری هستم از خون این شخص عادل، شما
ببینید تمام قوم در جواب گفتند خون او بر ما و فرزندان ما باد» .

۳ - اشاره بدانکه ویرژیل در سفر پیشین خود بدوزخ (رجوع شود بصفحه ۲۵۱، شرح ۱)
که پیش از شهادت عیسی صورت گرفته بود این دوزخی را که با این صورت مجازات میشود
ندیده بود .

دوزخ

ووی برادر روحانی چنین گفت: «اگر اجازت گفتار داشته باشید لطفاً مرا بگوئید که آیا دردست راست راهی برای خروج هست. تا ما دو تن از آن بیرون رویم و ملائک روسیاه را برای بردنمان ازین ورطه، بدینجا نکشانیم؟»

و او پاسخ داد: «نزدیکتر از آنکه امیدمیداری، پلی هست که از حلقهٔ بزرگ آغاز میشود و از بالای جملهٔ دره‌های این ماتسرامیگذرد. تنها در روی این گودال است که پل شکسته است و گودال را نمیپوشاند. بنابراین میتوانید از راه دامنهٔ فروریخته‌ای که از ته گودال تا ببالا میرود براه خود روید.»

راهنمای من دمی سر بزیر افکند و آنگاه گفت: «پس آن شیطانی که درپس این دیوار گناهکاران را بقلاب میکشد، بما دروغ گفت؟ و برادر روحانی پاسخ داد: «پیش ازین دربولونیا شنیدم که میگفتند شیطان را معایب بسیار است، و منجمله شنیدم که وی دروغگو و پدر دروغ است.»^۲

۱- ملائک سیاه: شیطان‌ها این شیاطین سابقاً همه از فرشتگان بوده‌ و در آسمان خدمت میکردند، و فقط بعد از طرد از آسمان، سیاه شده‌اند.

۲- اقتباس از انجیل (انجیل یوحنا، باب هشتم): «... عیسی بدیشان گفت اگر خدا پدر شما میبود مرادوست میداشتید، زیرا که من از جانب خدا صادر شده و آمده‌ام... شما از پدر خود ابلیس می‌باشید و خواهشهای پدر خود را می‌خواهید بعمل آرید - او از اول قائل بود و در راستی ثابت نمی‌باشد، از آنجهت که در او راستی نیست - هر گاه بدروغ سخن می‌گوئید از ذات خود می‌گوئید، زیرا دروغگو و پدر دروغگویان است.»



این صلیب شده فریسیان ترا گفت که حق است اگر مردی را در راه قومی بشکنند چه بسیارند (صفحه ۳۸۰)

سرود بیستم و سوم

راهنما که چهره‌اش از خشم اندکی درهم رفته بود ، این بشنید و
با قدمهای بلند براه افتاد^۱ و من دوزخیان سنگین باز را بحال خود گذاشتم
و بدنبال این قدمهای گرامی براه افتادم .

۱- مفهوم حقیقی این خشم ویرژیل اینست که عقل و منطق بشری حیل‌های کوچک
را از طرف دیگران قابل قبول و گذشت می‌شمارد، ولی حیل‌گری فزون از اندازه و شیطانی
اورا خشمگین میکند .

سرود بیت چهارم

طبقه هشتم دوزخ: حيله گران

گروه هفتم: دزدان

ویرزیل و دانتته دوباره بر روی پل ایستاده اند. این پل است که بر بالای «بولجیای» هفتمین استوار شده، و از منتهای آن میتوان درون این گودال را که باید بدان «گودال دزدان» نام داد دید.

در این گودال، طبقه دزدان مجازات می بینند و مجازات آنها دست و پنجه نرم کردن دائم با ماران و افعیان است. این گودال طبقه هشتم، و زمین آتشین طبقه هفتم، تنها قسمتهایی از دوزخ دانتته اند که با جهنم ما که آتش و افعی از عناصر اصلی آنند شباهت دارند.

نوع مجازات دزدان مثل سایر انواع کیفرهای «دوزخ» دانتته با جرم ایشان تطبیق میکند: اینان دزدند کی مثل ماران بی سرو صدا با خانه ها وارد شده و قربانیان خود حمله برده یعنی اموال آنها را رزوده اند، و در اینجا حقاً باید بچنگ ماران و افعیان سپرده شوند و چون دستهای آنان عامل اصلی تباهاکاریهایشان بوده، در اینجا مارها دستهایشان را بهم می بندند تا قدرت حرکت نداشته باشند؛ و چون دزدان زندگانی دیگران را از راه دزدیدن بوسیله این زندگی تباها کرده اند، در اینجا بنای زندگی خودشان بطور دائم درهم فرو میریزد، و باز بصورت اول درمی آید تا دوباره درهم ریزد.

سرود بیست و چهارم

در آن دوره از سال تازه جوان که مهر فروزان کیسوان خویش
را در زیر دلو گرمی میبخشد و شبها اندک اندک آهنگ همزمانی با روزها
میکنند^۱،

آنوقت که ژاله میکوشد تا تصویر خواهر سپید جامه‌اش^۲ را
بر صفحه زمین نقش زند، اما این نقش او چنان سست است که کوتاه زمانی
بیش نمیاید،

روستائی که کمبود علیق دارد، از جای برمیخیزد و به بیرون
مینگرد، و چون دهکده را یکسره سپید می‌بیند از اسف دست برپهلوی
میکوبد،

وبخانه باز میگردد و همچو بینوائی که نمیداند چه کند قدم -
بقدم ناله سر میدهد، و آنگاه دو باره از خانه بیرون میرود، و چون
می‌بیند که با گذشت ساعتی چند وضع زمین دگرگون شده است امید از
دست رفته را باز میگیرد.

۱- اشاره به برج دلو (بهمن ماه) که در آن خورشید حرارت کیسوان (اشعه) خود
را اندک اندک زیادتر میکند تا آنرا با فصل تازه‌ای که در شرف فرارسیدن است (بهار) تطبیق
دهد. مراد «از سال تازه جوان» (Giovinetto anno) سال نومیسیچی است که از ماه
ژانویه یعنی بیست روز پیش از شروع دلو (بهمن) آغاز شده است. مراد از همزمان شدن
شبها و روزها، بلندی تدریجی روزها و کاهش تدریجی طول شبها است، چنانکه در آخر
اسفند (حوت) این هردو درست بیک اندازه شوند.

۲- «خواهر سپیده جامه شبنم»: برف.

دوزخ

و چو بدست شبانی خویش را بر میدارد و گوسفند بچگان را بچرا
بیرون میبرد؛ بهمین سان استاد من نیز مرا بیدار چهرهٔ پریشان خویش
بهراس افکند، اما خود بیدرنگ بر زخم مرهم نهاد،

زیرا چون به پل شکسته رسیدیم، وی با همان ملاحظت که در
پای صخره از او دیده بودم بسوی من چرخید.

و آغوش گشود، و چون اطراف و جوانب کار را در دل سنجیده نخست
بادقت بسراشویی نگریست، و پس مرا در بازوان خویش گرفت،
و چون آنکس که اندیشه و کردار را توأم دارد، و چنین مینماید
که پیوسته فکر مبادا را نیز کرده است،

در همان حال که مرا بسوی قلعهٔ صخره‌ای بزرگ بالا میبرد، به-
تخته سنگی دیگر نظر دوخت و گفت: « اکنون خویش را بدین سنگ
فرو آویز، اما نخست آنرا بیازمای که طاقت حمل ترا داشته باشد».

این راه، راهی نبود که ردپوشان از آن بالا توانند رفت، زیرا
که وی با همهٔ سبک وزنی خود و من با تمام کمکی که از او می‌گرفتم
بدشوای میتوانستم از یک برآمدگی آن بر برآمدگی دیگر روم.
و اگر این نبود که راه از این جانب کوتاه‌تر از آنجانب دیگر
بود، نمیدانم که او چه میکرد، اما من بیگمان سپرمی انداختم.

ولی چون سراسر «ماله بولجه» روی بسوی دهانه چاهی دارد
که در پائین‌ترین قسمت آن واقع شده، بناچار وضع هر یک از دره‌ها
ایجاب میکند.

۱- این اصطلاح رایج ادبیات فارسی عیناً در اینجا بکار رفته است *al mal giunse lo' mpiastro*.

سرود یست و چهارم

که یکی از دو دیواره آنها بلند تر و آن دیگری کوتاه تر باشد بدین سان بود که ماعاقبت ببالای آخرین تخته سنگ این دیواره رسیدیم چون خود را در آن بالا یافتیم، نفس را چنان در سینه تنگ دیدم که بناچار فراتر نرفتم و در هماندم که از راه رسیدم بر زمین نشستم و استاد گفت: «ازین پس باید با تنبلی خویش بستیزی، زیرا روی پر نشستن و زیر روپوش خفتن، کسی را به نام آوری نمی‌تواند رسانید،

و آنکس که بی افتخار زندگی کند، از خویش بهمان اندازه اثر می‌گذارد که دود در هوا و کف در آب.

پس برخیز و با آن نیروی معنوی که اگر در زیر باز تن از پای در نیفتد در هر پیکاری پیروز می‌آید، بر نگرانی خویش فائق شو. ما باید از نردبانی بلند تر ازین بالا رویم^۱، زیرا تنها بترك اینان گفتن ما را بس نمی‌تواند بود. اگر مفهوم سخنم را دریافته ای کاری کن که این درس بکارت آید.»

چون چنین شنیدم، برخاستم و خویش را تازه نفس تر از آن نمودم که بودم، و گفتم: «براه اف، که بس نیرومند و مشتاقم.» و آنگاه راه خویش را در روی پل باز گرفتیم: راهی ناهموار و باریک و صعب العبور بود که از جاده پیشین دشوار تر طی می‌شد.

۱- اشاره به سربالائی بزرگتری که باید برای بیرون رفتن از دوزخ طی کنند. از نظر تمثیلی مفهوم این گفته اینست که ترك گناه دشوارتر از انتقال از يك گناه به گناه دیگر است.

در راه سخن می‌گفتم تا فرسوده ننمایم و آنوقت از گودال پیش رویمان صدائی را شنیدم که توانائی آنرا که بصورت کلماتی درآید نداشت با آنکه در آن دم در بلندترین نقطه آن پل کمائی بودم که از فراز این گودال می‌کنند، از این صدا چیزی در نیافتم؛ اما آنکس که سخن می‌گفت سخت خشمگین می‌نمود.

پیاپی خم شده بودم، ولی دیدگان آدمی زنده در تاریکی اعماق این گودال رخنه نمی‌توانست کرد. لاجرم گفتم: «استاد، کاری کن که بدان دیواره دیگر رسی»

تا ما از آن فرود آئیم، زیرا، همچنانکه این جا سخنی می‌شنوم و معنی آنرا نمی‌فهمم، در آن پائین نیز چیزهائی را می‌بینم که ماهیتشانرا در نمی‌یابم».

گفت: «بتو جز از راه عمل پاسخی نمیدهم، زیرا هر خواهشی مشروع باید اقدامی در پی داشته‌باشد، نه حرفی».

بدان سر پل که به دیواره هشتمین میرسد فرود آمدیم، و آن وقت من بلجیا را آشکارا در برابر خویش یافتم،

و در آن توده ای موخس از ماران و افعیان دیدم؟ و این ماران انواعی چنان گوناگون داشتند که تنها یاد آن خونرا در تنم از گردش باز میدارد.

«لیبیا» را^۱ بگوئید که دیگر لاف از شنزار خویش نزنند،

۱ - Libia سرزمین لیبی در شمال افریقا؛ در یونان و روم قدیم غالباً این کلمه «لیبیا» را بمعنی کلی‌قاره افریقا بکار برده‌اند. - اصل فکر «مارهای افریقا» از فصل نهم کتاب «فارسالیا» از شاعر لاتین «لوکانوس» گرفته شده.

سرود بیست و چهارم

زیرا اگر این شنزارماران زنگی و عینکی و فانوسی و بسیارماران
دگردارد^۱
هرگز این سرزمین و نیز سرزمین حبشه و آن کشوری که در
بالای بحر احمر است^۲ بر رویهم این اندازه ماران و افعیان نداشته اند .
میان این تودهٔ شوم خونخواره ، مردمانی برهنه تن و هر اسان بهر-
جانب دو ان بودند که امید پناهگاهی یا نوش داروئی نداشتند^۳
و ماران دستپایشان را از پشت بهم بسته و سر و دم خویش را در
تهیگاهشان جای داده بودند تا از جلو بیکدیگر حلقه شوند .
و دیدم که ناگهان ماری خود را بروی یکی از اینان که نزدیک
ما بود افکند و تنش را در آنجا که پیوند گاه گردن و شانه هاست
سوراخ کرد .

۱ - همهٔ این اسامی، نامهایی است که در تاریخ طبیعی بانواع مختلف مارها اطلاق
شده است ؛ اصل آنها در ایتالیائی چنین است : chelidre; iacule; farea; cencre ;
amfisbena. لوکانوس ، که در بالا بدو اشاره شد، دربارهٔ این مارها مینویسد : « کلیدریس ها
مسیر خود را میسوزانند و از آن دود برمی آورند - یا کولیس ها میتوانند تا فاصلهٔ زیادی در
فضا بجهند - فارزها با خود در درون سنگها فرو میروند و از دور سر برمی آورند - سنگریس ها
وقت حرکت بدن خود را چون امواج دریا به پیچ و تاب می آورند - آمفیسینوها ، در هر
یک از دو جانب سرودم خود سری جداگانه دارند» .

۲ - عربستان

۳ - Eliotropa «هلیوتروپوس» ؛ این کلمه در لاتینی معنی گل آفتاب گردان را
میدهد ، ولی در اینجا این معنی آن مراد نیست، بلکه منظور سنگ مجزه اثری است که
بعقیدهٔ قدما نیش منر واقعی را التیام می بخشد و بطور کلی کار نوشداروی خودمان را
میکند . از آن گذشته هر کسی که این سنگ را همراه داشته باشد، از نظر دیگران نامرئی
میماند . این سنگ را در عربی «قبیح خفا» می نامند و در داستانهای هزارویکشب چند بار
بدان اشاره شده است .

دوزخ

در مدت زمانی کمتر از آنچه نوشتن يك « O » یا يك « I » را لازم است، آن دوزخی آتش گرفت و سوخت و بر زمین در غلطید و خاکستر شد.

و چون بدین سان از میان رفت، خاکستر او خود بخود گرد آمد و در آنی همان شکل نخستین را باز گرفت.

حکیمان گفته‌اند که سمندر در نزدیکی پانصدمین سال زندگانی خویش، بهمین سان میمیرد و باز زنده می‌شود.

در دوران حیاط خود نه علفی می‌خورد و نه گندمی و تنها اشکهای عود و کندر تغذیه می‌کند، و آخرین بسترش بر گها و شاخه‌های مورد و سنبل هندی است^۱.

و حالت آنکس که بدست شیطانی نا پیدا بر زمین می‌افتد، یا با تصلب شرائین که آدمی را فلج می‌کند از پای در می‌آید، و نمیداند که چرا افتاده است،

و بهنگام برخاستن پریشان و گیج به پیرامون خویش می‌نگرد و بهرسو نظر میکند و آه میکشد.

۱ - Fenice (به لاتینی Phœnix) یا سمندر، مرغ آتشین بال، که بکرات در ادبیات فارسی آمده است. طبق افسانه‌های کهن (که دانته راویان آنها را خردمندان بزرگ نامیده، و ظاهر اشاره‌اش در این باب به اوویدیوس شاعر معروف لاتین است) سمندر مرغی بزرگ است که اصلاً در عربستان بزمیرد، و تنها از عطر گل و بخار کندر تغذیه میکند، و هر پانصد سال یکبار که پایان عمر خویش را نزدیک می‌بیند آشیانی از گل‌های معطر و بر گهای خشک مورد و کندر برای خود می‌سازد و آنرا با گرمی خورشید و حرکت بال‌های خود آتش می‌زند، و آنقدر در این آتش می‌ماند تا بسوزد و خاکستر شود، و از میان این خاکسترها از نو بصورت سمندری سر برزند که باید پانصد سال دیگر زنده بماند.



سرود بیست و چهارم

حالت آن گناهکاری بود که بر پای خاسته بود! شگفتا! عدالت خداوندی که چنین سخت ضربت میزند، چه منتقم و قهار است!
راهنمای من از او نام و نشان پرسید، ووی پاسخ داد که: «اندک زمانی پیش، از توسکانا بدین گردنه موحش در افتادم.

در زندگانی خویش بدنبال دد صفتی رفتم، نه در پی آن حیاتی که آدمی را شایسته است، و حقا که استری چو من میبایست چنین زیسته باشد. من «وانی فوجی» چارپا خویم، و پیستویا مرا مغازه‌ای شایسته بود!»

و من به استاد گفتم: «بدو بگوی که از اینجا نرود، و بپرس که کدام گناهش بدینجا افکنده است، زیرا من وی را درزندگانش مردی سودائی و شدیدالعمل میشناختم.»

و گناهکار که این بشنید دیگر رازپوشی نکرد، بلکه روح و چهره خویش را بجانب من گرداند و بر رخس اثر شرمندگی غم آلوده‌ای هویدا شد.

و گفت: «رنجی که اکنون بدیدارتو میبرم که بدین واژگون بختی من مینگری، فزون از آن رنج است که بهنگام جدائی از دنیای زندگان بردم.»

۱ - Vanni Fucci از معاریف شهر پیستویا Pistoia (در شمال غربی فلورانس) که برای نخستین بار اختلاف دودسته معروف سیاسی «سفیدها» و «سیاهها» در قرن سیزدهم مسیحی در ایتالیا از آن پدید آمد، و در کمندی الهی بارها باین اختلاف اشاره میشود. «وانی فوجی» خود از نجبای دسته «سیاهها» و پسر حرامزاده «فوجیودلانسی» یکی از اعیان شهر بود (و بهمین جهت دانه او را از زبان خودش به «قاطر» تشبیه میکند). وی آتش اختلاف را میان دسته‌های سیاسی سیاه و سفید دامن زد و از این راه آتش افروزی بزرگی کرد که بعدها فلورانس در آن بسوخت.

دوزخ

با این همه از گفتن آنچه میخواهی سر باز نمیتوانم زد: از آنروی در این درك بسر میبرم که بگنجینه مقدس و زیبای کلیسا دستبرد زدم^۱.

و دیگری در جای من بدین گناه متهم آمد^۲. اما برای آنکه خروج احتمالی تو ازین ظلمتکده از دیدار این پربشاحالی من شادمانت نکند،

به پیشگوئی من گوش فرا دار و بشنو که: نخست پیستویا از سیاه ها تهی شود، آنگاه فلورانس صاحبمنصبان و قوانین خویش را تازه کند،

سپس مریخ از «والدی ماگرا» برقی بجهاند که ابرهائی آشوبزا در میانش داشته باشند، و بعد از آن در کشاکش طوفانی سهمگین و ترشرو نبردی گران در «کامبوپینو» در گیرد، و آنگاه این برق بناگهان ابر غلیظ را درهم شکافد و بر سر جمله سفیدها فرود آید^۳.

۱ - اشاره به خزانه کلیسای «سنیا کوپو» در شهر پیستویا.
۲ - اشاره به مردی بنام «زامبینودی راجیو فورزی» که او را با اتهام دزدی دستگیر کردند و کیفر دادند، دوزخی مخاطب دانته اعتراف میکند که او را بناحق بجای وی گرفته اند

۳ - این پیشگوئی از معروفترین پیشگوئیهای «دوزخ» دانته است، و بر اساس حوادث تاریخی سالهای ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۶ تکیه دارد. در ماه مه ۱۳۰۱، دسته سیاه سیاهها» در شهر پیستویا Pistoia شکست خوردند و از آن شهر طرد شدند، و در اول نوامبر همان سال، «کوزسودوناتی» رئیس دسته پیروزمندان وارد فلورانس شد و «سفیدها» را تبعید کرد. «سیاههای» پیستویا با فلورانسها متحد شدند و در سال ۱۳۰۲ فرماندهی مارکی «مالاسپینا» دژ معروف «سراواله» را که در اختیار سفیدها بود تصرف کردند و حتی خود شهر پیستویا ۱۰ در سال ۱۳۰۶ بتصرف در آوردند. زدوخودا اصلی ایندو دسته در میدان جنگ «پینو» Piceno اتفاق افتاد که در آن همه قوای متخاصمین از شهرهای فلورانس و لوکا و پیستویا شرکت جستند.

بقیه در صفحه بعد

سرود بیست و چهارم

ومن این همرا بتو میگویم تاپریشانت کرده باشم^۱.

بقیه از صفحه قبل

با توجه بدانچه گفته شد میتوان مفهوم اشارات دانه را دریافت: «پیتویا از سیاه‌ها تهی شود» یعنی: وقتی که حزب سیاه‌ها از آن رانده شود—فلورانس صاحب‌منصبان و قوانین خویش را تازه کند» یعنی: زمامداران دسته سفیدها و قوانینی که ایشان وضع کرده بودند جای خود را به زمامداران دسته سیاه‌ها و قوانینی بدهند که آنان طبق مصالح خود بر حسب نظریات سیاسی خویش وضع خواهند کرد—برقی که ریخ از «والدی ماگرا» *Valdi Magra* بجهاند، یعنی: آتش زد و خورد بفرمان خدای جنگ در «والدی ماگرا» دره بزرگ و آبادی در ناحیه «لونجیا» که حمله متحدین فلورانس و پیتویا برای تصرف دژسراواله از آنجا شروع شد (برافروخته شود). «نبردی در کامپو پیچنودر گیرد»: یعنی میدان جنگ بداخل خاک پیتویا منتقل شود.

۱ - اشاره بدانکه دانه خود طرفدار دسته سیاسی سفیدها یعنی آنوائست که شکست خواهند خورد. این پیشگویی برای سال ۱۳۰۰ واقعاً غیبگویی بوده، ولی در آن تاریخ که «دوزخ» سروده شد تمام این وقایع روی داده بود.

سرود بیست و نهم

طبقه هشتم دوزخ : حبله گران

گروه هشتم : مشاوران مزور

پس از دیدار دزدان ، ویرژیل ودانته ناظر صحنه مجازات گروه مشاورین نادرست میشوند که شریک دزد و رفیق قافله بوده اند اینان این قاعده را که «المشاور مؤمن» در زیر پا گذاشته و بخاطر مصالح و اغراض شخصی ، کسانی را که بدیشان اعتماد بسته بودند براه خطا رانده اند .
بغیر از «جنگل خود کشی کردگان» طبقه هفتم دوزخ ، این تنها موردی است که در آن دوزخیان بصورتی غیر از صورت آدمی تجلی میکنند .
در اینجا هر دوزخی در درون شعله آتشی قرار دارد که او را سرپا در میان گرفته است و هر شعله زبانه ای دارد که نشان زبان آن دوزخی است ، زیرا گناه اغفال از راه زبان او صورت گرفته است . شعله آتش نشان وجدان خطاکار این گناهکاران است و پنهان شدن ایشان در آن ، از آن جهت است که در زندگی نیت اصلی خود را در لافافه دروغ پنهان داشته بودند .

سرود بیست و پنجم

در بیان گفته خود ، دزد هر دو دست را بالا برد و علامت انجیری داد و فریاد زد : «بگیر، خدایا ، این هم ترا حواله باد!»

از آن روز خویشان را دوست ماران یافتیم ، زیرا در آن دم یکی از آنها را دیدم که بر گردن او پیچید و پنداشتی که میخواست بگوید :

«نمیخواهم بیش از این بگوئی» :

و ماری دیگر را دیدم که بر گرد بازوایش حلقه زد و آنها را به تنش چسباند ، و خود چنان سخت از جانب جلو بدو پیچید که وی را یارای کمترین حرکتی نماند.

اوه ! ای پیستویا ، ای پیستویا ، چرا سر آن نداری که خویش

۱ - علامت انجیر دادن (fare le fiche) يك نوع اشاره با انگشتان دست است که مفهوم مستهجن و وقیحانه ای دارد . این علامت چنین است که دست را مشت میکنند و نوک انگشت شست را از وسط دو انگشت دوم و سوم بیرون می آورند و آنرا بطرف «حواله میدهند». باید متوجه بود که در یونان و روم قدیم «انجیر» علامت مجازی آلت تناسلی زن و شست دست نشان «فالوس» یا آلت تناسلی مرد بوده است و این علامت اخیر در ایران نیز تا حدی همین معنی را دارد . در ایتالیا «علامت انجیر دادن» از قدیم تا با امروز حکم توهین زنده ای را نسبت بطرف داشته است و دارد ، یکی از مورخین معروف این کشور (ویلانی) در کتاب Cronica مینویسد که : «بر بلندترین نقطه دژ مستحکم کارمینیانو ، در ایالت پیستویا ، که مردم آن با فلورانس ها دشمنی قدیمی داشتند ، بالای برجی که از خیلی دور پیدا بود دو بازوی بسیار بزرگ از مرمر روبرو فلورانس حجاری شده بود که هر کدام از آنها بدین شهر علامت انجیر میدادند». «وانی فوجی» دوزخی که در دوره زندگی اموال خدا را دزدیده اند ، در اینجا به خود خدا علامت انجیر میدهد .

دوزخ

را خاکستر کنی تا ازین بیش در جهان نیائی؟ که در بد کاری از آنها که
ترا زادند نیز فراتر رفته‌ای؟

در سراسر حلقات مظلم دوزخ روحی را ندیدم که چنین مغرورانه در
برابر خداوند گردنکشی کند، حتی آنکس که از حصار «تبه» فرود
افتاده بود چنین نکرد.^۱

دوزخی بی کلامی دگر براه گریز رفت، و من «چنتائوروی» خشم-
آلوده‌ای را دیدم که می‌آمد و می‌رسید که: «این گستاخ کجاست؟»
نپندارم «مارما»^۲ را آن همه مار باشد که او بر ترك خود داشت،
زیرا که ماران تا آن جایی از تن او را که در آن چهره آدمی آغاز میشود^۳
در زیر خود پوشیده بودند.

و در روی شانها و در پس گردنش اژدهائی گشوده بال نشسته بود
که هر آنچه را که فرا روی خویش میدید آتش میزد.

استاد من گفت: این «کاکو» است که بارها در زیر صخره کوه
آه نتینو دریاچه‌ای از خون پدید آورد.^۴

۱ - اشاره به کاتیلینا «Catilina» سردار رومی که علیه سناي روم جنگید و طبق
روایات قدیمی، شهر «پیستویا» را ساخت تا بقایای سپاهیان خود را که جان بدر برده
بودند در آن مسکن دهد.

۲ - اشاره به Capano (رجوع شود به سرود ۱۴ دوزخ)

۳ - Maremma سرزمین مالاریا خیز و ناسالم ناحیه «توسکانا»، در مغرب ایتالیا

۴ - اشاره بدان قسمت از بدن «سنتور» که در آن، نیمه‌ای که شکل اسب دارد
بنیمه دیگری که شکل انسان را دارد می‌پیوندند

۵ - Caco (به لاتینی Cacus) بنا بر روایات میتولوژی یونان، پسر هفائستوس
(وولکانو) خدای صنعت و آهنگری بود، و در کهستان آونتینوس Monte Aventino
کمی بالاتر از روم مسکن داشت، وی بگلسه گوسفندان هر کول که در پای این
تقیه در صفحه بعد

ولی درینجا سرنوشت او از دیگر برادرانش جداست، زیرا وی گله
 بزرگی را که در نزدیکی خود داشت مکارانه ربود،
 و در آنوقت بود که نابکاری‌های او در زیر گرز هر کول، که شاید
 بوی صدضربت زد و او حتی ده تا ۱۰ احساس نکرد، پایان یسید.^۱
 چون وی چنین میگفت، «چنتائورو» رفت و سه روح بزیرپای ما
 آمدند، که من و راهنمایم هیچیک آمدنشان را در نیافتیم. بودیم^۲،
 تا آندم که بر ما بانگ زدند: «شما که اید؟» آنوقت ما دست از
 گفتگو برداشتیم و از آن پس تنها متوجه ایشان شدیم.

بقیه از صفحه قبل

کوه میچرخیدند حمله برد، و هر کول از این عمل چنان بخشم آمد که او را با چماق
 معرّه ف خود کشت و حتی بعد از مرگ او نیز تامدتی دست از این ضربت زدن برنداشت.
 در اینجا «کاکوس» پاسداری منطقه، و در خانه «فلجوتته» دوزخ را دارد. در میتولوژی یونان،
 کاکوس آدم است نه «سننور»، و شاید این اشتباه داتته از اینجا آمده باشد که ویرژیل
 در کتاب انئیس (سرود هشتم) او را اقب «نیمه انسان» داده است، که از نظری مفهومی
 «درنده خو» ۱۰ دارد نه «حیوان شکل».

۱ - یعنی: کاکوس شاید در دهمین ضربت چماق هر کول مرده بود، در صورتی که
 پهلوان از فرط خشم بدو صد ضربت زد. مراد از «نابکاری‌های او»، این روایت افسانه‌ای
 است که وی برای آنکه هر کول نفسمد که گوسفندانش را بکجا برده‌اند، دم این
 گوسفندان ۱۰ گرفت و آنها را آنقدر واپس برد و تا غار خود رسانید.

۲ - برای دزک آنچه بعد خواهد آمد، و یکی از جالب‌ترین صفحات «دوزخ» بشمار
 می‌آید، بهتر است قبلاً اصول آن بطور کلی ذکر شود: سه روحی که بدو بصورت انسانی
 در برابر داتته و ویرژیل می‌آیند، سه نفرند بنام آنیلو و برنلسکی Agnello Brunelleschi
 به نوزو دیلی آباتی Buoso degli Abati و پوچیو شانکانو Puccio Sciancato. -
 یکی از آن سه می‌پرسد: «چیانفا دوناتی Cianfa Donati کجا مانده؟» بعد چانفا
 می‌آید، ولی وی آدمی است که مار شده است و این مار با یکی از این سه دوزخی
 در می‌آمیزد، یکی میشود. سپس ما دیگری که روح مردی بنام فرانچسکو کوالکانتی
 Francesco Cavalcanti است بدانجا می‌آید و به دوزخی دومین حمله می‌کند،
 این بار این دو با یکدیگر عوض و تبدیل میشوند، و فقط دوزخی سوم که داتته او را در
 آخرین لحظه می‌شناسد از این تغییر و تبدیل مصون میماند.

دوزخ

من آنرا نمی‌شناختم، اما چنانکه گاه اتفاق می‌افتد، یکی از ایشان نام یکی دیگر را بر زبان آورد

و گفت: «چیانفا کجا مانده است؟» و من برای اینکه راهنمایم هشیار باشد انگشت بر چانه و بینی نهادم،

ای خواننده، اگر آنچه اکنون می‌گویم دشوارت باور آید، شگفت مدار، زیرا من نیز که این ماجرا را بچشم دیدم، خود بسختی قبولش میتوانم کرد.

چون نظر بدیشان دوختم، ماری شش پا را دیدم که خویش را بروی یکی از آنها افکند و سراپا در میانش گرفت.

چنانکه بادو پای میانگین خود شکمش را در هم فشرد و با دوپای جلو بازوانش را گرفت، و دندان در هر دو گونه‌اش فروبرد،

و آنگاه هر دوپای عقب را بر رانهایش حلقه کرد و دم خویش را از میان هر دو ران برآورد و از پشت بر تهیگاهش چسباند.

هر گز بوته عشقه‌ای در روی درختی بدان سختی ریشه نکرده است که این حیوان موخس اعضای خود را بر تن آن دیگری پیچیده بود،

چنان این دو بهم چسبیدند که تو گوئی هر دو را از موم گرم ساخته بودند، و رنگهای خود را آنگونه با هم درآمیختند که هر دو یکسره از صورت پیشین خویش بدرآمدند.

و حال کاغذی را یافتند که در برابر شعله‌آتش برنگی گندمگون درآید که هنوز سیاه نباشد؛ اما در آن از سپید رنگی نخستین نیز نشانی نمانده باشد.

۱ - علامت دعوت بسکت، که تقریباً صورت بین‌المللی دارد.

سرود لیست و پنجم

آن ده‌تای دیگر بدو مینگریستند و هر يك از آنها بانك میزد که :
« وای «آن‌یل» ، بین که چگونه دگر گون میشوی ! حالادیگر نه دوتا
هستی ، نه یکی . »

و تازه سرهای دو گانه آنها سری واحد شده بود که دو چهره
دو آمیخته آنان نیز بشکل يك چهره دو آمد که هر دو صورت نخستین در
آن محو شده بودند.

آنگاه از چهار عضو دو بازو پدید آمد ، و رانها و ساقها و شکم و
سیه بدل به اعضائی شدند که هیچ آدمیزاده ندیده است.

شکل پیشین آن هر دو از میان رفته بود ، و این صورت مسخ شده
هم دو کس بنظر میرسید ، هم هیچ کس ؛ و این ترکیب عجیب با قدمهای
آهسته دور شد .

همچو آن سوسماری که در گرمای سوزان قلب الاسد پر چینی
را که پناهگاه خود داد عوض میکند و بتندی برق لامع از مسیر خویش
میگذرد

ماری خشمگین که چون دانه فلفلی کبود و سیاه بود ، با چنین
شتابندگی بجانب شکم آن دو تایی دیگر آمد ،
و تن یکی از آنها را در آن محلی که رساننده نخستین غذای ماست^۱
سوزاخ کرد ، و آنگاه در برابرش بر زمین افتاد.

۱ - Agnèl(lo) - «ان‌یلو برونلسکی» ، یکی از افراد خاندان برونلسکی شهر
فلورانس که از سر دسته های کبیلین های شهر به دند .
۲ - «ناف» ، که اولین غذای بشر در دوران زندگی جنینی از آن می آید .

دوزخ

سوراخ شده بدو نگر است، اما هیچ نگفت و فقط خمیازه کشان
بر جای ایستاد، تو کوئی تنها به تب یا بخواب دچار آمده بود.
او ما را مینگریست و ما او را؛ و از شکاف تن این و از دهان آن
بخاری غلیظ بر میخاست، و این هر دو بخار باهم در میآمیخت.
«لوکانو» را بگوی که خاموش شود و دیگر دم از نگون بختی
«سابلو» و ناسیدیو» نزنند و گوش بسدانچه اینک میگویم فرا دارد؛
و «اوویدیو» را بگوی که دیگر از کادمو و آرتوزا سخن نگوید،
زیرا مرا بهنر نمائی او رشک نمیآید که شاعرانه آنرا بشکل ماری و این
را بصورت چشمه‌ای در آورد^۲.

آخر او هرگز دو طبیعت مختلف را، روی در روی، چنان
استحاله نداد که ماهیت وجودی آنها را با یکدیگر عوض و بدل
کرده باشد.

۱ - Lucano (به لاتینی Lucanus)، شاعر بزرگ لاتین در قرن اول میلادی
Ovidio (به لاتینی اوویدیوس Ovidius) شاعر بزرگ لاتین (۴۳ پیش از مسیح - ۱۷
میلادی) که قبلاً از این هر دو سخن گفته است (رجوع شود به سرود چهارم) لوکانوس در
کتاب فارسالیا Pharsalia (سرود نهم) نقل می‌کند که دوسرباز رومی از سپاه کاتون
موسوم به سابلوس Sabellus و ناسیدیوس Nassidius (بتلفظ ایتالیائی سابللو و ناسیدیو)
در صحرای لیبی (افریقا) طعمه گول‌ها شدند، آنگاه سابلو با ناتلاقی درآمیخت و یکی
شد، و ناسیدیوس چنان آماس کرد که زرهش از تنش بدرآمد - اوویدیوس نیز در کتاب
استحالات Metamorphoses (سرود چهارم) نقل می‌کند که مردی بنام Cadmus
بایتالیائی کدمو) بصورت ماری، و (سرود پنجم) زنی بنام Aretusae (بایتالیائی ارنوزا)
بشکل چشمه‌ای درآمد - دانتو در اینجا قدرت خود را در تغییر شکل این دوزخیان با
این دو شاعر مقایسه کرده و خویش را از هر دوی آنها برتر شمرده است. این نوع خودستائی
شاعرانه در ادبیات ما خیلی نظیر دارد، ولی در ادبیات مغرب زمین نادر است.

۲ - یعنی، استحاله پایان یافت.



... آن دو دوزخی دیگر بوی مینگریستند، و هر يك از آنان مینالید که : « وای ، آن بلو ،
(صفحه ۴۰۵)
چرا اینطور دگرگون شده‌ای ؟ »

این دو چنان به هم پیوستند که دم مار ترك خورد و بشکل دو شاخه‌ای درآمد، و در عوض پاهای آن زخم خورده بهم پیوست و یکی شد،

و ساقها و رانهای او چنان با هم درآمیخت که چند لحظه بعد دیگر اثری از محل پیوستگی آنها هویدا نبود،

دم مار که بدو نیمه شده بود، کم کم آن شکلی را بخود میگرفت که آن دیگری از دست داده بود؛ و درین میان پوست یکی نرم میشد، و پوست آن دیگری بسختی میگرائید.

بازوان دوزخی را دیدم که بزیر بغلش فرو رفت، و دوپای کوتاه حیوان را که دراز شد، و بهمان نسبت که بازوان آن دیگری کوتاه میشد، پای این روبندرازا میرفت.

آنگاه دو پای پسین مار که بهم پیچ خورده بود بدل بدان عضوی شد که مردان پنهانش میکنند، و در عوض عضو پنهان آن تیره روز را دیدم که دوتا شد.

و در آن ضمن که بخار این و آنرا برنگی تازه درمیآورد و بجای آن مو که بر تن یکی میرویانید موی از تن آن دیگری میسترده،

این از جای برخاست و آن بر زمین افتاد، بی آنکه این هر دو در این احوال نظرهای ناپاک خویش را که نگران این دگرگونی بود ازهم بر گرفته باشند.

آنگاه برپای ایستاده بود پوزه خود را بسوی شقیقه‌ها کشید و از

دوزخ

آنچه درین تبدیل زائد آمده بود گوشهائی که پیش از آن جایش خالی بود از دو گونه اش سر برزد.

و از آن جزء دیگر از پوزه که بعقب نرفته و بر جای مانده بود. وی برای خود در میان چهره بینی ساخت و لبها را چنانکه شایسته بود نزد گترو ضخیمتر کرد.

آن یکی که بر زمین افتاده بود، پوزه خویش را پیش برد و چون حلزونی که شاخهای خود را فرو میبرد گوشها را بدرون سر فرو کشید. و زیانش که شکافی نداشت و تا آن دم سخن میتوانست گفت، ترك برداشت، و در عوض دو شاخه زبان آن دیگری بهم پیوست، و بخار قطع شد^۱.

آن روح که بدل به حیوانی شده بود^۲ صغیر زنان در طول دره گریخت، و آن دیگری در پشت سر او آب دهان افکمان بسخن پرداخت!

شانه های تازه رسته خود را چرخاند و بدان دیگری گفت: «دلم میخواهد بوئوزو نیز همچو من چهار دست و پا در این کورمراه بدود.» بدین ترتیب، من کثافات^۳ این گودال هفتمین را دیدم که پوست انداختند و از شکلی بشکلی دگر درآمدند؛ و اگر قلم این توصیف را قاصر آمده، غرابت منظره عذ خواه من باشد.

۱ - «آب دهان بر زمین انداخت»، یعنی زهر را از دهان بیرون بخت. در زمان دانتی برای آب دهان انسان خاصیت پاد زهری قائل بودند.
۲ - اشاره به Buoso degli Abati؛ درباره این شخص اطلاعاتی در دست نیست جز آنکه او از خاندان «دوناتی» دانسته اند.
۳ - zavorra، اشاره به دوزخیان این قسمت که مثل زبانه بی‌ارزشند.

سرود بیست و پنجم

و با آنکه دیدگان من خوب نمیتوانستند دید و خیالم نیز سخت
پریشان بود، اینان نتوانستند چنان راه گریز گیرند.
که من در میانشان «پوچیوشانکاتو»^۱ را تشخیص نتوانم داد، و
او تنها کسی از آن یاران سه گانه نخستین بود که تغییر شکل نداده بود؛
و آن دیگری، ای «گاویل»^۲، آنکسی بود که توهنوز در مرگش
گریانی^۲.

۱- Puccio Sciancato پوچیوشانکاتو، از خاندان معروف کالیگائی Galigai
که در دربار فرانسه نقش مهمی بازی کردند. وی از یکی از دوپا میلنگید و بدین جهت
پوچیوی لنگ لقب گرفته بود.

۲- گاویل Gaville، دهکده ای در قسمت علیای رود «آرنو» که يك قلعه مستحکم
نظامی بشمار میرفت مردم این دهکده يك نفر از افراد برجسته خاندان معروف کالوکانتی
را (رجوع شود به سرود دهم دوزخ) که فرانچسکو دئی کالوکانتی Francesco dei Cavalcanti
نام داشت بقتل رسانیدند، ولی بازماندگان این خاندان انتقام این مرگ را بسختی گرفتند،
چنانکه کمتر خانواده ای در «گاویل» برجای ماند که عزادار نشده باشد. مفهوم اشاره
داته در اینجا این نیست که مردم «گاویل» در عزای فرانچسکو میگیرند، بلکه منظور
اینست که در نتیجه این قتل بحال زار خود گریه می کنند.

سرود بیت هشتم

طبقه هشتم دوزخ : حبله گران

گروه هشتم : دزدان

این سرود نیز مثل سرود پیش بوصف دزدان کودال هفتم اختصاص یافته، زیرا ویرزیل ودانته همچنان بر جای خود ایستاده اند و بدرون این کودال می نگرند. در آغاز سرود، یکی از دوزخیان که مرتکب کفر گوئی زنده ای نسبت بخداوند شده بدست ماران کیفر می بیند. آنگاه دانه ناظر منظره عجیبی می شود که وصف آن یکی از استادانه ترین فصول «دوزخ» را تشکیل میدهد. در این ماجرا دانه بچشم خود می بیند که چگونه آدمی، و ماری، استحال پیدا میکنند و این بشکل آن و آن صورت این درمی آید. این «استحاله» آخرین مرحله دزدان از نظر اخلاقی است. اینان در زندگی هر چه را که دیگران داشته اند در خود حل می کرده و بصورت جزئی از وجود خویش درمی آورده اند. در اینجا، خودشانند که در دیگران حل میشوند و بشکل آنان درمی آیند، و چندان میان آدم و مارتغییر صورت میدهند که خود از درك ماهیت واقعی خویش عاجز میمانند.

سرود بیست و هشتم

ای فلورانس ، شادباش که از فرط بزرگی بحر و بر را بزیر بال
خویش گرفته‌ای و دوزخ را نیز از نام خود پر آوازه داری !
در میان دزدان پنج تن از زادگان ترا یافتم که بس سرشناس
بودند . من از این بابت شرم دارم ، و نپندارم که ترا نیز جای افتخاری
باشد .

اما اگر رؤیای صبحگاهان رؤیائی صادق باشد^۱ ، درین صورت
تو در کوتاه زمانی بدان سر نوشتی که پراتو و شهرهای دگرت آرزو دارند ،
دچار خواهی آمد^۲ .

و چندان زود نباشد اگر این بلاهم اکنون برسرت آید ؛ و کاش

۱- عقیده قدما بر این بود که رؤیاهای نزدیک صبح «رؤیاهای صادق» اند، و این عقیده هنوز در ایران نیز راسخ است . داتته خود درین باره در «برزخ» (سرود نهم) مینویسد:
«نزدیک بامداد ، در آن ساعت که پرستو نغمه غم انگیز خویش را شاید بیاد نخستین
بدبختیهای خود ساز میکند ، روح ما از هر وقت دیگر از جسم دورتر و از قید اندیشه های
تن آزادتر میشود ، و از بصیرتی تقریباً آسمانی برخوردار میآید...»

۲- Prato شهر کوچکی است در بیست کیلومتری فلورانس- اشاره بدانکه نه فقط
دشمنان نیرومند فلورانس خواهان سقوط آن هستند، بلکه حتی شهری کوچک در همسایگی
مقیم فلورانس نیز این آرزو را دارد. درین باره تعبیر دیگری نیز شده، بدین معنی که اشاء،
داتته ۱۰ نه بشهر «پراتو»، که ظاهراً با فلورانس روابط حسنه داشت، بلکه به «کاردینال-
نیکه لوداپراته» اسقف بزرگ فلورانس که از طرف پاپ بندته ی بازدهم بدین شهر فرستاده شده
بود دانسته اند. کاردینال پراتو مدتی سعی کرد دوستی سیاسی شهر را که با هم پیوسته در زد
بقیه در صفحه بعد

دوزخ

اکنون که باید چنین شود، هر چه زودتر شود، زیرا که من هرچه سالخورده‌تر شوم ازین بابت رنجی فروتر خواهم برد.

براه افتادیم، و راهنمای من از نردبان برآمد گیهای صخره‌ای که قبلا از آن فرود آمده بودیم، بالا رفت و مرا نیز همراه خود برد.

راه بی‌رفت و آمد ما در میان صخره‌های پر پست و بلند و تخته سنگ‌های پل چنان سخت بود که پای ما بی کمک‌دست پیش نمیتوانست رفت.

از آنچه دیدم برنج آمدم، و هنوز هم خیال آن آزارم میدهد، و بناچار بیش از آن حد که شیوه من است بر توسن اندیشه لگام میزنم. تا بی‌راهنمایی پاکی و درستی دویدن پیشه نکند، مبادا که اگر ستاره‌ای سعد یا لطفی آسمانی شامل حالم باشد، خود را بدست خویش ازین برکت محروم دارم.

همچو آن روستائی که بر بالای تپه آرمیده، و در آن فصل که روشنی بخش جهان چهره خویش را مدتی کوتاه‌تر از همیشه از ما پنهان میدارد^۱ و مگس جای خود را به پشه میسپارد،

بقیه از صفحه قبل

و خورد بودند بایند و اندرز آشتی دهد، ولی چون هیچک از آنها تن بقبول میانجیگری نداد وی مراتب را به پاپ اطلاع داد و این شهر را ترک گفت، و پاپ نیز لعنت نامه‌ای برای مردم شهر فرستاد و انجام مقررات مذهبی را از طرف کلیساها در آنجا تحریم کرد. اندکی بعد پل بزرگ شهر شکست و تلفات بسیار بار آورد، و بعد از آن نیز حریق بزرگی در آنجا روی داد که باعث خسارت هنگفت شد، و مردم این آفات را نتیجه مستقیم نفرین پاپ دانستند.

۱- یعنی: زمانیکه درازی روزها از همه وقت دیگر سال بیشتر است. مقصود فصل تابستان است.

سرود بیست و هشتم

درهٔ سرسبزی را که شاید تا کستان او و کشتزارش در آن باشد
پراز کرمان شب تاب میبیند ،

من نیز با رسیدن بدانجائی که از آن اعماق بلجیای هشتمین را
میتوانستم دید ، آنرا از شعله های فروزان آتش آکنده یافتم .

و همچنانکه آن انتقام گرفتهٔ خرسان گردونهٔ ایلبار را بهنگام
عزیمتش دید که اسبانش برداشتند و یکسر با آسمان بالا رفتند^۱ ،

و او با دیدگان خویش ازین گردونه بجز شعله ای آتشین که چون
ابری کوچک روی بیلا داشت چیزی نتوانست دید ،

هریک ازین شعله ها نیز در گردنهٔ این گودال بالا میآمد ، بی آنکه
نهفتهٔ خویش را نشان دهد : و هر شعله ای گناهکاری را دردل خود داشت .

روی پل برسریا ایستاده بودم تا نکوتر ننگرم ، چنانکه اگر
به تخته سنگی تکیه نداشتم ، بی آنکه کسی به پیشم رانده باشد فرو
میافتادم .

و راهنما که چنین مجذوبم دید ، گفت : « در درون این آتشها

۱ - اشاره به الیشع پیغمبر بنی اسرائیل (بایتالیائی Eliseo ، فرانسه Elisée) ،
به انگلیسی Elisha) که ماجرای او در تورات آورده شده (تورات ، کتاب دوم پادشاهان ،
باب دوم) : «... و چون ایشان (الیشع و ایلبار پدر او) میرفتند و گفتگو میکردند ، اینک
الیشع ارباب آتشین ایلبار را بدید و فریاد بر آورد که ای پدرم ای پدرم ارباب اسرائیل
و سوارانش - پس او را دیگر ندید و جامهٔ خود را گرفت به دوحه چاک زد ... و از آنجا
به بیت نیل بر آمد و چون او براه میآمد اطفال کوچک از شهر بیرون آمده او را سخریه
نموده گفتند ای کچل بر آی ای کچل بر آی - و او عقب برگشته ایشان را دید و ایشان را با سم
یهوه لعنت کرد و دوحه از جنگل بیرون آمده چهل و دوپراز ایشان بدرید» .

دوزخ

ارواحی خانه دارند و هر يك از این روحها محصور در آن پوششی است که او را درخود میگذارد.»

پاسخ دادم: «استاد من، اکنون که سخن ترا میشنوم درین پندار راسختر میشوم، اما خودنیز پی برده بودم که باید چنین باشد، و میخواستم که بیرسم:

در این آتش که بجانب ما میآید و نوك آن چنان دوشاخه شده که گوئی از آن تل هیزمی آمده است که «اتمؤکله» را با برادرش در آن سوزاندند^۱، کدام روح خانه دارد؟»

جوابم داد: «در درون این شعله، «اولیسه» و «دیومده» کیفر می بینند، و همچنانکه با هم مستوجب بادافره شدند، با هم نیز درعذابند. و اکنون در میان شعله خود، بخاطر ابداع مکارانه آن اسب دروازه گشا که نطفه والای رومیان را از ترویا بدرآورد، گریانند.

و نیز بخاطر آن میکروزیبی میگیرند که هنوز «دئیدامیا» را در عالم مردگان

۱ - بنا به افسانه های یونانی، اتئوکلس (Eteocles) و پولونیس (Polynices) (بتلفظ ایتالیائی اتئو کله و پولی نیچه) پسران دو قلوی اودیپوس (Odipus) اودیپ (بتلفظ ایتالیائی ادیپه، قهرمان معروف افسانه خدایان یونان) که پس از مرگ پدریادشاه تب شده بودند، با یکدیگر توافق کردند که يك سال اتئو کلس و یکسال پولونیس پادشاه این شهر باشد. ولی اتئو کلس در پایان سال اول حاضر بواگذاری تخت و تاج ببرادرش، و لاجرم او پادشاهان هفت گانه یونان را علیه برادرش برانگیخت. پس از زد و خوردهای بسیار، قرار بر این شد که دو برادر در برابر چشم هر دو سپاه بجنگند. تن بتن بردازند و هر کس که زنده ماند پادشاه شهر شود. در این جنگ تن بتن هر دو برادر کشته شدند، و جسد های ایشان طبق سنن مذهبی سوزانده شد ولی کینه آنان نسبت بیکدیگر چنان شدید بود که چون اجساد آنها را برای سوختن در يك آتش نهادند، شعله از میان بدو نیم شد و هر شعله یکی از آن دو جسد را در بر گرفت.



... و راهنمای من که این توجه مرا دید، گفت : در دل هر يك از این شعله ها
که می بینی ، روحی خانه دارد. (صفحه ۴۱۵)

سرودیست و ششم

از «اکیله» در شکوه دارد؛ و هم بگناه ربودن پلاد یوست که درین جا کیفر می بیند^۱.

گفتم: «ای استاد، اگر اینان از درون این شعله‌ها سخن می‌توانند گفت، مشتاقانه از تو تقاضا دارم، و باز تقاضا دارم، و کاش این خواهش من ارزش هزار خواهش داشته باشد،

که باز از آن مداری که تا رسیدن این شعله دو شاخه در همین جا بانتظار بمانم. بین که چسان از فرط اشتیاق، بی اختیار بجانب این شعله خم شده‌ام.»
و او بمن گفت: «خواهشی بسیار بجا داری، و لاجرم آنرا میپذیرم، اما کاری کن که زبان درازی مکنی.»

۱- Diomede و Ulisse دو قهرمان نامی ایلیاده اودیسه‌همنند؛ اولیس پهلوان افسانه‌ای یونان کسی بود که در جنگ «ترویا» پس از ده سال بی‌کار بی‌فایده، با کمک دیومدس اسب‌چوبی معروفی راساخت که یونانیان در آن نشستند و او از شهر ترویا شدند و آنرا بباد قتل و غارت دادند. گاهان سه گانه‌ای که دانته برای اولیس قائل است یکی همین حیلۀ اسب‌چوبی است. دیگر اینکه اولیس در این جنگ، اکیله Achille پهلوان و نیمه خدای معروف را که سر از جنگ بر تافته و دل بعشق «دئیدامیا Deidamia دختر زیبای پادشاه ترویا داده و از او صاحب فرزندی شده بود بطنائف الحیل و ادار کرد که علیه ترویا تپها وارد جنگ شود، و دئیدامیا که معشوق خود را با پدرش در جنگ میدید از غصه جان داد و سومین گناه، اینکه وی مجسمۀ مقدس «پالاس» Pallas را از پالادیوم Palladium دزدید، و از قدیم گفته بودند که تا این مجسمه برپا باشد شهر ترویا مغلوب نخواهد شد. غلت این هر سه اعتراض دانته با اولیس اینست که دانته سخت طرفدار ترویا تپها بود که یکی از آنان، اناثا Eneas، میبایست شهر رم را پی افکند (رجوع شود بسرود دوم و دوزخ)، و دانته چون خود را از اعقاب رومیان می‌شمرد، من غیر مستقیم برای خویش ریشۀ ترویا تپ قائل بود. اولیس قهرمان اصلی «اودیسه» Odisseo اثر حماسی معروف یونانی است که از قدیم آنرا به «همر» نسبت داده‌اند، و معلوم نیست که این انتساب تا چه اندازه صحیح باشد. — در اینجا اولیس و دیومدس هم‌کار و شریک جرم او در درون یک شعله آتش قرار دارند، منتها چون جرم اولیس زیادتر و مقامش نیز مهمتر است، شعله‌ای که او در میان دارد بزرگتر از شعله‌ایست که مصاحبش را در خود گرفته است.

دوزخ

سخن را بمن واگذار، که میدانم چه میخواهی پرسید؛ همانا که ایشان چون یونانی بودند، شاید سخنان ترا وقتی نگذا، ند.»
چون شعله آتش بدانجا رسید که راهنمایم از لحاظ زمانی و مکانی مناسبش دانست، شنیدم که چنین گفت:

«شما که دو تائید و دریک آتشید، اگر من در دوران زندگی خود خویشتن را شایسته توجه شما نشان دادم، و اگر در آنوقت که در روی زمین اشعار بلند پایه خویش را نوشتم، بیش یا کم درخو، لطف شما شدم، در این صورت ازینجا دور مشوید، و یکی از شما حکایت کند که چون گم شد برای مردن روی بکجا برد؟»

شاخه بلند این شعله اندکی بخود لرزید و از آن زمزمه‌ای نظیر آن صدا که با وزش باد همراه است برآمد،

سپس، چنانکه زبانی برای گفتن بحرکت آید نوك این شاخه آتشین تکان خورد و از آن صدائی برون آمد که میگفت:

«چون چیرچه را که سالی بیش در نزد گائتا پنهان داشته بود (و این هنگامی بود که هنوز اثنا این نام را بر او نهاده بود) ترك گفتم، مهر بدری، و علاقه فرزندی نسبت به پدری سالخورده، و عشق من

۱- یعنی: شاید ترا قابل جواب دادن نمیشوند، ولی به من که با آنان نزدیکتر بوده‌ام پاسخ خواهند گفت. یا اینکه: چون اینان یونانی هستند و تواز اعقاب ترویا میباشند، حاضر بگفتگو با تو نخواهند بود. طبق يك تفسیر سومین نیز مفهوم این گفته این است که چه دانتته و معاصرین او هیچ اطلاع مستقیمی از یونان نداشتند و رابط آنها، بن موردر و میان بوده‌اند، درینجا ویرژیل باید حقا رابط دانتته و اولیس شود.

سرود بیست و ششم

به «پنه‌لویه» که میبایست مایه خوشبختی او شود^۱،
هیچیک بر اشتیاق فراوان من به شناسائی جهان و آشنائی با معایب
و محاسن جهانیان فائق نیامد؛
لاجرم تنها با یک کشتی و با این یاران معدودی که هرگز ترکم
نگفتند، راه دریای بیکران را درپیش گرفتم.
این کرانه و آن کرانه را، تا اسپانیا و مراکش و جزیره ساردها^۲
و دیگر جزایری که این دریا از هر جانب سیرابشان میکند^۳ بچشم
دیدم.

عاقبت من و یارانم، سالخورده و فرسوده، بدان گذرگاه باریک
رسیدیم که روزگاری هر کول نشانه های خود را در آن گذاشته بود.
تا هیچ آدمیزاده از آنجا فراتر نرود^۴: «سیبیلیا» را در دست
راست گذاشتم^۵ و پیش از آن «ستا» را در دست چپ نهاده بودم^۶.

۱- Circe، بروایت افسانه‌های یونانی زن جادوگری بود که در کوه سیرسیو
(بتلفظ ایتالیائی چیرچیو) در کنار خلیج کائتا در جنوب شرقی ایتالیا مسکن داشت، و اولیس
و همراهانش را سحر کرد و بصورت حیوانات در آورد. Gaeta، شهر ساحلی ایتالیا، که طبق
روایات یونانی، «ائتا» پس از مرگ دایه خود که Caieta نام داشت او را درین محل بخاک
سپرد و نام این دایه را بر شهر نهاد. Penelope، زن اولیس بود، و سرویدراو که در اینجا
نامشان مستقیماً برده نشده، تلماکو Telemacco و لائرته Laerte نام داشتند.

۲- «جزیره ساردها»: ساردنی.

۳- «جزایر دیگر»... سیسیل و کرس و بائثار و غیره.

۴- دودیواره تنگه جبل الطارق را دریونان قدیم ستونهای هر کول مینامیدند؛
طبق افسانه‌های یونانی، هر کول پهلووان نامی یونان وقتی که بجمتجوی سیبهای طلائی
میرفت بدین ستونها رسید و بدیدن آنها دریافت که با خردنیارسیده است. قدما صخره‌های
عظیم دوسوی جبل الطارق را - سرحد غربی دنیا میدانستند

۵- Sibia، تلفظ ایتالیائی Sevilla (اشبیله) شهر معروف اسپانیا، که دانته آنرا

در جای دیگر این کتاب نیز مرادف با تمام اسپانیا آورده است.

۶- Setta، نام ایتالیائی Ceuta (شوتا) شهر ساحلی مراکش، در مقابل جبل الطارق.

دوزخ

گفتم: - ای برادران، که از صد هزار خطر گذشته و بمغرب سیده‌اید، این دوزان کوتاه هشیاری را که هنوز برایتان باقی است^۱ مغتنم شمارید.

و امکان کشف دنیای نامسکون را از راه تعقیب خورشید از کف^۲ مدهید.

تبار خویش را در نظر آرید: شما را برای آن نساختند که چون نابخردان عمر گذرانید، بلکه زادند تا بدنیا پاکی و دانش روید. -
با این خطابه کوتاه، یازان خویش را چنان در ادامه راه خود بشوق آوردم که از آن پس خود نیز بدشواری بر جایشان نگاه میتوانستم داشت؛ و کشتی خویش را پشت بیامداد چرخاندم^۳ و پاروها را بصورت بالهائی برای این پرواز جنون آمیز در آوردم، و پیوسته جانب چپ را نگاه داشتیم^۴،

و بجائی رسیدیم که در آن شها جمله اختران قطب دیگر هویدا بودند^۵ و ستاره قطبی خودمان چنان پائین بود که از سطح دریا فراتر نمی آمد.

۱- یعنی: این مدت کوتاه را که از زندگانی شما باقی است.

۲- «دنبال کردن خورشید»: یعنی ادامه راه بسوی مغرب.

۳- یعنی: پشت بمشرق و روبمغرب کردیم.

۴- یعنی: در طول سواحل غربی آفریقا پیش رفتیم. باید متوجه بود که در آن زمان

اروپائیان بجز قسمت شمالی آفریقایائی از این قاره را نمی شناختند.

۵- قطب جنوب- اولیس و همراهانش بخط استوا رسیده اند که در آن ستاره قطبی شمالی جای خود را به ستاره های نیمکره جنوبی می سپارد، در زمان دانه تصدیر آنکه نیمکره ای جنوبی وجود داشته باشد که بتوان بدان مسافرت کرد نمی رفت، بدین جهت از نظر اورسیدن بخط استوا معنی رسیدن با خردنیای زندگان امیدهد که کسی حق ندارد زنده از آن بگذرد، زیرا آن سوی این خط د. یائی است که جزیره و کوه برزخ د. آن است.

سرود بیست و ششم

از آغاز این سفر خطر ناک ما ، نیمهٔ زیرین چهرهٔ ماه پنج بار روشن
و پنج بار خاموش شده بود^۱ .

که کوهی در برابرمان نمودار شد ، که از بعد مسافت تاریک
مینمود ، این کوه را چنان بلند یافتم که هرگز نظیر آن را ندیده
بودم^۲ .

بدیدار آن سخت شادمان شدیم ، اما دیری نگذشت که این شادی
جای خود را به اشک حسرت داد ، زیرا از این خشکی تازه گردبادی
برخاست و بر جلوی کشتی ما تاخت ،

وسه بار کشتی و جملهٔ آبها را بگرد خود بچرخانید ، و دربار چهارم
عقب کشتی ما را بالا برد و قسمت پیشین آنرا چنانکه دیگری اراده کرده
بود^۳ ، در آب فروبرد .

تا آن که دریا بروی ما بسته شد^۴ .

۱- یعنی : پنج بار قسمت زیرین ماه که فقط در شبهای بدر کاملاً روشن میشود
روشن شد ، و بدین ترتیب پنج ماه قمری از هنگام عبور ایشان از جبل الطارق گذشت .

۲- اشاره بکوه «برزخ» ، طبق نقشه جغرافیائی که ملاک کار داتته در «کمدی الهی»
بشمار میرود ، نیمهٔ شمالی زمین خشکی و مسکون است و در عوض نیمهٔ جنوبی آن را یک سره
آب فرا گرفته است ، بجز کوه عظیمی که در نقطهٔ مقابل اورشلیم در آن سوی زمین سر از آب
بر آورده ، و داتته آنرا کوه «برزخ» نامیده است . در برزخ (سرود چهارم) در این باره گفته
شده که : «.. کوهی چنان بلند بود که چشم فلهٔ آنرا نمیتوانست دید ، و شیب آن از شیب
خطی که مرکز دایره را بوسط ربع دایره متصل کند تندتر بود» .

۳- اشاره بخدا .

۴- این شعر از عالیترین شعرهای کمدی الهی است ، زیرا بقول مفسرین داتته باشکال
میتوان احساس عمیق مرگ و خاموشی ابدی را با ترکیبی ساده تر و مؤثرتر از این وصف کرد :
infin che il mar fu sopra noi richiuso
و همراهِ آنش در آن سوی جبل الطارق ، ساخته و پرداختهٔ خود داتته است و پیش از او در هیچ
جای دیگر آورده نشده است .

سرود بیست و هفتم

طبقه هفتم دوزخ: حبله گران
گروه هشتم : مشاوران مزور

این سرود نیز مانند سرود پیش بوصف تباهاگران کودال هشتمین اختصاص یافته است. دانته که در سرود پیش بایک شخص برجسته دنیای کهن (اولیس) بتفصیل گفتگو کرده ، در اینجا بطور مفصل بایک شخص برجسته معاصر خود (کنت گوید و دامونته فلترو) صحبت میکند. این کنت خود مشاوری مزور است، اما بانقل داستان زندگی خویش پرده از روی تزویر و ریای کسی بزرگتر از خود؛ یعنی پاپ بونیفاتسیوی هشتم پیشوای روحانی دنیای کاتولیک وجانشین مقدس عیسی مسیح برمیدارد. دانته در هیچ جا با این صراحت و پرده دبی از روی بزرگترین پیشوای روحانی کلیسا و جنایت های اونقاب برنداشته است .

قسمت مهمی از سرود صرف انتقاد شدید از وضع اجتماعی ایتالیای دوره دانته و فساد اجتماعی و اخلاقی و سیاسی فلورانس وسایر شهرهای ایتالیا میشود که سخت مورد شکایت شاعر بوده است.

سرود بیست و هفتم

شعله آتش قد برافراشته و آرام بر جای ایستاده بود و دیگر سخنی
نمیگفت، و با زخمت شاعر نکودل آهنک رفتن داشت
که شعله ای دیگر که در پی آن میآمد، با صدائی آشفته که از
دروش برخاست ما را متوجه زبانۀ باریک خود کرد.
همچنانکه گاو سیسیل که نخستین نعره اش ناله آنکس بود که با
سوهان خویشش آفریده بود، و حق بود که چنین باشد،
با صدای قربانی خویش نعره بر میداشت، اما چنین مینمود که با
وحد ساختمان مفرغیش برآستی خود احساس درد میکند،
در اینجا نیز سخنان شکوه آمیز که راهی و منفذی در درون
آتش نداشت بزبان شعله بیان میشد،
اما چون این کلمات سفر خویش را از راه زبانۀ آتش بسوی بالا

۱- طبق افسانه‌های تاریخی یونان، در قرن ششم پیش از مسیح پریلوس *Perillus*
آنتی، گاوی از مفرغ برای فالاریس *Phalaris* زمامدار ستمگر و مستبد جزیره سیسیل
ساخت و آنرا بدو هدیه کرد تا برای شکنجه محکومین بکار رود. این محکومین را در
درون بدن میان تپه‌های گاو جای میدادند و ناله و فریاد آنها با گذشتن از لوله‌هایی مخصوص
بصورتی از دهان گاو بیرون میآمد که درست طنین نعره گاو را داشت. فالاریس این هدیه
را پذیرفت و برای آزمایش فرمان داد که خود سازنده این گاو فلزی را در آن افکنند،
و بدین ترتیب مخترع این دستگاه اولین قربانی اختراع خود شد.

دوزخ

بپایان رساندند و آترا بدان صورت لرزاندند که زبانشان در ادای این کلمات بدانها داده بود ،

کسی را شنیدیم که میگفت : « تو که مخاطب منی و هم اکنون بزبان لمباردی میگفتی که : - حالا دیگر برو ، مزاحمت نمیشوم^۱ -

هرچند که شاید اندکی دیر بدینجا رسیده باشم ، از ماندن و با من سخن گفتن سزمتاب ، می بینی که میسوزم و باز خواهان این کفتگویی^۲ ! اگر بتازگی از سرزمین دلپذیر لاتین که من جمله خطاهای خویش را از آن آوردم بدین ظلمتکده درافتاده باشی ،

بمن بگوی که آیا رومانیان^۳ در صلحند یا در جنگ ، زیرا من از مردم آن کوهسارانی بودم که میان اوربینو و قله ای که رود « تهوره » از آن بیرون میجهد ، سر بر افراشته است .

هنوز رو بسوی پائین داشتم و با دقت مینگریستم که راهنمای من دست به پهلویم زد و گفت : « سخن بگوی ، زیرا این بار یک ایتالیائی است که با تو سر گفتگو دارد . »

۱- در زبان ایتالیائی ، به « حالا » adesso گفته میشود - ولی در اینجا ، بطوری که در متن شعر آمده ، ویرژیل کلمه Istra را بکار برده ، و این کلمه ایست که فقط در زبان محلی ایالت « لمباردیا » مصطلح است ، و معنی « اکنون » میدهد ، بنابراین آن دوزخی که ناویرژیل طرف گفتگوست ، خودش از اهالی این منطقه است ، با شنیدن این کلمه دریافته است که بایک یا دونفر لمباردی سروکار دارد . قبلا گفته شد که ویرژیل اهل « ماتوا » شهر معروف ناحیه لمباردیا بوده است .

۲- این دوزخی مردی است بنام کنته گویدودامونته فلترو Guido da Montefeltro منطقه کتب نشین « مونته فلترو » در ایالت رومانیا Romagna واقع است که یک حد آن شهر اوربینو Urbino و حد دیگرش کوه کورونارو Coronaro است که رود معروف ر ، تهوره Tevere (تیبیر) از آن سرچشمه میگیرد .

۳- اهالی رومانیا Romagna

ومن ، که پاسخ در آستین داشتم ، بیدرنگ گفتم : « ای روحی که در درون این شعله نهانی ،

رومانیای تو در دلستمگرانی که فرمانروایان آنند ، بی جنگ بسز نمیرد و بی جنگ نیز بسز نبرده است . اما در آن هنگامی که من بتر کش گفتم ، رسماً باجائی در جنگ نبود^۱ :

« راونا » همانگونه میزید که از سالیان پیش زیسته ؛ و عقاب پولنتا در آن چنان خوب بر روی تخمهای خود خفته که تا « چرویا » نیزبال گسترده است^۲ ؛

و سر زمینی که پیش ازین صعب دورانی گذرانید و از کشته های فرانسویان پشته ها ساخت ، همچنان در زیر چنگال های سبز بسز میرد^۳ .

۱- یعنی : با آنکه در حال حاضر ایالت «رومانیا» با هیچ شهر و ایالتی رسماً در جنگ نیست ، ولی زمامداران این ناحیه در دل خود همچنان مشغول کینه توزی و آتش افروزی هستند .

۲- خاندان Polenta (پولنتا) خانواده ای بود که از سال ۱۲۷۰ در راونا Ravenna شهر معروف کنار دریای آدریاتیک حکومت میکرد و دامنه نفوذ آن تا شهر چرویا Cervia در جنوب راوانا گسترده بود . علامت این خاندان عقابی بود که «عقاب پولنتا» نامیده میشد .

۳- مقصود شهر و ناحیه فورلی Forli است که در آن ، در روز اول ماه مه سال ۱۲۸۲ میان قوای این شهر بفرماندهی «گودیودامونته فلترو» (بشرح ۲ صفحه قبل مراجعه شود) و قوای پاپ مارتینوی چهارم که قسمت اعظم نفرات آنرا فرانسویان تشکیل میداد پیکار خونینی در گرفت و این پیکار بشکست قوای پاپ و فرانسویها منجر شد . در سال ۱۳۰۰ شهر فورلی تحت استیلا و حکومت مطلقه خانواده اردلافی Ordelaffi بود که علامت خانوادگی آنها شیری سبز رنگ بود ، مراد از «دوران صعب» ، محاصره طولانی فورلی است که از ۱۲۸۱ تا ۱۲۸۳ بطول انجامید . و چنگالهای سبز ، اشاره به علامت شیر سبز خانواده زمامداران فورلی است .

دوزخ

سکان پاسبان پیر و جوان «ورو کیو» که بس نابکارانه بر مونتانیای حکم راندند در قلمرو خود دندانها را مته کرده اند؛
شهرهای «لامونه» و «سانتر نو» زیر فرمان شیر بچه‌ای سپید کنامند که از تابستان تا زمستان بر رنگی دگر درمی‌آید.
شهری که «ساویو» آبیاریش میکند، از آن رو که حدی بدشت و حدی بکوه دارد، میان استبداد و آزادی روزگار می‌گذراند.
اکنون، تمنا دارم که بما بگوئی تو خود که هستی و از کجا آمده‌ای؟ با ما سختگیر از آن مباش که دیگران بودند، و کاش که نامت در روی زمین پایدار ماند.

۱- اشاره به مالatesta da Verrucchio و پسرش مالatestino که مالatestino که مالکین دژ بزرگ «ورو کیو» بودند و از سال‌های پیش بر ریمینی Rimini حکومت می‌کردند. مونتانیای Montagna رئیس «گیلین» های شهر بود که پسر مالatesta او را در سال ۱۲۹۵ اسیر کرد و خائنه کشت - «دندانهای خود را مته کرده اند» یعنی: بهر جا که می‌توانند دندان فرو می‌برند. «مالatesta» پدر شوهر «فرانچسکا داریمینی» است که دانته ماجرای عاشقانه شورانگیز او را در سرود پنجم دوزخ نقل کرده است.

۲- Lamone و Santerno در رودخانه ایتالیا، که از شهرهای فانتستا Faenza و ایمولا Imola می‌گذرند و اشاره دانته در اینجا بدین دوشهر است این شهرها در سال ۱۳۰۰ تحت حکومت مائینار دوپاگانی Mainardo Pagani بودند که در سال ۱۳۰۲ وفات یافت، و علامت خانوادگی او شیر آبی رنگ در زمینه سفید بود. وی در شمال منطقه حکومت خود از گیلین‌ها، و در جنوب آن (فلورانس) از کولف‌ها طرفداری میکرد، یعنی در توسکانا کولفو و در رمانیا گیلینو بود، بدینجهت است که دانته میگوید: «از تابستان تا زمستان رنگ عوض میکند».

۳- اشاره بشهر چزنا Cesena، در کنار رودخانه ساویو Savio، میان فوزلی و ریمینی مردم این شهر چندین سال خودشانرا عافلانه اداره کردند و حاضر بقبول زمامداری نشدند، یعنی «آزادی» خود را حفظ کردند. اما در ۱۳۱۴ مالatestino که قبلا ذکرش رفت، آنرا تصرف کرد.

۴- یعنی سایر دوزخیان همه جا بسخنان ما پاسخ دادند.

شعله آتش بشیوه خود اندکی خروشید و نوک تیز زبانهاش بدین سو و آنسو گشت ، و آنگاه از درون آن صدائی چنین برآمد :

«اگر احتمال پاسخ به پرسش کسی را می‌دادم که بروی زمین باز می‌تواند گشت ، بیقین این شعله همچنان بی‌حرکت می‌ماند . اما چون تا کنون ، اگر است شنیده باشم ، هیچکس زنده ازین ورطه زرف بیرون نرفته است ، بی‌ترس از رسوائی ترا پاسخ می‌گویم .^۱

مردی جنگی بودم که به زناربندان^۲ پیوستم ، زیرا پنداشتم که در کمر بستگی^۳ اجازت استغفار خواهم یافت . وبسی گمان این پندار من بجا بود ؛

اگر بای آن کشیش بزرگ^۴ - که لعنت بر او باد !- بمیان نیامدم که مرا بگناهان گذشته باز گردانید ، و چگونه ، و برای چه ؟ میل دارم که این نکته را از زبان خود من بشنوی .

تا صاحب آن گوشت و استخوانی بودم که با آن از مادرزاده شده بودم ، شیرپیشه‌ای نبودم ، روباه پیشه‌ای بودم .

۱- اشاره به گوید و دامونته فلترو ؛ که رئیس گیبلین‌های رومانیا و مردی دلیر و بزرگ منش بود . وی چندین بار با گوئلف‌ها جنگید و پیروز شد ، و چند بار نیز از طرف پاپ مورد تکفیر قرار گرفت و هر بار با کلیسا آشتی کرد ، و بالاخره در سال ۱۲۹۶ عضو فرقه مذهبی فرانسیسکن شد ، و در ۱۲۹۸ مرد . داتته در یک کتاب دیگر خود وی را « گویدومونته فلتروی لاتین بسیار بزرگوار ما » می‌نامد .

۲- مراد فرقه « فرانسیسکن » است ،

۳- اشاره بکمر بند طنابی مخصوص اعضای فرقه مذهبی فرانسیسکن .

۴- مقصود پاپ بونیفاتسیوی هشتم است .

۵- Come e quare ، کلمه دوم کلمه‌ای لاتینی است که بهمان صورت اصلی

در متن آمده است .

دوزخ

راز جمله حيله گری‌ها و پوشیده روی‌ها را آموختم و چنان استادانه
این فنون را بکار بستم که آوازه‌ام تا اکناف جهان پیچید؛
اما چون خویش را در آن مرحله از زندگی یافتم که هر کس باید باد-
بانها را فرود آورد و طناب‌ها را درهم پیچد ،
آنچه پیش از آن مطلوب بود ، منفورم افتاد . اقرار بگناه آوردم و
توبه کردم و راهب شدم . بیچاره من ! که کاش در همان حال مانده بودم .
اما امیر فریسیان این زمان^۱ ، که در نزد يك لاترانو ، نه با مسلمانان و
یهودان ، بلکه با ترسیان در جنگ بود ،^۲
آنها را با مسیحیانی که نه برای گشودن عکا رفته و نه در کشور سلطان
سودا گری کرده بودند ،^۳

۱- اشاره به سخن پاپ مارتینوی چهارم ، که درباره توهین‌های گوید و به کلیسای
کاتولیک گفته بود : « آوازه این جسارت‌ها تا چهار گوشهٔ ارض و تا سرحدات ربع مسکون
رسیده است » .

۲- اشاره به پاپ بونیفاتسیوی هشتم . « فریسی‌ها » چنانکه قبلاً گفته شد فرقه
خاصی از یهود بودند که در طرفداری از اصول تعصب بسیار بیخروج میدادند و همانها بودند
که عیسی را با اتهام ارتداد و بدعت در دین تکفیر کردند و بدست مرگ سپردند .

۳- پاپ بونیفاتسیوی هشتم پیش از آنکه پاپ شود با خاندان معروف کولونا
Colonna دشمنی داشت . در سال ۱۲۹۷ این خانواده در قصر و قلعه‌ای واقع در چهل کیلومتری
مشرق روم در منطقه پنتسرتینو (پالسترنای کنونی) در نزدیک شهر لاترانو Laterano سکونت
گزیدند . بنا بر توصیهٔ « گویدو » پاپ بدیشان قول داد که فتوای تکفیری را که دربارهٔ آنان
داده بود پس بگیرد بشرط اینکه آنها نیز قصر و قلعهٔ مستحکم خود را ترک گویند . کولوناها
این دعوت را پذیرفتند و قلعه را ترک گفتند ، در نتیجه پاپ آنها را بکلی ویران کرد و
بعدهم حکم تکفیر خود را پس نگرفت .

۴- یعنی : ایشان نه از آن صلیبیانی بودند که برای تصرف شهر عکا ، در فلسطین ، در
خفا با ترکهای مسلمان پیمان اتحاد بستند ، و نه از آن یهودانی که در سرزمین سلطان
(مصر) با مسلمانان که دشمنان مسیحیان صلیبی بودند دادوستد داشتند ، بلکه از مسیحیان
مؤمن و شریقی بودند که پاپ هیچ بهانه و مستمکی برای دشمنی با ایشان نداشت .

مقام والای خود وسنن مقدس مذهبی ، واین طناب مرا که عادت
به تکیدن کمر بستگان خویش دارد^۱، پاس نداشت .

و همچنانکه «کستان تینو» کسانی رادربی «سیلوسترو» به «سیراتی»
فرستاد تا مگروی از بیماری جذام نجاتش بخشد^۲، اونیز مرا چون پزشکی
بنزد خویش خواند .

تا مگر تب غرورش را درمان کنم^۳: از من راهی خواست ، و من خاموش
ماندم ، زیرا پنداشتم که سخناش از هستی سرچشمه گرفته است .

و آنگاه وی بمن گفت : «دل بد مدار، زیرا که ترا از هر گناهی
یرائت میدهم و در عوض مرا بیاموز که چگونه «پنسترینو» را بخاک
میتوانم افکند^۴ .

۱ - اشاره به طناب بازیکی که بیروان فرقه مذهبی سن فرانساوا (سن فرانچسکه)
یعنی فرانسیسکنها بعنوان کمر بند می بستند ، و چون اساس کار این فرقه ریاضت و کف نفس
بود ، اعضای آن همه لاغر و ضعیف بودند .

۲ - کنستانتینوس Constantinus (قطنطین) امپراطور روم ، در اوایل امپراطوری
خود مسیحیان را مورد آزار بسیار قرار داد ، بطوریکه پاپ سیله ستروی اول ، پیشوای
عیسویان ، برای فرار از شکنجه و مرگ به مفارقه ای در کوه سیراتی Siratti نزدیک شهر
روم پناه برد و در آن پنهان شد (این کوه اکنون بافتخار او Santo Oreste نام دارد).
طبق روایات مسیحی ، چندی بعد از آن امپراطور قسطنطین دچار بیماری جذام شد ، و هر چه
کردند این بیماری درمان نیافت ، تا عاقبت شبی وی پطرس و پولس حواریون مسیح را
بخواب دید که بدو گفتند فقط پاپ سیلوسترو میتواند ویرا درمان کند ، و خفاگاه او را
نیز بوی خبر دادند ، قسطنطین کسی را ندانجا فرستاد و او را بنزد خویش آورد و وی امپراطور
را مدد او کرد و در نتیجه قسطنطین آئین مسیح را پذیرفت و آنرا آئین رسمی امپراطوری روم
قرار داد ، و نیمه غربی امپراطوری را نیز قبول پاپ کرد (رجوع شود به سرود نوزدهم
دوزخ) این داستان معالجه و بخشش هیچکدام مبنای تاریخی مسلم ندارند .

۳ - یعنی : راهی پیدا کنم که دشمنان خود را سرکوب و نابود کند .

۴ - «penestrin» ، دژ مستحکم خاندان کولونا ، در مشرق روم (رجوع به شرح ۳

صفحه ۱۴۳۰)

دوزخ

چنانکه خود آگاهی، من قدرت آن دارم که ملکوت آسمان را بروی کسان بگشایم یا ببندم. و از همین رو است که شماره آن کلیدها که سلف من در اختیار خود نگاه نداشت^۱ دو تا است.

چون این بشنیدم، به سنگینی این براهین اندیشیدم و پنداشتم که خاموش ماندنم گناهی گران است. و گفتم: - ای پدر مقدس، اکنون که مرا از آلائش این گناهی که بایدم کرد تطهیر میکنی، هس دار که بسیار وعده دادن و کم وفا کردن^۲ ترا در مسند والایت کامروا خواهد کرد.

چون مردم، فرانچسکو بیاریم آمد^۳. اما یکی از سیاه بالان^۴ بدو گفت: -
اورا مبر و مرانیز با این کار خود بدر دسر میفکن
وی باید بدرک اسفل فرود افتد و در حلقه مسکینان من^۵ در آید، زیرا
پندی خدعه آمیز داده است. و از آن هنگام که چنین کرد مزمام اختیار خویش
را در دست من دارد،

۱ - اشاره به پاپ چلستینو (سلستینو) پنجم، که پیش از پاپ بونیفاتسیوی هفتم سمت پاپی داشت و مردی بسیار پارسا بود (چنانکه بدولت مقدس دادند) ولی آدمی ضعیف النفس بود بطوریکه بعد از چند ماه از مقام خود استعفا کرد (رجوع شود به صفحه ۱۱۳، شرح ۱).

۲ - این جمله اکنون ضرب المثل شده است: - Lunga promessa con l'attender corto

۳ - Francesco «سن فرانسواداسیز» مؤسس فرقه مذهبی فرانسیسکن که داتته در رود یازدهم بهشت با خود او مواجه میشود. وی بدوزخ رفته است که شاید عضو فرقه خود را از آنجا نجات دهد. علت اینکه در اینجا لقب مقدس (Santo) برای او آورده نشده اینست که در سال ۱۳۰۰ هنوز کلیسا این عنوان را بوی نداده بود.

۴ - اشاره به شیطانها (رجوع شود با آخر قطعه بیست و سوم دوزخ).

۵ - i miei meschini، یعنی خدمتگزاران ناچیز من. این کلمه «مسکین» که در سایر کشورهای لاتین زبان نیز گفته میشود، اصلا از عربی آمده است.

زیرا کسی که توبه نکند رستگار نمی‌تواند شد ، و کسی نیز نمی‌تواند هم
از گناهی توبه کند وهم روی بسوی آن آرد، که قانون تناقض چنین اجازتی
را نمیدهد . .

وای بر من ، که چه بیداری تلخی بود آنوقت که ابلیس در چنگال
خویش گرفت و گفت : - شاید چنین اهل منطقم نمی‌پنداشتی ! -

آنگاه مرا بنزد مینوس بردووی هشت بار دم خویش را بر کمر گاه
استوارش حلقه کرد و باخشم فراوان این دم را گزید و گفت :

- این از آن تباهاکارانی است که شایسته آتشند . - و لاجرم چنین
که می‌بینی سر گشتمام و در درون این جامه که سخت عذابم می‌دهد ره
می‌سپرم .

چون وی سخن بیایان رسانید، شعله آتش که همچنان در پیچ و تاب
بود و زبانهاش می‌لرزید ناله کنان براه افتاد .

من و راهنمایم از روی پل گذشتیم و تابالای آن پل کمائی دیگر رفتیم
که در گودال زیرین آن .

کسانیکه با رنفاق افکنی را بردوش وجدان دارند ، وام خویش را
می‌پردازند.

سرود بستی و ششم

طبقه هشتم دوزخ : حبله گران

گروه نهم: نفاق افکنان

در کودال نهمین از طبقه هشتم، دسته نفاق افکنان بسر میبرند که کوشش خود را صرف جدا کردن مردمان از یکدیگر و ایجاد اختلاف در میان جماعات و ملل و افراد و خانواده ها کرده، یعنی بجای «وصل کردن» به «فصل کردن» پرداخته اند.

درین «بولجیا» سه دسته مختلف از «نفاق افکنان» جای دارند: آنها که از لحاظ مذهبی بین مردم تفرقه انداخته اند، آنها که از لحاظ سیاسی باعث دودستگی و چند دستگی شده اند، و آنها که نزدیکان و عزیزان مثلا پدر و پسر، برادران، و خویشاوندان را با هم بستیز و داشته اند.

نوع عذاب این دسته دوزخیان نیز، مثل همیشه، متناسب با جرم ایشان است، بدین معنی که جدائی افکنان درین کودال پیوسته بدست شیطانی زخم میخورند که اعضای مختلف تن ایشان را از هم جدا میکند. برخی از آنها ناقص العضونند؛ زبان بعضی واحشاء و امعاء بعض دیگر جدا شده و کلوگاه برخی دیگر تا بیائین چاک خورده است. بطور کلی دوزخیان این قسمت هیچکدام تنی سالم ندارند، و قسمتی از بدن هر کدام از آنها، بتناسب کمی و زیادتی جرمشان، بهممان صورت که ایشان ملتها و اقوام و دوستان و خویشان را از هم جدا میکرده اند از سایر اعضا جدا شده است.

ماجرای «برتران دو برن»، گناهکاری که در آخر سرود پابمیدان میگذازد و سر بریده خود را چون فانوسی در دست دارد، یکی از جالبترین ساخته های دانته و دوزخ است.

سرود بیست و هشتم

کیست که بتواند حتی بزبان نثر^۱ آنهمه زخم و خون را که من
بچشم دیدم وصف کند ، ولو آنکه بارها حکایت را ازسر گیرد ؟
بی کمان هرزبانی در اینباره قاصر خواهد بود، زیرا ظرفیت اصطلاحات
و افکار ما برای دربر گرفتن این همه چیز بسیار کم است .
حتی اگر جمله آن کسانی بگردهم آیند که پیش ازین در سرزمین
نیکبخت «پولیا» خون خود را بخاطر ترویائی ها بر زمین ریختند و ازین بابت
بسی نالیدند^۲ ،

۱ - Parole sciolte (کلمات پراکنده) . یعنی کلماتی که با سجع و قافیۀ
شاعرانه بهم نیویسته باشد .

۲ - توضیحات مربوط بدین بند و چهار بند بعد : puglia نام ناحیه ای حاصلخیز در
جنوب ایتالیا ، مقابل ناپل ، که در اینجا بطوزکلی بایتالیای جنوبی اطلاق شده . -
«ترویائیها» : رومیان ، که نسل آنها از راه «انثا» بمردم «ترویا» میرسند - «جنگی
ظولانی» : دومین رشته جنگهای معروف بونیک guerre puniche میان روم و کارتاژ، در اینجا
اختصاصاً اشاره بنبرد تاریخی Canne بین آنیبال سردار بزرگ کارتاژ و رومیان (۲۱۶ پیش از
مسیح) شده که بنا بگفته تیتولیویو Tito Livio (تیت لیویوس) مدرخ رومی، در آن آنقدر
رومی کشته شد که از حلقه های انگشتی طلای سواران و سربازان و سنا توره های مقتول رومی
سه خمره پر شده بر بر تو گوئسکار دو Roberto Guiscardo (در اصل فرانسه روبر گسکار)
سردسته نورماندها (۱۰۱۵-۱۰۸۵) که بایتالیای جنوبی حمله برد و آنرا اشغال کرد، و دانه
ویرا در زمرة سربازان خداوند در بهشت جای داده است . چپرانو: Ceqerano شهری که
در سرحد ایالات کلیسا و قلمرو ناپل واقع بود ، ولی جنگ مهمی در آن اتفاق نیفتاد، و شاید
منظور دانه از اشاره به خیانت «پولیها» در این جنگ اینست که مردم این شهر به سپاهیان
شارل داترو (رجوع شود به سرود نوزدهم دوزخ) اجازه عبور دادند و در نتیجه نبرد خونین
بقیه در صفحه بعد

دوزخ

واز جنگی طولانی زبان بشکوه گشودند که در آن، بنا نوشته «لیویو» می
خطا ناپذیر، غنیمتی گران از حلقه های انگشتی بر روی هم
انباشته شد،

واگر آنهایی گرد آیند که در برابر «روبرتو گويسکاردو» پای داشتند
وزخهای گران خوردند ورنجهای بسیار بردند، و آن دیگران که هنوز
استخوانهایشان .

در «چیرانو»، خیانتگاه جمله پولیان، و در «تالیا کوسو» که آلا-
دوی که نسال رابی سلاح پیروز کرد، از زمین بدر میاید؛

واگر همه این کشتگان اعضای سوراخ شده تن خویش را بنمایانند
و اعضای بریده خود را، باز اینجمله در مقایسه با منظره گریه بولجیای نهمین
بهیچ نمی آیند .

هر گز چلیکی که دهانه یا تخته زیرینش بدر آمده باشد، آنچنان
سوراخ نمی شود که تن آن دوزخی، که دیدم که از چانه اش تاسوراخی که
از آن تیز می دهند^۱ یک سره شکافته شده بود؛

بقیه از صفحه قبل

و معروف بنه و نتو Benevento پیش آمد که در آن «مانفردی» پسر امپراتور
فردریک دوم که پادشاه سیسیل و بابل بود (وبا توبه ای که در آخرین لحظه زندگی کرد
«خلد آشیان» شد) بقتل رسید . - تالیا کوسو Tagliacozzo شهری در ناحیه ابروسو
Abrozzo در مشرق ایتالیا که در آن میان شارل داترو و کرادینو Corradino (در اصل
کیرادین Conradin) برادرزاده مانفرد، در سال ۱۲۶۸ جنگی خونین در گرفت که منجر
بمرگ کیرادین شد، و در این جنگ شارل داترو پیروزی خود ۱۰ مرهون نصایح عاقلانه
مشاور خویش آلاردوی والری Alardo di Valesi (در اصل فرانسه الاردو والری
Elare du Valeri) بود که بوی توصیه کرد قوای خود، ایکجا و او دمیدان نکنند و قسمتی از
آنها برای غافلگیری نهانی ذخیره نگاه داد .
۱ - در اصل چنین است .

سرود بیست و هشتم

و روده‌هایش از میان دوپا فرو آوریده بود، و دل و جگرش، و نیز آن کیسه ناخوشایندی که هر غذائی را تبدیل به که^۱ میکند، بچشم پیدا بود.

چون غرق تماشای او بودم، وی در من نگریست و با هر دو دست شکاف سینه خود را کشود و گفت: «بنگر که چگونه خوبستن را پاره میکنم!

... اما تو که هستی، که اینسان درروی پل تعلل میکنی تا شاید لحظه آغاز کيفری را که شایسته گناهت دانسته‌اند بتعویق افکنی؟»
و استاد من پاسخ داد: «وی هنوز نمرده، و گناهی نیز مستوجب عقابش نکرده است. اما برای آنکه تجربه‌ای کامل اندوزد، من، که مرده‌ام، مأمورم که او را در اینورطه دوزخ از حلقه‌ای به حلقه‌ای راهنما باشم، و این که میگویم عین واقع است، همچنانکه راست است که اکنون با تو سخن میگویم».

بیش از صد تن از دوزخیان که این بشنیدند از فرط شگفتی درد خویش از یاد بردند و در ته گودال بتماشای من ایستادند، و آن دوزخی گفت:

«تو که شاید بهمین زودی مهر فروزان را بازبینی، به «فرادولچینو» بگوی که اگر نمیخواهد هرچه زودتر در پی من بدینجا آید،

خواه بارکافی فراهم آرد تا ترا کم برفها ناواری که جز داینصورت

۱- دراصل چنین آمده - منظور از این کیسه معده است.

دوزخ

غلبه نمیتواند کرد، پیروزی نرساند.^۱»

دوزخی این بگفت و پائی را که برای رفتن بلند کرده بود بر زمین نهاد و براه افتاد.

و کسی دیگر که گلوئی سوراخ داشت و بینیش تازیر ابروان بریده بود، و گوشی بیش نداشت،

با شگفتی در کنار سایرین ایستاد تا مرا بنگرد، و پیش از دیگران حلقوم خود را که در جانب بیرون از هر سوزنگ خونین داشت بگشود،

و گفت: «ای آنکه به هیچ کیفری محکوم نیامده‌ای، و اگر فریب شباهتی فزون از حد را نخورده باشم بیگمان در سرزمین ایتالیا بازت دیده‌ام،

۱ - Fra Dolcin (o) - دولچینو تورنیلی، جانشین «گرازدوسکالی» مؤسس و موجد فرقه مذهبی Apostoli، که در سال ۱۳۰۰ با اتهام ازداد در آتش سوخته شد. عقاید مذهبی این فرقه با مزدکیان ایران شباهت داشت، یعنی بر اساس اشتراک اموال و اشتراک زنان و غیره متکی بود و ضمناً میخواست اصول مذهبی را بهمان سادگی دوزان اولیه آن بازگرداند. فرادولچینو که پس از مرگ مؤسس اصلی این فرقه رئیس آن شده بود، در تاریخ سفردوزخ دانه هنوز زنده بود، و فقط در سال ۱۳۰۶ مرد، توضیح آنکه وی بقصد گوشه گیری و تفکر بنفاری در کوه «تسه بلو» رفت و در آنجا بر اثر سقوط برف از کوه راه چنان بند آمد که چندین روز تمام هیچ غذائی بدو نرسید، و وی ناچار بدشمنان خود که در آن نزدیکی بودند پناه برد و اشاره دانه باینکه «آذوقه کافی فراهم آرد تا ترا کم برف او را از بین نبرد»، بهمین موضوع است. Noarese نو آری یعنی ساکن و اهل «نو آرا»، شهری که زادگاه فرادولچینو بود و مردم آن طبق حکم جهادی که پاپ کلمنتوی پنجم صادر کرده بود با وی و فرقه او بیجنگ برداختند و آنرا یکی از جنگهای صلیبی محسوب داشتند. بر اثر این اعلان جنگ، افراد این فرقه با زنان خود به تپه های غیر قابل عبور در میان نو آرا و وورچلی پناه بردند و بیش از یکسال پایداری کردند، ولی بر اثر گرسنگی بالاخره تسلیم شدند، و فرمان پاپ فرادولچینو و «مارگانادی ترنتا» خواهر مذهبی او و بسیاری دیگر زنده زنده در آتش سوختند (۱۳۰۷).



... دوزخی شکاف سینۀ خود را کشود و گفت: «بنگر که چگونه خویشتن را پاره پاره پاره میکنم! (صفحه ۴۳۷)

اگر روزگاری بیدار آن دشت دلپذیر که از «ورچلی» به «مارکابو»
 فرود میآید باز گردی ، «پیر دامدینا» را بیاد بیاور !
 و دو تن از صلحای «فانو»^۱ یعنی «مسر گویدو» و «آنجلولو» را
 آگاه کن که اگر علم آینده بینی در اینجا بی بنیاد نباشد ،
 اینان با خیانتکاری ستمگری نابکار ، در نزدیک «کاتولیکا»^۲ ، در درون
 کیسه‌ای سربسته از کشتی خود بدریا پرتاب خواهند شد ،
 چنانکه «نتونو» از قبرس تا مایولیکا جنایتی چنین بزرگ از
 جانب راهزنان دریائی یا مردم «آرگولی» بیاد نخواهد داشت^۳ .

۱- Pier da Medicina پیر دامدینا، از خانواده «کانانی» که قسمت اعظم
 از عمر خود را به نفاق افکنی و آتش افروزی گذرانید، و چندبار هم شهر خود را باشهرهای
 اطراف بجنگ واداشت .

«دشت دلپذیر» : اشاره به جلگه حاصلخیز لمباردیا Lombardia که میان
 ورچلی Vercelli غربی‌ترین شهر ناحیه لومباردیا، واقع در ایالت «پیه مونتته»! و قلعه
 مارکابو Marcabo در نزدیک مصب رود «پو» کنار دریای آدریاتیک واقع است و سابقاً
 از فلاح مستحکم و معروف ایالت و نیز (Venezia) بود.

۲- Fano : شهری در ایتالیا در ساحل دریای آدریاتیک .

۳- مالانستینودا ریمنی Malatestino da Rimini (رجوع شود به سرود
 بیست وهفتم دوزخ) بطمع تصرف شهر «فانو» ، دونجیب زاده‌ای را که باتفاق یکدیگر
 بر این شهر حکومت داشتند ، وموسوم بودند به گویدودل کاسرو Guido del Cassero
 و آنجولتودا کارینیانو Angioletto da Carignano دعوت کرد که باوی در محلی بنام
 «لاکاتولیکا»، میان دوشهر فانو و ریمنی! در کنار آدریاتیک دوستانه ملاقات کنند. وقتی
 که این دو در آنجا حضور یافتند ، کسان مالانستینو بفرمان آقای خود خائنه بدانان
 حمله ور شدند وهر دورا در کیسه‌ای نهادند و بدریا پرتاب کردند .

۴- Cipri (قبرس) و Maiolica (مایورکا) جزائر معروف دریای مدیترانه‌اند
 که اولی در منتهای الیه شرقی ودومی تقریباً در منتهای الیه غربی این دریا واقع است ، و
 طبعاً «از قبرس تا مایولیکا» اشاره است بدریای مدیترانه . - Nettuno (نپتون)
 خدای دریا در میتولوژی یونان (در یونانی Poseidon) - Argolica ، مردم آرگولی
 اشاره به مردم یونان ، و بالاخص راهزنان دریائی ناحیه «آرگولیس» یونان که
 شررت بسیار داشتند .

آن خائن يك چشم^۱، فرمانروای آن شهری است که کاش این کس
که در کنار منش می بینی، هرگز آنرا بچشم ندیده بود^۲؛

وی اینانرا برای مصالحه بیدار خود خواهد خواند، و آنگاه
آنچنان معامله‌ای با ایشان خواهد کرد که دیگر برای حفظ جان خود
در برابر باد «فوکارا» احتیاج به نذرودعا نداشته باشند^۳.

بدو گفتم: «اگر میخواهی که از تو بدان بالا نشینان خبر
رسانم، مرا بنمای و بگوی که این کس که ازین شهر خاطرهای چنین
تلخ دارد کیست؟»

وی دست به فك یکی از همراهان خود برد و دهانش را بگشود
و بانگ زد «اینست، وسخن نمیتواند گفت؛

این نفی بلد شده، سزار را از دو دلی بدر آورد و متقاعدش کرد
که چون کسی آماده کاری باشد، درنگ زیانش کند.

شگفتا! که «کوریو»^۴ که پیش از این چنین گشاده زبان
بود، اکنونکه زبان در حلق بریده‌ای بیش نبود چه پریشان روزگار
مینمود!

۱- خائن واحدالعین : مالاستینو، که يك چشم نداشت.

۲- توضیح در چند سطر بعد.

۳- Focara، محلی میان «لاکاتولیکا» و «فانو» در کنار دریای آدریاتیک، که در آن همواره بادی بسیار تند از جانب دریا میوزد، بطوریکه ملاحان برای نجات خود از آن متوسل به «نذرودعا» میشوند.

۴- Curio (در اصل لاتینی Curion) خطیب و «تربین» رومی که بفرمان پمپه Pompeus از شهر روم طرد شد، و برای انتقامجویی بسراغ سزار رفت و اورا متقاعد کرد که برای تصرف روم از روبیکون (روبیگونه II Rubieone) بگذرد. روبیکونه رودخانه ایست که در بالای شبه جزیره ایتالیا از شرق بفر ب جاری است و در روم قدیم سنت چنین بقیه در صفحه بعد

و ده زخی دیگری که هر دو دستش بریده بود، دو تکه باز مانده
بازوان خود را در فضای ظلمانی بلند کرد. چنانکه چهره اش خون-
آلوده شد،

وبانگ برداشت: «یادی نیز از «موسکا» بکن که نابخردانه گفت:
- آنچه شده، شده است - و این گفته او بذری شد که برای مردم «توسکا»
بدبختی بار آورد!»

ومن افزودم: «و مرگ دودمان ترا! و وی که چنین بشنید،

بقیه از صفحه قبل

بود که هیچ سردار رومی حق نداشت مسلحانه از این رود بگذرد ولی ژول - سزار برای اولین بار
این قاعده را تقض کرد و پس از تصرف خاک «گل» (فرانسه) برای دست و پنجه نرم کردن
با دشمنان خویش و تصرف رم، با سربازان خود از روی بیگانه گذشت و به رم حمله برد
و از آن پس اصطلاح «از روی بیگانه گذشتن» ضرب المثل شده است. گذشتن سزار از روی بیگانه
در حقیقت آغاز دوران طولانی جنگهای داخلی رم بود، بهمین جهت است که «کوریون»
بر اثر این نصیحت، بگناه نفاق افکنی و ایجاد اختلاف در دوزخ جای گرفته است.

۱- موسکادئی لامبرتی Mosca dei Lamderti از برجستان فلورانس بود. داتنه
در سرود ششم دوزخ در بارشوی از چیا کو احوال می پرسد و گمان نمیبرد که در دوزخ باشد.
گناهی که او را بدوزخ فرستاده راهنمایی بدی است که کرده است. بوئون دل مونتته یکی
از اشراف فلورانس، با دختری از خانواده «آمیدئی» نامزد شده بود، ولی چندی پس
از این نامزدی بخاطر عشق دختری دیگر از خاندان دوناتی، رشته این نامزدی را گسیخت
و بدین ترتیب به حیثیت آن دختر اول لطمه زد. افراد خاندان «آمیدئی» گرد آمدند و شور
کردند که در مقابل این توهین چه باید بکنند، و بالاخره تصمیم به قتل «بوئون دل مونتته»
گرفتند و بر اثر این قتل (در روز عید پاک سال ۱۲۱۵) بود که اختلاف خونین صدساله میان
کونتلفها و کیبیلینهای فلورانس آغاز شد. وقتی از «موسکا» که در مجلس مشاوره شرکت
جسته بود. و نظرش قاطع بود، پرسیدند که چرا با این نظر مخالفت نکرده، وی در جواب این
جمله را که گفت اکنون ضرب المثل شده است «Cosa fatta capo ha» و معنی تقریبی این شعر
که داتنه ترکیب آن را بضروری شعری پس و پیش کرده است، اینست که: «الخیر فی ماوقع!»
۲- اشاره بدانکه بعدها، یعنی در سال ۱۲۶۸، بعدها، تمام افراد خاندان «موسکا»
از فلورانس نفی بلد شدند و دیگر بدانجا باز نگشتند.

دوزخ

غمی تازه بر غمهای خویش افزوده یافت ، و همچو مردی افسرده و عاری از عقل ده‌رشد ؛

اما من برای دیدن این جمع بر جای ماندم ، و چیزی دیدم که از وصف آن ، بی آنکه مدرکی بر درستی گفتار خود آورده باشم ، بیم دارم .

اما درینجا پای وجدان من ، یعنی پای این یار مهربانی در کار است که آدمی را با احساس حقانیت خود روئین تن میکند و بوی نیرو و توان میبخشد .

بچشم خویش دیدم ، و پندارم که هنوز هم می‌بینم . که تنی بی سر ، براه خود میرفت و راه رفتش همانند سایر اعضای این کله بخت بر گشته بود ،

و چنگ در کیسوان سر بریده خود زده و این سر را چون فانوسی از دست آویخته بود ؛ و بما مینگریست و میگفت : «وای بر من!» از خود چراغی فراوان خویش ساخته بود ، او و چراغش ، دو تا بصورت یکی و یکی بصورت دو تا بودند ؛ و چگونه چنین چیزی امکان‌پذیر است ؟ این را تنها آن کس میداند که چنین است .

چون بیای پل رسید ، بازوی خود را با سری که بر آن آویخته داشت بلند کرد تا سخنان خویش را بما نزدیکتر آرد ،

و این سخنان چنین بود : «تو که زنده‌ای و بدیدار مردگان آمده‌ای ، رنج جانکاه مرا بنگر ، و ببین که آیا عذابی گرانتر از این میتوانی یافت ؟



... سربریده خویش را چون فانوسی از دست فرو آویخته بود، و بما می‌نگریست و میگفت : «وای بر من» (صفحه ۴۴۴)

و برای اینکه از من بدان جهان خبری بری ، بدانکه من « برترام
دال بورنیو » هستم ، همان کسم که به شاه جوان اندرزهائی مکر -
آمیز دادم ،

و پدر و پسر را بدشمنی بایکد گرواداشتم ، چنانکه « اکتوفله » که
« آبسالونه » و « داوود » را نامفده جوئیهای خویش بستیز واداشت
بدتر از من نکرد .^۱

و چون چنین پیوستگانی را از هم جدا کردم ، اکنون باید منخ خویش
را ، دریغا ، جدا از مایه هستی آن همراه ببرم .

و چنین است که قانون تاوان در مورد من اجرامی شود .^۲

۱- Bertram dal Bornio (در اصل فرانسه برتران دو بورن Bertran de Born) (۱۱۴۰-۱۲۱۵) ، از اشراف فرانسه ، که در سال ۱۱۸۲ به ایالت نورماندی که در آن هنگام مرکز دربار هنری دوم پادشاه انگلستان بود رفت و با وسوسه خود پسر این پادشاه را (که دانته از او بنام شاه جوان نام می برد) علیه پدرش برانگیخت و آن دور با بستیزه جوئی بایکدیگرواداشت . آوازه این فتنه جوئی برتران دو بورن در همان دوران زندگانی خود او نیز در همه جای پیچیده بود . برتران دو بورن در اواخر عمر خویش سراغ کلیسا رفت و تا هنگام مرگ در دیر « سیتو » بسر برد ؛ یقیناً دانته از این موضوع آگاه نبوده ، و گرنه احتمال نمی رفت که او را در دوزخ جای داده باشد . این صحنه « برتران دو بورن » را که سرش برای بقیه تن او فانوسی شده از قویترین صحنه های « دوزخ » دانسته اند .

۲ - Achitofel (آخیتوفل) و Absalone (آبسالوم پسر داود پینمیر) - اصل فکر از تورات است (کتاب دوم سموئیل نبی ، باب های پانزدهم ، شانزدهم ، هفدهم) ، « ... و داود به ابیشاری و بتعامی خادمان خود گفت : اینک پسری که از صلب من بیرون آمد قصد جان من دارد ، پس او را بکذارید که دشنام دهد ... و اما آبسالوم و تمامی گروه مردان اسرائیل باورشلیم آمدند و آخیتوفل همراهش بود - و آبسالوم باخیتوفل گفت شما مشورت کنید که چه بکنیم ، و آخیتوفل به آبسالوم گفت که نزد متعه های پدر خود که بجهت نگهبانی خانه گذاشته است در آی ، و چون تمامی اسرائیل بشنوند که نزد پدرت مکروه شده ای ، آنگاه دست تمامی همراهانت قوی خواهد شد ... و مشورتی که آخیتوفل در آن روزها میداد مثل آن بود که کسی از کلام خدا سوال کند ، و هر مشورتی که آخیتوفل هم بداد و هم با آبسالوم میداد چنین میبود . »

سرودبیت نهم

طبقه هشتم دوزخ : حبله گران

گروه دهم : جاهلین

دسته اول : کیمیا گران

ویرژیل ودانته با آخرین قسمت از طبقه هشتم دوزخ رسیده اند. در این کودال، جاهلین یعنی آنها که با «قلب زنی» سروکار دارند بسر میبرند، که بر حسب نوع «جعل و قلب» خود بچهار دسته تقسیم میشوند: قلب کنندگان فلزات (کیمیا گران)، قلب کنندگان اشخاص (آنها که کسانی را بجای کسان دیگر میگذارند)، سکه سازان، قلب کنندگان سخن. هر یک از این دسته ها در معرض عقاب و عذابی جدا بیدند، ولی همه آنها در «بولجیای» دهمین بسر میبرند. انواع بلایا و مکافات آنها در این کودال از همه جای دیگر بیشتر است: عفونت، تشنگی مفرط، کثافت، بیماریهای نفرت انگیز، دیوانگی و غیره از مجازات های کوناگون دوزخیان این قسمت است.

سرودبیت نهم فقط بوصف دسته اول از این «قلب زنان» یعنی دسته کیمیا گران اختصاص یافته که عذاب آنها ابتلا ب بیماری جرب و خارش دائمی و بی وقفه بدن است. وضع بدن تمام دوزخیان این قسمت از صورت طبیعی خارج و «قلب» شده و این نوع عذابی است که با جعل و قلب زنی ایشان تناسب دارد.

سرود بیست و نهم

کثرت جمعیت و زخمهای گوناگون، دیدگان مرا چنان مست کرده
بود^۱ که بی اختیار بهوس گریستن افتاده بودند؛
اما ویرجیلیو بمن گفت: «بچه می نگری؟ چرا به اشباح این ناقص
تنان افسرده دل که در آن پائینند خیره شده ای؟
تو در بلجیاهای دیگر چنین نکردی. اگر می پنداری که آنها را بر
می توانی شمرد، هشت دار که محیط این دره بیست و دومیل است^۲،
و اکنون ماه دزیربای ماست^۳ و جز فرصتی کوتاه برایمان نمانده است^۴
و چیزی دیگر نیز برای دیدن هست که نمی بینی.»
بی درنگ پاسخش دادم: «اگر درست بدانچه چنین نگران

۱ - اصل این اصطلاح از تورات گرفته شده (کتاب اشیماعنبی باب شصت و نهم).
«... بنابراین برای موسی به بکریه یفریر خواهم گریست - ای حشبون والعاله شمارا با
اشکهای خود سیراب خواهم ساخت، زیرا که بر میوهها و انگورهایت گلناک افتاده است.»
۲ - داتته در این جا «اندازه دقیق» محیط طبقه هشم جهنم خود را معین میکند و جالب
توجه اینجاست که بعضی از مفسرین کمندی الهی این گفته شاعرانه را ملاک قرار داده و دست
به حسابات پیچیده زده اند تا وسعت تمام جهنم داتته را تعیین کنند. «میل» که در اینجا ذکر
شده، یک واحد معیاریتالیائی است (Miglia) و نباید آن را با «مایل» انگلیسی اشتباه کرد.
۳ - یعنی: در این ساعت ماه درست در زیر زمین است. چنین ساهی با تیر روز
تطبیق می کند، زیرا شب پیش از آن ماه صورت بدر داشته، یعنی نیمه شب بوسط
آسمان رسیده است.
۴ - سفر دوزخ داتته، بدلالی که وی بدانها اشاره ای نکرده میبایست بیست و چهار
ساعت بیشتر بطول نینجامد، بنابراین درین موقع بیش از چند ساعت تا پایان این سفر وقت
باقی نیست.

دوزخ

خویشم کرده است می نگرستی ، شاید اجازتم می دادی که اندکی بیش درنگ کنم . »

اما چون چنین می گفتم ، اودور شده بود ، و من سخن گویان بدنبالش رفتم و بگفتم خویش افزودم :

« پندارم که درین کودال ، که دمی پیش بادقت بسیار دیده بدان دوخته بودم ، روحی از خاندان من بجرم گناهی گریان است که در اینجا بسیار گرانس می پردازند . »

پس استاد گفت : « ازین پس درباره او پرسشان خیال مباح ؛ کسی دیگر را بین و ویرا بحال خود گذار ،

زیرا من این کس دیگر را دریای پل دیدم که ترانشان می داد و با اشارت انگشت سخت تهدیدت می کرد ، و شنیدم که او را « جری دل بلو » می نامیدند^۱ .

تو آنوقت چنان مستغرق دیدار فرمانروای پیشین « آلتافورته » بودی^۲ که بدورتر از او نگرستی ، و لاجرم آن کس براه خود رفت . »

۱ - Geri del Bello پسر عموی پدر دانته که الیگرو Alighiero نام داشت . وی بر اثر اختلافی با خانواده ساکتی Sacchetti فلورانس ، یکی از افراد این خاندان را نامردانه کشته بود در نتیجه چندی بعد خود بدست آنها کشته شد . سنت معروف ایتالیائی وندتا « Vendetta » که بموجب آن باید خانواده مقتول بهر قیمت باشد قاتل را بکشد تا شرافت خود را محفوظ نگاهدارد ، ایجاب میکرد که قاتل « جری دل بلو » بدست خانواده دانته کشته شود ، ولی تازمانی که دانته سفر خیالی خود را بدوزخ انجام میداد هنوز این انتقام صورت نگرفته بود ، بدینجهت است که ، و جری دل بلو دانته را در بالای پل طبقه هشتم دوزخ مورد تقصیر و تهدید قرار داده است . دانته ازین قانون « انتقام » طوری سخن می گوید که پیدا است این آدم کشی را مشروع می شمارد ، در صورتیکه خود بدوزخ سفر کرده است تا از آرایش گناه پاک شود .

۲ - Alta Ferte نام قصر و قلعه ای که متعلق به « برتران دو بورن » بود که قبلا ذکر او رفت (رجوع به صفحه ۴۴۷ ، شرح ۱)



... و ویرژیل بمن گفت: «بچه مینگری؟ چرا بدین نافرمانان افسرده دل خیره شده‌ای؟» (صفحه ۴۴۹)

گفتم: «ای راهنمای من، مرگ خونین او که کسان وی نمکش را بخود خریدند و انتقامش را نستاندند.

بخشمش در آورده است؛ و پندارم که بهمین سبب بی آنکه با من سخنی گفته باشد دور شده، و لاجرم نسبت بدو ترحمی بیشتر احساس می کنم.»

صحبت کنان بجائی رسیدیم که اگر اندکی روشنتر بود، شاید از آنجا ژرفنای بعدی را می توانستیم دید.

چون بالای آخرین صومعه «ماله بولجه» رسیدیم که در آن جمله صومعه نشینان هویدا بودند،

ناله هائی عجیب، چون پیکانهائی که با ترحم آب خورده باشند^۱ دلم را سخت بدر آورند، چنانکه هر دو گوشم را با دست گرفتم تا دیگر صدائی نشوم،

اگر دردهای جمله بیماران «والدیکیان» و «مارما» و «ساردینیا» را از ژویه تاسپتامبر یکجا در گودال واحدی گرد آرند^۲،

۱ - این قسمت از طبقه هشتم از روی شوخی یا استهزا به صومعه و دوزخیانی که در آن بصری برند به رهبانان و «اخوان» مذهبی تشبیه شده اند.

۲ - تعمیم رزیبا و نامائوسی که بعد از دانه رایج شده است: di pietà ferrati ..

avean gli strali

۳ - Val di Chiana، ناحیه ای بین «ارتسو» و «مونتته پولچیانو»، در مرز کزایتالیا، نزدیک فلورانس - این منطقه در قرون وسطی ناحیه ای بسیار ناسالم و مالاریائی بود. - Maremma منطقه مالاریا خیز مغرب ایتالیا - Sardigna (س. دن) جزیره معروف ایتالیا، میان سیسیل و کرس، که آب وهوائی ناسالم و مالاریا خیز دارد. - از ژویه تا سپتامبر Tra luglio e '1 settembre (از تیر تا شهریور)، ماههای تابستان که در آنها شدت تبهای مالاریائی از همه وقت دیگر بیشتر است.

دوزخ

رنجی معادل بارنج دوزخیان این گودال حاصل خواهد آمد ، که از آن بوی گندی چون آنچه عادتاً از اعضای پوسیده و فاسد بر می‌خیزد به- مشام می‌رسد .

ازین پل د. از همچنان بدست چپ پیچیدیم و بر روی دیوارهٔ آخرین فرود آمدیم ، و آنوقت بادقتی بیشتر نگرستم ، تا مگر ژرفنای این گودال ۱۰ که عدالت سستی ناپذیر از جانب فرمانروای آسمانی جاعلین را در آن گرد آورده است ببینم .

نپندارم که چون در «اجینا» هوا آنچنان فساد آلوده شده که جملهٔ جانداران ، حتی کرمان ناچیز از پسای درافتادند ، و از آن پس ، چنانکه شاعران باطمینان خاطر گفته‌اند ،

نسل آدمیان دور کهن از نطقهٔ مورچگان پدید آمد ، دیدار بیماران بیش از دیدن ارواحی که درین درهٔ ظلمانی توده وار در هر گوشه گرد آمده بودند و مینالیدند ، رحم در دل می‌آورد^۱

یکی بر روی شکم خفته و یکی بر شانه‌های دیگری سوار بود ، و یکی دیگر نیز خود را دین کوزه راه موحش چهار دست و پا بر زمین میکشید .

۱- بنا بر روایت افسانهٔ خدایان یونان ، يك روز خدای خدایان که طبعی بسیار عاشق‌پیشه داشت، عاشق اجینا Aegina پری زیبای جزیرهٔ اجینا شد و پری نیز خود را تسلیم او کرد . «هرا» Hera زن خدایان بخشم آمد و طاعونی بدین جزیره فرستاد که تمام جانداران آنرا ، از مردمان و حیوانات جزیره نابود کرد و فقط «انا کوس» Aeacus پری که پری از خدای خدایان آورده بود، و مورچگان جزیره زنده ماندند. انا کوس از پدرش درخواست کرد که جزیره را دوباره مسکون کند . و خدای خدایان بخواهش او مقرر داشت که هر مورچه‌ای که انا کوس پابرسرش گذارد تبدیل به يك آدم شود . بدینجهت بود که اهالی این جزیره را Myrmidon نامیدند که از کلمهٔ یونانی «مو. موس» (مورچه) مشتق شده است .



... ناله‌هایی عجیب ، همچون پیکان‌هایی جان‌شکاف ، دلم را سخت ندد آوردند . . . (صفحه ۴۵۳)

قدم زنان می‌رفتم و هیچ نمی‌گفتم ، و چشم و گوش خود را بسوی
بیمارانی داشتم که توان برخاستن نداشتند .

دوتن از ایشان را دیدم که همچون سفالهایی که برای گرم شدن
بیکدیگرشان تکیه می‌دهند ، بهم تکیه داشتند و سر تا پایشان از جرب
پوسته پوسته بود .

و هرگز ندیدم که غلام بچه‌ای که آقایش را در انتظار ببیند ، یا خدمتکاری
تنگ حوصله ، اسبی را با آن شتاب قشو کنند .

که ایندو ، باخشم فراوان ناشی از خارش درمان ناپذیر تن خویش ،
در گزیدن سراپای خود بانوک ناخنها بکار میبردند ،

و با این ناخنها چنان پوسته‌ها را میکنند که باکاردی فلس‌های ماهی
آزاد یا ماهی‌پرفلس‌تری از آنرا ، برکنند .

استاد من خطاب به یکی از آن دو چنین آغاز سخن کرد : «ای آنکه
گاه با آنکشتان خود پوست از تن می‌کنی ، و گاه نیز آنکشتان را بدل به گاز
انبری میکنی ،

بما بگوی که آیا درین جمع ، کسی ایتالیائی^۱ هست ؟ و کاش بیاس
این همراهی ناخن‌های توالی‌الابد این انجام وظیفه را کافی آیند ! »

یکی از آن‌دو گریه‌کنان پاسخ داد : «ما هر دو ایتالیائی^۲ هستیم که
بچنین‌کنندید کی دچار آمده‌ایم . اما تو خود که هستی که از ما چنین

می‌پرسی ؟»

دوزخ

وراهنما گفت: «من آنکسم که باید با این آدم زنده از صخره‌ای به صخره‌ای فرود آیم تا دوزخ را نشان دهم.» آنگاه این دوازدهم جدا شدند، و هر یک از ایشان، و نیز آندیگران که بحسب تصادف سخن ویراشنیده بودند سراپالرزان سوی من گشتند.

استاد مهربان بکنارم آمد و گفت: «هر چه را که میخواهی، بدیشان بگوی؛ و من چنانکه او خواسته بود سخن آغاز کردم.

«یاد شما در آن دنیای اولین^۱ از خاطر آدمیان دور مباد، و در زیر خورشیدهای بسیار^۲ زنده ماناد؛

مرا بگوئید که چه کسانی و از کجا آمده‌اید، و برای راز گفتن از سختی و زشتی عذاب خویش شرم مدارید.»

یکی از آندو پاسخ داد: «اهل آرتسو بودم، و آلبرتو داسیه نا در آتشم افکند^۳؛ اما آنچه بدینجا بیاوردم، گناهی نبود که بخاطر آن مردم.

است است که از روی شوخی بدو گفتم که: «می‌توانم پرواز کنان

بالآسمان بالا روم؛ و او که کنجکاو و کم شعور بود،

از من درین باره هنرنمایی خواست، و چون او را بدل به «دالو»ئی

۱ - یعنی: دزدنیای زندگان.

۲ - یعنی: سالهای دراز.

۳ - گوینده، مردی است نام Griffolino d'Arezzo؛ «گریفولینو» اهل شهر «ارتسو» که به «البرتو داسیه‌نا» Alberto da Sienna یکی از اشراف زادگان ثروتمند و جهان شهر، وعده داد که فن پرواز کردن در آسمان را بدو بیاموزد، و از این راه مدعی اوزا اغفال کرد و از وی پول گرفت. ولی بالاخره «البرتو» فهمید که فریب خورده، و از عموی خود اسقف شهرسیه‌نا تقاضا کرد که ویرا مجازات کند، و او هم «گریفولینو» را با اتهام جادوگری در آتش سوزاند. ولی وی برای دانتی توضیح میدهد که علت آمدنش بدین طبقه از دوزخ جادوگری نیست، بلکه کیمیاگری است،

نتوانستم کرد،^۱ مرا بدست آنکس که چون پسرش دوستش داشت در آتش افکند؛

اما مینوس که خطا نمیتواند کرد، مرا بگناه کیمیاگری که در روی زمین پیشه کرده بودم، بدین واپسین بولجیا از بولجیاهای ده گانه فرستاد.

و من به شاعر گفتم: آیا هرگز مردانی به سبکمغزی سانی‌ها زاده شده‌اند؟ بیگمان حتی فرانسویان نیز راهی دراز دارند تا پپای اینان رسند!

آن جذامی دیگر که سخمن را شنید، چنین پاسخ داد: «ازین میان «استریکا» را مستثنی کن، که توانست جانب اعتدال را در خرج مال نگاه دارد؛

و «نیکولو» را، که پیش از دیگران فن پرخرج چاشنی زدن غذاها را با شیرۀ میخک، در آن باغی که این چنین دانه‌ها را خوب میرویاند، پیاموخت،

و نیز آن دسته‌ای را که در آن «کاجاداشیانو» تا کستان و املاک بزرگ و پر درخت خود را بباد داد و «آبالیاتو» عقل سلیم خویش را بکار انداخت.^۲

۱ - Dedalo (رجوع شود به صفحه ۳۵۹، شرح ۲).

۲ - همه آنچه در بندهای سه گانه بالا گفته شده، جنبه استهزا آمیز دارد، زیرا اشخاصی که نام برده شده‌اند از بزرگترین اسرافکاران تاریخ ایتالیا هستند این عده اعضای یک دسته دوازده نفری از اشراف زادگان شهر «سیه‌نا» بودند که بخود «جوخه و لخرج‌ها» Brigata - spendereccia نام داده بودند، و مرکز این «جوخه» کاخ بزرگی بود بنام la Consuma که هنوز بقایای آن در خیابان کاریبالدی شهرسیه‌نا بقیه در صفحه بعد

دوزخ

اما برای شناختن آنکس که با تو همداستان شد و سانی‌ها را بلامت گرفت ، نیکتر درمن بنگر تا چهره‌ام آشکارا پاسخت گوید ؛
د. آنصورت درخواهی یافت که من روح «کاپو کیو» هستم که از راه
کیمیاگری فلزات را قلب کردم^۱ ، و اگر تو واقعاً همانکس باشی که من
میشناسم ،
قاعدتاً باید بیاد آری که من طبیعت را میمون شایسته‌ای بودم^۲ .

بقیه از صفحه قبل

باقی است . لوحه‌ای که از طرف دولت ایتالیا بر سر در این کاخ نصب شده حاکی است
که این عده در مدت بیست ماه در این کاخ دوست هزار فیور نیوی طلا (معادل ۴۳۷۴۹۰۰
لیر ایتالیائی قبل از جنگ یعنی نزدیک صد میلیون لیر امروزی) خرج کرده‌اند . از این
«جوخه» عجیب و منحصر فرد بارها در ادبیات و تئاترهای ایتالیائی نام برده شده ، و
هنوز هم بدان اشاره میشود . کسانی که دانه از آنها نام برده ، عبارتند از Stricca (که
بعدها پسردانته اوزا نجیب‌زاده‌ای درباری خوانده است)؛ Nicolò رئیس قسمت طباشی
جوخه که اولین کسی بود که فن چاشنی‌زدن میخک را بندها ابداع کرد (در آن موقع از رویا نیان
با ادویه مشرق زمین که اندکی بعد از این تاریخ توسط اعراب بارویا آورده بسیار کم آشنائی
داشتند)؛ Caccia d'Asciena ، کنت زاده ثروتمندی که پدرش صاحب املاک وسیع
«کیانا» بود و از بزرگترین متمولین ایتالیا محسوب میشد ؛ - Abbagliato نام مستعار
«بارتولومئودلی فولکا کیدو» که بیست و پنج سال تمام عضو شورای عالی شهر سیه‌نا بود .
۱ - caporchio (کاپو کیو) ، یکی از دوستان فلورانس دورانی تحصیل دانه
که در اوت ۱۲۹۳ با تهم کیمیاگری در آتش سوزانده شد .
۲ - یعنی : مانند میمون ، ترکیباتی را که طبیعت ساخته بود تقلید میکردم .

سر و سوسام

طبقه هشتم دوزخ : حبله گران

گروه دهم : جاطین

دسته های دوم و سوم و چهارم :

سکه سازان و قلب کنندگان افراد و سخنان

در کنار کیمیا گران ، سه دسته دیگر از قلب زنان درین آخرین کودال طبقه هشتم کفر من بینند . دسته اول ، آنها که آدمی را بجای آدمی دیگر «جازده اند» و مجازات آنها در اینجا اینست که الی الابد اسیر دیوانگی باشند تا اشخاص را با دیگران عوض بکیرند و هرگز نفهمند که با که طرف هستند ، و در مقابل این دیوانه خوئی از همه طرف مورد آزار قرار گیرند ، یعنی بحقیقت از خودشان فرار کنند و باز همیشه گرفتار خود باشند .

دسته ، دوم سکه سازان یعنی جاعلین پول . یا آنها بید که زر خالص را باغش آمیخته اند . اینان به بیماری استسقا دچارند که همیشه آنها را تشنه نگاه میدارد ، و درین حال فضولاتی را در تنشان انباشته میکند که ایشان قدرت تحلیل بردن آنها را ندارند ، زیرا در زندگی نیز فضولاتی را بلرز خالص در آمیخته اند که زر نمیتوانسته است آنها را هضم کند . تشنگی دائمی ایشان علامت عطش طلاست که همواره برایشان حکمفرما بوده است .

دسته سوم آنها هستند که باقلب سخن ، باعث بدبختی ها و فلاکت ها شده اند . این سه محکوم بدتند که یا همواره خاموش مانند ، و یا هر سخنان با سوءتفاهم و جروبحث توأم باشد زیرا ایشان در زندگی با همین زبان غیر از آن گفته اند که میبایست گفته باشند .

سرود سی ۴۱

در آن زمان که «یونونه» بخاطر «سلمه»، چنانکه بارها نیز کرده بود، سخت برخاندان فرمانروای تبه خشم گرفت،
«آتامانته» چنان از عقل بری شد که چون زنتش را دید که با دو فرزندش بسوی او می‌آمد و هر يك از این دو پسر را در دستی گرفته بود، بانگ بر آورد که: «دام بگسترانیم تا ماده شیر را با شیر بچگانش شکار کنیم»؛ و آنگاه بیرحمانه چنگال بگشود و یکی از آنها را که «لئارکو» نام داشت در دست گرفت و بر گرد خویش چرخاند و بصخره‌ای زد و درهمش کوفت، و زنتش خود را با باردومین در آب غرقه کرد.

و چون طالع ناساز کار غرور ترویائیان فزونی طلب را چنان درهم شکست که کشور و شاهشان را از پای در آورد،
«اکوبا»ی افسرده بینوا و اسیر، که کشته پویسنا را بچشم دیده

۱ - بروایت افسانه خدایان یونان، یونونه Junone (بیونانی Hera) زوجه خدای خدایان، بخاطر آنکه شوهرش بدو خیانت، به عشق‌بازی با يك معشوقه زیباروی زمینی پرداخته بود (رجوع شود به صفحه ۴۵۴، شرح ۱) بشهرتیب و پادشاه آن خشم گرفت. خدای خدایان عاشق سمله Semelé دختر این پادشاه شد و از این عشق‌بازی به بد که «باکوس» Bacchus (نایتالیائی باکو) خدای شراب بوجود آمد. یونونه که نمیتوانست مستقیماً از شوهرش انتقام بگیرد، طبق معمول خویش از معشوقه او انتقام گرفت و Atamante شوهر خواهر سمله را که پادشاه تب بود دیوانه کرد، چنانکه وی از روی جنون زن و دو فرزند خود را بجای ماده شیر و بچه‌های او گرفت و در پی شکار آنها برآمد، و یکی از پسران خود Learco را کشت، اما زن او خود را با پسر دیگرش به آب افکند.

سرود سی ۱

و کالبد پسرش پولیدور^۱ در کرانه دریا یافته بود،
از بیچارگی چون ماده سگی خشمگین زوزه آغاز کرد، زیرا فرط
درد ورنج مشاعرش را مختل کرده بود.
اما هرگز طغیانهای خشم در تبه و ترویا، در هر لباس که تجلی کرد،
نه تنها با آدمیان بلکه با حیوانات نیز اینچنین سخت دلی نکرد،
که من از جانب دوروح پریدمرنگ و برهنه تن دیدم که میدویدند
و چون خوکی که از طویله^۲ خوکان برون آید، گاز می گرفتند.
یکی از آندو بسوی «کاپوکیو» آمد^۳، و چنان دندان در کرده اش
فرو برد که چون دندان بر کشید، وی از درد زمین سخت را با شکم
خراشیدن گرفت.

و آن «آرتینی»^۴ که ازین منظره سرا پا بلرزه افتاده بوده، بمن گفت:
«این دیوانه» جانی اسکیکی»^۵ است، و کارش همین است که با این دنده خوئی

۱ - Ecuba (به یونانی Hecubae) زن پریام Priam (پریامو) پادشاه شهر
ترویا بود. در شرح جنگهای افسانه‌ای ترویا نقل شده که پس از سقوط این شهر،
یونانیان این زن را که ملکه ترویا بود به کنیزی به یونان بردند و در راه بازگشت
وی جسد دختر خود Polyxena (پایتالیائی Polissena) و اندکی بعد جسد پسرش
Polydore (به ایتالیائی Polidoro) را دید که اولی را بر روی گور آشیل قربانی کرده
بودند و دومی در موقعیکه میخواست خزانه ترویا را از دستبرد دشمنان محفوظ دارد
بدست «یولی نستره» کشته شده بود «هکوبا» که شاهد مرگ آخرین فرزندان خود
شده بود از فرط درد چنان سگان بزوزه کشیدن پرداخت. این واقعه بتفصیل در کتاب
Met Amor Phoses او ویدیوس نقل شده، ولی منظور او ویدیوس این نیست که او
شخصاً بصورت سگ دیده آمده باشد.

۲ - رجوع شود به سرود ۲۹

۳ - Aretin (o) آرتینی، یعنی آن دوزخی که اهل شهر آرتسو Arezzo بود.
اشاء به «گریفولینو» که قبلاً ذکرش رفت (رجوع شود به سرود ۲۹ دوزخ).

۴ - Gianni Schicchi «جانی اسکیکی» یکی از افراد خاندان معروف
فلو، انسی «کالاکانتی» که قبلاً ذکر آن در «دوزخ» قته است (سرود دهم) وقتی که
بوئوزودی دوناتی Buoso di Donati (به سرود ۲۵ مراجعه شود) مرد، سیمونه‌دی -
بقیه در صفحه بعد

دیگرانرا بیازارد» .

بدو گفتم : «کاش وی هرگز دندان در تن تو فرو نبرد ، و تو لطف کن و پیش از آنکه این دیگری دورتر رفته باشد ، نام و نشانش را بمن بگوی .»

واو گفت : «این روح کهن میرای تبهکار است که دور از عشق مشروع همخواه پدرویش شد» ،

و برای آنکه چنین گناهی کند خویشتن را بصورت زنی دگر در آورد ، و کار آنکس را کرد که اکنون در آن پائین روانست ،

که برای آنکه بانوی کله را بچنگ آورد ، وصیت دروغین کرد و به وصیت نامه خویش صورتی قانونی داد ، و با اینکار خود را قلب کرد و بقالب «بوئوزودوناتی» در آورد .»

و چون این دو روح خشمگین که همچنان نظر بدیشان داشتم بگذشتند ، روی بر گرداندم تا سایر بزدادگانرا ببینم .

بقیه از صفحه قبل

دوناتی Simone di Donati پسر او از این «جیانی اسکی کی» خواهش کرد که خودش را همان متوفی قلمداد کند و از زبان او بنفع «سیمونه» بوسیت پردازد؛ در نتیجه این دونتی محرمانه جسد «بوئوزو» را که چند لحظه پیش از آن مرده بود از بستر بدر آوردند و جیانی بجای وی در بستر خوابید و بعد محضردار اربابانجا آوردند و جیانی ، از زبان متوفی ، قسمت اعظم اذارائی خود را بپسرش «سیمونه» بخشید . ضمناً خود از این فرصت استفاده کرد و چندین چیز قیمتی و نادر از اموال متوفی ، بخصوص مادیان سفید رنگ منحصر بفرد او را که در تمام ایتالیا شهرت داشت بخویش واگذار کرد ، و «سیمونه» پسر متوفی نیز نتوانست از اجرای میل «پدر» درین باره سرباز زد

۱- Mirra (در اصل Myrrha) ، بنا به افسانه های یونانی دختر زیبای پادشاه جزیره قبرس بود . این دختر عاشق پدرش شد و بخاطر او همه عشاقی را که بسوی وی میآوردند طرد کرد و بالاخره شیعی با استفاده از تاریکی بجای زن دیگری به بستر پدر راه یافت و با او همخواه شد .

۲ - اشاره به مادیان سفیدی که فوقاً شرح آن رفت .



... و بمن گفت: «کار این روح دیوانه همین است که با چنین درنده خوئی دیگران را بیازارد.» (صفحه ۴۶۳)

یکی از آنسان را دیدم که شکلی چون چنگک داشت ، بدان شرط
که کشاله‌های رانش را در آنجا که تن آدمی به دو شاخه میشود^۱ بریده
باشند .

آب آوردگی سنگین ، که بر اثر سوء جریان بلغم در بدن اعضاء
تن آدمی را بصورتی چنان ناموزون درمیآورد که دیگر تناسبی میان چهره
و شکم نمیماند ،

ویرا برانگیخته بود که همچو مسلولی که از فرط عطش پیوسته لبی
را بسوی زنج و دیگر لب را بجانب بالا دارد ، لبهای خویش را گشوده
نگه دارد .

بما گفت : « شما که بعدابی محکوم نیامده‌اید و در این ماتم سرا
ایستاده‌اید . و نمیدانم چرا ایستاده‌اید ، نگه کنید
و نگون بختی استاد آدم را ببینید^۲ . تا زنده بودم ، هر چه را که
خواستم بفروانی در دسترس خویش یافتم ، و دریفا که اکنون برای قطره‌ای
آب آه میکشم .

جویباران کوچکی که از تپه‌های سرسبز «کازتینو» بسوی «ارنو»
سرازیر میشوند و کناره‌های خود را طراوت و نرمی میبخشند^۳

۱ - یعنی از خارمه بهائین که دوشاخه‌ای شروع میشود .

۲ - Maestro Adamo ، استاد آدم ، استاد زرگر شهر برشیا Brescial بود که در
قرن سیزدهم - یحیی میزیست . وی بفرمان کنت‌های خاندان معروف «کودی» سکه‌های
«فلورن» (فیورینوی) طلا را که در فلورانس ضرب میشد و قانوناً ۲۴ قیراط داشت ، قالب
کرد و سکه‌هایی ساخت که فقط ۲۱ قیراط طلا داشت . بعدها فلورانسی‌ها بدین قالب
اوبی بردند و ویرا در سال ۱۲۸۱ زنده در آتش سوزاندند .

۳ - Casentino ، ناحیه‌ای کوهستانی در ایتالای وسطی ، که رود آرنو از آن
سرچشمه میگیرد .

هماره در برابر چشم منند ، و بی سبب نیست که چنین است ، زیرا خیال آنها بیش از این بیماری صعب که چهره‌ام را یکسره از گوشت تهی کرده است پریشانم میکنند .

آن عدالت قهار که بدین گرفتارم دارد، معصیت گاه مرا وسیله آن ساخته است که از سینه‌ام آه‌هایی سوزنده‌تر بدرآرد^۱ .

در آنجا که گفتم ، «رومنا» جای دارد^۲ که من در آن ، ترکیب فلزی را که مهر «معمد» داد^۳ قلب کردم و بدین جرم تن خویش را بدست آتش سپردم .

اما اگر میتوانستم ارواح بلاکش «گویدو» یا «الساندرو» یا برادر ایشان را در اینجا ببیم^۴ ، چنین نعمتی را حتی با «فونته براندا» برابر نمینهادم^۵ .

اگر ارواح‌های که در پیرامون مایند ، است گفته باشند ، هم

۱- یعنی: خاطرهٔ پرآبی و سرسبزی زادوبوم من ، رنج عطش ابرایم بیشتر کند .

۲- Romena کاخ و قلعهٔ مستحکم خاندان کنت‌های گویدی ، که «استاد آدم» در خدمت ایشان دست بساختن سکه‌های طلای تقلبی زد .

۳- اشاره به سکه‌های فلورن (فیورینو) که یک طرف آنها نقش زنبق و سمت دیگرشان نقش یحیی معمد San Giovanni Battista را داشت ، و ضرب این سکه‌ها از سال ۱۲۵۲ شروع شده بود .

۴- گویدو Guido ، و آلساندرو Alessandro ، و آگینولفو Aghinolfo (که از آن آخری در اینجا فقط بعنوان برادر آنها نام برده شده است) سه برادر معروف «گوبسی» بودند که هر سه «کنه‌دی گویدی» قلب داشتند .

۵- Fontebranda چشمهٔ معروفی در شهر «سینه‌نا» احتمال هم میرود که اشارهٔ استاد آدم به چشمه‌ای بهین نام در نزدیک «رومنا» زادگاه خودش باشد که شهرت چشمهٔ سینه‌نا ندارد .



... این روح کین میرای تباہکار است که همخوابه پدر خویش شد . . . « (صنعت ۴۶۴)

اکنون یکی از آنان درینجا است^۱، اما بودن او مرا چه سود که دست و پائی بسته دارم؟

و با این همه اگر در خود آن چالاکی را سراغ داشتم که درصد سال بند انگشتی^۲ پیش روم، از هم اکنون براه افتاده بودم،

تا وی را در میان این ارواح درد کش پیدا کنم، هر چند محیط این گودال یازده میل است و پهنایش از نیم میل کمتر نیست^۳.

آخر، اینان باعث شدند که من اکنون در میان چنین جماعتی بسر برم، زیرا مرا بضرب «فیورینو» هائی واداشتند که هر يك از آنها را سه قیراط عیار ناخالص بود.

بدو گفتم: «این دو بیچاره ای که از تن هایشان چون از دستهای نمناک درسرمای زمستان بخار بر می خیزد، و در جانب راست تو یکدگر را در بر گرفته و بر روی زمین افتاده اند، کیانند؟»

پاسخم داد: «در آ زمان که بدین ورطه فر افتادم^۴ در همین جایشان یافتم: از آن پس هر گز از جای نجنبیده اند و پندارم که تا ابد نجنبند.

یکی از این دو، آن مکاره ایست که بیوسف تهمت بست^۵، و آن

۱ - اشاره به کنت گویدو Guido که پیش از سال ۱۳۰۰ مرده بود.

۲ - (رجوع شود به صفحه ، شرح ۲).

۳ - Oncia واحد مقیاس ایتالیائی، معادل عشریک «پا»،

۴ - یعنی: از نوزده سال پیش،

۵ - اشاره به زلیخا، که بیوسف را متهم بقصد تعرض بناموس خویش کرد (تورات، سفر پیدایش، باب سی و نهم): «... و بعد از این امور واقع شد که زن فوطیفا بر بیوسف که خوش اندام و نیک منظر بود نظر انداخته گفت با من هم خواب شو. اما او ابا نوده... گفت تو زوجه او میباشی پس چگونه مرتکب این شرارت بزرگ بشوم... و روزی واقع شد که بخانه درآمد تا بشغل خود پردازد و از اهل خانه کسی آنجا در خانه نبود. پس جامه او را گرفته گفت بامن بخواب اما او جامه خود را بدستش رها کرده گریخت... و او مردان خانه را صدا زد و بقیه در صفحه بعد

دوزخ

دیگری «سینونه» یونانی حيله گرترويا است^۱، و تب حاد است که از تن های ایشان بوئی چنین میپراکند.

ویکی از آندو، که شاید ناخوشایندش بود که چنینش بزشتی نام برند، با مشت بشکم برآمده او کوفت.

از این کوفتن صدائی چنان بر آمد که گوئی مشتی بر طبلی فرو کوفته اند؛ و استاد آدم بازوی خود را که کمتر از مشت آن دیگری سخت نمینمود پیش برد و بتلافی مشتی بر چهره وی نواخت،

و بدو گفت: «هر چند سنگینی اعضای تن من مرا از حرکت باز میدارد، اما هنوز بازوئی آماده مشت زدن دارم».

و آن دیگری پاسخ داد: «وقتی که بسوی آتش میرفتی بازوئی چنین چالاک نداشتی»؛ فقط این چستی را، و شاید بیش از آن را، آنوقت داشتی که سکه قلب میزدی».

و آن استسقاءئی گفت: «درست گفتی؛ اما تو نیز آنوقت که در ترويا بحقیقت گوییت خواندند، شاهدی راستگو نبودی».

سینونه گفت: «اگر من سخن دروغ گفتم تو عیار دروغین تحویل

بقیه از صفحه قبل

بدیشان بیان کرده گفت بنگرید مرد عبرانی را نزد ما آورده ... و نزد من آمد تا با من بخوابد و باواز بلند فریاد کردم» این داستان، در سوره مستقلی در قرآن نیز بتفصیل آورده شده (سوره یوسف، آیات ۲۱ تا ۲۷) ولی در قرآن و نوزات هیچ جانا نام «زلیخا» برده نشده است. شوهر زلیخا در قرآن عزیز مصر معرفی شده، و در نوزات «خواجه و سردار افواج خاصه فرعون» نامیده شده است.

۱- Sinone یونانی حيله گری که بالطائف الحیل مردم ترويا را فریب داد و آنانرا متقاعد کرد که اسب چومی معروف را که یونانیان در درون آن بودند وارد شهر کنند. این ماجرای افسانه ای بتفصیل در انثیس ویرژیل نقل شده است.

دادی، و من بخاطر يك گناه اینجام، و تو بخاطر گناهای فزون از هر شیطان دگر!»

و آن آماس کرده، پاسخ داد: «ای پیمان شکن، اسب را بیاد آرو عذابی بکش که همه را از آن خبرافتد!»

ویونانی گفت: «ترا نیز کیفر همان عطشی باشد که زبانت را چنین شکاف داده، و آن آب گنبدیده‌ای که شکمت را چنین حائل دیدگانت کرده است!»

آنگاه سکه ساز گفت: تو بشیوهٔ دیرین خود دهان جزبزیان خویش نمیگشائی، زیرا اگر من تشنه‌ام و بدنی پر بلغم دارم، تو تباداری و بدوران سردچاری، و چندان دعوت ضرور نیست تا آئینهٔ نرکس ابلیسی^۱!

مستغرق گفته‌های ایشان بودم، که ایستادم گفت: «هش دار که چه میکنی، که نزدیک است سخت از تو بخشم آیم!»

چون این سخن عتاب آلوده را شنیدم باچنان شرمندگی بسوی او گشتم که هنوز یاد آن از خاطرم بدرنرفته است.

بحال آنکس گرفتار آمدم که خوابی پریشان بیند و در عالم خواب آرزو کند که خواب دیده باشد، یعنی بحقیقت آنرا که هست چنان طلب کند که گوئی نیست؛

۱ - آئینهٔ نرکس: آب - در افسانه‌های یونان آمده که Narcisso (در لاتینی Narcissus، نرکس) جوانی بسیار زیبا بود که يك روز تصویر خودش را در آب دید و چون نمیدانست که این تصویر از خود اوست آنرا از کس دیگری پنداشت و عاشقش شد، و آنقدر د. اشتیاق دیدار معشوق در کنار جوی نشست که دل خدایان بر او سوخت و او را بصورت گل نرکسی در آوردند تا همیشه در کنار آب باشد و چشمان زیبای خود (چشم نرکس) را در آن بیند.

دوزخ

من نیز میخواستم عذر تقصیر بخواهم ، و سخن نمیتوانستم گفت ، اما بحقیقت باهمین عجز خود پوزش میخواستم و نمیدانستم که خواسته‌ام .
استاد گفت : « شرمی کمتر از این ، جبران خطائی فزون از این را کافی است . پس ترا دیگر جای آزرم و تأسف نیست ؛
اما از این پس اگر تصادف بنزد کسانی هموننت آمد که چنین سر-
گرم ستیزه جوئی باشند ، بیاد آور که مرا پیوسته در کنار خویش داری ؛
زیرا میل شنیدن این چنین سخنان خود میلی بسیار پست است . »

سرود سی ویم

عفریتان

این سرود سراسر به عفریتان و دیوان دوزخ تعلق دارد، و در آن پای هیچ انسانی بجز ویر، یل و دانته بمیان نمی آید. این عفریتان پاسداران طبقه نهم دوزخ یعنی آخرین طبقه جهنمند که مقرر فرمانروائی «امپراتور دوزخ» یعنی شیطان اعظم است. اینان موجوداتی عظیم الجثه و خوفناک هستند که دیدارشان بیننده، امتوجه مخافت و مہمات نیروی نرفته، درزنجیر کشیده آنن میکنند، چنانکه اگر این نیرو در خدمت شر بکار افتد تعادل قوا بنفع اهریمن برهم خواهد خورد.

قسمت اعظم این عفریتان «تیتان» هائی هستند که روزگاری بر خدایان خدایان یونان شوریدند و از آن زمان به بنداقتانند تا دیگر پا بدنمای روشنائی نگذارند. قسمت دیگر از آنان شیطان هائیند که پس از عصیان بخداوند به اسفل السافلین فرود افتادند. یکی نیز «نمرود» پادشاه کلدان است که برج معروف بابل را ساخت.

این عفریتان بیشتر بخاطر «دیومنشی» خود درینجا گرد آمده اند نه بعلت گناہان گذشته خویش، زیرا فی المثل یکی از آنان که دانته و ویر ژیل را از چاه پائین میبرد و در طبقه نهم میگذرد، آتئوس است که اصلاً در عصیان بخدایان شرکت نجسته است.

بطور کلی عفریتان زادگان زمین و تاریکی و مظاہر قوای عنان گسیخته ای هستند که با نیروی عقل و نیروی محبت تعدیل نشده اند؛ یعنی نمایندہ تمایلات لجام گسسته و دو. از قید و بند مقررات اخلاقی و فکری و قوانین الهی بشمار میروند. از احاطه تمثیلی اینان مظاهر آرایش و تاریکی زمینی در مقابل صفا و فروغ آسمانی هستند که هر انسان باید در او تعالی روح خود از نفوذشان دوری گزیند تا راه را بر تمایلات و شہوات بی بند و بار حیه انی ببندد. راه دیگری، ود که بسوی آراستگی و کمال معنوی میروند.

این دیوان، یکبار که از زیر زمین بدر آمدند و یا بجهان نهادند، دست بچنان عصیانی زدند که حتی خدایان را بلرزه در آوردند و بساط آنانرا نهدیدند. هم نور دیدن کردند. بدینجهت خدایان دوماره آنانرا بزنجیر کشیدند و به خاک و ظلمت و عناصر اربعه که زادگاه و اصل آنها بوده بازگرداندند و همچنان زنجیر بر پا، مأمور پسندای آخرین طبقه از د. کات جهنمشان کردند.

با این چنین راهنمایان و زدر نظر چنین پاسدارانی است که دانته برشت یکی از این عفریتان یا بصبقه نهم دوزخ میگدارد.

سرود سی و یکم

همان‌ذبان که در آغاز کلر چنانم زخم زد که دو گونه‌ام را از شرم کلگون
کرد ، خود بر زخم مرهم نهاد ،
چونان سنان اشیل و پدرش ، که چنانکه شنیده‌ام نخست درد میداد
و پس درمان میبخشید^۱ .

پشت بدین درهٔ پریشانی کردیم و از دیواره‌ای که آنرا از هر سو در میان
گرفته است بالا رفتیم و بی کلامی از آن گذشتیم ،
آنجا شب نبود ، روز هم نبود ، چنانکه حد نگاه من از کوتاه
فاصله‌ای فرا تر نمی‌رفت ؛ اما ناگهان بانگی چنان پرطنین از شیپوری
شنیدم .

که غریب‌خروشنده ترین تندرهای در برابرش ناپیچ بود ، و این صدا
دیدگان مرا بسوی مکانی در جهتی مخالف خواند .

حتی در آن هنگام که سپاه مقدس شارلمانی در آن شکست درد ناک

۱ - بنا بافسانه های یونانی ، پلهئوس «Peleus» (بایتالیائی Peleo) پدر
آشیل قهرمان ونیمه خدای معروف یونانی ، نیزه‌ای داشت که ضربت اول آن زخم
میزد و ضربت دوم آن همین زخم را التیام میداد . در قرون وسطی این نیزهٔ اشیل
موضوع بسیاری از ترانه‌های عاشقانهٔ ترانه - رایان دوره کرد (تروبادورها) بود که دیدگان
محبوبهٔ خود را بنیزهٔ اشیل تشبیه میکردند که هم دل‌عشاق را مجروح میکند و هم
در زخم این دل مرهم میگذارد .

سرود سی و یکم

تار و مار شد ، «او. لاندو» بانگی چنین موخس از شیپور خویش بر نیاورده بود^۱.

درست سربدان جانب نگردانده بودم که پنداشتم بر جهانی بلند و بیشمار را در برابر خویش میبینم . پرسیدم : «استاد ، بگو که این کدام شهر است؟»

گفت : «تو چون میکوشی که بانبروی نداه خود بیش از حد امکان درین تاریکی رخنه کنی ، راه را بر ایشه خویش بسته‌ای ؛ اما اگر خود بدانجا نزدیک شوی ، در خواهی یافت که تاچه اندازه حواس ما از دور مایه گمراهی مایند . پس اندکی بیش بشتاب .»
آنگاه دست مرا صمیمانه در دست خویش گرفت و گفت : «پیش از آنکه نزدیکتر فته باشیم ، و برای آنکه عجائبی که خواهی دید کمتر بشگفتت آرد ،

آگاه باش که اینها بر جهانی نیستند ، بلکه غفرتانی هستند که از ناف پائین ، در داخل چاه وبر گردا گرد لبه آن جای گرفته‌اند .»

۱ - اشاره بداستان معروف . ولان شوالیه شارلمانی و دلیری های او - رولان Roland (بایتالیائی Orlando) برادرزاده شارلمانی (بایتالیائی Carlo Magno) امپراتور ، معروف فرانسه بود ، ماجرای دلیریهای این شوالیه موضوع قطعه حماسی مشهوری است بنام Chanson de Roland که معروفترین اثر شاعرانه قرون وسطای اروپاست . در این حماسه ، رولان که فرمانده دسته سواران و جنگجویان زبده شارلمانی در جنگ با مسلمانان اندلس بود ، پس از شکست نیروی مسیحی بدست مسلمین در نبرد معروف Roncevaux (به ایتالیائی رنچیسواله Roncisvalle) در سال ۷۷۸ مسیحی ، که دانه از آن معنی ان شکست دردناک (dolorosa rotta) نام میبرد ، هنگامی که خود را بر اثر زخمهای گران د. آستانه مرگ دید ، چنان در شیپور خود دمید که صدای شیپور در دو فرسنگی آنجا بگوش شارلمانی و سردارانش رسید . مقصود از سپاه مقدس Santa gesta سپاه شارلمانی است که برای جهاد با مسلمانان اندلس رفته بود .

دوزخ

چونانکه بازدوده شدن مه، اندک اندک نگاه ما آنچه را که در زیر بخار غلیظ پنهان بود باز می بیند .

من نیز بتدریج که از فضای مه آلود تیره گذشتم و بکناره چاه نزدیکتر و نزدیکتر شدم ، خطای خویش را بهتر در یافتم ، احساس وحشتی فروتر کردم .

زیرا ، همچنانکه حصار «موتته رجیونی»^۱ پر از برج و بارو است ، داخل آن طوقه‌ای که گرداگرد چاه زافرا گرفته بود ،
عفریتانی موحش که «جووه»^۲ همچنان از فراز آسمان باغریوتندر خویش تهدیدشان میکند ، نیمی از تن‌های خود را چون برجها و باروها برافراشته بودند .

و من توانستم چهره یکی از آنان ، و شانه‌های او ، و سینه‌اش و بیش از نیمی از شکمش ، و هردو بازویش را که در طول پهلوان آویخته بود آشکارا ببینم .

بیگمان طبیعت بس نکو کرد که دست از ساختن و پرداختن این

۱ - Monteregion (i) دهکده کوچک نظامی با قلعه مستحکم قرون وسطائی در نزدیکی شهر «سینه‌نا» است که امروز نیز تقریباً بهمان صورتی که در زمان دانه داشته باقی مانده ، فقط قدری از طول برجهای آن کاسته شده است .

۲ - خدای خدایان (بائیتالایی « جووه » Giove ، به لاتینی «یوپیتروس» Jupiterus ، به یونانی زئوس Zeus که در نزد ما بنا بتلفظ فرانسوی آن به ژوپیتر Jupiter معروف است) ؛ در میتولوژی یونان ، یکبار دیوها (Titanos) که پیش از او فرمانروایان جهان بودند ، بر خدایان شوزیدند و در صدد تصرف کوه اولمپ که مقر این خدایان بود برآمدند ، ولی ؛ وپیترو صاعقه‌های سوزان خشم خود را در دره فلکراس Phlegras بهی آنان فرستاد و تازو ما ، شان کرد (رجوع شود به شرح ۲ صفحه ۲۶۹) .



مرکز اورلاندو چون این عفریتان با لکی چنین موحش از شیپور خویش بر نیارده بود (طرح از بوتریلی (Bottricelli
(صفحه ۴۷۷)

چنین حیوانات بداشت^۱، تاچنین فرمانبرانی را از مریخ ستانده باشد،
واگر هم روی از زادن فیلان و نهنگان بر نتافت، چنین چیزی
روشن بینان را بس معقول تر و محتاطانه تر می نماید؛ زیرا فقط آنجا راه
دفاع بر کسان بسته است که بد خواهی و زور مندی با هشیاری در
آمیخته باشد

چهرهٔ عفریت بنظر من بلندی و بزرگی میوهٔ کاج «سن پیترو» در
رم^۲ آمد، و طول دیگر استخوان هایش را از همین، قیاس گیر،
دیورهٔ چاه که حلقه وار^۳ نیمهٔ پائین تن عفریت را فرو پوشانده بود در
بالای خود نیمی دیگر از تن او را در معرض نظر قرار میداد و این نیمه، از کف
زمین تاموهای سراو.

از قدسه «فریزونه» که بر شانه های هم بالا روند فزون بود^۴، زیرا

- ۱- مریخ (بایتالیائی Marte، بلاتینی Mars، بیونانی Ares) خداوند جنگ در
میتولوژی یونان و روم؛ اشاره بدانکه جنگجویان در هر جا که باشند، خدمت مریخ هستند،
و طبیعت کار بجائی کرد که چنین خدمتگزاران نیرومند و بد طبیعت را از خداوند جنگ گرفت.
- ۲- میوهٔ کاج سن پیترو، اشاره به میوهٔ کاج فلزی بسیار بزرگی که از برنج ساخته
شده بود، در اصل برای تزیین یکی از چشمه های رم بکار میرفت. در زمان دانتی این
«سپ کاج» در مقابل کلیسای سن پیترو (سن پیر) نصب بود، و اکنون آنرا در داخل واتیکان
در یکی از باغهای این شهر کوچک میتوان دید. طول این میوهٔ فلزی امروزه در حدود
چهار متر است، ولی آثار شکستگی که در آن پیداست نشان میدهد که در اصل لا اقل دو
برابر این مقدار درازا داشته است در چندین ترجمهٔ «کمدی الهی» بجای «میوهٔ کاج»
اشتباهاً «درخت کاج» آورده شده، و این اشتباه از اینجا آمده که در ایتالیائی Pino
معنی درخت کاج و Pina معنی میوهٔ آنرا میدهد.
- ۳- Perizoma (کمر بندوار)، کلمهٔ یونانی که بهمان صورت اصلی آن در متن
آورده شده است.

- ۴- Frison (i) - اهالی فریسلند Friesland یکی از ایالات شمالی هلند،
که از قدیم ببلند قدی شهرت داشتند، و در قرن چهاردهم یعنی اندکی بعد از دانتی
نویسندگان اروپا آنها را «درازترین مردم دنیا» لقب دادند.

دوزخ

خوب میدیدم که از آن نقطه که گره گاه شمل مردان است تا بدنه‌ای چاه سی «پالمه» بزرگ فاصله میشد.^۱

دهان موحتس عفريت که مرا میری ملایمتر ازیش شایسته نبود، عریده کشان گفت: «رافل مائی آمک تسایی ات آلمی^۲»

وراهنمای من بدو گفت: ای روح بی‌شعور، به گرنای خویش قناعت کن، تاهنگام استیلای خشم یا احساسی دگر، خود را باد میدن در آن تسلی بخشی!

ود کردن خود بجهی تا آن بند گران رایبایی که ترا، ای روح سر کشته، سخت در قید خویش آورده، و سینه پهنت را سراسر در زیر خود گرفته است.

آنگاه بمن گفت: «وی بزبان خویشان را محکوم می کند؛ این نمرود است^۳ که بدخواهیش مانع از آن آمد که جهانیان همه بایک

۱- palme واحد مقیاسی در ایتالای قدیم، که تقریباً ربع متر میشد (۲۴ سانتیمتر)

و با این حساب «عفريت» دانه در حدود بیست متر طول داشته است.

۲- Rafél mai améché zabi et almi - این جمله نیز، مثل جمله اول سرود هفتم دوزخ که از زبان پلوتو گفته میشود. معنائی ندارد و فقط بعنوان نمونه‌ای از زبان و لهجه عفريت کوینده آن آورده شده است. همچنانکه طرز تلفظ جمله سرود هفتم زبان یونانی پلوتو را بخاطر می‌آورد، اصوات این جمله آهنگ زبان عبری و زبانهای سامی را بگوش میرساند. با اینکه خود دانه از زبان ویرژیل تذکر میدهد که هیچکس این زبان را نمی‌فهمد، دانه شناسان تاکنون صدها صفحه در تفسیر و تعبیر این جمله سیاه کرده و معانی مختلف و غالباً عجیب و غریبی برای آن جسته‌اند.

۳- Nembrotto - نمرود نخستین پادشاه بابل، که در قرآن و تورات از او از «شداد» نام برده شده است. مینای اطلاع دانه طبعاً تورات است (سفر پیدایش، باب دهم): «... و گوش نمرود را آورد، او بجبار شدن در جهان شروع کرد - وی در حضور خداوند میداد جبار بود، از این جهت میگویند مثل نمرود صیاد جبار در حضور خداوند و استدای مملکت وی بابل بود».



عفریتانی موحش ، نیمی از تن‌های خویش را چون برج و باروهائی برافراشته بودند . (صفحه ۴۷۸)

زبان سخن گویند!

اورا بحال خود گذاریم و بیهوده سخن دراز نکنیم، زیرا برای وی جملهٔ زبانها بهمان اندازه نافرمانند که زبان او برای دیگران.»
لاجرم راه خود باز گرفتیم و پیشتر رفتیم و بجانب چپ چرخیدیم، و در تیر رسی از آنجا، عفریتی بس تند خوتر و ستبر تر را در برابر خویش یافتیم.

درست نمیتوانم گفت که کدامین زورمندی وی را ببند افکنده بود، اما میدانیم که بازوی چپش را از پیش و بازوی راستش را از پس بزنجیری گران بسته بودند.

که از گردن تابائین او راست در بند خود داشت، چنانکه تنها در آن نیمهٔ آشکار تنش، پنج برابر گدا کرد او گشته بود، راهنمای من گفت: «این عفریت مغرور را سر آن بود که با «رب الارباب» مالانشین^۲ پنجه در افکند؛ و این مزدی است که ازین راه میگیرد،

نامش «فیالته» است^۳، و در آن هنگام که دیوان خدایان را بهراس

۱ - نقل از تورات: (سفر ییادش باب یازدهم): «از آنجهت آنجا را بسابل نامیدند، زیرا که در آنجا خداوند لغت تمامی اهل جهان را مشوش ساخت، و خداوند ایشانرا از آنجا بر روی زمین پراکنده نمود».

۲ - «il sommo Giove» دانتته در اینجا طوری از «خدای خدایان» یونان سخن میگوید که کوئی وی واقماً وجود داشته و دارای مقامی مقدس بوده است.

۳ - Fialte (بیونانی و لاتینی Ephialtes) در میتولوژی یونان، پسر یوزئیدون (نپتون) خدای دریا و قویترین دیوها بود. وی با کمک برادر خود Otus در صد دبر آمد که از کوه اولمپ بالا رود و بمقر خدایان راه یابد، ولی در آن حین که نزدیک بود بمنظور خود برسد، آپولون که آتش پاسداز اولمپ بود از برج دیده بانی خود آنها را دید و تیری بسویشان افکند و هر دو را بفرار واداشت.

دوزخ

افکندند، وی سخت هنر نمائی کرد، لاجرم این بازوانی که در آن وقت بکار افتاد دیگر هر گز بکار نخواهد افتاد».

«من بدو گفتم: «اگر ممکن آید، مایلم که «بریا، ثوی» ناخوش- اندام را نیز از نزدیک ببینم.»^۱

پاسخم داد: «تو آنتئورا در این نزدیکی خواهی دید^۲ که سخن میگوید و در زنجیر نیست^۳، و هم اوست که ما را در تد این گناه خانه^۴ فرو خواهد نهاد.

اما آنکس که میخواست دید، پائین تراز ما و بسیار دور از ماست: او نیز شکلی چون این غفیرت دارد و همچو او در زنجیر است، اما از وی درنده تر و وحشی خوی تر میساید.»

هر گز زلزله‌ای سخت، برجی را با آن شدت که ناگهان سرپای فیالته بتکان آمد نلرزانیده است.^۵

۱ - Briareo (بیونانی Briareus) یکی دیگر از آن غولانی بود که با اولم مقرر فرمانروائی خدایان - حمله بردند وی پسر «اورانوس» (آسمان) و «تلوس» (زمین) بود. ویرژیل، در کتاب انیس (سرود دهم) مینویسد که این غول صد دست داشت «ناخوش اندام» در اینجا ترجمه *dismisurato* «برون از حد تناسب» آورده شده و این صفتی است که توسط «استاسیوس» شاعر معروف لاتین، در کتاب *Thebais* بهی داده شده است. در اصل لاتینی گفته شده است. «*Immensus Briareus*».

۲ - Anteo (بیه نانی *Antaeus*) پسر پوزئیدون (نپتون) خدای دریا و «تلوس» ربه النوع زمین در افسانه خدایان یونان «آنتئوس» از این امتیاز برخوردار بود که در جنگ، چون پشتش بر زمین میسید، نیروی از دست، فتنه خهش را باز میگرفت، زیرا زمین مادر او بود. بدینجهت هیچکس نتوانسته بود و بر او باشد، تا آنکه هر کسول پهلوان افسانه‌ای و شکست ناپذیر یونان او ۱۰ رهها بلند کرد و آنقدر، در همان حال نگاهش داشت تا خفه‌اش کرد.

۳ - اشاره بدانکه این غول در عصیان بخدایان شرکت نکرده است و بنابراین کیفری سبکتر از آنهای دیگر دارد.

۴ - اشاره بدانکه *nel fondo d'ogni reo*، یعنی: در آخرین طبقه از جهنم.

۵ - اشاره بدانکه «افانتس» از سخن ویرژیل بخشم آمده است.



راهنمای من گفت : « این عفریت مغرور را سر آن بود که با رب الارباب بالانشین پنجه درافکند . » (صفحه ۴۸۵)

در آن دم بیش از هر وقت دیگر از مرگ ترسیدم ، چنانکه اگر بندهای
گران را بر تن غفیرت ندیده بودم . بیگمان برای هلاکم چیزی ازین بیش
ضرور نمی آمد .

از آنجا براه خویش رفتیم و این بار بنزد آنتئو رسیدیم که آن نیمه
از تنش که از چاه برون بود ، بی آنکه سرش بحساب آید ، دست کم پنج آلا^۱
درازا داشت .

ای آنکه^۲ در آن دره^۳ میمون میزیستی که شیپونه را با پیروزی بر
آنیبال و کسانش بلندآوازه کرد^۴ ،

وروزگاری هزاران شیر بغنیمت گرفتی ، و اگر در آن رزم آزمائی
آخرین دوشادوش برادرانت پای بمیدان نهاده بودی ، بناپیندار بسیار کسان ،
زادگان خاک را ازین پیکار پیروز بر می آوردی^۵ ،

ما را در آن پائین که کوچیتو^۶ از فرط سرما یخ بسته است بر زمین نه
و بدینکار بادیده بی اعتنائی منگر .

۱ - alla مقیاس طول قرون وسطائی در ناحیه فلاندر بلژیک . پنج آلا که در
اینجا آورده شده ، کمی بیش از هفت متر است .

۲ - خطاب ویرژیل به دیو .

۳ - در سال ۲۰۲ پیش از مسیح ، شیپونه Scipione (بلاتینی سیپیون) سردار
رومی «هانیبال» سردار و پادشاه معروف کارتاژ را در دشت Zama شکست داد و این
شکست منجر بقتل عام مردم کارتاژ و انهدام کامل این شهر شد . بنا با فسانه های یونانی
و رومی ، «آنتئوس» غولی که در اینجا مورد بحث است ، در دره «باکراوا» نزدیک
دشت «زاما» در مغاره ای مسکن داشت و در این مغاره خوراک اوشیرهایی بود که خودش
شکار میکرد (لوکانوس ، فارسالیا ، سرود چهارم) .

۴ - یعنی : اگر بانروی عظیم خود در جنگ با خدایان شرکت جسته بودی ، شاید
«زادگان زمین» (دیوان) را بر خدایان پیروز می کردی (لوکانوس ، فارسالیا ، سرود چهارم) .

۵ - Cocito (به یونانی کوکوتس Cocyto) آخرین رودخانه دوزخ ، که
آبهای یخزده آن مسکن دوزخیان طبقه نهم جهنم است (رجوع شود به سرودهای ۳۲ -
۳۳ - ۳۴ دوزخ)

دوزخ

بنزد «نیتسیو» یا «تیفو» یمان مبر^۱؛ این کس که میبینی، آنچه را که در اینجا خواهند بتوفبتواند داد^۲؛ پس پشت خم کن و چهره ات را به پیچ و تاب میار .

وی هنوز میتواند ترا در روی زمین نام آوری دهد ، زیرا که زنده است و از این پس بنز عمری دراز در انتظار خود دارد ، مگر آنکه لطف الهی پیش از وقت مقرر بنزد خویشش فراخواند .^۳

استاد چنین گفت ؛ و آن دیگری بشتاب دو دست خویش را که پیش از آن «هر کول» قدرت چنگالشان را دریافته بود پیش آورد و راهنمای مرا از زمین برداشت .

و ویرجیلیو که خویش را در دست او یافت بمن گفت : «پیش آی تا من نیز ترا بر گیرم» ، و چنان در بازوی خویشم گرفت که من وا چون ده جسم بهم بسته شدیم^۴ .

همچنانکه «کارز ندا» بچشم آنانکه از باین و از جانب خمید گیش

۱ - Tizo و Tifo (به یونانی Tityos و Typhon) ده غول دیگر افسانه خدایان یونان که اولی زاده «تلوس» (زمین) بود و دومی پری بود که زوجه خدای خدایان بی همجوایی با شوهرش آورده بود . این دو از غولانسی بودند که به اولمپ حمله بردند . و خدای خدایان بعد از پیروزی خود آنها را در دهانه آتشفشان «اتنا» بزنجیر کشید

۲ - یعنی میتواند ترا در روی زمین نام آور کند «اینجا» اشاره به دوزخ است ولی اتفاقاً این طبقه نیم از دوزخ جانیست که ساکنانش هوس نام آوری ندارند .

۳ - Ercole (که دانه آنرا بصورت قدیمی Ercole آورده است) رجوع شود به صفحه ۴۱۰ ، شرح ۲) .

۴ - Fascio : دسته ، بخصوص دسته تر که ای که بهم بندند . در روم قدیم همیشه یک نفر که لیکتو، نام داشت این دسته تر که را پیشاپیش سردارانی که برای مدت معینی به دیکتاتوری انتخاب میشدند حرکت میداد ، و بهمین دلیل بود که مسئولینی این کلمه را نام حزب و مرام سیاسی خود (فاشیسم) قرار دادند .



... وما رادرآن درك اسفل نهاد كه شيطان اعظم ويهودا رادر كام خویش دارد .. (صفحة ۴۹۳)

سرودسی ویکم

بر آن سنگرند ، هنگام عبور ابری از بالای آن رو بسوی دیگر خمیده می‌نماید ،

آنتئو نیز در دیده من که بانتظار ایستاده بودم تا او خم شود ؛ چنین آمد ، و درین دم آرزو کردم که کاش راهی دگر برای فرود آمدن جسته بودم .

اما وی ما را بآرامی در آن درک اسفل که شیطان اعظم و یهودا^۲ را درکام خویش دارد فرو نهاد و خود مدتی چندان دراز خمیده نماند ، و دوباره ، چون دکل کشتی قد برافراشت .

۱ - Carisenda که امروزه Garisenba خوانده میشود ، نام برج مشهوری است در بولونیا که مانند برج شهر «پیزا» بسوی زمین خم شده است . هنوز هم این برج را بهمین حال میتوان دید ، ولی امروزه قسمتی از آن فروریخته و در نتیجه بسرج کوتاهتر از سابق شده است . بردیواره داخلی این برج هنوز نوشته‌ای از دانه باقی است که یادگارسفر او در سال ۱۲۸۶ بدین ناحیه است و وی آنرا بادست خود نگاشته است . این برج در سال ۱۱۱۰ ساخته شده ، و اکنون بیش از هشتصد سال از عمر آن میگذرد .

۲ - Giuda Lucifero که از آنها بتفصیل در سه سرود بعد سخن خواهد رفت .

دوسی و دوم

طبقه نهم دوزخ : خیانتکاران

منطقه اول : خائنین به والدین و خویشان

منطقه دوم : خائنین بوطن

ویرزیل ودانته بادست عفریت در طبقه نهم دوزخ بزمین مینشینند . این آخرین حلقه جهنم است که از لحاظ وسعت کوچکترین حلقات دوزخ و از نظر عمق و ظلمت مخوفترین آنهاست ، در آن گناهکارترین ارواح دوزخ خانه دارند . در مرکز دایره ای که این طبقه را تشکیل میدهد ابلیس اعظم که بجرم عصیان بخداوند از آسمان فرود افتاد و پروبالش سوخت برجای ایستاده است و از این مقر خود که در نقطه مرکزی کره ارض قرار دارد قلمرو وسیع خویش یعنی سراسر دوزخ را ادا می کند ، ولی «دقت کار او» همین طبقه نهم دوزخ است

این طبقه بچهار منطقه نسلیم شده که از نظر ساختمان در دنبال هم قرار گرفته اند ، اما هر یک از آنها بیک دسته خاص از اهل خیانت اختصاص یافته که وجه مشترك همه آنها همین خیانتکاری است .

سراسر این طبقه نهم دوزخ از امواج یخزده «رودخانه که چیتو» که آخرین رود جهنم است پوشیده شده ، و بدین ترتیب قشری چنان عظیم و شکست ناپذیر از یخ آنرا در زیر خود گرفته است که بقول دانته اگر بزرگترین کوه های روی زمین بر آن فرورفتند کهترین شکافی در آن وی نمیتوانداد .

در این فضای یخزده مه حش که در آن هر بخاری که از دهانی بر آید و هراشکی که از چشمی فروچکد جابجا یخ می بندد ، و دانته وعده سخن گفتن از یک دوزخی را در روی زمین مشروط بدان میکند که زبانش در این طبقه دوزخ یخ نزند ، محکومینی بسر میبرند که سنگینی گناه آنان راه هشت طبقه پیشین دوزخ را برایشان بسته است .

چهار دسته خیانتکارانی که در دوزخ این یخ جاودانی بسر میبرند فقط سرهایشان از یخ بیرون است ، عبارتند از : خائنین به والدین و نزدیکان خائنین بوطن ، خائنین بمیهمانان ، خائنین بولینعمتان .

سرود سی و دوم

«یخ جاودانی» آخرین و شاید عالیترین «سمبول» گناه است که داتته ابداع کرده است ، زیرا این سرما و یخ و ظلمت مظهر انکار کامل لطف حیات بخش الهی و گرمی محبت بشری است ، و فقط قشر عظیم یخ که در آن هیچ اثری از حرارت و زندگی و فروغ و ترحم وجود ندارد میتواند طبیعت این طبقه از گناهکاران را تجسم دهد. فقدان هر گونه نور و حرارت آسمانی در اینجا علامت محرومیت اینان از مهر و لطف خداوندی، و فقدان هر گونه نور و حرارت زمینی نشان محرومیتشان از محبت و عاطفه بشری است . دوزخیان این طبقه ، از هر چیز که علامت زندگی و گرمی و روشنی باشد محرومند ، زیرا خود هر گونه عواطف انسانی و آسمانی را در روی زمین زیر پا گذاشته و پیوند محبت که مردمان جهان را بهم نزدیک میکند خیانت کرده اند . از برجسته ترین نمایندگان این نوع دوزخیان «قابیل» پسر برادر کش آدم است ، و «یهودا» حواری خائنی که عیسی و لینعمت خود را بسکه ای چند بفروخت ، و «شیطان اعظم» که بخداوند یعنی ولینعمت بزرگ خویش عصیان ورزید .

هنگام وزود بدین طبقه خاموش و سرد دوزخ که هر انری از امید و آرزو از آن رخت بر بسته است ، و ساکنانش بخلاف ازواح سایر طبقات جهنم آرزوئی جز آن که مطلقاً فراموش شوند و از خاطر مهابروند . دارند ، داتته و ویرژیل تقریباً با آخر سفر بیست و چهار ساعتی خود . دوزخ رسیده اند ، زیرا طبق حسابهایی که ما در آغاز سرودها از اشاء . بدانها خودداری کرده ایم ، درین هنگام آخرین ساعت روز شنبه مقدس (۹ آوریل) سال ۱۳۰۰ فرا رسیده ، یعنی تقریباً بیست و سه ساعت است که داتته در دوزخ بسر میبرد .

سرود صبی و دوم

اگر قافیه هائی بسختی و صلابتی شایسته این ورطه شوم که
تکیه گاه جمله دیگر صخره هاست^۱ در اختیار داشتم ،

بیقین عصاره فکر خویش را^۲ کاملتر ازین بر صفحه کاغذ می آوردم ، اما
چون این چنین قوافی را در دست ندارم جز بایم و هراس سخن نمیتوانم گفت ،
زیرا کار توصیف اسفل السافلین کاری نیست که آسانش بتوان
گرفت . و نه کار هر زبان «نه نه» و «بابا» گوی است^۳ .

کاش آن بانوانی که «انفیونه» را یاری کردند تا «تبه» را حصار
کشد^۴ . در این سخن پردازى بیاری من آیند و زبان مرا توانائی وصف حقایق
بخشند .

ای ملعونان بی سرو پا که ساکن آنجا ناید که حتی سخن گفتن از

۱- از لحاظ مجازی اشاره بدان است که این طبقه پائین ترین طبقه دوزخ است
و بنا بر این تمام طبقات دیگر بر آن تکیه دارند . از نظر تمثیلی اشاره بدان است که گناهان
دوزخیان این طبقه سنگین ترین گناهان و اصطلاح «ام الماعصی» است ، و مظهر هنگامی
است که گناهکاری سراسر روح انسانرا فرامیگیرد .

۲- «این اصطلاح معمول ما، در اینجا عیناً بکار رفته است» : dimio concetto ..
il succo

۳- یعنی : مستلزم داشتن زبانی غیر از آن است که بگفتن کلمات روزمره عادت کرده
باشد . اصل شعر چنین است : né da lingua che chiami mamma e babbo .

۴- اشاره به موزها (Musi)، پریان الهام بخش، که باید بسراغ هنرمندان آیند
تا آنانرا با فریدن آثار بدیع هنری وادارند (رجوع شود بشرح ۲ صفحه ۹۶) - بنا بر
افسانه خدایان یونان، هنگامی که آمفیون Amqion (بایتالیائی Anfione) از طرف
خدایان بساختن حصار شکست ناپذیری برای شهر تبه گماشته شد، این پریان چنان قدرتی
به ساز او بخشیدند که نغمه های وی سنگها را از جای خود حرکت داد ، و این تخته
سنگها بی کمک آمفیون خود بر روی هم جای گرفتند و حصار شهر را ساختند .

آن نیز دشوار می‌نماید، چه بهترتان بود اگر از آغاز کوسفندان و بزانی زاده شده بودید!

چون خود را در ته چاه ظلمانی، در زیر پای عفریت اما بسیار پائین‌تر یافتیم^۲، من که همچنان دیده بدیواره بلند چاه دوخته داشتم، کسی را شنیدم که میگفت: «آخر بزیر پایت نگاه کن! و چنان رو که پا بر سر برادران تیره روزت مگدای^۳».

بپشت سر برگشتم و در برابر خود و زیر پای خویش، دریاچه ای را دیدم که بر اثر یخبندان از شیشه مینمود و نه از آب؛

دانوب در اتریش و «تانائی» که دور دست در زیر آسمانی سرد روان است، هرگز در مسیر خود قشری چنان ضخیم از یخ نداشته‌اند که آن قشر که من در آنجا دیدم،

که اگر کوههای «تامبرنیک» یا «پیتراپانا» نیز بر آن فرود میافتادند حتی در کنارش صدای شکستی بر نمیخاست^۴.

۱- این حیوانات از آن جهت انتخاب شده‌اند که اهل حبله گری نیستند و مظهر یکرنگی و سادگی بشمار می‌آیند.

۲- اشاره بدانکه آنشوس خود نمیتوانسته است حرکت کند، ولی این دو را با دست خویش در پائین‌ترین نقطه‌ای که برایش امکان داشته بر زمین نهاده است.

۳- گوینده دانه را یکی از دوزخیانی دانسته که تازه یا بدین منطقه نهاده‌اند، بدینجهت است که او را «برادر تیره روز» خویش مینامد.

۴- «دانویا» Danoia: دانه پ - «اوسترلیک» Osterlicch: اتریش - تانالی Tanai نامی که در ایتالیا به رود معروف «دون» Don در روسیه داده بودند - «زیر آسمانی یخ زده» اشاره به نواحی سردسیر شمالی که رود دون در آن جای است - تامبرنیک Tambernicch کوه مجپولی که هنوز محل آن درست معلوم نشده است، و احتمال هم می‌رود که اساساً وجود نداشته باشد - پیتراپانا Pietrapana، «پیتر آپوانا»: رشته کوهپایه‌ای در ایتالیا میان رودخانه سرکیو و دریای مدیترانه؛ درست معلوم نیست که این نام در زمان دانه بتمام این رشته جبال یا یکی از قله‌های آن اطلاق می‌شده است.

دوزخ

و چونانکه غوکان ، در آن موسم که زن روستائی غالباً خواب خوشه اندوزی می‌بیند^۱، برای بانگ زدن پوزه از آب بر می‌آورند ،

ارواحی بلاکش را در درون یخ دیدم که از فرط سرما تن هایشان تا آنجا که جلوه گاه شرم است^۲ کبود شده بود و دندانهایشان چون منقار لکلمان بهم میخورد ،

و هر يك از آنها روی بجانب پائین داشت ؛ دهان آنان شاهد شدت سرمائی بود که احساس می‌کردند ، و دیدگان‌شان شاهد رنجی که در دل داشتند .

دمی چند پیرامون خویش نگریستم و پس آنگاه نظر پیش پای خود افکندم و دو دوزخی را چنان بهم فشرده دیدم که موهای سرشان را با هم درآمیخته یافتم ،

گفتم : « شما که چنین سینه برسینه می‌فشارید ، بگوئید که کیانید؟ »
و آنان کردن بالا گرفتند و روی بسوی من گرداندند ،

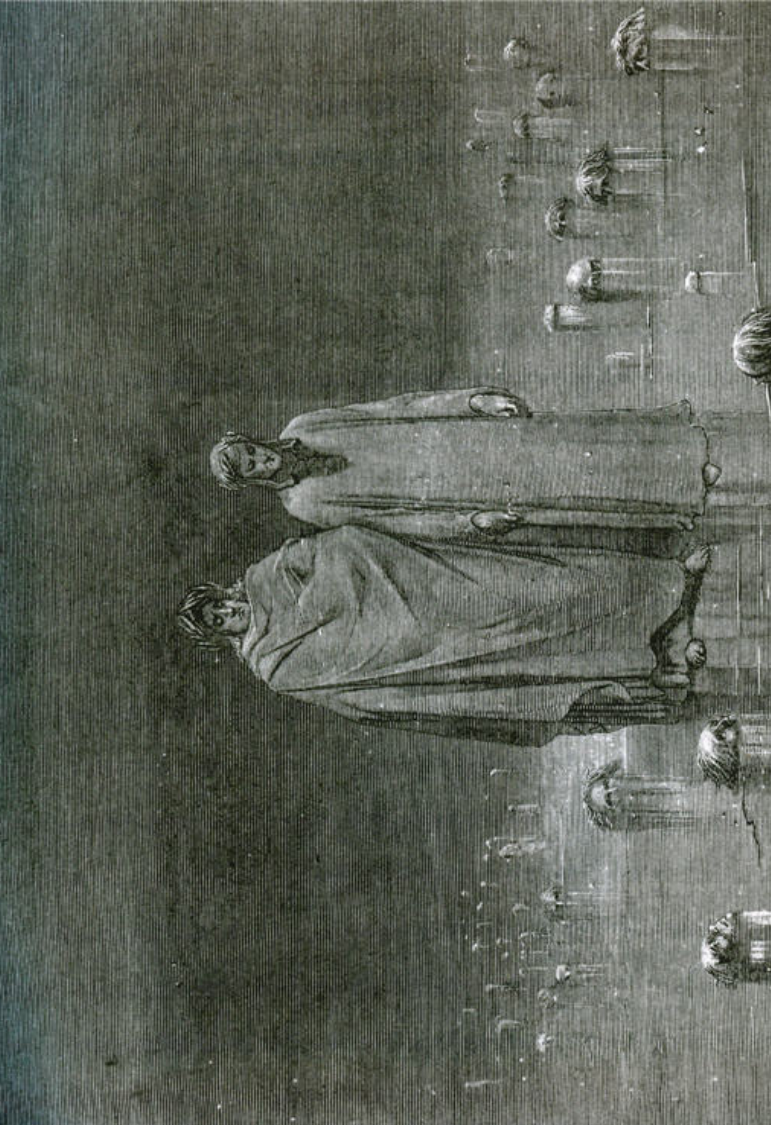
و از دیدگان‌شان که در آغاز تنها از جانب درون نمناک بود ، قطره‌های اشک فرو چکید ، آنگاه از فرط سرما اشک در روی دیدگان‌شان یخ بست و هر دو دیده آنها بر هم افتاد ،

چنانکه هر گز چفت و بستنی دو چوب را چنین بهم نفشرده است ؛
لاجرم این هر دو چنان دستخوش خشم شدند که چون دو قوچ که شاخ بشاخ شوند ، سخت بهم برخوردند ،

و يك دوزخی دیگر که او نیز سر بیائین داشت و سر ما هر دو کوشش

۱ - یعنی در فصل تابستان . « خوشه اندوزی » ترجمه Spigolare است که مراد از آن خوشه چینی نیست ، بلکه جمع کردن خوشه هائی است که از زیر داس بر زمین افتاده‌اند .

۲ - یعنی : تا صورتشان .



... کسی را شنیدم که میگفت . «چرا ما تیره . روزان را لکد میکنی؟» (صفحه ۴۹۷)

سرود سی و دوم

را برده بود، بمن گفت: «چرا با این سماجت بر اندازمان میکنی؟ اگر میخواهی این دو را بشناسی، آکه باش که دره‌ای که سر از بر-
گاه «بیزنتو» است، از آن پدر آنها «آلبرتو» و از آن خودایشان بود^۱.
این هر دو از يك بطن زاده شدند^۲، و اگر سرتاسر «کائینا» را بجوئی^۳
روحی مستحق تر از اینان برای ینج زدن نخواهی یافت،
حتی آن روح را که می‌بینی که هم سینه وهم سایه اش با يك ضربت
«ارتو» شکافته شد^۴؛ و حتی فوکاچارا^۵؛ و این دیگری را

۱- Bisenzo، رودخانه‌ای در ناحیه «توسکانا» در ایتالیا، که از کنار شهر کوچک «پرانو» میگذرد و در نزدیکی فلورانس به رود «آرنو» Arno میریزد.
۲- دوبرادری که دانته از زبان این دوزخی بدانها اشاره میکند، دو نفر از اشراف ناحیه مانگونا Mangona هستند که «کت‌الساندرو» (Alessandro) و کنت ناپلئون (Napoleone) نام دارند، آلساندرو «کولف» و ناپلئون «کیلین» بود و نه فقط از نظر سیاسی بلکه از کلیه جهات با یکدیگر شدیداً دشمنی داشتند، بطوریکه بالاخره همدیگر را کشتند.

۳- Caina نامی است که دانته یکی از قسمتهای چهارگانه طبقه نهم دوزخ داده، و آنرا میتوان بفارسی «قاییلستان» ترجمه کرد. این نام از اسم «قاییل» پسر برادر کش آدم مشتق شده، که خود در این طبقه بسر میبرد. اصل فکر از تورات گرفته شده است (سفر پیدایش باب چهارم): «... و قائن با برادر خود هابیل سخن گفت، و واقع شد چون در صحرا بودند قائن بر برادر خود هابیل برخاسته او را کشت، پس خداوند به قائن گفت برادرت هابیل کجاست گفت نمی‌دانم مگر من پاسبان برادرم هستم. گفت چه کرده‌خون برادرت از زمین نزد من فریاد برمی‌آورد - و اکنون تو ملمون هستی از زمینی که دهان باز کرد تا خون برادرت را از دستت فروبرد.» قائن نامی است که در تورات آورده شده، و در قرآن این کلمه تبدیل به «قاییل» شده است.

۴ - اشاره به ارثر (King Arthur) پادشاه انگلستان، که پسر و بقولی برادر - زاده او Mordred (یا Mordrèc) خائنانه قصد قتل وی را کرد تا وارث سلطنتش شود، اما ارثر با يك ضربت نیزه از پایش در افکند - افسانه رایج قرون وسطائی حاکی از آن بود که چون با ضربت نیزه سینه موردرد شکافته شد، شعاعی فروزان بدرون زخم تافت و سایه موردرد را از روی زمین برداشت

۵ - Focaccia از برجستگان خاندان «کانچلیهری» شهر «پیستویا» که مرتکب بقیه در صفحه بعد

دوزخ

که چنان با سر خود جای بر من تنگ کرده که هیچ جارا نمیتوانم دید. نام وی در آن دنیا «ساسول ماسکرونی» بود و تو، اگر اهل توسکانا باشی، خوب میدانی که وی که بود^۱.

و برای اینکه بیش ازینم بسخن گفتن مخوانی، بدان که من خود «کامیشیونه دیپاتسی» هستم و درانتظار «کارلینو» بسر میبرم که آمدنش بار گناه مرا سبکتر خواهد کرد^۲.

از کنار اورفتم و چهره هائی بیشمار را دیدم که از سر ما کبود شده بودند، لاجرم از آن پس دیدار هر گذار یخ بستهای سر پایم ز امیلر زاند و بعد ازین نیز چنین خواهد کرد.

و در آن ضمن که در سرمای جاودان سخت میسرزیدم، بسوی مرکزى رفتیم که هر آنچه را که وزنی است روی بدان است^۳.

بقیه از صفحه قبل

جنایات فراوان شد، و یکی از آن جنایات که قتل ناجوانمردانه پرسعموی وی بود، باعث تقسیم کولفها بدو دسته سیاه و سفید شد که در این کتاب عالماً بدان اشاره رفته است. «فوکاچا» را «پدرکش» نیز لقب داده اند.

۱ - Sássl Mascheroni، یکی از افراد سرشناس خاندان «توسکی» فلورانس بود که خائنه پرسمنحصر بفردموی خود را کشت تا واژ عمو شود، ولی خبر این جنایت چنان در «توسکانا» پیچید که همه بر آن واقف شدند، و از اینجاست که دوزخی به داتته می گوید «اگر تو توسکانی باشی میدانی او کیست.»

۲ - Crmision(e) de' Pazzi - از افراد خاندان «پاتسی» منطقه والداریو، که یکی از خویشان نزدیک خود را ناجوانمردانه کشت، ولی اطلاع زیادی از زندگانی وی در دست نیست. - Carlin(o)، یکی از افراد خاندان پاتسی که خائن بوطن اعلام شد، زیرا از طرف دسته سفیدها مأمور دفاع از دژ مستحکمى در «والداریو» شده بود، ولی از دشمن رشوه گرفت و قلعه را تسلیم کرد - مقصود دوزخی که خویشاوند این شخص است، اینست که باز خیانت «کارلینو» آنقدر سنگین است که چون وی از قسمت مخصوص خیانتگران وطن قسمت آید، نیمی از با مجازات او بدوش وی خواهد افتاد.

۳ - اشاره به مرکز کره زمین که مرکز ثقل دنیا و دردوزخ داتته نقطه نهائی جهنم است.

و نمیدانم که از روی عمد بود، یا بحسب تقدیر، یا تصادف، که در حین
 گذار از میان سرها پای خود را سخت بصورت یکی از آنها زدم،
 سر، گریه کنان نالید که: «چرا لگدم میکنی؟ اگر نیامده‌ای تا
 انتقام مونتاپرتی را افزون کنی، برای چه عذابم میدهی؟»^۱
 و من گفتم: «استاد من، لختی چند در بنجادرنگ کن، زیرا که باید
 از تردیدی دربارهٔ این روح برون آیم؛ در عوض از آن پس هر قدر خواهی
 بشتابم و ادارم».

راهنما ایستاد، و من بدان کس که همچنان کفر میگفت، گفتم:
 «تو که‌ای که دیگران را چنین ملامت میکنی؟»
 پاسخم داد: «تو خود که‌ای که از «آنتنورا»^۲ میگذری و گونه‌های
 کسان را با چنان سختی لگدم میکنی که حتی زنده‌ای را نیز زیاد
 است»^۳

جوابش دادم: «من نیز زنده‌ام، و اگر خواستار نام آوری باشی،

۱- Montaperti، نام بیابانی در نزدیکی شهر «سیه‌نا» در ایتالیا، که جنگ معروف و خونین مونتاپرتی میان کیپلین‌ها و گوتلف‌ها در سوم سپتامبر سال ۱۲۶۰ م. آن روی داد و منجر بشکست فلورانس‌ها شد: (ارجوع شود به صفحه ۲۱۷ شرح ۱).

۲- Antenor، نام قسمت دوم از طبقهٔ نهم دوزخ که مخصوص خائنین بوطن یا بمرام سیاسی خدیش است. - نام قسمت اول، که مخصوص برادر کشان و خویشاوند کشان است، چنانکه گذشت از اسم فابیل مشتق شده بود. نام این قسمت، از اسم Antenos شاهزادهٔ تروایی آمده که «پالادیوم» شهر و مجسمهٔ معروف آنرا تسلیم یونانیان کرد و دروازهٔ تروی را بروی اسب چوبی کشود.

۳- ترکیب جمله طوزی است که میتوان آنرا چنین نیز معنی کرد: «... که اگر من زنده بودم، زیادت بود» یعنی: اگر زنده بودم جرئت چنین جسارتی را پیدا نمیکردی. اصل شعر چنین است: Si che, se fossi vivo, troppo fora... مفسرین دانته باختلاف سلیقهٔ خود بعضی این و بعضی آن تعبیر را برگزیده‌اند.

دوزخ

میتوانم ترا خوشایند باشم و نامت را در زمره دیگر نامهایی که ثبت کرده‌ام در آورم».

واو بمن گفت: «من خواهان خلاف آنم که گفتی؛ ازین جا برو و بیش ازینم میازار، زیرا توراه تحیب ساکنان این درك اسفل^۱ خوب نمیدانی».

چون چنین شنیدم پوست گردنش را گرفتم و بدو گفتم: «بهر تقدیر باید نام خویش را بگوئی، و گرنه موئی بر سرت باقی نگذارم».

واو بمن گفت: «حتی اگر سرم را یکسره از موعاری کنی، نخواهم گفت و نه خواهمت فهماند که کدام کسم، ولو آنکه هزار بار لگد بر سرم زنی»^۲.

موهایش را در دست پیچانده و بیش از حلقه ای از آن را بزور از سرش کنده بودم، و او زوزه کشان دیده بزیر داشت^۳،

۱- در اینجا بخلاف قسمتهای اولیه دوزخ، محکومین میل ندارند در روی زمین یادی از ایشان بشود، بلکه خواستار فراموشی مطلق هستند. از نظر نمثیلی این کنایه از آن است که گناهکار پس از مدتی چنان با گناه خود خومیگیرد که مایل نیست چیزی این خلوت او را بهم بزند.

۲- در اصل: «ولو آنکه هزار بار بر روی سرم بیفتی».

۳- این صحنه، از قدیم یکی از بفرنج‌ترین مسائل «کمدی الهی» را برای دانتته شناسان در پیش آورده، که با وجود بحثهای بسیار هنوز هم چنان لاینحل مانده است، و آن موضوع مجرد ارواح در دوزخ است. آیا ارواح دوزخ که نارها دانتته آنان را «اشباحی» محسوب داشته و تذکر داده است که وزن ندارند و مثلاً هنگام نشستن آنها بر قایق تغییری در وضع قایق در روی آب پیدا نمیشود، میتاند خصائص جسمانی خود را در دوزخ محفوظ دارند؛ دانتته در این جا صراحت میکند که موهای سربك دوزخی را کنده و ازین راه بدوشکنجه داده و وی را بفریاد واداشته است (که خدش این فریاد را Latrareل عروسگان مینامد). هنوز مفسرین کمدی الهی برای این سؤال پاسخ قانع کننده ای نیافته‌اند.



گفتم . «بهر تقدیر باید نامت را بمن بگوئی ، وگرنه موئی در سرت نمیگذارم .» (صفحه ۵۰۴)

که یکی دیگر از دوزخیان بانگ برزد: «بوکا، ترا چه میشود؟
دندان برهم زدنت بس نیست که پارس کردن پیشه کرده‌ای؟ مگر کدام
شیطان بسراغت آمده است؟»

گفتم: «اکنون دیگر نیازی بسخن تو شرارت پیشه خائتم نیست،
و خبرت را چنانکه باید بزنگان خواهم رساند تا مایه ننگت شود.»
جواب داد: «برو گمشو، و هر چه میخواهی بگویی؛ اما اگر از
اینجا بیرون روی، فراموش مکن که از این زبان دراز نیز یادی بکنی.
وی در اینجا بخاطر پول فرانسویان در عذاب است، و تو میتوانی
گفت که: - این فرد خاندان دوئرا را در آنجا دیدم که گناهکاران را بدست
سرما میسپزند.^۲ -

و اگر ترا از آن دیگران پرسند که در اینجا بیایند، بدانکه اینکه در
کنازتست، آنکس از «بکریا»ها است که فلورانسینان گلویش را بریدند^۳؛

۱- Bocca اشاره به «بوکادیلی آباتی» از کولفهای برجسته، که در جنگ مونتپرتی
(رجوع شود به صفحه ۲۱۷ شرح ۱) دست «یا کوپودپاتسی» پرچمدار سپاه فلورانس را قطع
کرد، و در نتیجه پرچم فراقاد و سواران فلورانس که راهنمایی نداشتند بی تکلیف ماندند
و در مقابل قوای «سیه‌نی» هاشکت خوردند. پس از بازگشت کولف‌ها بفلورانس در ۱۲۶۶
وی از شهر تبعید و نفی شد.

۲ - Buoso da Duera، از کیبلین‌های معروف، که حاکم ناحیه کرمونا
Cremona بود و هنگام حمله قوای شارل دوازدهم و بخاطر پولی که از او گرفته بود رام‌ابروی
سر بازان وی باز گذاشت. بنابراین در اینجا یک خائن کولفیک خائن کیبلین را معرفی می‌کند.
«بخاطر پول فرانسوی‌ها می‌گرید» یعنی: کیفر رشوه خواری خود را در دوزخ پس میدهد.

۳ - Tesauro dei Beccheria ناحیه «والامبروزو» و نماینده پاپ در
ایالت توسکانا بود. وی متهم بدان شد که پس از تبعید بزرگان کیبلین در سال ۱۲۵۱،
بکولف‌ها خیانت کرده و در پنهان با دشمنان ایشان ساخته است، بدین جهت فلورانس‌ها
آورا سخت شکنجه دادند و بعد اعدامش کردند و پاپ بدین جرم ایشان را تکفیر کرد.
از نظر تاریخی گناه این شخص محرز نشده است.

دوزخ

ریدارم که «جانی دسولدانییر»^۱ نیز اندکی دورتر از اینجا در کنار «گانلونه»^۲ و «تبالدلو»^۳ بسر میبرد، و این همانکس است که چون «فائنتسا» در خواب بود، دروازه هایش را بگشود.

تازه این دوزخی را ترک گفته بودیم که دو یخ زده را در یک گودال دیدم. که سربگی برای آن دیگری کلاهی شده بود.^۴ چونانکه بهنگام گرسنگی نان خورند، آنکس که سربالتر داشت دندان در نقطه‌ای از سر آن دیگری که منخ و گرده بهم می‌پیوندند، فروبرد.

بیگمان «تیدئو» در طغیان خشم خود شقیقه‌های «منالیپو» را بهمانسان جویده بود که این دوزخی این جمجمه وبقیه آنرا میجوید.^۵

۱- Gianni de Soldanier یکی از رؤسای کیبلین‌های فلورانس بود که هنگام شورش عمومی مردم این شهر، از دسته سیاسی خود کنا. گرفت و بشورشیان پیوست دانته بادر کنار هم جای دادن این عده‌ای که بدسته‌ها و شهرهای خود خیانت کردند. نشان میدهد که از دسته‌های سیاسی و شهر معینی طرفداری نمی‌کند، بلکه اصولاً پیمان شکنی و خیانت بعهد و میثاق را کناه می‌شمارد.

۲- Canellone (که اصل فرانسه گانلون Ganelon)، کسی که در نبرد رونسوو (رجوع شود بشرح ۱ صفحه ۴۳۹) بشا امانی خیانت کرد و رولان را در معرض حملهٔ مسلمانان اندلس فرار داد و ازین راه باعث قتل او و شکست قوای مسیحیان شد.

۳- Tebaldello تبالده مبرازی، از اهالی شبرفائنتسا Faenza بود. یکی از «کیبلین‌ها» موسوم به «لامبرتاتسی» که خاندان او در سال ۱۲۷۴ از شهر بولونیا بدین شهر پناه آورده بود، با او شخی زنده‌ای کرده بود که وی آنرا توهینی نسبت بخود میدانست. برای نلافی این شخی، و بقصد انتقام جویی، وی در سحرگاهان روز ۱۳ نوامبر سال ۱۲۸۰ دره‌ای شهر را بروی کونلف‌های به لونی که شهر، او محاصره داشتند کشود و بدینتر تیب شهر خود را بدشمن سپرد. این انتقام جویی در ایالتی سروصدای فراهان برآه انداخت و موضوع قطعه شمری شد که قبل از دانته سروده شده بود.

۴- یعنی سربگی از آندو ده‌مثل کلاهی در بالای سر آن دیگری قرار گرفته بود.

۵- «استاسیوس» شاعر رومی قرن اول مسیحی (که نوشته‌هایش بکرات در کمدایی مورد اقتباس و استفاد دانته قرار گرفته است) حکایت میکند که در دورهٔ محاصره شهر تبه از بقیه در صفحه ۵۱۱



. . دنتان در سراو فروبرد و بجهیدن آن پرداخت . (صفحه ۵۰۸)

سرود سی ام

گفتم : « تو که چنین ددمنشانه بدانکس که سرگرم خوردن اوئی
کینه میورزی ، بمن بگویی که چرا چنین میکنی ،
و درعوض پیمان مبیندم که اگر شکوهات بجای باشد ، چون بدانم
که شما کیانید و گناه او چیست ، در جهان بالا پاداشت خواهم داد ،
بدان شرط که این زبانی که با تو سخن میگوید از حرکت باز نمانده
باشد . »

بقیه از صفحه ۵۰۸

طرف هفت پادشاه (سرود ۱۴ دوزخ مراجعه شود) تیدئو (Tydeus) (بیونانی) پادشاه « تبه » بدست مردی منالیپو Menalippo نام (بیونانی Menalippus) زخم خورد و هنگامیکه نزدیک به مرگ بود از کاپائتو (رجوع شود سرود ۱۴) تقاضا کرد که سراین «منالیپوس» را بدو دهند ، و پیش از آنکه بهیرد این سر را جوید و قسمتی از آن را خورد .

۱- یعنی : دردنیای زندگان .

۲- در اینجام معروفترین «صحنه» کمدی الهی شروع میشود که با داستان فرانچسکا داریمینی (سرود پنجم دوزخ) عالیتترین ماجراهای این کتابند . این تنها موردی در کمدی الهی است که يك داستان واحد دوسرود مختلف را شامل میشود ، یعنی قسمت اول آن دريك سرود و قسمت دیگرش دوسرود بعدی است . تقریباً همه دانته شناسان این صحنه را از نظر قدرت داستان پردازی و جلب توجه و انزجار خواننده ، از شاهکارهای ادبیات مغرب زمین شمرده اند .

سرود سی و سوم

طبقه نهم دوزخ : خیانتکاران

منطقه دوم (بقیه) : خائنین بوطن

منطقه سوم : میهمان گشان

قسمت اول این سرود به داستان مرگ عم انکیز «او کولینو» و فرزندان او اختصاص یافته، که یکی از دو معروفترین «داستان» دوزخ دانته است، و در آن طبق قانون تاوان محکومی که در زندگی قربانی اشتباهی خائنی شده در اینجا خود این ظالم را میخورد.

پس از دیدار او کولینو، ویرژیل ودانته به منطقه بعدی طبقه نهم میروند که خائنین به آئین میهمان نوازی بخصوص «میهمان گشان» در آن جای دارند. محکومین این قسمت جز نیمی از چهره خود را از بیخ بیرون ندارند، و این آن نیمه ایست که چشمان ایشان در آن است، تا اشکی که ازین چشمها بیرون میآید بیخ بزند و مانع بینائیشان شود، زیرا اینان در زندگی عمداً چشم بر هم نهاده بودند تا نینند که آن کس که ناجوانمردانه بدست یا بفرمان ایشان کشته میشود میهمانشان است.

دوزخیان این قسمت دارای این امتیاز خاص و موحش و در سراسر «دوزخ» منحصر بفرد هستند که ممکن است روح آنها حتی در موقعیکه هنوز خودشان در روی زمین زنده اند بجهنم رود و بجای آن شیطانی در قالب زمینی ایشان جای گیرد تا بقیه ایام عمرشان را اداره کند.

سرود صبی و سوم

گناهک، دهان خود را از خوردن غذای نفرت انگیز خویش باز -
گرفت و آن را باموهای آن سری که نیمهٔ پسینش را جویده بود پاک کرد؛
سپس چنین گفت: «از من میخواهی که باز سخن از آن رنج
تسلیمی ناپذیری گویم که حتی خیالش، پیش از آنکه لب بگفتار گشوده باشم،
دلم راست ببرد میآورد.

اما اگر سخنان من بذری باشد که میوهٔ ننگ آن خائنی را
که سرگرم جویدن اویم بازآرد، خواهم گریست و سخن خواهم گفت.
نمیدانم تو که ای واز کدام راه آمده‌ای؛ اما چون کلام ترا میشنوم،
واقعاً چنین می‌پندارم که بایکی از مردم فلورانس سخن می‌گویم.
قاعدتاً باید بدانی که من کنت او کولینو هستم، و این دیگری
«روجیری» اسقف است^۱: و اکنون برایت خواهم گفت که چرا این چنین
حق همسایگی را با او بجای می‌آورم.

۱- Ruggieri و Ugolino - «کنته او کولینو دلا گرازدسکا» یکی از اشراف
بزرگ شهر پیزا و رئیس یکی از دودستهٔ «گولف» های این شهر بود. رئیس دودستهٔ
دیگر از این گولفها برادرزادهٔ این کنت، نینو ویسکوتی Nino visconti بود که میان
او و عمش اختلاف نظر شدید وجود داشت. کنت او کولینو برای اینکه از شر برادرزاده اش
راحت شود و خود بتنهائی ریاست تمام گولف های شهر را بعهده گیرد، با «روجیری و
دیلی او بالدینی» رئیس دودستهٔ سیاسی مخالف خود (کیبلینها) که در عین حال اسقف شهر
پیزا بود در نهان سازش کرد و با کمک او «نینو» را از کار برداشت و خود بتنهائی ریاست
تمام گولفها را بعهده دارشد. اما اسقف از این فرصت برای درهم شکستن گولفها استفاده
بقیه در صفحهٔ بعد

دوزخ

تذکار این نکته بیفایده است که در آن دوران که هنوز بوی اعتماد داشت، بخاطر بدنهادی او زندانی شدم و بکام مرگ در افتادم .
اما آنچه را که دانستنش برایت ممکن نبوده است ، یعنی ماجرای تلخ مرگ مرا ، اکنون خواهی شنید و خواهی دانست که وی تا چه حد آزارم داده است .

شکافی باریک در دیواره آن قفسی که پس از من قفس گرسنگی نام گرفت^۱ ، و از این پس بسیار کسان دیگر را زندان خواهد شد .
چندین ماه را از روزنه خود نشانم داده بود^۲ ، که آن خواب ناگوار را دیدم که پرده آینده را در برابرم پاره کرد .
در خواب، این آدم را^۳ سردسته صیادان یافتم که در آن کوهستان که پیزیان

بقیه از صفحه قبل

کرد و کنت او گولینو را متهم بدان ساخت که چندی پیش از آن یکی از دره‌های مستحکم «پیزا» را در مقابل رشوه بقوای دوشهر «فلورانس» و «لوکا» که علیه شهر «پیزا» اتحاد داشتند واگذار کرده است ، مردم شهر که از طرف اسقف سخت تحریک شده بودند بکاخ کنت ریختند او و دوپسرو دونواده اش را دستگیر کردند و اسقف این پنج نفر را در برج معروف گوالاندی Gualandi زندانی کرد . در ماه مه سال بعد از آن (۱۲۸۹) بفرمان اودراین برج راتیغه کردند و این چند نفر در آنجا چندین روز با گرسنگی بسر بردند و عاقبت با شکجه ورنج فراوانی که درین سرود استادانه از آن سخن رفته است جان سپردند .

۱- mnda ، کنایه از زندان تنگ - این برج «گوالاندی» را که کنت و کسانش در آن از گرسنگی مردند ، بعد از او «برج سنگی» torre della fame لقب دادند و هنوز هم بقایای آنرا بهمین نام میخوانند .

۲- یعنی : چندین ماه قمری گذشته بود . چنانکه گفته شد او گولینو در ژوئیه ۱۲۸۸ زندانی شد و در مه ۱۲۸۹ مرد ، یعنی ده ماه در زندان بسر برد .

۳- اشاره به «روچیرو» اسقف که اکنون در کنار اوست و همان کسی است که کنت او گولینو سرش را میخورد ، زیرا قانون دوزخ ایجاب میکند که اسقف که درین دنیا غذا را از قربانی خود دریغ داشته در آن دنیا خودش غذای این قربانی شود .

را از دیدار «لوکا» باز میدارد^۱، بشکار کرک و کرک بچکان رفته بود،
و دوشادوش ماده سگان لاغر اندام و چالاک و دست آموز او،
«گوالاندی‌ها» و «سیسموندی‌ها» و «لانفرانکی‌ها» را دیدم که درصف
مقدم و پیشاپیش دیگران جای داشتند^۲.

پس از تعاقبی کوتاه، پدر و پسرانش^۳ را خسته یافتیم، و گوئی
دندانهای تیز را دیدیم که پهلوان آنانرا ازهم درید.

بامدادان فرا نرسیده بود که بیدار شدم، و پسرکان خویش را که در
کنارم بودند شنیدم که درخواب میگریستند و نان میخواستند.

بسی سنگدلی، اگر از اندیشه آنچه در آن هنگام بدلم گذشت
بتأثر نیامده باشی، و اگر از این بابت نگری، از چه میخواهی
گریست؟

کم کم فرزندانم پیدا شدند و ساعتی که عادتاً برای ما حوراکی
میآوردند فرا رسید. ماهمه بخاطر خوابی که دیده بودیم نگران بودیم،
و در این هنگام صدای درزیرین برج موحش را شنیدم که میخکوبش
میکردند؛ آنوقت، بی آنکه کلامی بگویم بچهره پسرکان خویش
نگریستم.

من خود نمیگریستم، زیرا درونم ازسنگ بود. اما آنان میگریستند.

۱- اشاره بکوهستان سن جولیانو San Giuliano که میان دو شهر پیرا و لوکا
واقع است.

۲- گوالاندوها Gualandi و سیسموندوها Sismondi و لانفرانکوها Lanfranchi
سه خانواده اشراقی شهر «پیزا» بودند، که برای از بین بردن کنت او گولینو با اسقف
همدست شده بودند.

۳- اشاره بکرک و بچه‌هایش، که درحقیقت خود کنت و فرزندان او بند

دوزخ

« آنسلمو چوی »^۱ من گفت: - پدر، ترا چه میشود که ما را چنین نگاه میکنی؟ -

بناچار در تمام آن روز و در شبی که بدنالش آمد، نه اشکی ریختم و نه سخنی گفتم، تا عاقبت خورشیدی دیگر بر جهان تابیدن گرفت.

چون شعاعی ناچیز بر آن غمگده تافت^۲، بتماشای چهره آن چهار حالت خویشرا دریافتم،

و از گرانی رنج هر دو دست را بدندان گزیدم، و آنان پنداشتند که من بخاطر میل به خوردن چنین میکنم؛ لاجرم از جای برخاستند و گفتند: - پدر، رنج ما را بسیار کمتر خواهی کرد اگر به خوردن ما تن دردهی؟

تو خود این گوشت‌های بیحاصل را بما داده‌ای، و خود نیز آنها را از ما باز میتوانی ستاند.

آرام شدم تا بیش از نشان نیاززده باشم، و جملگی آنروز و روز دیگر را خاموش ماندم. ای سرزمین سنگدل، چرا همانوقت دهان نگشودی؟

چون روز چهارم فرا رسید، « گادو »^۳ خود را بیای من افکند.

گفت: - پدرجان، چرا یارم نمیکنی؟

۱- Anselmuccio یکی از دو پسر کنت که در این هنگام پانزده ساله بود.

« آنسلمو چو » مخفف آنسلمو Anselmo است که نام اصلی این پسر بوده، و میتوان آنرا « آنسلمی کوچک‌لو » ترجمه کرد.

۲- یعنی: وقتی که روز دوم شروع شد.

۳- Gaddo یکی از پسران کنت.



« . . . بهشم خویش دیدم که آن سه زن دیگر نیز بکایک جان سپردند. » (صفحه ۵۱۹)

این بگفت و بمرد ، و من در روز های پنجم و ششم ، همچنانکه تو در اینجایم بچشم می بینی ، بچشم خویش دیدم که آن سه تای دیگر نیز یکایک جان سپردند .

آنگاه من که تقریباً نیروی بینائی را از کف داده بودم^۱ خود را بروی هر یک از ایشان کشاندم ، و با آنکه مرده بودند ، دو روز پیاپی آنانرا بنام خواندم ؛ سپس کرسنگی از رنج قویتر شد^۲ .

چون این بگفت ، با دید گانی شرربار از نو دندان در آن جمجمه بخت بر گشته فرو برد و همچون سگی که استخوانی خاید بجویدن آن پرداخت .

آه ، ای پیزا ، ای مایه ننگ این سرزمین زیبائی که در آن پیوسته کلام si^۱ طنین افکن است^۲ ، اکنون که همسایگان در تنبیه تو تعلق دارند ،

۱- یعنی ضعف مفرط قدرت بینائی را از دید گانم گرفته بود .

۲- Poscia'più' che ildolor' poté il digiuno این آخرین شعر داستان کنت او کولینو و فرزندان او ، بسیار معروف است ، و چنانکه دیده میشود صورتی مبهم دارد و همین ابهام باعث شده که این شعر موضوع بحثها و گفتگهای فراوان قرار گیرد که هنوز هم ادامه دارد . بطور کلی این جمله را بیکی ازین چهار صورت معنی کرده اند: الف) کرسنگی زندگی مرا پایان بخشید ، در صورتیکه درد و رنج قادر بدین کار نشده بود ب) کرسنگی ، بر رنج و رزون که باعث ادامه زندگانی من شده و هشت روز تمام بی خورد و خوراک بر بالای سر فرزندانم زنده نگاه داشته بود غلبه کرد . ج) فرط رنج باعث شده بود که در دو روزه آخر با صدا کردن فرزندان خود و نوازش اجساد آنان -سلائی برای خویش بجویم ، کرسنگی زبانم را از حرکت بازداشت و این وسیله تسلای نیز از من گرفت . د) کرسنگی باعث شد که گوشت آنها را بخورم غالب مفسرین جدید دانتی این فرضیه اخیر را رد کرده اند و بیشتر آنها فرضیه اول را با حقیقت نزدیکتر می شمارند ؛ زیرا با جریان کلی داستان بهتر وفق میدهد .

۳- اشاره بکشور ایتالیا - در ایتالیا کلمه si (معنای بلی ، چرا ، خود ، و نیز مرادف با on زبان فرانسه) پیش از هر کلمه دیگری بکار میرود ، بطوریکه غالباً ایتالیائی را زبان (lingua del si) si مینامند .

دوزخ

کاش «کاپرارا» و «گورگونا» از جای بجنبند و سدی در مصب «آرنو» پدید آرند تا این رود جمله آن کسانرا که در درون باروهای تواند غرقه کند!^۱

آخر، گیرم که چنانکه گویند «کنت او گولینو» خائنانه قلاع جنگی را بدشمن سپرده بود، ترا چه حق آن بود که پسرانش را بچنین شکنجه گرفتار آری؟^۲

ای «تبه» نو^۳، تازه جوانی اینان سند بیگناهی‌شان بود، زیرا «اگوچونه» و «ایل بریگاتا» و آن دو تای دیگر که پیش از این نامشان در سرود برده شد، بزهی نداشتند^۴

از آنجا دور شدیم و بجائی دگر رسیدیم که قشر یخ کسانى دیگر را، نه تنها سر بهائین، بلکه سراپا و از گون سخت در میان گرفته بود^۵

۱- Caprara و Gorgona دو جزیره در نزدیک مصب رود «آرنو» Arno سال ۱۳۰۰ هردو ازمصرفات شهر «پیزا» بودند
۲- «کنت او گولینو» در سال ۱۲۸۴ یکی از قلاع مستحکم ابالت «پیزا» را به فلورانسها بخشید. زیرا در این تاریخ پیزا با جمهوری «جنوا» Genoa (ژن) در جنگ بود و کنت میخواست بدینوسیله بیطرفی فلورانس ولو که متحدین جنوا بودند «خریداری» کند، و چنین نیز شد. ولی بعد از پیروزی چنانکه رسم است این ضروت از خاطرها رفت و کنت مترم بدان شد که ازدشمنان پول گرفته و قلعه را بدیشان داده است.

۳- novlla Tebe یعنی شهر تب دنیای کنونی؛ اشاره بشهر پیزا که این جنایت در آنروی داده بود در متن و حواشی سردهای گذشته این کتاب بعد کافی توضیح داده شده که شهر «تب» در یونان کهن صحنه جنایات و خیانتکاری های فراوان بود.

۴- او گوچونه Ugocione و بریگاتا il Brigate - دو نفر دیگر که قبلا نامشان مرده شده: آنسلموچو Anselmuccio و گادو Gaddo

۵- یعنی: از قسمت دوم طبقه نهم دوزخ که «انتورا» نام دارد، وارد قسمت سوم آن شدیم. نام این منطقه چنانکه بعد خواهد آمد «تولومشا» است که خائنین «میهمان کش» د. آن جای دارند.

سرود سی و سوم

در اینجا قطره های اشک خود آنها را از گریستن باز میدارند ، و درد و رنج که از دید گانشان راهی برای برون رفتن نمیآید ، دو باره راه درون را در پیش میگیرد تا پریشانیشان را افزون کند .

زیرا نخستین قطره های اشک بگرد هم میآیند و چون بلو،ین لبه کلاهی همه آن کودالی را که در زیر مژگان است پر میکنند . و با آنکه فرط سرما چهره مرا چون زخمی کبره بسته از هر احساسی محروم کرده بود ،

باز چنان پنداشتم که وزش بادی ملایم را احساس میکنم ؛ لاجرم گفتم : « ای استاد من ، این باد از کدامین سو میوزد ؟ مگر جمله بخارها در اینجا خاموش نشده اند ؟ »

و او بمن گفت : « بهمین زودی بدانجا خواهی رفت که دیده ات خود این پرسش ترا پاسخ گوید ، زیرا سر چشمه این نسیم را بچشم خواهی دید . »

یکی از درد کشان این زمهریر ، بر ما بانگ زد : « ای ارواحی که از فرط ستمکاری رهسپار واپسین منزل اسفل السافلینید ،

این پرده های گران را از برابر چهره ام بردارید ، مگر بتوانم پیش از آنکه قطره های اشکم از نو یخ زنند ، دمی این دل را از آن غم جانکاهی که آکنده اش دارد تهی کنم . »

بدو گفتم : « اگر میخواهی چنین کنم ، خویش را بمن بشناسان ،

۱- دوزخی گمان میبرد که دانه و ویرزیل از قسمت سوم این طبقه بسمت قسمت چهارم و آخرین آن که « واپسین منزل دوزخ » است روانند تا در آنجا کیفر ببینند . این همان قسمتی است که شیطان اعظم در آن است .

دوزخ

و خود با عماق یخ فرو روم اگر بعد از پاسخ تو یخ را از برابر چهره‌ات
برندارم!

چون این بشنید، جوابم داد: «من فراته آلبریکو هستم؛ همان
مرد میوه‌های باغ اهریمینیم^۱ که در اینجا آنچه را که کاشتم میدروم^۲.»
بدو گفتم: «شکفتا! پس تو اکنون مرده‌ای؟» و او بمن گفت:
«از آنچه در دنیای بالا بر سرتم آمده، بکلی بی‌خبرم^۳،
زیرا این «تولومئا»^۴ را این خاصیت است که بکرات روح کسان

۱- Frate Aiberigo یکی از افراد برجسته خانواده «مانفردی» شهر فانتسا
Manfredi و رئیس کیبلین‌های این شهر بود. در دوم ماه مه سال ۱۲۸۵ وی خوشاوند
بزرگ خود ما نفردو و پسر او آلبرکتو Alberghetto را بضیافتی دعوت کرد، و در آن
ضیافت ایشان را با خوراندن میوه‌های زهر آکین بقتل رسانید. اشاره او به مستخدمین که
«اکنه میوه بیاورید» Vengano le frutta در واقع صدور فرمان قتل میهمانان بود،
و از این بابت است که تانته اورا «مرد میوه‌های باغ اهریمینی» لقب داده است.
۲- در اصل، این ضرب‌المثل آمده که در فارسی نامأنوس است che qui riPrendo
dattero per figo (که انجیر داده‌ام و اینجا خرما میگیرم) این اصطلاح دانه، خود
در ایتالیای امروزی غیرمأنوس است، و بجای آن مثلی دیگر بدین مضمون رایج است
که rendere pane per focaccla (نان گرفتن و کلوچه دادن).
۳- اشاره بدانکه فرآ آلبریکو در زمان سفر دوزخ دانه هنوز زنده بوده دانه
در اینجا فرضیه تازه‌ای را بمیان می‌آورد که فقط مربوط بدوزخیان طبقه آخر جهنم است،
و آن اینست که گاه ارواح محکومین این طبقه ازدوزخ پیش از آنکه خود این محکومین
در روی زمین مرده باشند بدانجا میروند. اندکی بعد، در متن کتاب، این نظریه بطور
کاملتر تشریح میشود.

۴- Tolomea، نام قسمت سوم از طبقه نهم دوزخ. این نام از اسم Ptolemeo
(بطلمیوس) پادشاه مصر آمده که (پمپه Pompeus) سردار و کسول معروف روم را که
پس از شکست از سزار بمصر پناه برده بود بقتل رسانید و از این راه «میهمان کش بزرگ»
لقب گرفت. در عربی این کلمه را بصورت «بطلیعویا» در آورده‌اند.

پیش از آنکه بادست آتروپوس^۱ راهی شده باشد. بدان فرو افتد.
و برای اینکه اشکهای یخ بسته را مشتاقانه تر از چهره‌ام بزدائی،
بدان که چون روح مرتکب گناهی از آنگونه شود.

که من کردم، تن او بادست شیطانی از وی ستانده میشود، و از
آن پس این شیطان چنین تنی را اداره میکند تا آنکه دوران مقدر
زندگانش بسر رسد^۲.

و روح او بدین لجه فرود می‌افتد؛ و شاید هنوز هم در آن بالا
تن خاکی این روحی که خود در پشت سر من یخ زده است در برابر
مردمان باشد.

اگر توتازه بدینجا آمده باشی باید حقیقت امر را بهتر از من بدانی،
زیرا آن روح که می‌بینی روح «سربرانکادوربا» است^۳، و اکنون سالی چند

۱- Atropòs، یکی از سه پری دوزخ، که در میتولوژی یونان انسان را
«پارکها» مینامیدند. مأموریت «آتروپوس» این بود که چون عمر کسی در روی زمین
بپایان میرسد، ریسمانی را که رشته زندگی او بود و در صندوقچه‌ای دزدنیای زیرزمین
نگاهداری میشد پاره میکرد، و این بی‌شبهات بافسانه‌های ما نیست که در آن «شیشه
عمر» را می‌شکند.

۲- اصل فکر از انجیل گرفته شده (انجیل لوقا، باب بیست و دوم): «... اما
شیطان در یهودای مسمی به اسخریوطی که از جمله آن دوازده بود داخل گشت»، و
نیز (انجیل یوحنا، باب سیزدهم): «... پس لقمه را فرو برده به یهودای اسخریوطی
پس‌رشمعون داد، بعد از لقمه شیطان در او داخل گشت». - شاید این اختصاص طبقه
نهم دوزخ، کنایه از این باشد که کسی که یکبار خیانتی بزرگ کرد دیگر شایسته اعتماد
نمی‌تواند بود.

۳- Set Branca d' Oria، شوالیه اهل جنوا (Genoa) بود که از کبیلین‌های
برجسته بود. در سال ۱۲۷۵، وی پدرزن خود میکلّه تسانکه Michele Zanche را
(رجوع شود بسرود بیست و دوم دوزخ) بخانه خویش دعوت کرد و در حین غذا خوردن،
او و همراهانش ابدست کسان خود بقتل رسانید، و از آن پس مستقلاً فرمانروای Logodoro
یکی از چهار بخش جزیره ساردنی شد. درین جریان برادرزاده وی نیز (که داتته از او
بعنوان یکی از نزدیکانش نام میرسد) شرکت داشت.

دوزخ

است که وی درین زندان بسر میبرد»

گفتمش: «پندارم که مرا ریشخند میکنی، زیرا» برانکادوریا» هنوز زنده است، و میخورد و میبوشد و میخوابد و جامه برتن میکند» گفت: «هنوز» میکه تسانکه» در آن طبقه بالا به گودال پسر از فطران جوشنده بدچنگالان فرو نیفتاده بود»

که این روح شیطانی را در تن خاکی خویش نهاد و خود بدینجا آمد. و یکی دیگر از نزدیکان وی که در گناهش سهیم بود نیز چنین کرد.

اما اکنون دیگر دست پیش آر و دیدگان مرا بگشای. «و من دیدگان او را نگشودم؛ و این نزاکتی بود که با او بی نزاکت باشم. آه، ای جنوائی ها، ای مردمی که از جمله فضایل بیگانه اید و با جمله رذائل آشنا، چرا هنوز از صفحه زمین برنیفتاده اید؟

آخر نه من در قالب تبهکارترین روح سر زمین رومانیا^۱ یکی از شما دیدم که، وح او به نادافره کردارش در کوچیتو عوطه میخورد، در حالیکه هنوز جسمش در روی زمین زنده بود؟

۱- اشاره به بولجیای پنجم طبقه هشتم دوزخ (سردهای بیست و یکم و بیست و دوم).

۲- *e cortesia fu lui esser villano* مقصد آنست که با کسانی بدین پستی و بدنهادی وفا به عهد نباید کرد، و اگر کسی با این گناهکاران که در دادگاه عدل الهی محکوم شده اند نزاکت بخرج دهد، دره اقع نسبت بخداوند بی نزاکتی کرده است

۳- جنوائی ها *Genovesi*، اهالی جنه آ *Genoa* (ژن) شهر و بند معروف مغرب ایتالیا در کنه خلیج ژن.

۴- اشاره به فراآبریگو.

دوسی و چهارم

طبقه نهم دوزخ: خیانتکاران
منطقه چهارم: خائنین به ولینعمتان

خروج از دوزخ

ویرژیل و دانته به آخرین منزل سفر دوزخ خود رسیده‌اند. این منزل آخرین جالب‌ترین همه منازل این سفر است، زیرا «پادشاه دوزخ» یعنی شیطان بزک در آن جای دارد. این شیطان با فدغول آسای خود در وسط کوئی مجوف در چهارمین منطقه طبقه نهم یعنی قلمرو «یهودا» درست در وسط کره زمین ایستاده، چنانکه زهارا نقطه مرکزی کره خاک است. در این منطقه «یهودا» خائنین به اولیاء نعم و حق‌ناشناسان بزرگ بسر می‌برند، و جملگی اینان چون سایر دوزخیان این طبقه در درون یخ هستند، بجز سه خیانتکاری که مستقیماً در دهانهای سه گانه شیطان جای گرفته‌اند و در معرض مخوفترین شکنجه‌های دوزخ قرار دارند. این سه نفر عبارتند از: یهودای اسخریوطی، پروتوس و کاسیوس که شرح احوالشان در متن سرود و حواشی خواهد آمد.

شیطان در اینجا دارای سه صورت و شش دست است که نشان‌جمع سه وجود در یک وجود است. این سه صورت سرخ و سیاه و زرد نمایندۀ سه اصل غضب و کینه و جهلند که اساس هستی اهریمن بشمار می‌آیند و در مقابل سه اصل: محبت بخشش و دانائی قرار دارند که ترکیب آنها اساس ذات یزدانی است. درین باره در (شرح ۳ صفحه ۵۳۱) توضیح کامل‌تر داده شده است.

آخرین عمل «سمبولیک» این دوما سفر دوزخ، که شاید مهم‌ترین کاردانه در جهنم باشد «سفر» او ویرژیل در طول بدن شیطان برای خروج از دوزخ است. چنانکه گفته شد شیطان طوری قرار گرفته که نقطه مرکزی زمین در وسط بدن اوست، بطوریکه نیمه پائین تنش در آن سوی نیمکره‌ها جای دارد. دانته پس از گذشتن از «مرکز نقل» کره زمین، ناگهان با تعجب می‌بیند که همه چیز وارونه شده، منجمله‌پاهای شیطان رو ببالا قرار دارد، و آنوقت با توضیحی که ویرژیل می‌دهد متوجه می‌شود که اکنون در

دوزخ

آن نیمکره دیگر بر سر میبرند ، بحقیقت این نیمکره ماست که واژگونه است ، و تا آنموقع زندگی زمینی دانه و سفر او بدوزخ همه د این نیمکره ای گذشته که نیمه زیرین کره خاک بشمار میآید . دانه متعجبانه بدین نکته دیگر نیز پی میبرد که سفر بیست و چهار ساعتی آنها در دوزخ در آغاز شب شنبه مقدس پایان یافته ، در صورتیکه وی ناگهان خود را در بامداد شنبه مقدس مییابد ، و در این جائیز ویرژیل بوی توضیح میدهد که اینان در آنسوی دیگر کره خاک قرار دارند ، که خورشید هنگام غروب در آن سو ، در اینجانب تازه طلوع میکند .

سپس دانه و ویرژیل در طول راه باریکی از مرکز زمین بسوی جزیره و کوه بزرگی که در بالای سرشان که درست در نقطه مقابل اورشلیم (یعنی مرکز نیمه ای از کره خاک که مسکن بشر است) قرار دارد ، براه می افتند . این کوه عظیم ، کوه برزخ است که هفت طبقه برزخ و بهشت زمینی در آن جای دارد ، و از این پس باید مسافرین بجای فرود آمدن پیوسته رو بیابا بروند . در مسیر آنها جویبار «لته» یا جویبار فراموشی جاری است که باید مسافران برزخ قبل از آب آن بنوشند تا زندگانی گناه آلوده پیشین را از یاد ببرند . دانه و راهنمای او که فاصله سطح زمین تا مرکز ثقل آن ، یعنی سراسر قلمرو دوزخ را در بیست و چهار ساعت طی کرده بودند ، این بار در طول مسیر باریکی که آنها را از این مرکز ثقل ببرزخ میرساند قدری سریعتر حرکت میکنند ، زیرا طی این مسیر در حدود بیست و یک ساعت طول میکشد ، و پس از این مدت دانه در بامداد روز یکشنبه مقدس ، یعنی روز عید رستاخیز خویشتن را در برزخ مییابد ، در حالیکه دشوارترین مرحله سفر خود یعنی دوزخ را در پشت سر گذاشته است .

سرود سی و چهارم

« پرچمهای پادشاه دوزخ بسوی ما میآیند^۱؛ اگر آنها را تشخیص
میتوانی داد، فرا روی خویش بنگر». این سخنی بود که استاد من گفت.
در برابر خویش منظره‌ای چون منظره آسیائی بادی یافتیم که از خلال
مه غلیظ یا تاریکی شب که نیمکره ما را فرا گرفته باشد، دیده شود.
و آنگاه از تندی باد بیشت راهنمای خویش پناه بردم، زیرا که در
آنجا مغازه‌ای^۲ جز این نبود.

بجائی رسیده بودم، و اکنون با بیم بسیار وصف آنرا بنظم میآورم،
که در آن جمله ارواح پوشیده روی بودند^۳، اما همه آنها چون پرکاهی
در درون شیشه‌ای، از ماورای حجاب دیده میشدند.
برخی خفته و برخی ایستاده بودند، و از ایستادگان یکی بر روی

۱- «Vexilla Regis Prodeunt Inferni» جمله لاتینی که بهمان صورت
اصلی در متن کتاب آمده است. این جمله مطلع سرود مذهبی معروف ونانسیوس فور
تونافوس (Venantius Fortunatus) (بفرانسه و نانس فور تونا)، اسقف شهر پواتیه
(Poitiers) فرانسه در قرن ششم مسیحی است، و هنوز هم در مراسم مذهبی روز صلیب مقدس (سوم
مه) در کلیساهای کاتولیک خوانده میشود. در اصل سرود فقط سه کلمه اول آمده: Vexilla
regis Prodeunt Inferni (دوزخ) را از خود بدین جمله افزوده است، زیرا در این
آخرین قسمت از آخرین طبقه دوزخ پرچمهای شیطان پادشاه دوزخ در برابر پرچم
صلیب در اهتزازند. این پرچمها بالهای شش گانه شیطان اعظمند که شرح آنها خواهد
آمد.

۲- یعنی: پناهگاهی بغیر از این پیدا نمیشد.

۳- یعنی: سراپا در درون یخ جای داشتند.

دوزخ

سر و یکی دیگر بر سر پا بود و یکی نیز همچون کمائی سر و پا را بهم پیوسته داشت .

چون اندکی پیش رفتیم ، استاد من آن آفریده‌ای را که روزگاری مظهر زیبایی محض بود نشانم داد^۱ ،

و خود از برابرم بکنار رفت ، اما مرا برجای نگاه داشت و گفت :
« این « دیته » است^۲ ، و این جائی است که در آن باید دلیری خویش^{۱۰} یکسره بمیدان آری^۳ . »

ای خواننده ، از من می‌پرس که در آن دم چسان تاب و توان از کف دادم . من وصف این حالت خویش را نمی‌کنم ، زیرا هر کلامی چنین توصیفی را قاصر خواهد بود .

نه مردم و نه زنده ماندم : و اکنون که این را دانستی ، اگر هوشمندی خود درباب که من محروم ازین و محروم از آن ، چه حال داشتم .

سلطان دیا، رنج^۴ نیمی ازسینه خویش را ازین بدر آورده بود ، و من از درازا به غفرتی نزدیکترم .

۱- اشاره بشیطان ، که در زمانی که هنوزملکی مقرب بود مظهر جمال محض بود .

۲- Dite - این کلمه که قبلاً (سرودهای ۸ ، ۹ ، ۱۲ دوزخ) بعنوان نام «شهر- شیطان» بکاررفته ، در اینجا بعنوان نام خود شیطان آمده است .

۳- این آخرین قسمت طبقه نیم‌دوزخ یعنی آخرین قسمت جهنم است . این قسمت که اسم آن فقط یکجا در اواخر سرود می‌آید ، جودکا Giudecca (قلم‌رویهودا) نام دارد و مخصوص دوزخیانی است که بولینعمتان خود خیانت میکنند . نام این منطقه از اسم «یهودا» یکی از حواریون عیسی گرفته شده که بعیسی خیانت کرد و در مقابل پول وی را بدشمنانش نشان داد . روح این شخص پس از شیطان اعظم گناهکارترین روحی است که دوزخ دانه جای دارد .

۴- Lo'imperador del doloroso regno : شیطان اعظم .



سلطان دیار رنج ، نیمی از سینه خود را از بیخ بدر آورده بود (صفحه ۵۴۸)

سرودسی و چهارم

تا غفرتان بیازوان او ؛ و خود قیاس گیر که عرض و طول و قامت او بچه اندازه بود^۱.

و اگر برستی وی پیش ازین بد انسان زیبا بود که اکنون زشت است، و با این همه در برابر آفریدگار خود روی ترش کرد^۲، بسیار بجاست که وجودش زاینده جمله تباهی ها باشد.

چه بسیار شکستم آمد. که سرش را دارای سه صورت دیدم: یکی صورتی از روبرو که رنگی سرخ داشت.

و پس دو صورت دیگر که بدان پیوسته و از میان هر دو شانه برآمده بودند، و هر سه در بالا بهم می پیوستند.

آن صورتی که در جانب راست بود رنگی میان زرد و سفید داشت و آن صورت دیگر که در سمت چپ بود برنگی چون چهره مردمان آن سرزمین بود که رود نیل از آن جاری میشود^۳.

۱- مفسرین دانته برای تعیین طول قطعی قد شیطان از روی اطلاعاتی که دانته داده حسابهای مفصل و پیچیده کرده و بالاخره بدین نتیجه رسیده اند که قد این شیطان ۱۲۳۰ متر است که تقریباً ۶۰۰ متر آن در این سوی مرکز زمین و ۶۰۰ متر دیگرش در آن سوی دیگر قرار دارد. این نوع تحقیق بقدری کودکانه است که حتی خود دانته شناسان جدی نیز آن را شوخی گرفته است.

۲- دراصل: «ابرو درهم کشید»، یعنی عصیان ورزید.

۳- درباره این «سه صورت شیطان» و مفهوم واقعی که دانته از این اشاره در نظر داشته بحث و تفسیر بسیار کرده اند. نظریه ای که منطقی تر بنظر می آید اینست که این سه چهره مظهر «تثلیث» الهی: (اب، ابن، روح القدس) است. بعضی نیز آنرا مظهر طبقات سه گانه گناهان دوزخ، یعنی گناهی که در سرود اول دوزخ در قالب ماده گرگ، شیروپلنگ نمودار شده اند، دانسته اند - از نظریه دست دیگر از مفسرین، این سه قیافه مظهر سه اصل اهریمنی: کینه، ضعف و جهلند، که نقطه مقابل سه صفت یزدانی: محبت، قدرت و دانائی بشمار میروند. - در اینجا رنگ قرمز نشان کینه. سیاه نشان جهل، زرد نشان ناتوانی است. طبق یک تعبیر دیگر: رنگ قرمز مظهر غضب، زرد مظهر حسد، سیاه مظهر ضعف است. باز طبق یک تعبیر دیگر، این سه چهره مظهر مردم سه قاره جهان آن روزند: قرمز نماینده اروپائیان، زرد نماینده آسیائیان، سیاه نماینده آفریقائیان. «سرزمینی که رود نیل از آن جاری میشود» اشاره به حبشه است که مردم آن پوست سیاه دارند.



... این یهودای استخریوطی است که سردرگام شیطان و پهای دریرین دارد .
(صفحة ۵۳۲)

سرود سی و چهارم

و از آندو تای دیگر که سردر پائین دارند، آنکه از پوزه سیاه
شیطان فرو آویخته «بروتو» است، - و بین که چگونه پیچ و تاب میخورد
وسخنی نمیگوید - ؛

• آندیگری «کاسیو» است که چنین ستمبر مینماید^۲. اما اکنون

بقیه از صفحه ۵۳۲

زمینی که با این سکهها خریده بود بخاک افتاد و امعاش بیرون ریخت (انجیل، اعمال
رسولان، باب اول) - شرح خیانت یهودا در هر چهار انجیل آمد، است (انجیل متی،
باب ۲۶) : «... چون وقت شام رسید عیسی با آن دوازده بنشست ... و گفت هر آینه
بشما میگویم که یکی از شما مرا تسلیم میکند - پس آنها بغایت غمگین شده هر یک
از ایشان بوی سخن آغاز کردند که خداوندا، آیا من آنم؟ و یهودا که تسلیم کننده
وی بود بجواب گفت ای استاد آیا من آنم؟ بوی گفت تو خود گفتی ... و یهودا بدیشان
نشانی داده گفته بود هر که را بوسه زخم همانست او را محکم بگیرید، دز ساعت نزد
عیسی آمده گفت سلام یا سیدی، و او را بوسید - آنگاه عیسی را گرفتند ». و نیز
(انجیل مرقس، باب ۱۳) : «... یهودا که یکی از آن دوازده بود با گروهی بسیار با
شمشیرها و چوبها از جانب رؤسای کهنه و کاتبان و مشایخ آمدند، و یهودا گفت یاسیدی یا سیدی
و ویرا بوسید - ناگاه دستهای خود را بروی او انداخته و گرفتندش ». و نیز (انجیل
لوقا، باب ۲۲) : «... که ناگاه جمعی آمدند و یکی از آن دوازده که یهودا نام داشت
بر دیگران سیقت جسته نزد عیسی آمد تا او را ببوسد، و عیسی بدو گفت ای یهودا
آیا ببوسه پسرانسانرا تسلیم میکنی؟» و نیز (انجیل یوحنا باب ۱۸) : «... آنگاه
عیسی بر اینکه آگاه بود از آنچه میبایست بر او واقع شود، بیرون آمده به ایشان
گفت که را میطلبد - باو جواب دادند عیسی نامری را؛ عیسی بدیشان گفت من هستم
و یهودا که تسلیم کننده او بود نیز با ایشان ایستاده بود» .

۱ - Bruto (به لاتینی مار کوس یونیوس بروتوس Brutus) پسر خوانده سزار
که جمهوریخواه متعصبی بود، و چون دریافت که سزار قصد استقرار دیکتاتوری و لغو
آزادیهای ملی را دارد با آنکه وی پدر خوانده او بود او را در بالای پله های سنای رم با
ضربت خنجر بقتل رسانید (سال ۴۴ پیش از میلاد مسیح) .

۲ - Cassio (به لاتینی کاسیوس Cassius) همدست بروتوس در توطئه ای که بقتل
سزار منجر شد - برای کسی که امروزه «کمدی الهی» را میخواند تعجب آور است که
این دو نفر در آخرین طبقه دوزخ در کنار خائنی چون یهودا جای گرفته باشند و مجازاتی
شدیدتر از تمام دوزخیان پیشماردیگر ببینند، زیرا اینان نه تنها مستحق ملامت نیستند،
بلکه قهرمانانی هستند که بخاطر حفظ آزادی و دفاع از آن در مقابل مردی که قصد
استقرار حکومت مطلقه داشته قد برافراشتند و بقیمت جان خود از بس آزادی دفاع
بقیه در صفحه بعد

دوزخ

دیگر شب باز آمده^۱ و همگام رحیل فرارسیده است، زیرا دیدنیها را دیده‌ایم.

بدستور او دست بر گردنش افکندم، و وی زمان و مکان مناسب را برگزید و در آن دم که هرشش بال شیطان گشوده بود چنگک در پهلوی پریشم او زد و از تار موئی به تار موئی فرو آویخت، و در فاصله میان موهای انبوه و قشریخ روپائین براه افتاد. و چون بدانجا رسیدیم که ران آدمی بدور خاصره میچرخد، وی با خستگی و نگرانی سربسوی پای شیطان گرداند. و پس همچو آنکس که رو بیالارود از پشم‌های او در آویخت، چنانکه پنداشتم که از نو بدوزخ باز میگردیم.

استاد من که چون خستگان نفس میکشید^۲، بمن گفت: «خود را نیک فرو آویز، زیرا با چنین نردبانها است که باید این دیارزشتیها، ترک کوئیم.»

بقیه از صفحه قبل

کردند. - ولی باید متوجه بود که دانتی از نظر يك از پوایی قرن سیزدهم مسیحی و با نظر قرون وسطائی بدین امر نگاه میکند، یعنی وی «امپراطور» و امپراطوری را، چه رومی باشد و چه مسیحی، مظهر خداوند و سزار را، رومی یا ژرمنی، برگزیده خدا برای اداره جهان می‌شمارد و معتقد است که «سلطنت و دیعه‌ای الهی است» و توطئه علیه آن یعنی مبارزه با اراده و مشیت خداوندی. بدینجهت است که جرم برونوس و کالیوس در نظراو مشابه با جرم یهودا است، یعنی هر سه مظهر خصیان در مقابل اراده خداوند و خیانت بولینعمتند.

۱- «شب باز آمده» اشاره بدانکه سفر بیست و چهار ساعتی دوزخ که در آغاز شب پیش شروع شده بود قریب بیابان است و چند لحظه پیش برای انجام آن وقت باقی نیست.

۲- خستگی و یبرژیل مربوط بدان نکته‌ایست که خود در سرود ششم انثیس بدان اشاره میکند: «پائین رفتن به جهنم آسان است، ولی از آن بازگشتن و بسمت روشنائی روز بالا آمدن، رنج بسیار دارد». از لحاظ تمثیلی این خستگی و یبرژیل نشانه آنست که آسان میتوان گناهکار شد، ولی ترک گناه مستلزم کوشش و پایداری بسیار است.

سرود سی و چهارم

پس آنگاه از سوراخ صخره‌ای بیرون رفت و مرا در کنار آن نشانده،
و خود با قدمهایی محتاطانه بجانب من آمد.

نظر ببالا کردم و پنداشتم که شیطان اعظم را بهمان صورت که
ترکش گفته بودم باز خواهم دید، و دیدمش که هر دو پا بجانب بالا
داشت.

اما فقط آدمی کوتاه‌بین که نبیند من چه مرحله‌ای را در
پشت سر نهاده بودم، میتواند پنداشت که در آن هنگام احساس پریشانی
میکردم.

استاد گفت: «بلند شو و بر پای خیز: راهی دراز در پیش داریم و
جاده‌ای ناهموار، و هم اکنون خورشید به نیمهٔ ثلث رسیده است.»
جایگاه ما تالار کاخی نبود، بلکه مغاره‌ای بود که زمینی پست و
بلند داشت و هیچ فروغی بر آن نمیتافت.

برپای خاستم و گفتم: «استاد من، پیش از آنکه ازین ورطه
برون زفته باشیم، کلامی چند بگوی تا از خطا بیرونم آورده باشی.
آنهمه یخ بکجا رفت؟ و این کس چگونه واژگونه ایستاده است؟
و چسان در چنین کوتاه زمانی خورشید از شامگاهان به بامدادان رسید؟»

۱ - در علم هیئت قدیم، «ثلث» را به فاصلهٔ بین ساعت ۶ و ۹ صبح اطلاق
میکردند، همچنانکه حد مقابل آن را «پاسی از شب» محسوب میداشتند. نیمهٔ ثلث
یعنی تقریباً ساعت هفت و نیم بامداد. درین گفتهٔ وبرژیل يك نکتهٔ مهم مستتر است،
و آن اینست که بمحض اینکه آن دو نقطهٔ مرکزی زمین گذشته و وارد نیمکرهٔ دیگر
شده‌اند ملاک و روش عوض شده، یعنی خورشید که در نیمکرهٔ ما تازه غروب کرده و
جای خود را به شب داده بود، در این نیمکره تازه طلوع کرده و روز ۱۰ با خود همراه
آورده است. بنا بر این دو مسافر، بمحض گذشتن از نقطهٔ مرکزی زمین، دوازده ساعت
در زمان پیش افتاده‌اند. داتته خود این نکته ۱۰ در متن سرود باختصار توضیح میدهد.

دوزخ

و او مرا گفت: « تو پنداری که هنوز در آنسوی مرکز زمینی ،
یعنی در همانجائی که من خویشتن را از پشمهای آن کرم ناپاکی که جهان
را سوراخ کرده^۱ فرو آویختم .

تا وقتی که فرود میآمدم ، تو در آن نیمه‌ای بودی؛ اما در آن دم که
خویش را واژگون کردم ، تو از آن مرکزی که جمله اجسام از هر جانب
روی بدان دارند گذشتی ،

و اکنون در درون نیمکره‌ای مقابل آن نیمکره هستی که خشکی
فرویش پوشیده است ، و روزگاری بر بلندترین نقطه آن ، مردی که
معصوم زاده شد و معصوم زیست ، بشهادت رسید^۲ تو اینک پای بر گوی
کوچکی داری که نیمه دیگر «جودکا»^۳ بشمار است .

چون در آنجا غروب باشد ، این جا بامداد است؛ و آن کس
که از پشمهای خود برای ما نردبانی ساخت ، همچنان در آن حال است
که بود .

ازین جانب بود که وی از آسمان فرود افتاد ، وزمین که در آغاز
در این سو قرا داشت ، ازبیم او دریا را حجاب خویش کرد و در نیمکره ما

۱- اشاره به شیطان که چنانکه اندکی بعد توضیح داده میشود ، حفره دوزخ
بر اثر سقوط او پدید آمده است .

۲- « مردی که معصوم زاده شد و معصوم زیست » : عیسی . - بلندترین
نقطه نیمکره مسکون : اورشلیم که عیسی را در آن مصلوب کردند . - قبلا گفته
شد که در جغرافیای دوزخ دانه ، بیت المقدس مرکز دنیا و بلندترین نقطه آن
است . اصل فکر مرکزیت اورشلیم از توراتست (کتاب حزقیال نبی ، باب پنجم) :
«... خداوند یهوه چنین میگوید : من این اورشلیم را در میان امتهای اوردادم ، و کشورها
را بهر طرف آن » .

۳- Giudecca ، قلمرو یهودا

جای گرفت ، و شاید که هم برای فرار از او بود که آن زمینی که در بالای سرمان می‌بینی ، بترك این مکان گفت و خود بی‌لا رفت ^۱ .
در فاصله‌ای از بعلزبول ^۲ ، بدرازای گور او ^۳ ، مکانی است که آنرا بچشم نمیتوان دید ،

اما از صدای جویبار کوچکی پی بوجودش میتوان برد که از راه حفره‌ای باریک بدینجا سرازیر میشود ؛ و این همان حفره‌ایست که جریان جویبار باشیب ملایم خود دردل صخره پدیدآورده است ^۴ .
من و راهنمایم پای بدین راه پنهان نهادیم تا بدنای روشنائی باز-
کردیم ، و بی آنکه نفسی تازه کنیم ،

او از پیش و من از پس بجانب بالا رفتیم ، چنانکه عاقبت در آنسوی روزنه‌ای مدور زادگان زیبای آسمانرا دیدم ؛

۱- اشاره به کوهی که در بالای سر این دو ، از میان آب‌هائی که سراسرنیمکره مقابل زمین را فرا گرفته‌اند ، سربرآورده است و «برزخ» را که منزل آینده آنهاست تشکیل میدهد . مفهوم این گفته ویرژیل اینست که نیمکره کونی ماقبلدر آن طرف دیگر زمین قرارداشت ولی پس از عصیان شیطان وسقوط او از آسمان ، خشکیهای آن جانب چنان بوحشت افتادند که بدون آب فرورفتند و از این جانب دیگر سر برآوردند ، و بنابراین ما اکنون در سطح نیمکره زیرین زمین زندگی میکنیم ، که مظهر تاریکی و گناه است .

۲- Belzebù «بعلزبول» یکی از نامهای شیطان در انجیل متی است (باب دوازدهم) : «... لیکن فریسیان شنیده گفتند این شخص (عیسی) دیوها را بیرون نمی‌کند مگر به یاری بعلزبول رئیس دیوها» .

۳- مراد از گور «شیطان» سراسردوزخ است ، که نیمی از داخل کره زمین را شامل می‌شود ، و مقصود از فاصله‌ای بدرازای گورا «اینست که : اگر از مرکز کره زمین ، باندازه يك نیمکره درجهت عکس دوزخ پیش رویم ، ببرزخ خواهیم رسید» .

۴- «جویبار کوچک» ، اشاره به لته Leté رودخانه‌ای که در میتولوژی یونان «رودخانه فراموشی» بود و ارواح قبل از آنکه بدنیابیند کهی از آن مینوشیدند تا اسرار خدایان را فراموش کنند . و از نظر دانه وجود این رودخانه دربرزخ این معنی رامیدهد که برای ورود به بهشت باید خاطره گناهان دوزخ بکلی محو شود .

دوزخ

و در آنجا سر بر آوردیم تا ستارگان را بازبینیم^۱.

۱- «ستارگان» le stelle - این کلمه ایست که دوزخ و برزخ و بهشت «کمدی الهی» هر سه با آن ختم میشوند زیرا «ستاره» مظهر نور و فروغ خداوندی و نشان امید و اعتماد و یا کی است ، و این «مقطع» ابن معنی را میدهد که باید بهر حال همچنان امیدوار بود - در این مورد بخصوص ، این ستاره ها ستارگان شب عید «فصح» باعید - ستاخیزند که خود مظهر دیگری از امید و اعتماد است



سربر آوریم تا ستارگانرا بازبینیم (۵۴۱)



بهای دوره سه جلدی:

۶۰۰۰۰ ریال

شابک ۸-۲۲۲-۰۰-۰۹۶۲ (دوره ۳ جلدی)
ISBN 964 - 00 - 0444 - 8 (3 vol.set)
شابک ۲-۲۹۷-۰۰-۰۹۶۲ (جلد اول)
ISBN 964 - 00 - 0307 - 2 (vol.1)